بیان واقع

سرگذشت احوال نادرشاه

و

سفرهای مصنّف خواجه عبدالکریم
ابن خواجه عاقبت محمود کشمیری

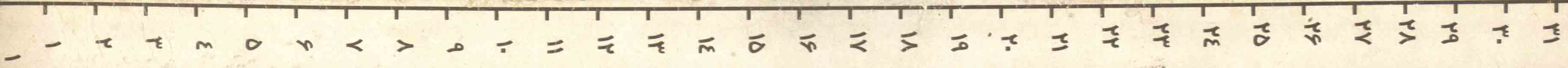
به تصحیح و تحقیق

ڈاکٹر کے - بی - نسیم

ایم - اے - (پنجاب) ، پی - ایچ - ڈی - (مانچسٹر) ،
ایف - آر - اے - ایس - (لندن) ،
صدر شعبۂ فارسی ، دانشگاہ پشاور -

ادارۂ تحقیقات پاکستان ، دانشگاہ پنجاب ، لاہور -

۱۹۷۰ء





بیان واقع

سرگذشت احوال نادرشاه

و

سفرهای مصنّف خواجه عبدالکریم
ابن خواجه عاقبت محمود کشمیری

به تصحیح و تحقیق

ڈاکٹر کے۔ بی۔ نسیم

ایم - اے - (پنجاب) ، پی - ایچ - ڈی - (مانچسٹر) ،
ایف - آر - اے - ایس - (لندن) .
صدر شعبۂ فارسی ، دانشگاه پشاور -

ادارۂ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور

۱۹۷۰ء

انتشارات ادارهٔ تحقیقات پاکستان

شماره ۲۱



تشکر

ادارهٔ تحقیقات پاکستان متروکہ اوقاف بورڈ حکومت پاکستان کی مالی امداد کا ممنون ہے جس کی وجہ سے ادارے کے لیے تصنیف و تالیف کا کام آسان ہوگیا ہے ۔

چاپ اوّل : ستمبر ۱۹۷۰

قیمت : ۱۸ روپے

مطبوعہ : حبیب پریس ، ۴۴ مزنگ روڈ ، لاہور

فهرست موضوعات

شماره — موضوع — صفحه

شماره — موضوع — صفحه

باب پنجم

پیشگفتار

هنگام اشتراک در مجلس مذاکرهٔ بین‌الاقوامی میرزا غالب که از ۲۸ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۷۰ء در دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاہور تشکیل شد به من سعادتی دست داد که به دیدار آقای دکتر نسیم دوستدار راستین زبان فارسی و استاد گرامی این زبان در دانشگاه پیشاور موفق شدم و ضمن مصاحبت معلوم شد که از طبع کتاب "بیان واقع" تالیف خواجه عبدالکریم کشمیری فراغت یافته اند و این توفیق الٰهی را مزید توفیقات دیگر علمی خود ساخته اند -

محققان تاریخ دورهٔ نادر شاه افشار، یعنی پادشاه نامدار تاریخ ایران، با اسم عبدالکریم کشمیری همسفر نادر شاه از هند تا ایران سالهاست که آشنایی داشتند و برخی هم کتاب او را بصورت نسخهٔ خطی دیده بودند و از منقولات اشخاصی که آن را مورد استفاده قرار داده بودند سود و بهره می گرفتند، اما همیشه در دل اهل تحقیق و علاقه مندان به متون تاریخی این انتظار جوش می زد که متن کامل کتاب طبع شود و در دسترس قرار گیرد تا مستقیماً از نظر مؤلف اطلاع حاصل شود -

اینک خوشبختانه کتاب بصورت منقح و بر اساس ده نسخهٔ خطی به طبع رسیده است و فیض زیارت آن قبل از انتشار به من دست داد که ایام کوتاهی را در لاہور با مصحح گذراندم -

کتاب "بیان واقع" از نظر مطالعه در اوضاع‌واحوال شهرها و نگاه جغرافیای تاریخی نیز مورد استفاده است، زیرا مولف، شاهدات خود را به دلچسبی بیان کرده است -

توفیق دانشمند محترم را در انتشار آثار زبان فارسی که درپهنهٔ وسیع شبه قاره نشر شده و از منابع تحقیق و مطالعه تاریخ ادبی و سوابق زبان فارسی است

آرزومندم و نگارش این چند سطر را منحصراً از باب عرض احترام و سپاس به محضر ایشان وظیفهٔ خود دانستم .

لاهور ، دهم دی ماه ۱۳۴۹ — دکتر ایرج افشار

مطابق ۳۱ دسامبر ، ۱۹۷۰ میسحی — رئیس اداره کل انتشارات و روابط کتابخانه‌ها ، دانشگاه تهران

Bayan-i-Waqi'

Persian Manuscript Ethe 566.

India Office Library,

London.

کتاب : ''بیان واقع'' در احوال نادر شاه . — ۱ ب

گذرانیده : میرزا محمد بخش خان آشوب در بلدهٔ لکهنؤ داخل کتاب‌خانهٔ نگارش کتاب سرکار نواب صاحب ممتازالدوله مفخرالملک حسام جنگ مستر رچارد جانسن صاحب بهادر دام اقباله' .

تاریخ بیان واقع ، تصنیف عبدالکریم ابن خواجه عاقبت محمود کشمیری که از کشمیر آمده ، در شاهجهان‌آباد بودند و قصّهٔ تاخت نادر شاه بچشم دید و آن را تحریر کردند .



نادر شاه افشار

بسم الله الرحمن الرحيم

الهٰی محفل آرا کن بذکر خود بیانم را ۲ الف
تجلّی شعله گردان در سخن شمع زبانم را

الحمد لله الذی علم الا نسان مالم یعلم ه و الصلواة و السلام علیٰ رسوله محمد هادی الا مم و علیٰ آله و اصحابه ذوی الاحسان و الکرم ن

سبب تالیف

و بعد بندۀ حقیر ، سراپا تقصیر ، بواسطۀ توطن خطّۀ کشمیر ، جنت نظیر ، برطبق ارث جدّ کبیر ، روشن ضمیر علیٰ نبیّنا و علیه الصلواة و السّلام ا لکثیر که از سکونت فردوس برین حاصل نموده بودند ، یعنی و عصیٰ ادم ربّه ه

امّا ایشان خورده و من ناخورده عبدالکریم بن[1] خواجه عاقبت محمود بن خواجه محمد بلاقی بن خواجه محمد رضا عفی عنهم :

دارید مرا دوست که من آدم وقتم ۲ ب
هر کس که عدوّم شده شیطان لعین است

معروض رای عالم آرای دانشوران ذی هوش و صاحب هوشان عیب پوش میدارد که دران آوان که نادر السلطان متوجه هندوستان گردید ، اقل العباد[2] در بلدۀ شاهجهان آباد ساکن بود ، و از قدیم الایام ارادۀ حصول[3] شرف حج بیت الله المبین و زیارت مقابر اکا بر دین و قدم بوسی صلحای صاحب یقین در دل غافل این بی

1. In P. U. A., p. I and P. U. H., fol. I, the word is ولد .
2. In P. U. A., p. I بنده .
3. P. U. A., p. I omits حصول .

حاصل خلجان می نمود ، از آنجا که مقرّر است من طلب شیٌ وجد وجد اتفاق ملاقات با میرزا علی اکبر خراسانی که بظاہر داروغۂ دفتر خانہ و فی الحقیقت بسبب عدم وزیر کارہای وزارت بر ذمّۂ او بود ، افتاد ۔

اذا ارادالله شیئاً هیّٔ اسبابہ

حاصل اینکہ حقیر را بملازمت سلطان رسانیده بوعدۂ ، رخصت حج
و زیارت(۱) در سلک متصدیان حضور منسلک گر دانید ۔ بعد از
معاودت ازین سفر طویل کہ از طول امل بندۂ اطول بود ، جمیع
دوستان دوستی دوست نظر بریک رنگی ہای پارینہ و یک جہتی ٣ الف
ہای دیرینہ کہ فی مابین خلّان وفا و اخوان الصّفا مرسوم است در
باب تسوید و تحریر شمۂ از وقائع و حالات این مسافرت مثمر السعادت
و برخی از اطوار و اخبار دربار کثیر الاقتدار سردار ایران دیار ملتمس
شدند ، بنا بران اندکی از سوانح و سر گزشت این سیاحت سراسر عبادت را باین
عبارت پوچ نامربوط بقید تحریر و تسطیر آورده ، اراده چنین است کہ
در صورت قلت تشویش خاطر حماقت ذخائر خویش بعضی وقائع و
واردات ہندوستان زرنشان را نیز انشاء الله الرحمٰن مجملاً بیان
نماید ۔ نظم

کہن افسانہ ہا نشنیده اولی سخن از ہرچہ گوئی دیده اولی

کہن شد قصّۂ فرہاد و شیرین چو عیش رفتہ و تقویم پارین

من از دیدۂ خویش گویم سخن نہ از گفتہ و داستان کہن(۲)

چرا عاقل رہ نا دیده پوید قلندر ہرچہ گوید ، دیده گوید

چون این رسالہ را " بیان واقع " نام گذاشت ، لہٰذا بدستور
٣ ب کتب تواریخ از لوث چاپلوسی و اغراق نویسی ملّوث نساخت و

1. P. U. H., fol. 2 زیارات .
2. P. U. A., p. 2 نہ ز گفتۂ دوستان کہن .

تطویل کلام و ایراد الفاظ مسجع و مغلق موقوف نموده کہ سبب ملالت بزرگی کہ اتفاقاً مطالعۂ این مزخرفات فرماید ، نشود و عبارت آرائی و فقره بندی را نیز ترک داده کہ تا واسطۂ فوت بعضی مطالب نشود ۔

فریاد حافظ این ہمہ آخر بہرزه نیست
ہم قصّۂ عجیب و حدیث غریب ہست(۱)

الحال ارقام داستانہای ماجرای ترقی دولت نادر شاه و متوجہ شدن او بسمت ہند و عدم اتفاق امراء و ارکان سلطنت ہندوستان باہمدیگر بر ذمّۂ مورخین ہر دو پادشاه گذاشتہ ، کہ مقدّمۂ محاربہ را بعنوان افسانہ نویسان خوش آید گو کہ بوضع شایستہ کہ وظیفۂ ایشان است ، در تصانیف خود مفصّل بقلم آورده باشند ۔ معہٰذا برخی از ہر مقدّمہ بطریق اختصار بزبان خامہ داده می شود ۔ بیت :

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائی ہا شکایت میکند(۲)

و ابواب و خاتمۂ این کتاب کہ مسمیٰ است بہ " بیان واقع " محسوب است باین حساب :

باب اوّل در ذکر عروج و خروج نادر السلطان و آمدن او بسمت ہندوستان ۔

باب دوم در بیان معاودت او از ہندوستان و رفتن بتوران و
خراسان و مازندران تا ورود بدارالسلطنت قزوین ، کہ بندۂ عاصی ۴ الف
در آنجا برای طواف و حج بیت الله رخصت گرفتہ ۔

باب سوم در ذکر وقائعی کہ در اطراف عراق عرب و شامات و حجاز و بسفر دریا تا نزول بہ بندر ہوگلی کہ از بنادر ملک بنگالاست ، مشاہده نمود ۔

1. The second hemistich of the verse in the *Diwan-i-Hafiz* (ed. Shaikh Ghulam Ali & Sons), p. 68 is : ہم قصّۂ غریب و حدیثی عجیب هست .
2. *Masnawi-i-Ma'nawi*, p. 3.

باب چهارم مشتمل است بر بعضی سوانح که از ابتدای ورود بندر هوگلی تا هنگام وصال و انتقال اعلحضرت کثیر المروت پادشاه رعیت صفت محمد شاه فردوس آرام گاه بظهور پیوست ـ

خاتمه مشتمل است بر دو مقدّمه ـ مقدّمه اولی مشتمل است بر دو باب ـ

باب اوّل ـ در ذکر بعضی کلمات لطیف مردم ظریف ـ

باب دوم ـ در بیان بعضی عجائب و غرائب که درین عصر از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهور جلوه گر شده ـ

مقدمه ثانی مشتمل است بر دو فصل ـ فصل اول در تذکار گروه اخیار و ابرار اولو الابصار خوش گفتار ـ

الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً ـ

فصل دوم در اظهار فرقه اشرار ، مردم آزار ، شنیع الکردار ، قبیح الاطوار مناعٍ للخیر معتدٍ ٥ اثیم عتلٍّ بعد ذالک زنیم ٥

باب اول

حسب و نسب نادر شاه

باب اول مشتمل است بر فصول ـ فصل اول در ذکر حسب و ۴ ب
نسب نادر قلی بیگ افشار و رسیدن او بدرجهٔ پادشاهان جبار :

بیا ساقی ای لعبت سینه صاف
ازان می که با کینه دارد مصاف
بده تا ز احوال کین پروران
بگویم پی عبرت دیگران

باری آنچه از مردم معتبر که رفیق قدیم وی بودند ، استماع نموده ، بطریق اختصار بقلم می آرد و وبال کذب و نسیان بگردن آنها میگذارد ـ

خلاصهٔ کلام اینکه نادر قلی[۱] بیگ پسر امام قلی بیگ از سائرالناس بلدهٔ ابیورد باختلال احوال و ضیق معشیت روزی بسر می برد[۲] ـ

---

1. Kuli means "slave" ; Nadir, "wonderful" ; and the latter term is used as an epithet to describe the Almighty. His name, therefore, signified "the slave of the Wonderful, or of God." When he was promoted by the favour of Shah Tamasp to the dignity of a Khan, he took the name of that monarch, and was called Tamasp Kooli Khan; but, on reaching the throne, he styled himself Nadir Shah, resuming his original name of Nadir...... Mirza Mehdi, in his Life of Nadir Shah, never mentions that monarch under the name of Tamasp Kooli Khan, which leads Sir William Jones to doubt the fact of Nadir ever having assumed that appellation. Sir John Malcolm, *The History of Persia*, ii, p. 46.
2. We learn from other sources [Hanway, ii, p. 257], that he earned his bread by making coats and caps of sheep skins. Nadir often

بابا علی بیگ کہ رئیس جمعی از افشار ابیورد بود ، بعد از فوت امام قلی بیگ زن دوم او را ، کہ مادر اندر نادر قلی بیگ نادر شاه باشد ، بعقد خود در آورده و نظر بر وفور شعور نادر قلی بیگ نموده ، دختر خود را کہ از زن قدیم داشت باو منسوب فرمود و این امر سبب رفاه احوال کثیرالاختلال آن مفلس بی مال ، سلطنت مآل گردید ـ

وما تدری نفس ماذا تکسب غداً

رضا قلی میرزا(۱) کہ صبیّہ شاه سلطان حسین صفوی والی ممالک
٥ الف ایران بعقد آورده ، از بطن اوست و بعد از فوت بابا علی بیگ مذکور ، والده رضا قلی میرزا نیز حیات مستعار را پدرود نموده بپدر پیوست ـ نادر قلی بیگ برای قیام وراثت و اخذ ریاست ، صبیۂ ثانی بابا علی بیگ متوفی را بحبالۂ نکاح در آورده ، نصر الله میرزا کہ بدامادی خاندان صاحب قرانی یعنی امیر تیمور گورگانی سرفراز گشتہ ، از بطن او بوجود آمد ـ فاعتبرو یا اولی الابصار ـ

چون نادر قلی بیگ نسبت بہ پسران بابا علی بیگ مرقوم کہ لطف علی و فتح علی و کلب علی باشند ، بشجاعت و رشادت ممتاز بود ـ مردم الوس کہ قریب بہ چهل خانہ بودند ، وی را طوعاً و رغبتاً بسر الوسی قبول داشتہ ، مطیع و منقاد وی شدند ـ

spoke of his low birth; and when the pride of the Royal House of Delhi required that his son [Nasrullah] who was to marry a Princess of that family, should give an account of his male ancestors for seven generations, the conqueror exclaimed: "Tell them that he is the son of Nadir Shah, the son of the sword, the grandson of the sword; and so on, till they have a descent of seventy instead of seven generations." Ibid., pp. 46—47.

1. Riza Kuli Mirza was born, when Nadir Shah was thirty-one years of age. Mirza Muhammad Mahdi Kaukabi Astarabadi, *Tarikh-i-Nadiri*, p. 29.

بعد از استحکام ریاست در اندک فرصتی بزور شعور و امداد طالع خدمت انبارداری ابیورد بنام خود گرفت و شب و روز در ترق مرتبہ بانواع کرپزی می کوشید ـ بهر حال نادر قلی بیگ را درین مقام گذاشتہ ، بمطلب دیگر می پردازد ـ

فصل در ذکر برہم خوردن سلطنت سلاطین صفویه و غلبۂ افاغنۂ خلجی قندہاری بر ممالک ایران

میر ویس(۱) خان قندہاری رئیس جمعی از افاغنۂ قندہاری ،
شاہنواز خان(۲) حاکم آنجا را کہ از طرف پادشاه ایران بود بہ ٥ ب
قتل آورده ، خود متصرف قلعہ و آن ضلع گردید ـ بسبب اطاعت و رفاقت اقوام افاغنہ و عدم تدارک و کمال غفلت والی دران حوالی مستقل بود ، تا وقتی کہ ازین جهان در گزشت ، پسر او محمود خان قائم مقام پدر شده و بنواحی و معموره ہای دیگر دست تطاول دراز کرده ، در گرفتن ملک زیاد از پدر میکوشید ، تا روزی کہ نظر بر ضعف سلطنت ، شاه سلطان حسین صفوی از راه کرمان و یزد متوجہ دارالسلطنت اصفهان شده ، آن مصر اعظم را محاصره ساخت و بسبب طول ایام محاصره کار بر محصورین تنگ شد ، آخرالامر بعد از محاربہ بر سلطان حسین غالب آمده در تاخت و تاراج و قتل و غارت آنچہ لازمۂ تعصب مذہب بود ، بعمل آورده و والی ایران دیار ناچار (نظر)(۳) بر ضرور و اضطرار ، با چند کس از نزدیکان و مقربان بمنزل محمود شاه تشریف بردند و

1. Haji Amir Khan Hotak was popularly known as Mir Wais. For a detailed study of Mir Wais, see Saiyid Muhammad al-Musawi's *Kitab-i-Tahqiq-o-Tadad-i-Aqwam-i-Afghan* (B. M. MS. Or 1861).
2. Gurgin Khan, later on surnamed Shah Nawaz Khan, was a Georgian convert to Islam. He was a man of great talents and had distinguished himself by his military skill and severity. See Ganda Singh, *Ahmad Shah Durrani*, p. 4.
3. P. U. H., fol. 5; P. U. A., p. 4.

بتاریخ پانزدہم شہر محرم سنہ یک ہزار و یک صدوسی و پنج محمود شاہ داخل اصفہان شدہ ، بر عراق عجم مستولی گردید ۔ رباعی :

ہر روز کند چرخ فلک بیدادی
ہر لحظہ رہین غم کند آزادی
این شاہد ملک خوش عروسی ست و لیک
ہر روز در آغوش کشد دامادی

٦ الف
فصل در بیان قضیۂ ملک محمود سیستانی و مخاطب شدن نادر قلی بیگ از طرف شاہ طہماسپ بن شاہ سلطان حسین صفوی بخطاب طہماسپ قلی خانی

ملک محمود سیستانی والی ملک نیمروز نظر بر استیلای محمود شاہ افغان و محبوس شدن شاہ سلطان حسین و برہم خوردگی معاملات[1] معمورہ ہای خراسان وغیرہا ، در مشہد مقدس آمدہ ، بر مسند فرمان روائی متمکن شدہ ، اکثر بلاد خراسان را کہ در تصرف عمال محمود شاہ نبود ، در تصرف خود آوردہ ۔ نادر قلی بیگ کہ دائم الاوقات خیال سروری و سرداری در سر داشت ، بطمع ترق مرتبہ از قصبۂ ابیورد بمشہد آمدہ ، ملازمت ملک مذکور اختیار نمود ۔ چون بارہا مصدر خدمت شائستہ شدہ بود ، مشمول عنایات فرمود و بعد از حرکات و اطوارش ، طینت و ارادۂ او را دریافتہ قتل و دفع وی را اہم الامور پنداشت ۔

درین اثناء نادر قلی بیگ بوساطت یکی از مقربان ملک کہ با او یار و دوستدار مصلحتاً گشتہ بود ، برین حال سراپا وبال مطلع شدہ ، شبانہ پا بگریز نہادہ ، رو بابیورد آورد ۔

1. P. U. H., fol. 5; P. U. A., p. 5 محالات

و در اندک مدّت اوباش قلاش واقعہ طلب را با خود رفیق ساختہ ، شیوۂ قزاقی و راہزنی در پیش گرفتہ ، بتاخت و تاراج اطراف مشہد مقدس و سائر شوارع و طرق مشغول گردید ، چنانچہ ملک محمود از منازعت و مخالفت او بستوہ آمدہ ، دست حیرت بدندان ٦ ب
حسرت میگزید و بارہا افواج بمقابلہ و مقاتلہ او تعین نمودہ ، فائدہ برآن مترتب نشدہ ، خلاصہ (اختلاف)[1] روایات اینکہ بندگان شاہ طہماسپ پسر شاہ سلطان حسین ابن شاہ سلیمان کہ قبل از غلبۂ محمود شاہ از اصفہان برآمدہ بودند و در اطراف مازندران تشریف داشتند ، بنا بر عرضداشت نادر قلی بیگ متوجہ خراسان شدہ ، بعد از محاربات ، ملک را عاجز و مستاصل و اسیر و دستگیر نمود و از قید شرمندگی و زندگی رہائی دادہ ، متصرف بلاد مقبوضۂ وی شدند ۔

بندگان شاہ طہماسپ نظر بر حسن تردد ، نادر قلی بیگ را بخطاب طہماسپ قلی خانی و بخدمت قورچی باشی[2] سرفراز نمودند ۔

فصل در ذکر محاربۂ شاہ طہماسپ با افاغنہ کہ متصرف عراق وغیرہ شدہ بودند و غلبۂ قزلباش[3] و مغلوبی افاغنہ و کشتہ شدن اشرف شاہ پسر محمود شاہ

محمود شاہ پسر میر محمد ویس قندہاری قریب بسہ سال بر وسادۂ سلطنت اکثر بلاد ایران متمکن بود و سکان آن دیار را بانواع ایذا

1. P. U. H., fol. 6.
2. Lockhart in his *Nadir Shah*, p. 26, maintains that Nadir Shah made or rather caused to be made a number of appointments and that he himself became Qurchi-Bashi ("Master of the Ordnance.")
3. The Persians inhabiting Kabul are known by the name of Kuzzil-bashes, because they form part of one or more of the seven Turkish tribes that embraced the party of the Shah Ismail, the founder of the tribe of the Seffavyes. This sovereign, to distinguish them from the others, gave them a kind of red cap; hence their name of "Red head", Kezzelbash. These seven tribes were

متأدی ساخته و اولاد و احفاد سلاطین صفویه را از صغیر و کبیر هفتاد تن ، سوای شاه سلطان حسین که او را امان جان داده بود ، بقتل آورد و آخرش جهان فانی را که جاودانی انگاشته بود ، پدرود
۷ الف نمود - اشرف خان غلزی که بنی عم او بود ، والی ملک و مال شده ، شروع بداد گری و رعیت پروری فرمود -

مرزا مهدی کوکب تخلص برای او سکه گفته بود که بر اشرفی میزدند -

باشرفی شرف سکه ز آن جناب رسید
شرف ز سکهٔ اشرف بآفتاب رسید

بعد از چندی افواج رومی بر سر وی آمده که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص نموده ، پیش خداوندگار روم ببرند - اشرف شاه بنا بر مصلحت وقت شاه بی گناه را بقتل آورده،(۱) با رومی طرح مصالحه انداخت - لیکن از استماع خبر استقلال شاه طهماسپ و طهماسپ قلی خان که عبارت از نادر قلی بیگ نادر شاه باشد، اندیشه ناک شده، که مبادا ارادهٔ دفع وی نمایند، قبل از آنکه متعرض او شوند ، اشرف شاه مذکور با عساکر موفور از دارالسلطنت اصفهان حرکت نموده ، رو بخراسان آورده - شاه طهماسپ و طهماسپ قلی خان نیز در ماه صفر سنه یک هزار و یک صد و چهل و دو بعزم رزم از مشهد کوچ نموده ، متوجه اصفهان شدند -

چنانچه در (کنار)(۲) رود خان(۳) مهمان دوست(۴) که در

Oustadjallo, Chamloo, Nikaloo, Baharloo, Zoolkaddar, Kadjar, and Afchar. See the *History of the Afghans* by J. P. Ferrier, p. 70.

1. Ashraf sent orders to Isfahan for Shah Sultan Husain to be beheaded and for his head to be brought to his camp. These orders were duly carried out, whereupon Ashraf sent the gory head to Ahmad Pasha of Baghdad *T. N.* p. 21.
2. P. U. H., fol. 7. 3. P. U. H., fol. 7 and P. U. A., p. 8, رود خانه.
4. Mihmandust is $11\frac{1}{2}$ miles E.N.E. of Damghan.

سر زمین بلدهٔ بسطام جاریست، تلاقیٔ هر دو لشکر با کر وفر بوقوع آمده ، آتش جدال و قتال مشتعل گردید(۱)- آخر کار بعد از محاربات بی شمار افواج افاغنهٔ قندهار فرار بر قرار اختیار نموده ، بسوی اصفهان
گریختند - هر چند اشرف شاه در عرض راه خواسته بود که باز ۷ ب
استقامت نموده، مقابل حریف شود، بسبب پراگندگی سپاه صورت نه بست ، لیکن بعد از ورود اصفهان اصحاب سیف را مجتمع ساخته و از احمد پاشا حاکم بغداد امداد طلبیده، مستعد مقابله گردید - خلاصهٔ قصه خوانی اینکه در جنگ دوم هم هزیمت بر لشکر افاغنه افتاده ، مردم بسیاری علف تیغ بیدریغ قزلباش شدند - اشرف شاه ، آنچه از خزائن و اموال توانست ، همراه برداشته ، متوجه سمت فارس که در تصرف او بود، گردید و بعد از مدت هفت سال سلطنت ایران باز بخاندان صفویه منتقل شد - فاما نادر قلی بیگ طهماسپ قلی خان که سپه سالار و میر شمشیر بود ، بواسطه بعضی مطالب اظهار ناخوشی کرده ، ارادهٔ معاودت بخراسان نمود - شاه طهماسپ نظر بر ضرور بعد ابرام بسیار و الحاح(۲) جمیع مطالبی که داشت ، بتعاقب اشرف (شاه) روانه فرمود - بعد از ورود بدارالعلم شیراز درمیان طهماسپ قلی خان و افواج افاغنه مقاتله رویداد ، تا چهار روز هنگامهٔ کارزار گرم بود - آخرالامر ، لشکر اشرف شاه منهزم شده ، همگی بسمت لار
فراری شدند- هر چند در آنجا ارادهٔ استقامت نموده بودند، صورت پذیر ۸ الف
نشد - ناچار راه فرار بجانب قندهار اختیار کرده ، با یلغار می تاختند ، چون هر روز فوج فوج از هم(۳) جدا شده ، راه سواحل دریا می گرفتند ، و رعایای حدود فارس و بلوچستان مجتمع شده ، در

---

1. At Bistam, the Afghan advance guard, under Muhammad Saidal Khan made an unsuccessful attempt to capture Nadir's artillery, *T. N.* p. 104.
2. P. U. H., fol. 7 b ; P. U. A., p. 9 انجاح.
3. P. U. H., fol. 8; P. U. A., p. 9 لشکرش.

قتل و غارت زیاده بر مقدور می کوشیدند ـ مال و سپاه او بآخر رسید ، تا روزیکه عبدالله بروہی بلوچ ، اشرف شاه را که دران نواحی با معدودی از خواصان و مقربان بسراسیمگی آواره بود ، بدست آورده ، از تشویش زندگی نجات داد(۱) و سر آن سردار کثیرالاقتدار را با یک قطعهٔ لعل و الماس گران بها که بربازوی او یافته بودند ، در خدمت شاه طهماسپ ارسال داشت - بندگان شاه الماس را بفرستادهٔ او مرحمت نمودند ـ

فصل در ذکر محاربهٔ طهماسپ قلی خان با سپه‌سالار رومی و ترکان و عزل شاه طهماسپ و نصب شاه عباس و وقوع وقائع و سوانح دیگر

طهماسپ قلی خان بعد از حصول انفراغ از محاربات و مجادلات
با اشرف شاه از فارس جرأت(۲) نموده از راه عربستان و لرستان
بقلمرو علی شکر در آمده ، با پاشای(۳) ہمدان و لشکریان روم جنگ
کرده ، ظفر یافت و مردم بسیاری از ایشان بقتل آورده ،
حدود عراق(۴) را از دست مخالفان خالی نمود و بقیة السیف رو ببغداد ۸ ب
نهادند ـ

بعد از انصرام این امر عظیم بر امور کلی و جزوی تمام ممالک ایران مسلط شده ، شاه طهماسپ جیقه و مہر خود را باو مرحمت فرمودند و لیکن در باطن از غلبه و استیلای او ملالت و افسردگی داشتند ـ

1. Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* p. 135), on the other hand, maintains that Husain Sultan of Qandhar, later informed Nadir that Ashraf had been put to death near Zard Kuh by a force which he had dispatched to intercept him.
2. In P. U. H., fol. 8 b, and P. U. A., p. 10, حرکت .
3. P. U. H., fol. 8 b, بادشاه .
4. P. U. H., fol. 8 b, عراق و عجم .

بہر صورت بعد از انتظام آن حدود طهماسپ قلی خان با فوجی که داشت ، متوجه سمت آذربائیجان شده ، دارالسلطنت تبریز را از تصرف رومی مستخلص ساخت و از مملکت آذربائیجان آنچه با این طرف آب ارس بود ، بتصرف خود در آورده ، نظر بر شورش و ہنگامهٔ ترکان و افاغنهٔ ابدالی در سر زمین خراسان با امرای روم سخن مصالحه درمیان آورد و آب ارس را سنور قرار داده ، عطف عنان بصوب خراسان فرموده ، و افواج تراکمه را گوشمال بلیغ داده ، افاغنهٔ ابدالی را در قلعهٔ ہرات محصور ساخت و پس از محاصره و مجادلهٔ ہشت(۱) ماه قلعه را مفتوح و اہل آنجا را مغلوب ساخته و برخی را در سلک سپاه ملازم ساخته ، بمشهد آمد و ازان جا بخدمت شاه طهماسپ برای (رخصت)(۲) تسخیر بغداد بهره یاب گردید ـ

چنانچه در اول ملازمت حکایت اجازت سفر روم درمیان آورد ـ
شاه طهماسپ بانواع شفقت و خوشامد مستمال ساخته ، در حرکت ۹ الف
و سکون مختار فرمودند ، لیکن طهماسپ قلی خان نظر بر بعضی
اطوار شاه که شایان ذکر نیست ، ارادهٔ عزل آن والا گوہر
نمود ، و چند نفر از مقربان درگاه جهانبانی را برین وادی آورده ،
که شاه را بمنزل ویگی (کذا) که یکی از باغهای پادشاہی
بود آوردند ، خان مذکور پیاده باستقبال پرداخته ، برسم معمول
پادشاه را فرود آورده ، بمراسم خدمت پرداخت و حسب الالتماس او
استراحت نیز در آنجا فرمودند ـ طهماسپ قلی خان چند کس از
سرداران (لشکر)(۳) خود را طلبیده(۴) ، سخن در مقدمهٔ سلطنت راند
که الحال انسب و اصلح اینست که پادشاه را چندی از فرمان فرمائی
که نه بر طبق ملک داری ست ، موقوف نموده و پسرش را

1. P. U. A., p. 11 : شش . Lockhart (*Nadir Shah*, p. 54) says that seige of Herat had occupied, in all, ten months.
2. P. U. H., fol. 9.
3. Ibid., fol. 9 b.
4. Ibid., fol. 9 b, and P. U. A., p. 11 : طلبداشته .

بسلطنت برداشته ، معاملهٔ روم یکسو کنیم - چون این معنی از مدت ده روز مصمم و مقرر شده بود و ایشان نیز رضا داده ، پسر شاه (طهماسپ) را که کودک دو[۱] ماهه (بود) ببارگاه پادشاهی (در) آورده ، سکه و خطبه بنام او مقرر فرمودند و بشاه عباس موسوم ساختند و شاه معزول را با جمعی از پاسبانان معتبر خود روانهٔ خراسان نمود و قبل ازین خواهر شاه سلطان حسین را بعقد خود آورده بود - درین وقت صبیهٔ ایشان را که خواهر شاه طهماسپ باشد، برضا قلی میرزا
۹ ب پسر بزرگ خود منسوب نموده ، بر جمیع ممالک ایران حکام از توابع خود تعین فرمود ، شاه عباس دو ماهه را چند کس معتمد خود همراه داده ، بدارالسلطنت قزوین فرستاد و جماعهٔ بختیاری باین پرخاش[۲] راضی نشدند - با وی پرخاش شدند و حاکم جدید را بوطن قدیم فرستادند[۳] - خان بزرگ که عبارت از طهماسپ قلی خان باشد ، برای اطفای نائرهٔ فساد از اصفهان حرکت نموده ، بعد از جنگ و جدل بسیار ایل بختیاری[۴] را مطیع و منقاد ساخته ، متوجه دارالسلام بغداد گردید [۵] -

فصل در ذکر محاربات طهماسپ قلی خان با عساکر روم و بلوچ و لزگی و غالب شدن بر هر سه گروه بعد از شکست خوردن در جنگ توپال پاشا لشکرکش قیصر روم

احمد پاشای[۶] حاکم بغداد ، برارادهٔ طهماسپ قلی خان اطلاع یافته بالشکری گران از شهر برآمده ، در کنار شط بغداد معرکه آرا

1. According to Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* p. 202), The new Shah was eight months old.
2. P. U. H., fol. 10; P. U. A., p. 12 : حرکات .
3. *i.e.*, they killed him.
4. Bakhtiari is the name of a tribe.
5. See a detailed account in *T. N.* pp. 203-4.
6. So strict was he that had his turban fallen outside the rampart,

گردید - بعد از کوشش بسیار تاب مقاومت نیاورده ، بقلعه مراجعت نمود و افواج قزلباش از سه طرف بمحاصره پرداختند و سمت غربی که شط العرب است ، در تصرف رومی ماند و باعث رفاه اهل قلعه گردید ، چنانچه ازین رهگزر تا مدت هفت ماه اثری از عجز رومی و فتح قزلباش ظاهر نشد و بسبب عدم کشتیها عبور دریا و بستن جسر میسر نمی شد - درین اثنا فرنگئی که از جانب پادشاه اروس[۱]
بعنوان سفارت آمده بود ، بخدمت طهماسپ قلی خان معروض داشت ۱۰ الف
که اگر امر شود ، بمفاصلهٔ چهار پنج فرسخ از بغداد در مکانی که عرض دجله کمتر باشد، چوبهای بزرگ را بریسمان (های)[۲] مستحکم بعرض متصل هم بسته ، از قبیل جسر معبری بسازم که عبور پیاده برآن ممکن و مرور اسپ ممتنع است[۳] - چنانچه حسب الاشاره بعمل آورده ، بعد از اتمام و انصرام جسر طهماسپ قلی خان شش هزار پیاده جرار قابل کارزار مامور کرد که خود از بالای جسر و اسپ (ها)[۴] را بشنا از آب گزرانیده بسمت بغداد کهنه که جانب غربی دجله واقع است ، روانه شوند - این خبر عبور و مرور (فوج)[۵] قزلباش باحمد پاشا گوش زد شده - عجالة الوقت جمعی را بمقابلهٔ آنها فرستاده و خود بمقابلهٔ حریف نشسته ، در حصار داری سعی موفور نموده ، زیاده از مقدور متوقع بظهور آورد - لیکن بحسب تقدیر فوج احمد پاشا از دست شش هزار سوار قزلباش که از جان خود و آب دجله گذشته بودند ، منهزم شدند و بغداد کهنه بچنگ سپاه ایران افتاد و این امر سبب رفاه لشکر عجم و باعث عسرت عساکر محصورین گردید - بعد از وقوع این حادثه هرچند احمد پاشا سخن مصالحه

he would not have gone out to fetch it. See an account of Nadir Shah in an Eighteenth Century Arabic MS., translated into English in *Islamic Culture*, 1951, p. 147.

1. P. U. H., fol. 10 b; P. U. A., p. 13 : اورس
2. P. U. H., fol. 10 b.
3. See detail also in *T. N.* pp. 211-12.
4. P. U. H., fol. 10 b.
5. Ibid., fol. 11.

بمیان می آورد ، طهماسپ قلی خان راضی نمی شد - چون مدت مجادله و
۱۰ ب محاصره قریب بیک سال کشید ، قیصر روم سردار کثیر الاقتدار خود
را که توپال پاشا نام داشت و سالها در حدود فرنگ مشغول کارزار
بآن جماعه بود ، برای امداد و اعانت احمد پاشا روانهٔ سمت
عراق عرب فرمود[۱] - چون خبر قرب و وصول[۲] او ببغداد
رسید ، طهماسپ قلی خان جمعی را بحراست اطراف قلعه گزاشته ، خود
با لشکر قزلباش با یلغار رو باو آورد -

مختصر اینکه بعد از مقاتلهٔ بسیار ، افواج ایران بسبب عدم آب
تاب نیاورده ، پا بگریز (نهاده) براه عراق پیش گرفتند[۳] - احمد پاشا
از محاصره برآمده ، مشغول کشیدن اجناس و ذخائر بقلعه گردید و توپال پاشا
بحوالی قلعهٔ بغداد آمد - چون دران حدود ، آذوقه ، که وفا بعلوفهٔ آن
لشکر بیکران کند ، یافت نمی شد ، بصوب کرکوک عطف عنان
نموده ، در آنجا رحل اقامت انداخت و بقدر ده هزار سوار از
راه حدود کردستان بعراق عجم روانه نمود که باستعلام احوال فوج
قزلباش نموده در آنچه صلاح وقت باشد بکوشند - و طهماسپ قلی خان
از بغداد گریخته راست بهمدان آمد و درآن جا توقف نموده ، خزانه
که از سابق گذاشته بود ، صرف تدارک سپاه فرمود[۴] و لشکری که

1. Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* p. 218) asserts that the army of Topal (Osman) Pasha amounted to 100,000 men.
2. P. U. H., fol. 11 b, and P. U. A., p. 15 قرب وصول.
3. Nadir's behaviour after his defeat at the hands of Topal Osman Pasha deserves the highest praise. The disaster, he said, had been ordained by Fate, at whose decrees it was useless to revile. *T. N.* p. 223.
4. He ordered 200,000 tomans to be distributed to the troops to compensate them for their losses (during the battle with Topal Osman Pasha) and to enable them to buy new equipment; every man who had lost a horse worth ten tomans was given one worth double that amount, and the same principle was followed in regard to camels, mules, tents, swords and other arms. Ibid., p. 224.

۱۱ الف در اطراف و جوانب منتشر بود ، در عرض چهل روز مجتمع ساخته[۱] ،
مستعد محاربه فوج رومی که توپال پاشا از راه کردستان فرستاده
بود ، گردید - و این قضیه در اواسط سنه یک هزار و یک صد و چهل
و شش بوقوع آمد -

حاصل اینکه فوج رومی از دست قزلباش منهزم شده ، روی توجه
بصوب کرکوک آوردند و طهماسپ قلی‌خان بتعاقب آنها رفت - بعد
از استماع این خبر توپال پاشا نیز از شهر کرکوک بیرون آمده ، با
لشکر جرار بیشمار صف آرائی معرکه قتال گردید و دلاوران جانبین
داد مردی و مردانگی دادند و توپال پاشا در عین کار زار کشته شد[۲]
و افواج رومی بنا بر عدم سردار دست از محاربه کشیده و برهم
خورده ، متفرق شدند و طهماسپ قلی‌خان لاش توپال پاشا را بنحو
شایسته ببغداد فرستاده ، در مقبرهٔ حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی
رحمة الله علیه مدفون ساختند و اموال بی شمار بدست سپاه ایران
افتاد - خان مذکور نظر بر تمول لشکر نموده ، یقین دانست که در
حالت مالداری تن در رزم جوئی و معرکه آرائی نخواهند داد ، بلکه
برای محافظت اموال شب و روز در فکر خلاصی ازین مهلکه خواهند
۱۱ ب بود - درین صورت خلل عظیم در امور ملک گیری پیدا خواهد شد -
روز دیگر منادی فرمود که تمام اموال رومی ها را از مردم لشکر
گرفته در یک جا جمع سازند ، چنانچه حسب الفرمودهٔ قضا توأمان
بعمل آوردند - بعد از اجتماع اجناس غنائم هیمه بسیاری طلب داشته
و بدور (انبار[۳]) اموال چیده آتش کشید و ازین حرکت بی برکت
مال و متاع رومیان خاکستر و دلهای قزلباشان را کباب ساخت -
اکابرو اصاغر روم از استماع این عجوبه متحیر شدند -

1. Mirza Muhammad Mahdi (*T.N.*, p. 224), on the other hand, says that in space of two months he completed the task of reconstituting his army.
2. See a detailed account of this battle in *T. N.* pp. 234—237.
3. P. U. H., fol. 12 b.

خلاصه اینکه بعد از خراب نمودن آن ضلع رو ببغداد آورد و بار دیگر آن بلدهٔ طیبه را مانند بلای ناگهانی درمیان گرفت ـ

اگرچه احمد پاشا و سپاه آنجا را نظر بر کشته شدن توپال پاشا هراس بی قیاس مستولی شده بود، لیکن بنا بر فرموده و ارشاد بعضی صلحاء که از محفوظ ماندن قلعه خبردار بودند، پائداری نموده، مستعد مقابله گشتند ـ درین اثنا از جانب ایران خبر رسید که محمد خان بلوچ حاکم فارس، گماشتهای طهماسپ قلی خان را محبوس نموده و ارادهٔ تسخیر اصفهان و عراق عجم و استخلاص شاه طهماسپ دارد ـ

خان مذکور از استماع[۱] آن خبر وحشت اثر بیقرار و ششدر
شده، مشوره طلب و چاره‌جو گردید ـ آخرکار ناچار بحکم ضرور
و اضطرار با احمد پاشا مصالحه نموده، بسمت فارس معاودت کرد ـ
چون سکان بلدهٔ شوشتر بانقیاد و هوا خواهی محمد خان بلوچ متهم ۱۲ الف
بودند، بسیاری از اعیان و اهالی آنجا معروض تیغ یاساگردیدند و قتل
و غارتی که نسبت بسکان آن دیار واقع شده، به قلم نمی توان آورد ـ

بعد از ضبط و نسق بلدهٔ شوشتر فوجی (را) پیشتر بجانب فارس روانه نموده و خود هم نیز از عقب آن در حرکت آمده ـ

محمد خان از دارالعلم شیراز با اشکری که داشت، بعزم رزم کوچ نموده ـ در حدود کیلویه[۲] تلاقی فریقین دست داد ـ محمد خان آنچه لازمهٔ شجاعت بود، بعمل آورد و نزدیک بود که فوج فرستادهٔ طهماسپ قلی خان برهم خورد، در آن بین آوازهٔ وصول خان مذکور شیوع یافته، سپاه فارس را دل از جا رفت و سراسیمه شده، آخر شب باطراف و جوانب پراگنده گشتند ـ چنانچه بعد از طلوع نیر اعظم زیاده بر سه هزار کس با محمد خان نمانده بود ـ ناچار از میدان مصاف عنان تافته، بسمت لار گریخت ـ طهماسپ قلی خان بشیراز آمده

1. P. U. H., fol. 13 and P. U. A., p. 17 اصغای .
2. P. U. A., p. 17 reads کوه کیلوه , which is wrong.

یار و دیار[۱] او را طعمهٔ تیغ بیدریغ ساخته، فوجی بتعاقب او روانه فرمود که مشار الیه را نیز (زنده)[۲] بدست آورده، بخدمت طهماسپ قلی خان فرستادند ـ بعد از معاتبات درشت هر دو چشم او را بکارد برآورده محبوس کردند[۳] ـ

۱۲ ب چون محمد خان میدانست که بانواع عذاب معذب ساخته بشکل بدی
خواهند کشت، در همان شب حربهٔ بدست آورده، خود را هلاک
کرد[۳] ـ

طهماسپ قلی خان از شیراز حرکت نموده، رو باصفهان نهاد، از آنجا بآذربائیجان متوجه شده و با عساکر روم محاربات سخت نموده، (غالب آمد[۵]) و قلعهٔ ایروان و گنجه و برخی از مملکت گرجستان بضبط خود در آورده، بسمت داغستان نهضت فرموده ـ بعد از جنگ و جدال بسیار جماعهٔ لزگی را مطیع و منقاد ساخته، عنان بسوی چول مغان[۶] که از محالات آذر بائیجان است، معطوف نمود ـ

فصل در ذکر جلوس نادر قلی بیگ طهماسپ قلی خان بر تخت سلطنت ایران

بعد از استیلای اعدای خانگی و اجنبی (میدان[۷]) خالی یافته، هوای تاجداری بسرش افتاد ـ هرچند از اظهار این امر عظیم بعنوان صریح و علانیه محجوب می شد، لیکن در باطن باستحکام بنیاد این مهم بانواع و اقسام حیله و مکر میکوشید تا وقتیکه

1. P. U. H., fol. 13 b; P. U. A., p. 18 یاور .
2. P. U. H., fol. 13 b.
3. According to Ahmad Suhaili (ed. *Shahnama-i-Nadiri*, p. 120), this happened in A. H. 1148.
4. See also *T. N.* p. 251. Mirza Muhammad Mahdi does not, however, indicate specifically whether he took his own life or perished as a result of the treatment which he had meted out.
5. P. U. H., fol. 14; P. P. L. fol. 7.
6. *i.e.*, The Mughan plain.
7. P. U. H., fol. 14.

جمیع اعیان و کدخدایان و ریش‌سفیدان و کلانتران تمام ملک ایران را
در چول مغان طلبداشته ، مجمعی ظاهراً از برای استعفا و
ترک سرداری و سپه سالاری و باطناً بواسطهٔ اخذ سلطنت و تاج داری
ترتیب داد و قبل از ورود کدخدایان و رؤساء بداروغهٔ مجلس حکم
۱۳ الف کرده بود که کنده و دو شاخه و غل و زنجیر بسیاری در
چول مغان که مکان اجماع خواص و عوام است ، حاضر سازد و این حکم
نیز منجر بر تهدید و تحذیر رؤساء بود که اگر احیاناً در قبول ریاست
و سلطنت من عذری داشته باشند ، از مشاهدهٔ این اسباب سیاست و
فضیحت بر زبان نخواهند آورد و حرکات و اشارات دیگر نیز علیٰ هذالقیاس
بر روی کار آورد -

مختصر اینکه بعد از اجتماع خلایق سران و سرداران را بحضور
طلبداشته ، دو کس از مشاهیر را به بهانهٔ روانهٔ عدم ساخته و اسباب و
ادوات سیاست را که از مدتی آماده نموده بود ، جلوه گر فرمود ،
درآن مجمع مهیب استعفای سپه سالاری و منزوی شدن در بلدهٔ ابیورد
بسبب طغیان ضعف[1] و پیری و عدم طاقت معرکه آرائی و
ملک گیرائی بمبالغه و سماجت فرمود و مشقت و ترددی که در
محاربات نموده بود ، همه را اضعافاً مضاعفه بواسطهٔ اثبات حقوق
بانواع (خوش[2]) لسانی و چرب زبانی مفصل بکرات و مرات مذکور
ساخت و کلمهٔ آخر این بود که من بعد شما دانید و پادشاه شما طهماسپ ،
و مرا با ملک و مال رغبت نیست[3] :-

همچو حمال باسباب جهان زاهد شهر
پشت از آن کرده که یکجا همه را بردارد

۱۳ ب رؤسای بیچاره که بر مدعای او مطلع بودند ، معروض داشتند
که شاه طهماسپ (مشغول[4]) اشغالی است که بکار رعایا نمی آید و

1. P. U. H., fol. 14 b ; P. U. A., p. 20 ضعف پیری .
2. P. U. A., p. 20 reads طلاقت لسانی and in P. U. H., fol. 15 is mentioned خوش لسانی .
3. See also *T. N.* p. 292.
4. B. M. MS.

امور ملک داری و رعیت پروری بهیچ گونه از وی سرانجام و متمشی
نخواهد شد و دیگری را بواسطهٔ این سلطنت بهتر از شما نمیدانیم ،
زیرا که زن و بچه ، صغیر و کبیر که در چنگ اعدا اسیر بودند ،
از دولت و سعی شما و تلاش ملازمان خان نجات یافته ، مرفه‌الحال
در خانه های خود روزی بسر می برند - پس درین صورت ما را
بغیر از جناب خان پادشاهی دیگر قبول نیست - طهماسپ قلی خان
بمحض استماع این کلمه متعجبانه نهیب بر ایشان نمود که این چه
حرفیست که شما بر زبان می آرید ، مرا درین پیرانه سالی با
سلطنت چکار و سلطنت را از من چه اعتبار ، بهتر اینست که امروز
در خانه های خود رفته ، شخصی دیگر را که لیاقت این امر عظیم
داشته باشد ، مصمم و مقرر بکنید که من اصلاً و مطلقاً باین معنی
راضی نخواهم شد - روز دیگر رؤسای بیچاره بحضور آمده ، معروض
داشتند و از ترس سیاست و اذیت بعرض رسانیدند که بهبود و
رفاه رعایا در سلطنت و حکومت جناب خان است و هیچ کس را از
اعلیٰ و ادنیٰ درین باب انکار نیست و باشد رضا راضی اند[1] -

۱۴ الف طهماسپ قلی خان نادر شاه بعد از رد و بدل بسیار و اغماض
و اعتراض بیشمار فرمان روائی ایران دیار را قبول داشته و محضری
متضمن رضا و التجای خلایق بمهر اصاغر و اکابر مکمل ساخته ،
بر تخت سلطنت نشست[2] ، چنانچه $\frac{\text{الخیر فی ما وقع}^{(3)}\text{ه}}{\text{۱۱۴۸ ه}}$ تاریخ
این جلوس است و یکی از ظرفا مصرعی باین رسانیده که -

بریدیم[4] از مال و از جان طمع بتاریخ الخیر فی ما وقع

1. This scene was enacted every day for a whole month, the importunities of the one, and the refusal of the other, continually increasing. See *T. N.* p. 292.
2. *Rauzat al-Safa*, viii, p. 545.
3. According to Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* p. 296), the poet Mirza Qiwam-ud-Din Muhammad Qazwini made this Arabic Chronogram. ("The best is in what has happened.")
4. *Rauzat al-Safa*, viii, p. 535. Muhammad Kazim relates that Nadir, on hearing of these lines, put several poets to death. See Lockhart, *Nadir Shah*, p. 103.

و این قضیه در سنه یک ہزار و یک صد و چہل و ہشت بوقوع آمده(۱) و اختیار ایران دیار مفوض بنادر شاه افشار گردید -

پیش ازین بقلم آمده که اسم اصلی او نادر قلی بیگ است ، بعد ازان شاه طہماسپ ، "طہماسپ قلی خان" خطاب داد و ہنگام کمال تسلط خان بزرگ می گفتند -

چنانچه طہماسپ خان جلائر که وکیلش بود ، سجع مہر خود را این بیت کنده بود :

تا خان بزرگ در حیات است   طہماسپ وکیل کائنات است

وکیل کائنات شخصی را گویند که در جمیع امور دخل بکند و بعد از آنکه بر تخت سلطنت متمکن شد ، نام خود را نادر شاه گذاشت و نادر السلطان نیز می گفتند -

لطیفه -

پار بودی قطبک و امسال گشتی قطب دین
سال دیگر گر بمانی قطب دین حیدر شوی

و بعد از تصرف پای تخت ہندوستان بشاه شاہان ملقب گردید -

۱۴ ب خلاصهٔ کلام اینکه شاه طہماسپ را مع طفلش عباس میرزا که شاه عباسش کرده بود ، در دارالمؤمنین سبزوار فرستاد(۲) و خود مشغول حل و عقد ملک و مال و اعزاز اراذل و ایذای اعزه و اہل کمال شد -

یکی را بر آری و شاہش کنی   شہی را اسیر و تباہش کنی

1. Our author omits the details of the proceedings of coronation. For fuller description of the proceedings of the coronation ceremony, see *T. N.* pp. 292—95.
2. Later, in 1740, Riza Quli put him and his son and younger brother Isma'il Mirza, to death. (Lockhart, *Nadir Shah*, p. 104).

نه با آنت مہر و نه با اینت کین   ہمین است رسم جہان آفرین

و بعد از ضبط و نسق بلاد قریب و بعید و انتظام سرحد رومی و لزگی و تعین حکام و عمال معتمد ، خود بارادهٔ اخذ انتقام از افاغنهٔ غلزی متوجه دارالقرار قندہار شده - مدت یازده ماه درحوالئی آن حصار ہمسر فلک دوار نشسته ، لیل و نہار شغلی بغیر از کارزار نداشت و در لشکر(۱) خود حکم کرد که ہر کدام بموافق حال خود منزلی عمارت نماید و خود نیز برآوردن حصار و برج و ساختن منازل و اماکن عالیه اشاره فرمود - چنانچه در جنب قندہار شہر آراسته پدید آمد و بنادر آباد موسوم گردید(۲) -

آخرالامر بعد از مشقت و سعی بسیار قلعه را مفتوح و مسمار ساخته و اثری از آثار مبانی آن باقی نگزاشته(۳) ، و حسین خان برادر محمود شاه را که والئی آن حوالی بود ، در پیش شاه طہماسپ بسبزوار فرستاد که ہر چه خواسته باشد ، بکند و سائر سکان آن مکان را قتل
و غارت نموده ، بقیه السیف را در نادرآباد ساکن ساخته ، در ۱۵ الف
ازدیاد عمارت قدغن بلیغ نمود - و بعد از ضبط و نسق اطراف و تعین حاکم خود بواسطهٔ بحال(۴) آمدن حیوانات لشکر که از قلت جو و کاه لاغر بودند ، بجانب آب تازی که آن نواحی معمور و آفت نرسیده بود ، متوجه گردید -

1. P. U. H., fol. 16 b, and P. U. A., p. 22 read لشکر گاه .
2. Nadirabad was, later on, made the capital of the province of Qandahar. The modern Qandahar is close to the site of the old city.
3. Full detail of surrender of Qandahar has been given by J. P. Ferrier in his *History of Afghans*, pp. 66-67.
4. P. U. H., fol. 17, and P. U. A., p. 23 ترفیه و بحال آمدن .

فصل در ذکر توجه نادرالسلطان بسمت ہندوستان و بیان خرابی آن

چون سابق برین محمد خان افشار[۱] را بطریق رسالت در جناب محمد شاه[۲] پادشاه ہندوستان فرستاده بود و از آن باز مدت متمادی شده که بسبب خلاف رای امرای ایشان باہمدیگر جواب نامه منقح نشده و معاودت ایلچی درصورت عدم جواب معلوم ، نظربرین امور آن عیار پختہ کار نفاق ارکان سلطنت ہندوستان بفراست دریافتہ ، باردهٔ ضعیف نہ بعزم درست بسوی کابل نہضت فرمود ـ شرزه خان قلعہ دار آنجا که باتفاق منصب داران و اہل شہر چندی پایداری نمود ، آخرکار ناچار نظر بر عدم اسباب کارزار نموده و توقع امداد از حضور پادشاه ہندوستان ، بشرط امان جان خود و شہریان و
عدم مزاحمت بخانمان و ناموس ایشان قلعہ را باو تفویض نموده، مطیع و ۱۵ ب
منقاد امرونہی وی شد[۳] ـ بعد از ضبط و تصرف دارالملک کابل ، رضا قلی میرزا ، مہین پور خود را که از ام البلاد بلخ بحضور طلبیده بود[۴] ، نائب السلطنت ایران نموده و شان لشکرتبانی تمام ملاحظہ فرموده ، اشخاص ضعیف و زخمی و سال خورده و از

1. He was a former Safavi general, to whom Nadir Shah gave strict orders not to remain at the Mughal Court for more than forty days, but he was forced to stay for full one year, as the Emperor and his ministers refused to give him leave to depart. See *T. N.* p. 332.
2. Muhammad Shah was a weak and dissolute king. Muhammad Kazim of Merv—a contemporary author has told us, "that he was never without a mistress in his arms, and a glass in his hand." (*Nadir Namah*, as quoted by Sir John Malcolm in his *History of Persia*, ii, p. 73).
3. Hanway (ii, p. 359) says that Nadir massacred the greater part of the garrison, including Sharza Khan and his son, after the fall of Kabul.
4. Riza Quli Mirza joined his father, having travelled from Balkh via Qunduz (Badakhshan) district. *T. N.* pp. 339-40.

کار رفتہ را تعین ایران نموده و قوی ہیکلان بی رحم را بواسطهٔ تاراج و خرابی ہندوستان ہمراه گرفتہ ، متوجہ سمت پشاور گردید ـ ہرچند ناصر خان[۱] ، حاکم کابل و پشاور و غزنین که در پشاور تشریف داشت ، از شہر برآمده در جمرود محل مقابلہ مقرر نموده ، مستعد محاربہ شده بود[۲] ، لیکن ظاہر است که یکی از امراء چگونہ حریف بادشاه جباری قہاری که بآن رزم آزمائی سالہا بسر برده باشد ، تواند شد ـ با وصف آن کوتاہی نکرده بود ـ بحسب قسمت در عین مجادلہ و محاربہ لشکرش از هم پاشید و خود مجروح دستگیر قزلباش گردید[۳] ـ

بعد از انہزام نواب ناصر خان بندگان پادشاه ہندوستان و امراء و ارکان ایشان بر اراده و عزم نادرالسلطان مطلع شده ، مشغول تہیہ اسباب کارزار و ادوات پیکار شدند ـ مختصر اینکہ حضرت ظل سبحانی ، مع نواب نظام الملک آصف جاه و نواب خان دوران
امیرالامراء و نواب قمرالدین خان وزیرالممالک وغیره امرای صغیر ۱۶ الف
و کبیر با لشکر و توپ خانہ زیاده از حصر و حساب بجانب لاہور نہضت فرمودند و نواب برہان الملک را از صوبہ اوده طلب داشتند که بتعجیل تمام خود را بحضور برساند و نادرالسلطان بعد از بندوبست پشاور[۴] کوچ در کوچ متوجہ دارالسلطنت لاہور گردید و

1. His original name was Nasiri Khan. He was the son of Nasir Khan Muhammad Aman, Governor of Kabul during the reign of Emperor Aurangzeb of India. After the death of his father in A. H. 1129/A.D. 1717, he became the Subedar of Kabul and received his father's title of Nasir Khan in the second year of Muhammad Shah's reign. For further details, see *Ma'asir-ul-Umara*, iii, 433-35.
2. Nasir Khan had collected some 20,000 Afghans of the Peshawar and Khaibar districts whom he stationed in the neighbourhood of Jamrud in order to bar the Persian progress in the Khaibar pass. See *T. N.* p. 341.
3. Ibid., p. 342.
4. Nadir remained for nearly four weeks at Peshawar. It was here that he received the sad news of the death of his brother Ibrahim Khan. Ibid., p. 343.

نواب ذکریا خان ، حاکم آنجا طاقت مجادله درخود ندیده ، باستصواب و استبشار کارکنان و مصاحبان شیوهٔ اطاعت و انقیاد در پیش گرفته ، شهر را از آفت تاخت و تاراج مامون و محفوظ نگاهداشت[1] ، لهذا ـ نادر شاه داخل لاهور نشده[2] ، رو بشاهجهان آباد نهاد[3] ـ

حاصل اینکه دشت کرنال که بفاصله چهار منزل از شاهجهان آباد است ، مقر قتال مقرر فرمودند ـ

فصل در ذکر محاربهٔ فرمانفرمای هندوستان با والئی ایران باین عنوان و عاقبت بمصالحه انجامیدن

بتاریخ چهاردهم شهر ذیقعده سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و یک نصف شب نواب برهان الملک[4] وارد رزمگاه شده ، در حوالئی لشکر پادشاه جمجاه فرو کش نموده ، علی الصباح باستان بوسی حضرت جهانبانی شرف اندوز گردید ـ هنوز درحضور لامع النور مشغول مصلحت
بود که جاسوسان خبر آوردند که افواج قزلباش بسمت خیمهٔ برهان الملک ١٦ ب
ریزش نموده ، چند کس را اسیر و دستگیر کرده ، همراه خود بردند ـ

1. On this occasion, Zakaria Khan handed over to Nadir Shah a sum of twenty Lakhs of rupees in gold, several elephants and other costly presents. He was received by Nadir Shah with every mark of distinction and courtesy and was presented with a gold embroidered saddle and costly trappings, and jewelled sword and dagger, and retained in the governorship of Lahore *T. N.* p. 344.
2. But Tilok Das, on the contrary, states that Lahore was plundered after Nadir's entry into it, and that the Persian King, though appealed to, did nothing to restrain his soldiers. At Lahore the invaders first saw the wealth of a large Indian city. Sir Jadunath Sarkar, *The Later Mughals*, ii, p. 332.
3. Nadir Shah left Lahore for Shahjahanabad on Friday the 26th Shawwal, 1151 A. H. (Feb. 6, 1739 A. D.) *T. N.* p. 346.
4. Nawab Sa'adat Khan Burhan ul-Mulk was the Subedar of Oudh, see a detailed account on him in *Khizana-i-Amirah*, pp. 74-76.

مشارٌ الیه بمجرد استماع این حرف شمشیری که در حضور اقدس گذاشته بودند ، برداشته ، بعزم رزم رخصت طلبیده ـ هرچند حضرت ظل سبحانی و امراء ممانعت فرمودند که درچنین امور تعجیل مذموم و ممنوع است و تامل و تدبیر از جمله واجبات است ، مشارٌ الیه قبول نکرده ، بارادهٔ مقابله بیرون آمد[1] ـ با وصف اینکه از مدت دو ماه[2] زخمی بپای ایشان بهم رسیده که آخرش منجر بشقاقلوس شده بود ـ چنانچه برکرسی نشانیده چهارکس از جا حرکت میدادند و بهمین وضع بخدمت پادشاه نیز آورده بودند ـ مختصر اینکه بهر صورت که بود مرخص شده ، برفیل سوار گردیده ، با یک هزار سوار و قدری پیاده متوجه فوج قزلباش گشت و نقیبان را به لشکر خود فرستاد که سائر سپاه را آماده ساخته از دنبال او بیارند ـ

احوال سپاه ایشان اینکه از صوبه اوده تاکرنال[3] که یک ماهه راه است کوچ در کوچ آمده بودند ـ چون سپاه هندوستان از مدتی عادی با یلغار نیستند و معهذا رعایت اسپ را زیاده از جان خود ملحوظ دارند ، زیرا که فی الحقیقه باعث نوکری اسپ است ـ
اگر اسپ سقط شود ، نوکری آن شخص هم موقوف خواهد شد ـ ١٧ الف
بهر حال نوکران ایشان بیشتری در راه مانده بودند و جمعی که در رکاب رسیده ، از حال رفته و درگوشه ای آسودند ـ هرچند نقیبان فریاد زدند که نواب بجنگ رفته ، شما هم سوار شوید ـ چون نواب بملازمت پادشاه رفته بود ، هیچ کس قبول نمی کرد ـ از آنجا که نقیبان هم بصورت سپاه بی حال شده بودند ، دو سه فریادی زده در پهلوی ایشان نشسته دم را غنیمت می شمردند ـ باوصف این حال بقدر چهار هزار سوار و یک هزار پیاده بنواب ملحق شدند[4] ـ

1. Sir Jadunath Sarkar, *The Later Mughals*, ii, pp. 343, on the authority of Harcharan says that the Emperor distrusted Sa'adat Khan for being a native of Persia and made him swear fidelity on the Qur'an in his presence.
2. P. U. H., fol. 19, and P. U. A , p. 26 read سه ماه
3. Karnal is not very far from the field of Panipat.
4. See detail also in the '*The First two Nawabs of Oudh*', pp. 64-65.

درین بین قراولان والئی ایران رو بنواب آورده ، بجنگ گریز که
شیوهٔ این فرقه است ، ایشان را بمیدان کشیده از معسکر خود بقدر
یک کروه جدا ساختند - از مشاهدهٔ پرپا شدن قراولان قزلباش
هرکاره های پادشاه هندوستان بتعجیل رفته ، معروض داشتند
که افواج ایران تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند و حال آنکه
نواب مذکور از حضرت ظل سبحانی کمک می طلبیدند و در سوار
شدن پادشاه و امراء مبالغه می نمودند ، زیراکه میدانستند که این
جماعهٔ قراول است و لشکر بزرگ متعاقب خواهد آمد - جناب محمد شاه
فرستاده های برهان الملک را بنزد امراء فرستاد و امر برفتن فرمود -
امرای کلان عظیم‌الشان که عبارت از نواب آصف جاه وکیل مطلق ۱۷ ب
و نواب خان دوران سپه سالار و نواب قمرالدین خان وزیر اعظم
باشد ، معروض داشتند که امروز آتش پیکار افروختن غلط محض بود
و الحال که اتفاق همچو شده هر کسی می باید که سمت مفوضهٔ خود
را محافظت نماید ، زیراکه افواج قزلباش در هنگام وغا انواع مکرو دغا
بکار می برند -

خلاصهٔ کلام آنکه جمیع امرای خورد و بزرگ درکمال ناخوشی
بدفع همدیگر راضی و خوشنود بودند - هرچند درمیان امراء اقتدار
نواب خان دوران درهمه امور بیشتر و جناب پادشاه بر فدویت او کمال
اعتماد داشتند ، لیکن چون آصف جاه بهادر از همه کبیرو دلیر و
مهارتش در امور رزم و حزم بسیار بود ، بنابران درین حیص و بیص
اختیار حرکت و سکون بصوابدید ایشان مفوض گشته - فاما بنا بر اینکه
پادشاه را باطناً سؤ ظنی بآصفجاه بود و خبر ها نسبت به مشارٌ الیه
بهادر در خاطر داشتند ، لهذا معزالیه افواج خود را که قریب
بلکه زیاده بر پنجاه هزار سوار بود ، در صوبجات دکن گذاشته ،
با سه هزار سوار بحضور انور آمده بودند - بالفعل که بغتةً چنین واقعه ۱۸ الف
رویداده ، فرصت آن نشد که افواج دکن را طلب فرمایند ، اما کل
سپاه پادشاه و امراء که قریب بهشتاد هزار میرسید ، مطیع فرمان
ایشان بودند -

خلاصهٔ کلام اینکه چون نواب برهان الملک مکرر طلب امداد
و کومک و اعانت می نمودند ، آصف جاه بهادر بجناب پادشاه معروض
داشتند که هرگاه کومک بر ضرور است ، نواب خان دوران که
میمنه باو تعلق دارد و جنگ نیز در جانب شمال واقع است ، مناسب
این است که ایشان امداد نمایند - حضرت ظل سبحانی نواب خان دوران
را ازین معنی اطلاع بخشیدند - مشارٌ الیه امتثالاً لامر بتعجیل
تمام بدون آنکه انتظار انتظام و تهیهٔ افواج و توپخانه بکشد ،
با قلیلی از بهادران یکه تاز و یکه تازان جانباز متوجه معرکه وغا
گردید - چون نواب معز الیه در حق سپاه کمال شفقت مبذول
میداشت ، هرکس که براین معنی اطلاع یافت ، طوعاً و رغبتاً
متعاقب ایشان روانه گردیده ، معرکه آرای بازار جانبازی شد -
بهر حال با جمعیت هشت نه هزار سوار که از پی هم بایشان می
پیوستند ، رو بجنگ گاه آورد - شهریار ایران دیار طهماسپ خان جلائرو
میسره را بفتح علی خان و لطف علی خان افشار سپرده و قلب را
بوجود نصرالله میرزا تقویت بخشید و جمعی از امرای جنگ دیده ملازم ۱۸ ب
رکاب ایشان فرموده ، خود با چهار هزار سوار جزائرچی(۱) چرخچی
بمقابلهٔ نواب برهان (الملک) و خان دوران قدم بمیدان نهاده ،
تمام جزائرچی ها را پیاده نموده بود که ارادهٔ گریختن نکنند -
چون مقدر چنین بود که متوطنان این معموره را بواسطهٔ غرور(۲) و
کژت خود پسندی آسیبی برسد که تنبیه الغافلین باشد ، حکیم علی الاطلاق
جل شانهٔ امرای دیگر را باین(۳) آورد که محاربهٔ والئی ایران
دیار که با بیست و هفت هزار سوار قزلباش جنگ دیده(۴) بمیدان
آمده ، برین دو امیر ، که لشکر ایشان بآن صورت که بقلم آمده
و نام توپخانه و جزائر همراه نداشتند ، گزاشته ، در امداد و اعانت

1. Infantry armed with the heavy musket known as the Jazayir.
2. P. U. H., fol. 21 b وفور غرور .
3. P. U. H., fol. 21 b, and P. U. A., p. 30 read باین وادی آورد .
4. P. U. H., fol. 21 b, and P. U. A., p. 30 جنگ آزموده .

اغماض فرمودند ، بخیال اینکه بعد از کشته شدن آنها رو بمعرکه آورده جواب حریف خواهیم داد - الحاصل امرای هندوستان با وصف قلت فوج و عدم توپخانه و سؤ تدبیر ترتیب توپخانه در ثابت قدمی و جانبازی قصور نکردند ، لیکن ظاهر است که تیر کمان جواب تیر جزائر نمی تواند داد ، والئی ایران میمنه و میسره و قلب را ۱۹ الف بمفاصلهٔ یک کروه از هم جدا گزاشته بود ، چنانچه مبارزان هر سه فوج آواز توپ و تفنگ را می شنیدند و از اصل کارزار بواسطهٔ بعد مسافت حسب الواقع خبر نداشتند - باین منوال آتش قتال سپاه امرای هندوستان بی ترتیب شده ، از حال یکدیگر مطلع نمی شدند چنانچه نواب برهان الملک یکطرف کارنامهٔ رستم را منسوخ می ساخت و نواب خان دوران بسمت دیگر در ثبات قدمی داد مردانگی و مردی می داد :-

از باد جمله آتش حرب اشتعال یافت
ترک اجل بغارت جانها مجال یافت
از بسکه کشته گشت خلایق دران مصاف
مرگ از برای مرده زخویش انفعال داشت

بعد از کار زار بسیار شهداد افغان خویشگی قصوری و علی حامدخان کوکه که چرخچی و میر شمشیر نواب خان دوران بودند ، بضرب گوله های جزائر داعی حق را لبیک اجابت گفته و خان دوران با کل رؤسای سپاه خود قدم ثبات افشرده و سپاهش بقدر دو هزار سوار از اسپان پیاده شده و دامن بکمرها زده ، بنحوی مشغول تیر اندازی و مصروف جانبازی شدند که از مشاهدهٔ آن زهرهٔ رستم و افراسیاب آب می شد و بهیچ وجه در دلاوری و حلال نمکی قصور نکردند و نواب ۱۹ ب مظفر خان برادر کوچک نواب خان دوران که بسمت دیگر رزم جو بود ، بگولئی جزائر بعالم عقبیٰ شتافت و کل سرداران فیل نشین به همراهی نواب خان دوران قریب بیست و پنج کس نامی هر کدامی بعد از تلاش های رستمانه بزخم جزائرها نقد هستی در باختند و خود نواب مذکور

نیز زخم جزائر فیلبانش از معرکه بر آورد و افواج نواب برهان الملک با وصف اینکه از صوبه اوده با یلغار آمده بودند ، در محاربه پائیداری معقول نمودند - آخرش بسیاری بتیر جزائر روانهٔ عدم شدند و بعضی عطف عنان نموده ، بهر طرفی متفرق گشته و خودش بعد از کوشش بی شمار ، دو زخم جزائر برداشته ، با چند کس از رفقای خود زنده اسیر و دستگیر قزلباش گردید - و باعث دستگیر شدن نواب برهان الملک اینکه ، فیل سواری نواب شیر جنگ که برادر زادهٔ نواب برهان الملک می شد ، مست بود ، بغتةً برفیل سواری برهان الملک دویده ، نهیب کنان تا به لشکر قزلباش رسانیده - هر چند فیل مذکور را به شمشیر و کجک مجروح می ساختند ، از مستی باز نیامده(۱) - مثل مشهور است که بخت چون برگشت ، فالوده دندان می شکند ، آن خود فیل مست بود :-

بخت اگر یاری کند دندان ز سندان بگزرد ۲۰ الف
بخت اگر سستی کند فالوده دندان بشکند

بهر حال نواب خان دوران مجروح ، رو بسوی لشکر پادشاه آورد و هزیمت بر سپاه امرای هندوستان راه یافته ، هر کس توانست خود را به معسکر رسانید ، و از سپاه هند بسبب عدم توپخانه و ثابت قدمی بسیار بگولی‌های جزائر بعالم جاودانی شتافتند و از افواج نادر شاه که بجزائر و جنگ گریز مقابله می نمودند ، کمتر مجروح و مقتول شدند ، لیکن نظر برجانبازی سپاه هند طرفه تشویشی بحال قزلباش راه یافته بود که اکثری از جنگ گاه روتافته تا به انباله که دو سه روزه راه بود و بنگاه و اُردوی او درآنجا وقفه داشت ، عنان فرار در نکشیدند ، بهمین سبب روز دیگر که پادشاه هندوستان با امرای عظیم الشان که عبارت از نواب آصف جاه و نواب قمر الدین خان و غیرها باشد ، بعزم رزم سوار شدند و تا شام در انتظار حریف در میدان استادند(۲) ، نادر شاه از جای خود

1. P. U. H., fol. 23 and P. U. A., p. 32 read متنبه نشد .
2. P. U. H., fol. 23 b, P. U. A., p. 33 استاده بودند .

حرکت نکرده ، سلسله جنبان مصالحه گردید ، اغلب که اگر
امرای هند با توپخانه بمیدان تشریف می بردند ، لشکر قزلباش
۲۰ ب تاب مقاومت نمی آوردند، قصه مختصر، آخر روز همان جنگ نواب آصف جاه بهادر
و نواب قمرالدین خان بهادر پادشاه را سوار کرده ، تا
لشکر غارت شدهٔ برهان الملک آورده بودند ، همان مثل است که ع

می آئی آن زمان که نیائی بکار من

لیکن نادر شاه از استماع سوارشدن ظل سبحانی و امرای تورانی
عطف عنان نموده ، بمعسکر خود معاودت فرموده بود -

حاصل اینکه نواب آصف جاه بهادر که برماهیت محاربه کماحقه‌
مطلع شده ، از راه کمال دانائی و پخته‌کاری بخدمت پادشاه معروض داشت
که درین هنگام شب اگر مقدمهٔ هزیمت امراء برملا شود ، تمام لشکر
مشوش و بسیاری متفرق خواهند شد ، پس صلاح کار درین است که
شهرت باید داد که افواج قزلباش منهزم شده و برهان الملک بتعاقب آنها
رفته است ، مبارکباد داده امر بنواختن شادیانه[۱] فرمود
که انتظام لشکر برهم نخورد - چنانچه برطبق رای آن مدبر بیهوش[۲]
بعمل آمده دریک آن خبر[۳] جعلی در لشکر منتشر شده - بعد از آن
حضرت ظل سبحانی نیز مراجعت فرموده ، داخل بارگاه شدند و
خان دوران که زخم های کاری برداشته بلشکر خود آمده بودند ،
روز سوم جهان فانی را پدرود فرمودند[۴] -

۲۱ الف برهان الملک که بجنگ قزلباش افتاده بود ، والئی ایران ایشان
را حوالهٔ مصطفی خان شاملو فرموده ، که محافظت نماید -

علی‌الصباح پادشاه هندوستان مع تمام سپاه به عزم رزم سوار
شده خیمه ها فرود آوردند و تا هنگام شام که در آنجا استاده بودند ،

1. B. M., fol. 20, P. U. H., fol. 24 نقارهٔ شادیانه .
2. B. M., fol. 20, P. U. H., fol. 24; P. U. A., p. 34 ذی هوش .
3. B. M., fol. 20, b, P. U. H., fol. 24; P. U. A., p. 34 خبر فتح جعلی .
4. Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* p. 352) says that he died the day after the battle.

اثری از افواج نادر شاه ظاهر نشد ، زیرا که از مشاهدهٔ جانبازی
و ثابت قدمی های سپاه هند که جواب تیر جزائر به تیر کمان
می دادند ، اندیشه ناک شده بودند که با وصف عدم توپخانه این همه
استادگی نموده اند ، الحال که پادشاه خود با توپخانه مستعد وغا
شده ، چه نحو خواهد گزشت - لهذا بمعرفت نواب برهان الملک
پیغام صلح فرستاده ، سلسلهٔ جنبان آشتی کردند و بعد از آن که
گفت و گوی و رد و بدل بسیار عهد و میثاق بمیان آمد ، قرار برین یافت
که فرمانفرمای هندوستان آمده ، با والی ایران ملاقات نماید و در
دادن نقد و جنس مضائقه نفرماید و ازین سو نیز عهد است که بجان
و ناموس و ملک ایشان اذیت نرسد -

خلاصهٔ اختلاف روایات آنکه ، باین منوال مواثیق و عهود
مستحکم فرموده - نواب آصف جاه بهادر بخدمت نادر شاه رفته ،
۲۱ ب بالمشافه شروط مرقوم را مؤکد فرموده ، برفتن پادشاه راضی شدند -
غرضیکه روز دیگر جناب محمد شاه بخیمهٔ نادر شاه رفته ، ملاقات نمودند -
مشار‘‘ الیه آنچه لازمهٔ تکریم و تعظیم بود ، بعمل آورده تا بیرون خیمه
استقبال نمود[۱] و هر دو کس بر یک مسند نشستند - قهوه چی
فنجان قهوه را اوّل به نادر شاه داد - او بدست خود گرفته ، به محمد شاه
تواضع نموده گفت که الحال که اینجا تشریف آورده ، برادرید[۲] -
سلطنت هندوستان بشما مبارک و در دادن نقد و جنس مضائقه نخواهند فرمود -
چون نصرالله میرزا پسر نادر شاه استاده بود ، روز افزون خان ناظر
بمحمد شاه اشاره کرد که او را اجازت نشستن بدهند یا از
پدرش بدهانند - پادشاه اشارهٔ وی را دریافته ، تغافل فرمودند - بعد
از برگشتن از آنجا روز افزون خان معروض داشت که باوجود

1. See detail in *T. N.* p. 354.
2. And then, in order to assure Muhammad Shah that his food was not poisoned, he exchanged his own dishes with those of the Emperor just as they were about to begin eating. (*The Later Mughals* V. ii, p. 355.)

دریافت اشارهٔ غلام باعث اغماض چه بود؟ محمد شاه در جواب فرمود که
این ہا مردم ایرانند و پسرش امرد، مناسب نبود که من باو ملتفت
و متوجه شوم و بعد از دو ساعت مراجعت فرموده، تسلی بخش
مشوشان لشکر خویش شدند ـ

ہر چند ارادهٔ نادر شاه این بود که تا ہنگام شام در آنجا باشند،
لیکن خسرو ہند راضی نه شد ـ باری یک دو روز دیگر باعلام
و پیغام گذشت ـ

عاقبت‌الامر، چنین مقرر شد که پادشاه ہندوستان سپاه خود ۲۲ الف
را مرخص فرماید که بهندوستان یا ہر جا خواہد، برود و خود با
دو ہزار کس در حوالی اردوی والی ایران فروکش نمایند و بعد سه
روز باتفاق یک دیگر بشاہجہان آباد تشریف ببرند ـ بعد از آنکه دو ماه
مہمان (۱) ہند باشند، والی ایران بمقر سلطنت خویش معاودت نموده،
پادشاه ہندوستان را کماکان بجناب محمد شاه مسلم و مفوض دارد ـ

حاصل اینکه بعد از تردد بسیار باین معنی تن داده، راضی
شدند و بعمل آوردند ـ مصراع:

مرغ زیرک که(۲) بدام افتد تحمل بایدش ـ

فصل در ذکر داخل شدن ہر دو پادشاه در دارالخلافهٔ شاہجہان‌آباد و باعث (قتل) عام و خرابی اعزهٔ کرام

بندگان نادر شاه، نواب برہان الملک را وکیل مطلق دولتین
فرموده، مقرر شد که باتفاق طہماسپ خان جلائر با چہار ہزار سوار
پیشتر بدارالخلافه، رفته به تنظیم و تنسیق پردازند و در قلعهٔ پادشاہی

1. B. M., fol. 22, P. U. H., fol. 25 b, and P. U. A., p. 36 مہمان قہرمان هند.
2. B. M., fol. 22, P. U. H., fol. 25 b, and P. P. L. fol. 11 b. چون.

مساکن و اماکن مقرره آماده سازند و نگزارند که حیف و میلی
بکار خانه جات پادشاہی و ساکنان شہر راه یابد و خلایق را
به انواع مہربانی و استمالت اطمینان بخشند ـ چنانچه ہر دو امیر بشہر
آمده، بامور مرجوعه حسب‌الواقع پرداخته، مردم را مطمئن ساختند ـ ۲۲ ب

بہر حال روز جمعه ہشتم ذیحجه سنه یک ہزار و یک صد
و پنجاه و یک ہجری بدارالخلافه تشریف آوردند و نواب برہان الملک
تا غروب نیّر اعظم در قلعه حاضر بود، لیکن از شدت وجع پا
و صدمات کذا حالی نداشت و از غیرت خود داری می نمود و روز دیگر
قریب بصبح داعی حق را لبیک گفته، از کشمکش تعلقات دنیوی
نجات یافت(۱):

کار دنیا کسی تمام نکرد ہرچه گیرید مختصر گیرید

شب سوم، جماعه از اجلاف و اوباش شہر آوازه درانداختند
که خسرو ہندوستان کار نادر شاه را بخدعه تمام کرد و سرش از تن
جدا نمود و باین بہانه ہجوم عام شده و بر سپاه قزلباش ریختند و
ہر کرا توانستند، بقتل آوردند و از استماع خبر کشته شدن والی خود
بمرتبهٔ دست و پا گم کردند، که ادنیٰ رزالهٔ ہندوستان چندین
قزلباش مسلح را از جان و جامه برہنه می ساخت ـ البته قریب بسه ہزار
کس از مردم ایران طعمهٔ تیغ آبدار آن شوره‌بختان واقعه طلب
شده باشند ـ اواسط شب اہل کار(۲) نادر شاه ترسان و لرزان این
قضیه را بخدمت نادر شاه معروض داشتند ـ مقبول طبع سلطان ۲۳ الف
نشده، بغصّه جواب داد که مردم اردو بازاری ما از شرارت نفس خود
این قسم تہمت جرائم بہندیان می کنند تا جمعی را بکشتن داده،

1. Some differences of opinion exist as to whether he died from his wounds or committed suicide. On the whole, says Lockhart (*Nadir Shah*, p. 145), it seems more probable that he died from the effects of poison which he is said to have taken in a fit of depression or chagrin, after Nadir had spoken roughly to him.
2. P. U. H., fol. 26 b, P. U. A., p. 37 اهلکاران.

اموال ایشان را غارت نمایند - بعد از آنکه پی در پی این خبر وحشت اثر مشوش و مؤلم خاطرش شد ، شخصی را از یساولان معتمد - بواسطهٔ تفتیش و تجسس و تحقیق آن مرخّص فرمود - آن بیچاره بمجرد خروج از دروازهٔ قلعه از دست مفسدان فتنه جو داخل شهرستان عدم گردید و یساول(۱) دیگر نیز بهمین وضع رخت هستی بربست و علیٰ هذالقیاس

ع   آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد (۲)

بعد از آنکه از قرائن صدق این مقدمه پر بیقین دانست ، حکم کرد که هزار کس جزائرچی بیرون رفته ، این جماعهٔ فتنه جو را پراگنده و منتشر نمایند -

چنانچه بموجب فرموده بعمل آوردند ، لیکن کماینبغی اطفای نائرهٔ فساد نشد و ثلث آخر شب فی الجمله تسکین یافته بود - اول صبح باز همان آش در کاسه شد - ناچار دو سه ساعت از روز برآمده ، نادر شاه خود سوار شده ، از قلعهٔ پادشاهی بیرون خرامیده ، در مدرسهٔ نواب روشن‌الدوله مرحوم که متصل چبوترهٔ کوتوالی ست ، اقامت گزیده(۳) - جزائرچیان را با سه هزار کس دیگر امر کرد
۲۳ ب که با توپچی شاهی یارعلی سلطان و میر آتش هندوستان سعدالدین‌خان رفته ، هر کرا در لباس هندی بیابند ، جامهٔ حیات مستعار را از بدن او کشیده در تاخت و تاراج و قتل و غارت شهر آنچه لازمهٔ بی رحمی و سخت دلی ست ، مافوق آن بعمل آرند :

فتادند در شهر خیل مغل   برافتاد بنیاد هندی بکل
بقتل و بغارت کشادند دست   سرا(۴) و سران جمله کردند پست

1. A servant of parade carrying a silver and gold staff
2. The first hemistich of the verse in the *Gulistan-i-Sa'di*, p. 73, is : این مدعیان درطلبش بیخبرانند .
3. It is said that when he was approaching this mosque, some one fired a shot at him from a balcony or window. The bullet missed Nadir, but killed an officer beside him. (Lockhart, *Nadir Shah*, p. 148).
4. P. U. H., fol. 27 سرای سران .

سانحهٔ قتل عام :

چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده ، آتش قتل و غارت زبانه می زد و جماعهٔ اوباش هندی که مصدر این فتنه و غوغا شده بودند ، غائب شدند و شرفای بیچاره خانه دار عیال بار که شرم ناموس دامنگیر شان گردیده بود ، طعمهٔ تیغ بیدریغ قزلباش شدند ، چنانچه از فولاد خان کوتوال شهر بتحقیق پیوست که بیست (۱) هزار کس بقتل آمده باشد و اقسام امتعه و اقمشه و انواع جواهر و نقود بیحصر و حساب بدست سپاه ایران افتاد - هرچند این حادثه در چند محله که متصل قلعهٔ پادشاهی بود ، واقع شده ، لیکن چون ساکنان محلات دور دست وسط شهر را مأمن پنداشته ، نقد و جنس خود بآنجا فرستاده
بودند که از غارت و تاراج محفوظ ماند ، بحسب نصیب اتفاق هرج ۲۴ الف
و مرج در همین اماکن که خلق(۲) آن را محل امن انگاشته بودند ، افتاد و اول محله که بغیر جنگ بچنگ اعداء گرفتار شده ، مساکن و دکاکین جواهر فروشان و صرافان بود - ازین رهگذر اموال خارج از قیاس بدست قزلباشان آمد که در داشتن و برداشتن آن متحیّر و هراسیمه شدند :

بغارت ببردند چیزی که بود   برآورد از خشک و تر جمله دود

و از بسکه خانه ها را آتش کشیدند ، هزارها از زنده و مرده ، هندو(۳) و مسلمان ، درهم سوخته شدند - معاذالله ! اگر احیاناً

1. There is much divergence between the authorities regarding the total number of victims. For example, according to Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* p. 359), 30,000 people were put to the sword. See also *Rauzat-al-Safa*, viii, p. 551. But according to Mir Muhammad b. Mir Abdul Jalil Bilgrami (*Tabsirat-al-Nazirin*), as quoted by *Manshur-al-Wasiyat*, p. 147, nearly eighty thousand people were put to death.
2. B. M. fol. 23 b and P. U. H., fol. 27 b read خلایق .
3. B. M. fol. 24, P. U. H., fol. 28 and P. U. A., p. 39 کافر .

تا شام بهمان نحو میگذشت ، یک کس از برای نمونه از مردم آنجا باقی
نمی ماند - اگرچه غرض والی ایران اصلا نبود که چنین قتلی بعمل آید ،
لیکن چون این جماعه بادی فساد شدند ، بغیر تنبیه اطفای نائرهٔ فتنه
صورت امکان نداشت ، و در چنین حالات تفریق درمیان مفسد
و بی گناه متعذر ، چه که ممتنع است :

چو[1] از قومی یکی بیدانشی کرد
نه که را منزلت ماند نه مه را

اگر متفنیان شهر مرتکب این حرکت لغو نمی شدند ، تاخت
و تاراج بعمل نمی آمد و این همه رعب نادر شاه بر مردم هند غالب
نمی شد ، چنانچه پیش ازین قتل عام اهل شهر خصوصاً مردم بازار ۲۴ ب
لشکریان قزلباش را که اکثری صحرائی و دهقانی بودند ، تمسخر[2]
و استهزا می نمودند و نیز این قدر نقود و اجناس و جواهر آلات بدست آنها
نمی افتاد ، زیراکه در متخیلهٔ ایشان نبود که این قدر نقد
و جنس در عالم می باشد ـ بعد از آنکه از خانه های مردم لکه ها
برآمد ، چشم حرص شان تیز شده ، بهمان منوال از دیگران هم مطالبه
نمودند و باعث خرابی اهل شهر گردید و محلهای که باین بلا
مبتلا شدند ، محدود اند باین[3] حدود : غرباً از دروازهٔ قلعهٔ پادشاهی
تا عیدگاه کهنه و بسوی شمال تا هندوی[4] چوب و بجانب جنوب
تا بیرون دهلی دروازه و از پهاڑ گنج که اصل فساد از آنجا برپا شده
بود ، مردم بسیاری که گمان فتنه انگیزی نسبت به آنها داشتند ،
آورده[5] در کنار دریای جون[6] گردن زدند و چون اکثری اعزّه

1. *Gulistan-i-Sa'di*, p. 111.
2. B. M. fol. 24, P. U. H., fol. 28 b and P. U. A., p. 40 ریشخندو تمسخر
3. P. U. H., fol. 28 b, P. U. A., p. 40 بدین .
4. Ibid. منڈوی .
5. P. U. H., fol. 28 b and P. U. A , p. 40 read گرفته آورده .
6. P. U. A., p. 40 جمن .

روشناس نسقچیان[1] نادرشاهی را برای محافظت خانه های خود
طلبیده بودند ، بآن وسیله بعضی غربا که همسایهٔ ایشان بودند ، از
آفت قتل و غارت محفوظ ماندند ـ مختصر اینکه یک و نیم پهر از روز
باقی مانده ، برطبق استدعای محمد شاه از خون بی‌گناهان در گذشته ،
حکم کرد که امان بدهند[2] ـ سپاه قزلباش نظر بر کمال ضبط ۲۵ الف
و نسق و خوف والی خود بمحض استماع ندای امان دست از قتل
و غارت و تاراج کشیده و این امر از عجائب و غرائب عالم است که
سپاه خونخوار جباری که بر مردم مال‌دار عیال‌بار مسلّط شده باشند ،
بیک ندای امتناع ممتنع گردند و دست از قتل و غارت
باز کشند ـ

فصل در ذکر اموری که بعد از قتل عام بظهور پیوست

بندگان نادرشاه بعد از رفع هنگامهٔ قتل عام ، سید نیاز خان
داماد نواب قمرالدین خان و شاه سوار خان داماد قراخان
سردار مغلیه تورانی و رای مان خدمتیه پادشاهی و راؤ تهیکه سنگه هزاری
توپخانهٔ پادشاهی ، که در وقت قتل و غارت بواسطهٔ حفظ ناموس عیال
و اطفال استادگی نموده، بسیاری ازسپاه قزلباش راکه برخانه های آنها
یورش آورده بودند ، بطریق امتناع و مدافعه بگولی های جزائر
روانهٔ کوهستان فنا ساخته بودند ، بحضور طلبداشته و شال
به گلو انداخته ، هر کدام را بیک فشار و دو فشار ، جبار مردم آزار
از قید ننگ و ناموس رهائی داده ، بعالم عقبیٰ فرستاد ـ و بعد از
چند روز بر طبق خواهش نادر شاه صبیه سلطان یزدان بخش ولد سلطان
داوربخش ابن سلطان مراد بخش ابن شاهجهان پادشاه رعیت پرورکه ۲۵ ب

1. *i.e.*, mounted military police.
2. *T. N.* p. 359. See detail also in Malcolm's *History of Persia*, ii, pp. 83-84, and Prof. E. G. Browne's *Literary History of Persia*, iv, p. 136.

نجیب الطرفین بود ، بنصرالله میرزا منسوب کردند(۱) ، زیراکه بندگان محمد شاه دران وقت دختر صلبی نداشتند و قبل از کشته شدن نادرشاه از بطن آن عالی گوہر والانژاد پسری متولد شده بود و مسمّی به جد مادرش یعنی تیمور میرزا گردیده و پس از ضبط و نسق شہر بنواب عظیم الله خان بہادر نرینۂ نواب قمرالدین خان و سر بلند خان حکم کرد که از مردم متمول و مالدار شہر که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند ، نصف مال گرفته ، داخل سرکار نمایند و نصف را بصاحبش واگذارند۔ چون احقاق امور مبطون و رموز مکنون سوای عالم‌الغیب و الخفیات جل شانهٗ بر دیگری دشوار است ، ازین رہگذر در اخذ و جر و تحصیل زر افراط و تفریط بعمل آمد و از مردم اعزّه و اشراف بانواع زجر و توبیخ و تنبیه و اقسام زد و کوفت نسقچیان بی رحم ، بوجہی که حکام و متصدیان این امر حواله نموده بودند ، بوصول آوردند و دیگر نواب آغر خان بہادر که روز قتل عام برای محافظت خانه و ناموس از حویلی خود که عقب کٹڑه لوئی بیرون لاہوری دروازۂ شہر پناه داشت ، برآمده با مغلان اعز و غلامان ترک خود کمر بمدافعت تاراجیان بسته ۲۶ الف
و چون تمام مردمش تیر اندازان سنگ شگاف قادر انداز بودند و خودش نیز سردار بہادر موروثی نامی بود ، حتی‌المقدور بلکه زیاده برمقدور بمدافعت و ممانعت کوشیده ، با آنکه تیرہای ایشان تمام شد و جمعی کثیری از قزلباشان را نیز دوز نموده ، بعالم عدم فرستادند و مردمش ہم بسیاری کشته شدند۔ خان مذکور اہلیۂ خود را چادری بر سر پوشانده و ہمراه خود بر اسپ نشانده ، جمعی که بتعاقبش تاخته بودند ، بزخم تیر از شر آنہا سالم بیرون جسته ، صحیح و سلامت ، خود را بمغل‌پوره رسانید و بعد از رفع ہنگامۂ قتل عام بحضور طلب شده ، بدلیری تمام با نادر شاه بترکی جواب و سوال مردانه

---

1. This marriage took place on the 26th Dhu'l-Hijja, 1151 A. H. (6th April, 1739 A.D.). *The Encyclopaedia of Islam*, v. III, Part II, p. 811, see also The *Later Mughals*, ii. pp. 370-71.

نموده ، نادر شاه خیلی محظوظ شده فرمود که روی تو سفید ، کار ترکانه نموده و بانعام خلعت و شمشیر و کارد غجری و اسپ عراقی ممتاز فرموده ، رخصت کرد۔ و دیگر نواب شیر جنگ را برای آوردن خزانۂ نواب برہان الملک بصوبۂ اوده در پیش نواب ابوالمنصور خان روانه نمود۔ چنانچه مومی‌الیه مبلغ یک کرور و ہشتاد لک روپیه از آنجا آورده و بیست لک روپیه که در شاہجہان‌آباد داشتند ، ضمیمۂ آن نموده ، حوالۂ خزانه‌دار والی ایران کرده ، مشمول اشفاق گردید۔

۲۶ ب بعد از انفراغ از ضبط نمودن کنوز و کارخانجات پادشاہی و امرای دیگر که در محاربه بقتل آمده بودند و تحصیل زر مصادرۂ شہر و امرای دیگر و باز خواست سپاه و لشکریان خود که اموال بی غایت به یغما برده بودند ، بمستوفی الممالک حکم کرد که (چون) مواجب شش ماہه از مردم عسکر طلب است ، می باید که این ششماہه سابق را مع ششماہه پیشگی و ششماہه انعام تنخواه نمایند که جمله ہژده ماہه باشد و آنچه نقد و جنس و جواہر آلات و نقره(۱) و تخت طاؤسی(۲) پادشاه و تخت ہا و صندلی ہای مرصّع پادشاہان دیگر و اسپان و افیال وغیره ہمراه برد ، حسابش خدای تعالیٰ جل شانه ، بہتر می داند ، اغلب که زیاده بر ہشتاد(۳) کرور خواہد بود۔ چنانچه تا مدت سه سال

---

1. P. U. H., fol. 30 b, P. U. A., p. 43 طلا و نقره .
2. The Peacock Throne consisted of a gold-plated frame capable of being taken to pieces, richly jewelled panels filling into its eight sides and detachable pillars steps and roof. It used to be put together and placed in the darbar hall only at the anniversary of the royal coronation, but at other times it was stowed away in loose parts. When these parts were looted they were naturally dispersed to different quarters. The genuine Peacock Throne of Shah Jahan no longer exists anywhere in the world ; but a modern and cheap imitation of it, made by the later kings of Persia, is still preserved at Tehran. (*The Later Mughals*, ii, p. 377).
3. Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* p. 361), values the gifts, including the peacock throne, which Nadir took from the Emperor and nobles at fifteen crores, together with jewels and treasures "beyond calculation".

حساب جواہر با وصف نویسنده ہای جواہر خانهٔ محمد شاه و محاسبان ارشد بلاد ایران بخوبی منقح نشد ، لیکن دست اندازی بجواہر و خزائن که در اندرون محل پادشاه بود ، نکرد - باوجودیکه مردم از کثرت آن بمبالغه ظاہر ساخته بودند ، مطلقاً کوشش نفرموده ، متعرض آن نشد[1] -

دیگر از جمله اموری که در ایام توقّف شاہجہان آباد ایجاد
۲۷ الف نموده ، اینست که معتبرالملک مامور شد که من بعد سکهٔ نقود ایران را که عبارت از عباسی و محمدی و شاہی و ہزار دیناری و اشرفی قزلباشی باشد ، موقوف نموده ، از نقره بشکل و وزن روپیه و از طلا بدستور مہر ہندی مرتّب ساخته مسمی بنادری و باین شعر مسکوک سازند :

ہست سلطان بر سلاطین جہان　　شاه شاہان نادر صاحبقران

و بمہدی خان منشی‌الممالک حکم شد که صغیر و کبیر حضور[2] و دور را آگاه سازد که بعدالیوم نام ہمایون شاہنشاه گفته و نوشته باشند و نقش نگین مہر آن بی مہر کثیرالقہر که بر جمیع کاغذ ہای جمعی و خرچی و نامه‌ہای سلاطین و فرامین خوانین زینت افزا می شد ، این شعر کنده بود :

نگین دولت و دین رفته بود ، چون از جا
بنام نادر ایران قرار داد خدا

و مقدمهٔ ملک باین منوال انفصال یافت که ہر چه آن طرف دریای اٹک واقع است که عبارت از بلدهٔ پشاور و دارالملک کابل

1. This statement cannot be accepted, though it is a fact that no torture was applied to the Begums in the palace or their servants for their jewels.
2. P. U. A., p. 43 reads نزدیک .

و غزنین و ڈیره جات [1] و بنگشات و خداباد و ٹهٹهه و بکر [2] وغیره باشد ، مع محصول چہار محال پنجاب که از قدیم برای مصارف دارالملک کابل مقرر بود ، در تصرف نادر شاه و مابقی بدستور بجناب محمد شاه مبارک و بعد از تنقیح مقدمات مالی و ملکی اکثر ۲۷ ب
اوقات ارباب طرب ہندی را طلب داشته بساط نشاط و انبساط گسترده ، مسرت افزای خاطر بہجت ذخائر خویش می‌گشت -

انعقاد محفل نشاط و مجرای نور بائی طوائف :

چنانچه نور بائی که سر طائفه ہر طائفه و در حاضر جوابی و لطیفه گوئی و غمزه سنجی و عشوه پیرائی و خوش صحبتی یگانهٔ جہان و شہرهٔ زمان بود ، بعد ملازمت ، این اشعار در حضورش خوانده ، مورد مراحم و عواطف خسروانه مخصوص گشت :

دلربایانه دگر بر سر ناز آمده ای
از دل ما چه بجا مانده که باز آمده ای
می بده می بستان دست بزن پای بکوب
بخرابات[3] نه از بہر نماز آمده ای

نادرشاه از استماع این اشعار نہایت محظوظ و مشغوف شده ، حکم کرد که مبلغ سه [4] ہزار روپیه انعام داده ، وی را ہمراه ببرند - بائی جیو بیچاره را بمجرد اصغای کلمهٔ ہمراه بردن ، خوردن و خوابیدن دشوار شده و مردن گوارا گردیده ، شکمش جاری شد و نزدیک بود که جان شیرین از کس نازنینش بدر رود و آخرکار

1. The Derajat (plural of Dera) tract takes its name from three Deras, Dera Isma'il Khan and Dera Fateh Khan in the upper region and Dera Ghazi Khan in the lower region.
2. Bhakkar is an island-stronghold planted in mid-stream between Rohri and Sakkhar (Sukkur) on the Indus.
3. P. U. H., fol. 31 b, P. U. A., p. 44 در خرابات .
4. B. M. fol. 26 b, P. U. H. fol. 31 b ; P. U. A., p. 44 چہار .

به تلبیس تمارض از چنگ آن پلنگ نجات یافت و وبال از برای امرا زاده های صاحب مال باقی ماند ـ

نقل :

نقل است ، عزیزی از نور بائی سوال کرد که اگر احیاناً
۲۸الف نادر شاه با تو جماعی می کرد ، احوال تو چگونه می‌شد ـ بائی جیو
جواب داد که خیال می کردم که فرج من هم در قتل عام آمده
است ـ چون ازین گونه نقلها باب و مقبول اولوالالباب نیست ،
ازین رهگذر دست از باب شاداب با آب (مآب ؟) و تابش که
قبلهٔ ته دلی شیخ و شاب است ، بازکشیده بباب ، دوم کتاب پرداخت
و باین چند کلمه دل خود را خالی نمود که مقدور کمر خالی
نبود :

نیست از کردار ما بی حاصلان را بهرهٔ
چون قلم از ما همین گفتار می ماند بجا

———

این سخن را نیست آخر ای عمو
قصهٔ آن شاه جنگی باز گو[1]

1. *Masnawi-i-*Maulana Jalal-ud-Din Rumi (ed. Mir Khani), p. 57.

باب دوم

در بیان معاودت نادرالسلطان بسوی ایران و رفتن بتوران و خوارزم درین میان

و این باب نیز مشتمل است بر فصول :

فصل درذکر حرکت نمودن نادرالسلطان از شاهجهان آباد و متوجه شدن بسمت کابل و سنده و خلاصی اسیران هند ـ

بتاریخ هفتم شهر صفر سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و دو[1] که
قریب بیست و یک سال از سلطنت محمد شاه گذشته بود ، بعد از
تفویض مملکت هندوستان بایشان از قلعه کوچ نموده ، در باغ شالا مار
نزول فرمود و بفولاد خان کوتوال دارالخلافهٔ شاهجهان آباد
تقیّد بلیغ نمود که اگر احدی از مردم لشکر ما خواسته باشد که در
شاهجهان آباد بماند ، گوش و بینی او را بریده ، روانهٔ اردو نماید ـ
هرچند حاجی فولاد خان کوتوال تقیّد[2] بسیاری نموده ، با وصف آن ۲۸ ب
نظر بر تعب و تصدیعات شب و روز پنهان شده ، جمعی کثیری
ماندند[3] ـ چون در هنگام آمدن افواج عاشق تاراج قزلباش
دیهات و قریه جات شاهراه لاهور هباء و منثورا شده بود ، بنا بران
بسمت سیالکوٹ ، ملتان ، که معمور و آفت نارسیده بود ، نهضت
فرمود ـ فامّا بعلّت اینکه آفتاب از برج حمل به برج جوزا تحویل
نموده و هوا در غایت گرمی و این مردم هرگز بچنین هوای گرم
خوگر نشده و علاوهٔ آن لباس ولایت سرد سیر وبال دیگر ، ازین

1. *i.e.*, 16th May, 1739.
2. P. U. H., fol. 32 b and P. U. A., p. 45 read قدغن .
3. P. U. H., fol. 32 b : باوصف آن نظر برتعب و تصدیعه شب و روز اکثر پنهان شده ماندند ـ

رهگذر بسیاری از انسان و حیوان اردوی معلی سلطان جان عزیز
را بکردار حباب می سپردند ، تا روزیکه آب دریای چناب
بسبب کمال خنکی و گوارائی زندگی بخش جمیع متنفسان لشکر ایران
گردید و آب دریای مذکور بواسطهٔ قرب جوار کوهستان
بمرتبه ای سرد بود که با وصف آن همه گرمی هوا و عادی بودن اهل ایران
بآبهای خنک هیچ کس را مقدور نبود که درمیان آب بشرط آنکه
خصیه هایش در آب باشد ، یازده بار سورهٔ اخلاص تواند خواند ـ
بهرحال بعد اتمام جسر ، ساکنان آن نواحی که از خوف اذیّت
اهل عسکر بسمت کوهستان متفرق شده بودند ، وسط شب
۲۹ الف درختهای عظیم را بریده بدریا انداختند ، چون آب به تندی تمام جریان
داشت و صدمات درختها معین آنشده ، زنجیر جسر دو دفعه از هم
گسیخته ، جمعی کثیر شربت فنا نوش جان کردند ـ هر چند لشکر سراسر
قهر از بهر تنبیه و تادیب آن کینه‌وران کم خرچ بالانشین
تعین فرمودند ، فائده مترتّب نشده ـ آخرالامر لا علاج شده ، حکم
فرمود که بستن جسر موقوف و بر کشتیها نشسته بمرور عبور نمایند
و باین تقریب در کنار آن آب حیات مدتی کشیده ، باعث احیای آن
جبّاران در جبر مجبور گردیده و معنی مفصّل این فقره مجمل بی
معنی اینست که احدی از اعالی و ادنیٰ رغبتاً بملازمت سلطان
راضی نبود و کس را مقدور نه که ترک نوکری بکند و اگر احیاناً
بیچاره از وفور مشقّت فراری می شد ، وابسته‌های او را انواع مصادره
و اقسام اذیّت می رسید و اگر متاهل نبودی ، خویش و
اقربای او را مواخذه می نمودند ـ جهات عالمی در کمال ناخوشی
بغیر از غل و زنجیر در دشت و بیابان مقیّد و محبوس بودند ،
بنا برین ایشان را ظالم مظلوم و جابر در جبر مجبور بقلم آورد ـ
قصّه کوته ابوالحسن بیگ ریگا باشی(۱) مامور شد که از توابع خود
اشخاص معتبر در کنار معبر نشانده ، خواص و عوام لشکر

1. Gladwin (p. 4) reads یکه باشی . An officer of high rank, but whose particular duty we have not been able to learn.

را بواقعی تجسس نمایند و در پیش هر که جواهر گران بها باشد ، ازو
گرفته ، بجواهر خانهٔ سرکار برسانند ، چنانچه بعضی مردم بمجرد استماع حکم ۲۹ ب
خود بخود بحضور آورده بانعام و خلعت سرفراز شدند و برخی را
متفحصین از میان جهاز اشتر و پالان استر وغیره برآورده و جمعی
در زمین دفن کرده بودند ، بامید اینکه بعد از انقضای ایام تجسّس
معاودت نموده خواهیم برد ـ چون بسبب قدغن بلیغ سلطان برگشتن
ممکن نه شد ، مفت خاک گردید و فرقه ای از کمال غصّه همه را
بدریا انداختند ـ (۱)

ع آبش ببرد هرآنچه از باد آید

و نیز بریگا باشی مذکور حکم شد که اُسرای هندوستان را از
مردم اردو مستخلص ساخته حوالهٔ زکریا خان نماید ، که هر کدام
را بمکان مطلوبش رساند و بعد از عبور دریا بارکان دولت حکم کرد
که خاطر همایونی ما متعلق بسیر کشمیر است ، از مردم صاحب وقوف
استفسار راه و آب و آذوقه نموده ، منازل مصمّم سازند ـ
چنانچه بعد از تحقیق و تفتیش معروض داشتند که کشمیر فی‌الحقیقت
جای سیر و تماشاست و کمی آب و علف چندان نیست ولیکن راه
نهایت قلب و قلّت آذوقه بسیار است ـ بندگان شاه بمحض
استماع کمی آذوقه رفتن کشمیر موقوف نموده و نواب زکریا خان را
بلاهور مرخّص کرده ، بکوچهای متواتر در کمال بارش (و) باران
ورود رود خانهٔ جهلم گردید ـ

1. See also Hanway, ii, p. 392. Sir John Malcolm, after recording the particulars of this occurrence, says, "I have heard many Persian noble men, when speaking on this subject, refer the conduct of Nadir more to policy than avarice. He feared, they affirmed, his soldiers would be spoiled by wealth." (*The History of Persia*, ii, p. 86). He was, however, in general, kind and liberal to his troops: he had given to each man a gratuity of three months' pay at the fall of Candahar; he gave them as much more after the victory of Karnal; and they received a still greater bounty before he marched from Delhi. (Ibid. p. 86).

غرقابی شتر با ظروف طلا در آب جهلم :

به حسب اتفاق ، شتری که تمام بارش ظروف طلا بود ، در وسط جسر دریای مذکور در آب غرق شد ـ هر چند تجّسس نمودند ، فائده نه بخشید ـ

ع مال این بیحاصلان اکثر بدریامی رود

۳۰ الف وقتیکه مردم توپخانهٔ پادشاه فرشته صفت که همراه آمده بودند ، رخصت مراجعت یافتند ، نادر شاه طلای آب برده را در وجه انعام آنها مقرر فرمود ـ آن بیچاره ها در هنگام ورود آن مکان به جستجوی تنخواه عالم آب سعی بسیار کردند ، بغیر تضیع وقت چیزی حاصل نشد ـ می گفتند که یک آفتابه و لگن مسی ای برآورده بودند ـ سلطان دشمن جان انسان و حیوان با وصف شدّت بارش و باران بتعجیل از حدود راولپنڈی و حسن ابدال گذشته ، کنار رودخانه که از پائین مساکن افاغنهٔ یوسف زائی وغیره جاریست ، مضرب خیام خاص و عام مقّرر ساخت (۱) و افواج (را) برای تنبیه و تسخیر افغانان کوهستان که از قدیم الایام سر اطاعت و انقیاد بکسی فرود نمی آوردند ، تعیّن فرمود و چون از آنجا تا مساکن و ماوای آنها رودخانه‌های عمیق مانع عبور بود و افاغنه در کمال غرور کشتی‌ها را قاطبتهً سوخته و غرق ساخته و خودها مستعد محاربه نشسته ـ حکم شاه شاهان صادر شد که مردم لشکر بر فیل ها سوار شده ، اسپ ها را بشنا از آب بگذرانند ـ چنانچه بر طبق امر بعمل آورده از کارزار بسیار و زد و خورد بیشمار آن (گروه) تیرهٔ خیره
۳۰ ب را مغلوب ساختند (۲) آخرالامر قرار برین رفت که سی هزار مرد لایق خدمت و دیگر تحایف آن حدود که مقدور ساکنان آن مکان یعنی مساکین آن مساکن ویران باشد ، بخدمت شاه بفرستند ـ

1. See also *T. N.* p. 364.
2. Ibid. p. 366.

فامّا به این قدر قلیل مصالحه نمودن بنا بر ضرور شد که زیرا که اگر یک ماه دیگر در آنجا می کشید ، راه کوهستان کابل بسبب برف مسدود می شد ـ درین صورت می بایست که مدتی مدید در آنجا نه نشینند و نشستن آنجا نظر بر بعضی امور ایران مناسب نبود ـ

فصل در بیان سوانحی که در ایام النزاع یعنی روز های توقّف و اقامت در آن کوهستان بوقوع آمد

اوّل آنکه بحکّام و عمّال تمام ممالک ایران فرامین نوشته شد که خراج سه ساله برعایا معاف نموده شد ، (۱) می باید که یک دینار از بابت وجوه مذکور از آنها نگیرند ـ دوم آنکه حاجی خان کرد منک باشی را ایلچی مقّرر کرده مع پانزده(۲) زنجیر فیل و قدری جواهر و شالهای بی نظیر کشمیر جنت نظیر و دیگر تحائف هندوستان در پیش قیصر یعنی خوندگار روم روانه نمود و هزار سوار کرد که تابع وی بودند ، امر شد که یراق نقره و اسپ های خوب و رخوت درست مکلّف راست کرده ،
۳۱ الف جملگی همراه حاجی خان کرد بروند ـ اکنون آمدیم بر تحریر شمّهٔ از مضامین(۳) که برای خداوندگار روم که اهل روم خوندگار گویند ، نوشته بودند ـ

اولاً آنکه زبیده خاتون زوجهٔ هارون رشید عباسی که سابق برین راهی که از سرحد کوفه تا مکّهٔ معظّمه معمور ساخته بود ، الحال اعراب مستحق العذاب ، چاه و دیوار راه را خراب و ویران ساخته ، از تاخت و تاراج حجاج آنچه لازمهٔ صفت

الاعراب اشدّ کفراً و نفاقاً (۴)

بود ـ مافوق آن بعمل می آرند ، بحاکم آن نواحی امداد و قدغن فرمایند که جادهٔ مسدود را معمور و آباد ساخته ،

1. See also *T. N.* p. 361.
2. *T. N.* (p. 365) speaks of fourteen.
3. P. U. H., fol. 36 مضامین نامه
4. Qur'ān ix, 96.

فریق قطاع الطریق را غریق بحر فنا نموده ، معاندان(۱) آن طاغیان را منکوب
و مخذول سازد که تا قوافل حجاج ایران و توران از همان راه ها که
اقرب طریق ایشان است ، با میر حاجی که ازینجا مقرّر خواهد شد ،
بلا تشویش ، برای حصول شرف حج بیت‌الحرام می رفته باشند و
اگراحیاناً به سبب کثرت اشغال خیر مآل جنگ جانب فرنگ
تنبیه نمودن اعراب واجب‌العتاب بر امرای دولت آن والا جناب دشوار
باشد ، از آنجا که فیمابین جدائی نیست ، قلمی فرمایند که افواج قزلباش
رفته شر اشرار غدار ، مردم آزار را از راه اخیار ابرار مندفع سازند که ۳۱ ب
باعث رضای خالق و رفاه خلایق خواهد بود :

پای میشی شکست در بغداد   مر عمر را جواب باید داد

و در مکّه معظّمه پیش نمازان بر چهار مذهب فاتحهٔ خیر بنام نامی
آن سلطان سلیمان جاه ملائک سپاه می خوانند ، من بعد مقرر
شود که در مصلای شافعی که بسمت ایران زمین واقع است ،
نام این دوستدار می گرفته باشند

ع نگین داری ازین فیروزه بهر نام میخواهم

و ورای این امور مسطور مطالب دیگر هم بقلم آمده بود ،
لیکن کیفیت آن کما هو حقّه برین بندهٔ بیهوده گو معلوم نشد ،
بنا بران دست از تحریر آن باز کشید ـ ظاهرا این هم نوشته بودند که
صفی میرزا از اولاد سلاطین صفویه در پیش آن پادشاه فلک جاه می باشد ،
لازمهٔ اتحاد آن است که اگر طریق رفع مناقشه مسلوک می دارند ،
مومی‌الیه را روانهٔ این جانب نمایند و الاّ جنگ را آماده باشند
که خبر کردن شرط مردان است ـ

واقعهٔ سیوم این که داروغهٔ فیل‌خانه مامور شد که
افیال جبال تمثال را قبل از حرکت نمودن ما ازینجا از سمت کابل
و غزنین و قندهار و هرات باطراف ری که آذوقهٔ فراوان دارد ، برساند ـ

1. P. U. H., fol. 36 b معاونان .

۳۲ الف چنانچه از جمله آنکه قریب به پانصد فیل بودند ، هفتاد و پنج
زنجیر سقط شده ، مابقی مانند بلای ناگهانی بآن منازل نازل شدند ـ
چون اکثری افیال معتاد و عادی بخوردن شکر و ادویهٔ هندی
بودند ، لهذا درانجام سورسات این فیل مجموعهٔ آفات بمردم بلاد
سر راه اذیّت رسیده و علاوهٔ آن ، هرگاه فیلی بجهنم واصل می شد ،
فیلبان باشی که رئیس اصحاب‌الفیل الم یجعل کیدهم فی تضلیل
بود ، از ترس جان خود ، عذر عدم وصول ادویه وغیره بحضور
معروضداشته و تخم وبال از برای ساکنان آن مکان میکاشت ـ

داخل شدن افغان یوسف زئی در خیمهٔ نادرشاه و بردن اسلحه از آنجا :

چهارم آنکه چون سراپردهٔ شاهی بکنار دریا برپا نموده بودند ،
شبی از شبها ، سه نفر افغان یوسف زئی از آنسوی آب غوص کرده و شنا
نموده خود را در زیر سراپردهٔ خاص رسانیده ، متوجه خوابگاه
شدند ـ درین اثناء شاه پخته‌کار از تق تق پای اجنبی بیدار شده ،
تبدیل مکان فرمود ، از ترس اینکه مبادا جمعی کثیر باشند ، دم نزد ـ
دلاوران جانبازجان ستان در خواب گاه درآمده ، بغیر از وجود شاه هرچه
از قسم مرصّع آلات یافته همراه برداشته ، از همان راه بدر زدند ـ درین
بین چاؤشان بیدار شده ، تعاقب نمودند ـ چون عیاران پرفن
مانند نهنگ در زیر آب رفته بودند ، تفحّص و تجسّس فائده نکرد ـ ۳۲ ب

ع رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت (۱)

علی‌الصباح کشتی حیات کشیکچیان(۲) و مستحفظان سمت دریا
را بواسطهٔ عدم شناوری بحر هوشیاری بگرداب فنا غرق کرده
و بحارسان اطراف و جوانب تنبیهٔ واقعی فرمود ـ

1. The first hemistich of the verse of Asafi Harani is :
See *Atash-Kada-I-Azar*, part II, p. 751.
نریخت دُرد می و محتسب ز دیر گذشت
2. P. U. H., fol. 38 and P. U. A., p. 52 read کشکچیان .

چون ایام بارش برف و انسداد راه کوہستان کابل نزدیک بود ،
بنا بران برین امور جزوی نه پرداخته از مابین ملک یوسف زئی
عبور دریای اٹک فرموده ، در آنجا دریای اٹک پنج شعبه است ، چنانچه
در سه شعبه پل بسته شد و ما بقی پایاب بودند و ہمین پنج شعبه در
معبر شاہراه پشاور مجتمع شده ، میگذرد و نامش دریای اٹک است
و در کتب سلف نیلاب می نویسند(۱) ۔

پنجم اینکه به نسقچی باشی حکم کرد که بر سر جسر توابع خود
گذاشته(۲) ما بقی اسرای ہندوستان را از مردم عسکر مستخلص ساخته ،
حوالهٔ حاجی عسکری وکیل زکریا خان بہادر صوبه‌دار لاہور
نماید که ہر کدام را بوطنش برساند ۔ چنانچه نسقچی باشی برطبق فرموده
بعمل آورده ، حوالهٔ وکیل مذکور نمود ۔ ششم آنکه خلعت نظامت
بلدهٔ پشاور بنواب ناصر خان حاکم قدیم آنجا مرحمت فرمود (۳)
و کوچ در کوچ بتعجیل از جلال‌آباد گذشته بتاریخ غرّهٔ شہر
۲۲ الف رمضان المبارک سنه یک ہزار و یک صد و پنجاه و دو داخل کابل
گردید ۔ اگرچه معموره و وسط بلده بسبب ظلم حکّام رونقی نداشت ،
لیکن بیرونجات شہر خالی از کیفیت نیست و خوبی آب و ہوای آن
نواحی از امزجهٔ قویهٔ صحیحهٔ مردمش ظاہر و ہویداست ۔ باری این
حقیر ہم از زیارت قبر جد خود خواجه محمد بولاق علیه‌الرحمة مبرور
و از تفنن اماکن و باغات فرحت آیات مسرور گردید ۔

1. See *Tarikh-i-Firishta*, Vol. I, p. 228.
2. P. U. H., fol. 38 b, P. U. A., p. 52 گماشته .
3. See also *T. N.* p. 367.

فصل در ذکر توجه شاهنشاه بجالب سنده و خرابی آن ولایت و دستگیر شدن حاکم آنجا وغیره روئداد آنجا

چون سابق برین بخدا یار خان (عباسی) لٹی (۱) حاکم سنده (۲)
نوشته بود که قبل از رسیدن موکب ہمایونی در کابل آمده حاضر
شود ، خان مذکور بر نوشتهٔ مسطور اعتنا نکرده و برخلاف آن
بعمل آورده ، لہذا آتش غضب شاه اشتعال پذیرفته ، بتاریخ ہشتم
شہر مذکور از دارالملک کابل حرکت نموده ، از راه بنگشات
بطرف سنده نہضت فرمود ۔ باوصف اینکه عین موسم برف بود ،
بقوت طالع صاحب لشکر اثری از بارش ظاہر نشد ۔ لیکن از شدت برودت
هوا ، مردم نہایت متاذی شدند ۔ علاوهٔ آن ، درمیان درهٔ بنگشات
رودخانهٔ بی حیثیتی (کذا) دوچار شد که ربع مال آفت زدهٔ ہندوستان
را مع قاطر ہای ایران از خواص و عوام ہباءً منثوراً ساخت ۔ چون ۳۳ ب
آب رودخانهٔ مذکور دران جہنّم دره مثل مارگزیده پیچ و تاب می‌خورد ،
این ره‌گذر بیست و دو دفعه طغیان آب و قلت آذوقه و ضعف حیوانها
بکمی جو و کاه بسیاری از اموال و انسان اردوی سلطان
بمعرض تلف آمدند ۔

سه سہمگین آبی که مرغابی درو ایمن نبود
کمترین موج آسیاسنگ از کنارش می ربود (۳)

باز ہم حق‌تعالیٰ رحم کرد که با وصف ابر بارش نشد و الا یک
متنفس زنده در نمی رفت ۔ باری با ہزاران تعب صعب و خواری بسیاری

1. On him see *T. N.* pp. 367—71.
2. Here follows in the *Ma'asir-ul-Umara*, a description of Sindh taken from the Third Book of the A'in, concluding with the following remarks : "At present (when the author of th *Ma'asir* wrote), the whole of Sindh is under Khuda Yar Khan Lati. From a long time he had farmed the Suba of Thathah, and the Sarkars of Siwastan and Bhakkar. Subsequently when the districts on the other side of the Indus were ceded to Nadir Shah, Khuda Yar Khan administered them for Nadir Shah." The *A'in-i-Akbari* (Trs. Blochmann), Vol. I, p, 391.
3. *Gulistan-i-Sa'di*, p. 147.

طی مراحل هلاکت حاصل نموده ، بتاریخ غرّه شوال سنه مذکور از کوچه بند کذائی نجات یافته ، داخل سر زمین گرم سیر شده ، شکر ایزدی بجا آورده شد [1] و بمجرد بیرون آمدن از آن جهنّم درّه بلکه دوزخ آبی که بدیو دره مشهور و معروف است ، بمفاصلهٔ نیم کروه تبدیل هوا محسوس و مزرعه‌های جو و گندم سرسبز و خرم مشهور گردید - حقّا که سرور و انبساط این روز دل افروز ذوالعیدین ، یکی بواسطهٔ اتمام ایام صیام سعادت انجام و ثانی باعتبار اجازت [2] حیات و نجات از آن آفت مصدر ممات زیاده ازان بود که کسی بقید تحریر آرد -

ـه چه وقتی خرم و خوش روزگاری
مر آنکس را که جست از همچو غاری

۳۴ الف روز دوم ، بسبب بارش باران ، سیل اطراف کوهستان ممد طغیان رودخانهٔ جان ستان گردیده ، بسیاری از مردم پس مانده از لباس عاریت [3] بی اعتبار عریان و عاری شدند -

ـه کسی را مدد کرد بخت سعید
کز آن دره بگذشت تا روز عید

چون زمینداران آن حدود متحصن شده عوض سورسات گوله های توپ و تفنگ میدادند ، لهٰذا چند روز در آنجا اقامت ورزیده ، بمحاربه پرداخته - آخرش همه را مستاصل و مسخّر ساخته ، بتوپچی باشی حکم کرد که قتل عام این مردم موقوف کردیم ، می باید که در عوض شکرانهٔ این نعمت توپخانه را بنحوی که دانند تا خدا آباد برسانند - چنانچه سکّان آن نواحی با جمیع گاؤ و خر از عهدهٔ کشیدن توپخانه برنیامدند - آخرش همگی یک جا شده و بدوش کشیده تا حدود موعود رسانیدند و جمع کثیری ازان مساکین بیچاره در کشیدن توپ و قنباره بعلّت قلّت آذوقه و کثرت مشقّت و شدّت شلاق محصلان بی مروّت

1. B. M. fol. 32, P. U. H., fol. 39 b بتقدیم رسانید .
2. P. U. H., fol. 39 b reads اعاده .
3. M. B. fol. 32 b حیات .

معدن اذیّت ، هلاک شده و ما بقی مراجعت یافته باوطان خود معاودت نمودند و زن و بچه و ضیاع و عقار خود را از آفت قتل و غارت محفوظ داشتند و در ابتدای سرحد غریب (؟) جنگل طولانی مشاهده شد که جنگل طبرستان یعنی مازندران در پیش او
۳۴ ب به بی برگی و کم ظرفی خود معترف بود ، چنانچه مردم اردو راه غلط نموده حیران و سرگردان شده و شاه و سپاه از حال هم دیگر بی خبر و بحال خود ششدر و مضطر گشتند -

ـه چنان تنگ و درهم[1] یکی بیشه بود
که رفتن دران کار اندیشه بود

ناگاه از دود آه سکنهٔ آنجا آتش در نیستان افتاده ، بسیاری از شترهای اهل عسکر و سر لشکر که از اموال هندوستان سنگین بار بودند ، بگیر آتش آمده ، مع شتر و شتربان ایران مفقودالخبر و با خاک و خاکستر برابر شدند -

ع پاره ای را سوخت آتش ، پاره ای را آب برد

و علاوهٔ این مصائب ، مصیبت دیگر اینکه عمّال خدایارخان حسب الحکم حاکم تمام غلات شهر و دیهات متعلقه خود را سوخته[2] و آتش کشیده و مردم را به اطراف و جوانب متفرق و منتشر ساخته ، لهٰذا سلطان و لشکریان ایشان بواسطهٔ قلّت آذوقه نهایت عسرت کشیدند - آخرش از دیهات دور دست و بعیدالمسافت غلهٔ که در زمین دفن کرده بودند ، جاعهٔ کرد و قراول باستشمام و بوئیدن زمین پیدا کرده و برآورده و بر طبق قسمت نامهٔ اهل دفتر
۳۵ الف بتمام لشکر تقسیم نمودند و از برای علوفهٔ حیوانات خیل جو و گندم کافی بود ، زیرا که دشت و بیابان یمین و یسار خالی از کشت وکار نبود - بهر صورت بعد از قطع مراحل کدورت حاصل ، بمنزل لاڑکانه نزول نموده و همان مکان را محل اقامت و گذاشتن بنگاه مقرر نموده

1. P. U. H., fol. 40 b reads تنگ درهم .
2. P. U. H., fol. 41 متعلقه خود راکه فرصت حمل؟و نقل و دفن آن نیافتند، سوخته

و در مابین این منازل که غلّات (را) سوخته و پنهان کرده بودند ، یک کس از سکّان آنجا بنظر نیامد ، مگر در یکی از دیهات سر راه برهمن چاق ، قوی هیکل را دیدم ، زناری بگردن انداخته ، بنام رام و مهادیو گدائی می کند ، هرچند او را منع نمودم(۱) که از سر راه برود ، در کنجی پنهان (شود)(۲) ، که وقت رسیدن اشرار لشکر
رسیده است ، آن اجل گرفته ، قبول نکرد - شروع در معارضه و مکابره نمود که مگر شما را حسد می آید که بغیر از شرکت اخوان و رفیقان مبلغی کثیری پیدا کنم - درین اثنا جمعی از گروه بختیاری آمده ، برای آزمائش شمشیر دست و پای برهمن کودن را محکم بربسته ، پارچه پارچه کردند -

فصل در ذکر تعاقب سلطان بطریق ایلغار بتعاقب خدا یار خان لٹی و جشن نو روز بزور زر هندوستان و تفصیل انعام آن

بندگان خدا یار خان (عباسی) لٹی ، عیال و اطفال و اموال و ۳۵ ب
اثقال خود را از آب دریای اٹک که در آنجا دریای سندھ گویند ، گذرانیده به امر کوٹ که قلعه ایست درمیان بیابان ریگستان که در اطراف و جوانب نه آب دارد و نه آبادانی ، رسانیده (۳) و بسیاری از اموال و نقود بر کشتیها بارنموده بودند که هرگاه خواسته باشند ، سوار کشتیهای مذکور شده ، داخل دریای شور شوند -

لشکرکش ایران یعنی نادرالسلطان با قلیلی از مردان و بهادران بایلغار متوجه امر کوٹ گردید - به حسب تقدیر روزی که خدا یار خان مصمم داشت که بوقت نصف النهار بمعه بارو دینار از امر کوٹ حرکت نموده سوار کشتی شود و تا هنگام مراجعت نادرالسلطان بسمت ایران در جزائر آن ضلعه اقامت گزیند ، ناگاه قبل از طلوع آفتاب افواج قزلباش دور قلعه را مانند بلای ناگهان محاصره نمودند -

1. B. M. fol. 33 b, P. U. H., fol. 41 b ; P. U. A., p. 56 کردم .
2. B. M. fol. 33 b.
3. See *Manshur al-Wasiyat*, p. 150.

نواب خدا یار خان بموجب صلاح و صوابدید رفقا و اہل کار ، اطاعت و انقیاد بشرط امان جان و عدم مزاحمت بناموس و نسوان پیغام بخدمت سلطان ارسال داشت - نادر شاه نظر بر عدم آب و علوفهٔ دواب قبول نموده و بحضور طلب داشته ، حوالهٔ مستحفظان نمود و تاکید
کرد که بهیچ وجه اذیّت و آسیب بمال و جان و زنان او نرسد ، لیکن ۳۶ الف
تمام نقد و جنس که در قلعهٔ امر کوٹ و بر کشتیها بود ، بضبط و تصرّف خود در آورده ، بسوی بنگاه معاودت نمود(۱) - خدا یار خان مردی بود ، سیاه فام و مبروص و سکان سندھ ، که بیشتر بلوچ اند ، نظر بر صلاح و تقوای او ویرا پیر و مرشد خود می دانستند و از قدیم الایام زمینداری آن نواحی و درین ولا نیز از جانب قهرمان هندوستان بمعه حکومت سندھ باو مفوض بود - چون محرّر این افسانه لا ینفع در وقت محاسبه اموال و اجناس خان معزالیه(۲) از جانب نواب ناظر نیابتاً حاضر بود و اکثری اشیای سلاطین صفویه که ارباب قلم کهنه ایران می شناختند ، در اثاث البیت او مشاهده نموده شد - بعد از استفسار بتحقیق پیوست که افاغنهٔ قندهار در وقتیکه متصرف خانمان والی ایران شده بودند ، این تحایف کمیاب را باطراف و جوانب فرستاده می فروختند و دیگر از جمله وقائعی که درین منزل لاڑکانه بعمل آمد ، اینست که بندگان نادر شاه بنا بر وفور سرور ، طرح جشن نو روز انداخته ،

انعام عام نادر شاه بسپاه و ملازمان رکاب :

صغیر و کبیر لشکر را بعطای نعل بها سرفراز فرموده ، این قرار
داد که ادنیٰ را بانعام دو اشرفی هندی که بیست و چهار روپیه ۳۶ ب
می ارزید یعنی اشرفی بدوازده روپیه و اعلیٰ را بپانصد اشرفی مذکور و مردم متوسط بده و بیست و صد و دو صد و سیصد و اشخاصی که بپانصد مهر امتیاز یافتند ، مثل نواب معتمدالملوک که

1. See also *T. N.* pp. 370-371.
2. P. U. H., fol. 42 b and P. U. A., p. 57 read معزی الیه .

سید علوی خان حکیم باشی و ابوالحسن خان معیرالملک[۱] و
لطف الله علی خان خالوی نصرالله میرزا و طهماسپ خان جلائر
وغیره و مردم متوسط عبارت از میرزا محمد وغیره. و درین همین
منزل سید محمد خان ایلچی اعلیٰ حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان
(رسیده) تحف و هدایای مرسولهٔ ایشان بنظر گزرانیده. بتاریخ نهم
شهر محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و سه ، بعد از
ضبط و نسق ملک و تعیّن متصدیان و محاسبان ایران و مخاطب ساختن
خدایارخان بخطاب ناصواب شاه قلی خان[۲] و همراه گرفتن دو پسرش
بطریق یرغمال و رخصت فرمودن زکریا خان بهادر ، که باز
حسب الطلب آمده بود و نوشتن جواب نامهٔ محمد شاه[۳]
پادشاه هندوستان ، از منزل لاڑکانه حرکت نموده ، از راه پشنگ متوجه
قندهار گردید و مابین سرحد سنده و قندهار بیابان بی آبی ست مسمّی
بدشت بیدولت و زمینش بمرتبهٔ سخت است که کندن چاه در وسط راه
۳۷ الف متعذر است ، بلکه ممتنع و علاوهٔ آن بعیدالمنبع و
بسبب اختلاف آب و هوا غریب تفاوتی در زراعت گندم مشاهده نموده شد که
بتاریخ غرّه شوال در سرحد بنگشات خیل گندم بقدر نیم ذرع بلند
شده بود و در اوائل ربیع الثانی که داخل هرات شدیم ،
زراعت گندم همان بقدر نیم ذرع دیده شد. قصّه کوتاه بتاریخ سیوم[۴]
شهر صفر سنه مذکور وارد دارالقرار قندهار گردید.

خصوصیات سر زمین قندهار و قلعهٔ آن :

الحق عجب حصن حصینی داشته است که در هنگام
تسخیر آن حسب الامر سلطان مسمار و ویران مطلق ساخته اند

1. P. U. H., fol. 43 reads معیرالمالک and P. U. A., p. 58 معزالمالک .
2. See also *T. N.* p. 372 .
3. Muhammad Shah is said to have become alarmed on receiving news of Nadir Shah's compaign in Sind and of his summons to Zakariya Khan, fearing lest a second invasion of India might be impending. Lockhart, *Nadir Shah*, p. 161.
4. Mirza Muhammad Mahdi gives this date as the 7th Safar (4th May), see *T. N.* p. 375.

و در جنب آن حصار گلین[۱] بنا نهاده موسوم ''بنادرآباد'' یعنی
عوض مصحف بربط.

ع سگ نشیند بجای کیمیائی

باری از آنجا کوچیده و از آب ارغنداب پایاب گذشته
و از دریای کرشک بکشتی و پایاب[۲] بهر دو شکل عبور نموده شد
و درینجا قلیلی از اموال هندوستان بآفت آب بمعرض تلف در آمد
و بعد از کوچهای متواتر وارد بلدهٔ فراه شده ، بعامل و حکّام
آنجا بجهت[۳] ظلمی که برعایا نموده بودند ، تنبیه بواقعی فرمود.

معمورهٔ فراه خراب و بیرونهایش روح افزا (دارد)

وصول بدارالسلطنت هرات و بیان خصوصیات آن:

و بتاریخ پنجم ربیع الاوّل بدارالسلطنت هرات نازل شدند ۳۷ ب
و در پائین گازرگاه[۴] مضرب خیام مقرر فرموده و از قندهار تاهرات ،
دیهات و قصبه‌جات بیشتر ویران مطلق و بعضی شبیه ببلاد دیده شد و آنهم
بمفاصلهٔ پنج ، شش ، هفت فرسخ و انصاف اینست که هرات فی الحقیقت
شهر پاکیزه بود که درین ایام بسبب افراط ظلم حکام بدفرجام بمرتبه ای
ویران شده که در صحن خانه ها زراعت می کنند و سائر امور نیز
بدستور. با وصف آن در خوش میوه‌گی (میوگی) ضرب المثل است
و خربزه کاریز هرات در خوشبوئی و شیرینی و آبداری و پرگوشتی
بی نظیر و خربزه خوب همان است که موصوف باین اوصاف باشد.
و امراء و اغنیای سلف ، مساجد و مقابر صلحا را نهایت عالی
و مزیّن و مقطع و مرتفع ساخته اند. فامّا اکثری ازین اماکن متبرکه
بواسطهٔ عدم مرمّت دیوارها و بام ها و پریشانی مجاوران و خدّام

1. P. U. H., fol. 43 b and P. U. A., p. 59 read گلی .
2. P. U. H., fol. 44, P. U. A., p. 59 پاآب .
3. Ibid. بواسطه .
4. A place in Herat, containing the remains of Khwaja 'Abdullah Ansari.

رو بویرانی نهاد و انهدام پذیرفته - و در موسم تابستان طغیان باد شدت هوا بشدت می باشد ، چنانچه حکمای آنجا آسیا های باد ساخته اند که آردش نسبت بآرد های آسیای آبی بهتر می باشد و بیشتر بعمل می آید و شکل آسیای بادی از قبیل عمارت بلندیست که بالای آن بادگیرهای وسیع قرار داده اند و از عقلای آنجا چنین معلوم شد که کثرت باد کمال حکمت است ، زیراکه بسبب عفونت هوا قلّت باد باعث پشه و مگس ، بلکه وبا و طاعون خواهد شد -

۳۸ الف فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة ه

بندگان سلطان بواسطهٔ تهیهٔ تدارک تسخیر توران یک و نیم ماه در آن مکان بهشت نشان اقامت گزیده ، باصاغر و اکابر عساکر جابر قدغن نموده که اسباب زیادتی را درین جا گذاشته ده کس ، زیاده از یک خیمه برندارد [1] و خود نیز خزانه و جواهر خانه و تخت طاؤسی را وغیره کارخانجات را مقرّر فرمود که چند گاه در هرات باشد ، بعد ازان روانهٔ مشهد مقدس شوند و نصر الله میرزای شاهزاده و نواب سید علوی خان حکیم باشی و معیر الملوک مامور شدند که همراه کارخانه جات باشند -

فصل در ذکر اوصاف خیمهٔ مرصّع که بفرمائش شاهنشاهی ساخته شد و طریق ساختن آن

در ایّامی نادرالسلطان و لشکر سراسر قهر ایشان اذیّت بخش سکّان دهلی بودند ، نظر بر وفور جواهر نموده ، بمعیر باشی [2] ارشاد شد که اشیای دنیا را معطّل گذاشتن مقتضای رای صائب نیست - می باید که یراق و زین اسپان خاصه و بندهای شمشیرها و ترکش و سپر و نقلدان و گرز و صندلیها کوچک و بزرگ و یک

1. P. U. H., fol. 45 reads همراه بر ندارد .
2. F. Gladwin (The *Memoirs of Khojeh Abdul Kurreem*, p. 26) reads معبر باشی . His office resembles that of our Quarter Master General. Ibid., p. 26.

منزل خیمهٔ طولانی بانواع جواهر آبدار مرصّع و تیار نمایند که در روزگار یادگار باشد - چنانچه مومی الیه استادان این فن را از مردم دهلی وغیره طوعاً و کرهاً ملازم ساخته و از اهل ایران چندی [1] ۳۸ ب
که درین فن ماهر بودند ، رفیق آنها نموده ، شب و روز بجد و جهد تمام مشغول انصرام و اتمام آن گردید و در مدت یکسال و دو ماه که از دهلی تا ورود هرات کشیده ، جمیع فرمایشات را بر طبق حکم سرانجام داده بنظر سلطان گذرانیده - بعد از ملاحظه امر شد که سائر اشیا را که عبارت از ترکش و بند شمشیر و زین و یراق وغیره باشد ، در کارخانجات سپرده و خیمه و صندلی ها را در صحن دیوان برپا نمایند و تخت طاؤسی بابت شاهجهان پادشاه و تخت نادری و تخت های مرصّع سلاطین دیگر و صندلی های حال در پهلوی خیمهٔ مرصّع بترتیب چیده ، در شهر و لشکر منادی نمایند و جار زنند که هر کس که خواسته باشد ، بی مضایقه در دیوان آمده ، تماشای قدرت ذوالجلال نماید -

خصوصیات طور و ترکیب خیمهٔ مذکور و صفت نقل و تحویل آن با غیر و ضروریات و لوازم :

چنانچه رعایا و لشکریان و مسافران اطراف و جوانب اجتماع چنین غرائبات را که فلک کهنه سال بخواب ندیده ، در بیداری مشاهده نمودند - چون طور و طرح خیمهٔ مرصّع ، پسند سلطان نیفتاد ، معیر باشی مامور شد که خیمهٔ مذکور را از هم شگافته و وا کرده از سر نو تیار نماید و اندرون خیمه از اطلس بنفش و بیرون ماهوت سرخ که بنات سلطانی باشد ، بسازد ، زیراکه اکثر جواهر ۳۹ الف
و مروارید بر اطلس زرد که سابق درست کرده بودند ، بوجهٔ احسن جلوه گر نمی شد - می باید که هرچه از گل و بوته و صور وحوش و طیور در عالم متعارف است ، از مروارید و یاقوت زرد و یاقوت سرخ و لعل و زمرد و نیلم و الماس و عین الهرّ و فیروزه و زبرجد

1. P. U. H., fol. 45 breads چند کسی .

وغیره بزینت و آئین شائیسته ، تا معاودت ما از سمت توران بانصرام رساند ـ و ستون های خیمه نیز مرصّع باشد ـ و میخ ها از طلای خالص ریخته ، بسوهان مصفا نمایند ـ و شکل خیمه بوضع خیام شروان که سقف جدا باشد و تجیر جدا ، که در ہندوستان آن را ''راوٹی'' گویند و ''تجیر'' عبارت از قنات است ، ہر چند لفظ ترکی ست ، امّا در فارسی مستعمل و در دفاتر سلاطین ایران نوشته می شود و ''قنع'' در عربی بمعنی پرده است ـ مختصر اینکه ، بعد از برگشتن سلطان از توران و رسیدن بمشهد مقدّس ، معیر باشی معروضداشت که خیمه بر طبق ارشاد ، صورت انصرام یافته ـ حکم شد که در صحن دولت خانه استاده نمایند ـ الحق ، سحر سامری در پیش آن طاؤس مست بهشتی ، از گوساله کم تر بود و کلام را یارای آن نه که یکی از ہزار وصف آن تواند بقید عبارت آرد[1] ـ

ـہ ز تعریف آن خیمهٔ بی مثال زبان زبان آوران گشته لال ۳۹ ب

آمدیم بر توضیح و تفصیل چگونگی و کیفیت اینکه :

جواہر آبدار از آنچه وضع بر اطلس مستحکم نموده اند ، مثال آن شبیه است بسیس پهول یعنی گل سر که زنهای ہندوستان بر سر می بندند ـ خلاصه اینکه ہر گلی با تصویری که می خواستند ، مرتب ساختند ـ[2] اول موافق آن خانهٔ از طلا درست نموده ، بعد ازان انواع جواہر را بر طبق ترتیب تصویر درمیان آن خانه نصب کرده از جانب پشت خانهٔ مذکور قلابه های قوی ساخته بودند که بوسیلهٔ آن قلابه ہا خانهٔ مرصّع را بخیاط های ابریشمی بر اطلس میدوختند و بهمین نمط اقسام اشجار و انواع ازہار و ریاحین و تصویرات افیال و کرگدن و سائر حیوانات پرنده و چرنده و درنده بقرینهٔ محل و مکانش مرتّب ساخته بودند ـ غرضکه ـ

ع وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم

1. See a detailed account of this tent also in *T. N.* p. 377.
2. P. U. H. fol. 47, P. U. A., p. 62 سازند .

و بروی پردهٔ مثلثی که مابین اصل خیمه و طبلق حجاب می باشد و مسند صاحب خیمه متصل آن فرش می نمایند ، تصویر دو فرشته بنحوی کشیده بودند ، که اگر ملائکه احسن الوجوه آسمان ہفتم می دیدند ، بر تصویر ہم جنس خود شیفته و شیدا می شدند و بواسطهٔ سبکی و محافظت جواہر سقف خیمه را پنج پارچه نمودند ، ۴۰ الف
قسمی که در ہندوستان کندله را چندین پارچه می سازند که تا حمل و نقل آن دشوار نه شود ـ با وصف آن بمرتبه‌ای سنگین شده بود که افیال توانا بتعب تمام بمنزل می بردند و عنوان حمل و نقل باین شکل مقرر شده بود که لحاف پر پنبه درمیان ہر پارچه پهن کرده ، باحتیاط تمام پیچیده ، درمیان صندوق طولانی که به شکل تابوت ساخته بودند ، گذاشته ، دو صندوق را بر یک فیل ازو پر بار می کردند ـ پس درین صورت ، سقف مع قنات (و ؟) طبلق بر سه فیل بار می شد و قناتهای چپ و راست و ستون مرصّع و میخ های طلا و مسند بر پنج زنجیر فیل دیگر ، زیرا که میخ های طلا نهایت سنگین شده بودند و در ایام شادی و جشن نو روز وغیره بدستور ہرات مع تخت های مرصّع در دیوان برپا نموده و صندلی های که تازه تیار کرده بودند ، در اطراف و جوانب به نحوی می چیدند که چشم ناظر از مشاہدهٔ آن خیره می شد و بعد از کشته شدن طامع و جامع آن ، برادر زاده اش عادل شاه و نبیره اش شاه رخ میرزا بعلت قلّت مداخل و کثرت مخارج این تحایف بی‌نظیر ، کم‌یاب ، بلکه نایاب را از ہم پاشیده و برہم زده متفرق ساختند ـ

ـہ چه بزم ہا که درین خاک تیره برہم خورد
ہنوز ریگ روان شیشه ریزهٔ حلبی ست

فصل در بیان حرکت سلطان از دارالسلطنهٔ هرات بجانب توران و عنوان تسخیر آن

۴۰ ب نصرالله میرزا پسر دوم را نائب السلطنت ایران نموده و رضا قلی میرزا پسر بزرگ را همراه گرفته ، کوچ در کوچ وارد قصبهٔ ماروچاق گردید[۱] - هر چند این معموره فی الجمله آبادی داشت ، لیکن آبش نهایت زبون و مضر - و ایل شاهی سیون[۲] حسب الامر سلطان دران نواحی سکونت داشتند - و ایلات در اطراف و جوانب مملکت ایران بسیار و بیشمار است و سپاه نادر شاه بیشتر از مردم ایلات بود ، مثل اکراد که (جمیع) فرقه‌های کرد باشد و افشار و جلائر و قراچلو و قراداغلی[۳] و شاملو و چمش گزگ و بختیاری و نخعی و لولوئی وغیر آن و اکثر اینها در بر و بیابانها می باشند و معیشت شان منحصراست بر بز و گوسفندو اسپ و گاؤ و اشتر و استر و خر و بدستور اقوام اعراب بادیه مسکن - مساکن این ایل‌ها سیاه خیمه‌ها ست و معمول این مردم این است که هر جا چراگاه خوش آب و علف می یابند ، رحل اقامت انداخته ، بعد از چرانیدن ، از آنجا حرکت نموده ، بمکان دیگر که موصوف باوصاف مسطور باشد ، خیمه زده مشغول پرورش مالهای خود می شوند ، و درمیان آنها مال عبارت از اسپ و شتر و استر و بز و گوسفند است ، بلکه این لفظ در تمام ایران مستعمل است - و بعضی‌ها که ازین اقوام مرقومه پیشهٔ کشت و کار در پیش گرفته اند و زراعت می کنند ، در
۴۱ الف دیهات و قصبه جات سکونت دارند - و در حدود توران نیز بهمین عنوان و در ممالک هندوستان ظاهرا بجای سیاه خیمه چپر (چهپر) است و از حدود ماروچاق تا قصبهٔ اندخود[۴] که از توابع

1. See also *Rauzat us-Safa*, viii, p. 553.
2. P. U. H., fol. 48 reads ایل شاهسون , F. Gladwin (*The Memoirs of Khojah Abdul Kurreem*, p. 29) and B. M. fol. 39 ایل شاهون .
3. Gladwin (p. 29) فردادعلی and B. M. fol. 39 فرداعلی .
4. P. U. H., fol. 48 b reads انده قوه and Gladwin, p. 30 اندقو .

ام البلاد بلخ است ، معمورهٔ کم بنظر آمد ، بسبب قلّت آمدورفت قوافل و عساکر در هر بیشه و گریوه حیوانات چرنده و درنده گله گله دیده شد ، و مردم اردو آنقدر صید کردند که بازارگوسفندفروشان کاسد گشت - و لیکن سباع درنده مثل خرس و شیر و پلنگ و خنزیر که ارباب حرب جنگل اند ، عوض خون رفقای خود و رعایای خود که آهو و گوزن وغیره باشند ، بسیاری از لشکریان یکه تاز تیرانداز که به چپ و راست برای شکار می رفتند ، مجروح و برخی را مفقود و معدوم ساختند -

زخمی شدن سردار جلائر از گراز و کشته شدن غلامش بزخم همان گراز تیر خورده :

چنانچه طهماسپ خان جلائر که سپه سالار[۱] بود ، با تنی چند از خواصان مخلّا بالطبع در بیابانی بی سپر بودند ، اتفاقاً گرازی که خنزیر عبارت ازوست ، از میان نیستان برآمده ، ران بندگان خان را حسب الواقع از هم دریده ، بر زمین انداخت ، نزدیک بود که ترکی تمام شود و حساب لاکلام گردد ، درین بین غلامان[۲] خان پیش دستی نموده ، خنزیر بی‌پیر را به تیر و شمشیر مجروح ساخت - گراز بمحض تیر خوردن و زخمی شدن دست از سردار گرفتار ادبار برداشته، غلام مذکور را از قید زندگی و بندگی رهائی داد - مرةً بعد اخری[۳]
۴۱ ب خدمتگذاری خان را متوجه شده - درین اثنا غلامان دیگر رسیده ، خنزیر جانگیر را بزخم گولی تفنگ کشته ، نواب خان[۴] را نجات دادند -

چون طهماسپ خان بسیار چاق و سیاه جرده و کوتاه قد و گردن عفصی داشت - جناب شاهنشاهی بعد از استماع این قضیه[۵]

1. P. U. H., fol. 49, P. U. A., p. 64 سپه سالار عظیم الشان .
2. Gladwin, p. 31 غلام خان .
3. P. U. A., p. 65 reads ثانیاً .
4. Gladwin, p. 31 طهماس خان .
5. P. U. H., fol. 49 b, P. U. A., p. 65 قصّه .

متّبسم شده فرمودند که برادر کوچک نسبت به برادر بزرگ شوخی بلکه بی ادبی کرده است و این مصرع مشهور نیز بزبان جاری ساختند :

ع خویش است که در پی شکست خویش است

فیما بین سرحد هرات و بلخ بیابان ریگستانی ست که عرض آن سه منزل و طول آن خدا بهتر می داند و این بادیه بهمین خرابی و بی آبی تا اقصای خوارزم و قراقلپاق [1] که ابتدای دشت قبچاق باشد ، کشیده است و درمیان سرحد بخارا و مرو شاهجان [2] نیز همین بیابان علامت انفصال حدین است که بعد از ورود ذکر آن جا مفصّل بقلم خواهد آمد ـ و رستم بن زال از ایران حرکت نموده بهمین دو راهه متوجه سمت توران می شد ـ

بندگان نادرشاه ازین حدود ماروچاق و اندخود [3] و بلخ داخل ملک توران شده ، از مرو شاهجان بسوی ایران معاودت نمودند - خلاصه اینکه در هر دو راه این بادیهٔ معدوم الماْ طی باید کرد ،
۴۳ الف ازین جهت بسیاری از انسان و حیوان اردوی معلیٰ بسبب بعد مسافت منازل هلاکت حاصل و عدم آب شیرین جان نازنین را بکردگار جان آفرین سپردند ـ و از هرات تا بلخ که راه می‌رفتیم ، اکثر مشرق رویه [4] بود ـ چون از مدتی ، بلخ و توابع آن در تصّرف سلطان بود ، بغیر از مخاصمت داخل بلخ شده و بعد از ورود در بیرون شهر مضرب خیام عساکر خون آشام گردید ـ

ورود نادر شاه به بلخ و مرخص نمودن یار محمد خان والی بلخ را بزیارت کعبته الله :

یارمحمدخان والی آن حوالی را سر انجام سفر داده ، روانه مکهٔ معظمه نمود ـ چنانچه بنده عبدالکریم محرر این اوراق بی‌سیاق

1. P. U. H., fol., 49 b; P. U. A., p. 65 قراقلپاق .
2. *i.e.*, مرو شاهجهان .
3. Gladwin, p. 32 اندقو .
4. B. M. fol. 40 b, P. U. H., fol. 50 P. U. A., p. 66 رو بمشرق .

در وقتی که از خدمت نادر شاه رخصت گرفته ، متوجه سمت حجاز گردید ، در دمشق از ملاقات آن بزرگ‌منش که از مدتی منتظر قافلهٔ حجاج نشسته بود ، بهره ور گشته ، بعد از آن در راه مکه معظمه هم اکثر اوقات از دیدار ستوده کردار آن سنجیده اطوار ، شرف اندوز می شد ـ پس از راه بندر سورت در پیش نواب نظام الملک آصف جاه بصوبجات [1] دکن تشریف بردند ، مشار'' الیه آنچه لازمهٔ اطاعت و خدمتگذاری بود ، مافوق آن بعمل آورده ، مبلغ یک هزار روپیه در ماهه تواضع می نمود ـ بعد از فوت نواب معز الیه پسران ایشان نیز بدستور پدر بزرگوار در استرضای آن عالی‌نژاد می کوشیدند ـ

اکنون باز آمدیم بر سر بلخ و ذکر بلخ ـ هر چند درین ایام بسبب انقلاب و تعدی حکّام بدفرجام نهایت بی رونق و سکانش بی مال
۴۲ ب و سقیم الاحوال بودند ، لیکن فی الحقیقت شهر خوبی بوده است و باغات و بیرونجاتش خالی از کیفیتی نیست ـ

فصل در ذکر حرکت نمودن سلطان از بلخ و متوجه شدن بسمت بخارا

در ایامی که افواج ایران مشغول بتاخت و تاراج و تخزیب دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بودند ، نادرشاه تدبیر تسخیر توران بخاطر آورده ، حکم کرد که یک هزار نفر نجار و درودگر از مردم شاهجهان‌آباد و لاهور و پشاور و کابل و قندهار را روانهٔ بلخ نمایند که تا وقت رسیدن لشکر ظفر اثر یک هزار منزل کشتی لائق جسر و حمل غلّات تیار کرده بگذارند ـ چنانچه مطابق فرموده بعمل آوردند ـ مدعا از کشتی ها دو چیز است ، یکی آنکه چون والی بخارا کشتی های جیحون را که فیمابین بلخ و بخارا واقع است ، بحرق و غرق مفقود و نابود نموده بود و تصّرف ملک ماوراءالنهر

1. B. M. fol. 40 b, P. U. H., fol. 50 b ; P. U. A., p. 66 حاکم صوبجات .

بغیر از جسر صورت نمی‌گرفت ـ دوم اینکه ، از ''چهار جو''
تا حدود خوارزم دوازده منزل است و بغیر از جنگل و نیستان ،
نام معموره و آبادی نیست ، لهذا چنین مقرر کردند که غلات
بر کشتیها بار نموده ، همه جا برابر لشکر می آورده باشند ـ نظر
۴۳ الف بر این (امور) مسطور قبل از متوجه شدن به سمت هندوستان ،
حاکم بلخ را قدغن فرموده بودند که هرچه از اقسام غله
(حصهٔ) سرکار بیاید ، همه را جمع نموده بمحافظت نگه دارد که در
وقت رفتن خوارزم به کار سورسات خواهد آمد ـ

ع آری نشان دولت عزم است و پیش بینی

سبحان الله ! چه عزم و حزم و دوراندیشی است که هنوز از
محاربهٔ هندوستان فارغ نشده ، تدبیر توران می نمود ـ

قصه کوتاه بعد از حصول انفراغ از بندوبست بلخ و بار نمودن آذوقه
بر کشتی های مذکور متوجه سمت بخارا شدند و بناءً بر
احتیاط ، علی قلی خان را باتفاق طهماسپ خان جلائر بآنطرف جیحون
فرستاده که همه جا در کنار دریا بوده ، لیل و نهار از
ترکتازی تراکمهٔ خنجر گذار خبردار باشند و خود ازین کنار که جانب
غربی دریا بود در محافظت کشتیها که مایهٔ حیات صغیر و کبیر
بودند ، سعی موفوره زیاد از مقدور بظهور می آورد و بهمین منوال
طی منازل نموده به ''چهار جو'' که مکان بستن پل و جسر مصمم
شده بود ، مانند آفت بی علاج نازل گردید ـ

روز دیگر حکیم اتالیق و وزیر و مشیر خان صاحب الاحسان
ابوالفیض خان (۱) والی توران (آمده) (۲) بملازمت سلطان بهره‌یاب
گشته و پیغام بادشاه خود بنحوی که باید ، ابلاغ نموده که ۴۳ ب

1. Abu'l-Faid Khan, the weak King of Bokhara, was a mere puppet in his [Hakim Ataliq's] capable hands. See Vambery's *History of Bokhara*, p. 338.
2. B. M. fol. 41 b.

استاده‌های حاشیهٔ مجلس استماع نکردند و نادر شاه ببانگ بلند در جواب
فرمود که بغیر از ملاقات ایشان ، معاودت رایات جاه و جلال ما
ممکن نیست و مشار'' الیه را بانعام یک هزار اشرفی هندی و بیست و پنج
تهان دارای زربفت یزدی و خلعت فاخره و اسپ عراقی با یراق طلا
مرحمت و مرخص فرمود (۱) ـ

والی توران بملاقات سلطان راضی نشده ، مستعد محاربه گردید ـ
درین بین عساکر قزلباش از دریای جیحون عبور نموده ،
داخل سرحد ماوراء النهر شدند و طهماسپ خان جلائر مامور شد که
بحوالی بخارا رفته به جنگ گریز و قزاقی بیشتر از لازمهٔ قراولی و کمتر از
وظیفهٔ هراولی (دستبرد نموده (۲)) سکّان آن حوالی را مشوش سازد
و اعزه و اکابر بخارا نظر بر استیلای اینها و ضعف قلت خود و
کثرت دشمنان و تسلط یافتن بر ممالک هندوستان ، صلاح و فلاح خود در
صلح دیده ، بندگان ابوالفیض خان را بانواع وعظ و نصیحت برفرو تنی
راضی نموده ، پیغام اطاعت و انقیاد معه تحایف آن ولایت
مصحوب عبدالرحیم پسر حکیم اتالیق مذکور ارسال داشتند ـ

این عبدالرحیم همان اتالیق زاده است که بعد از کشته شدن
نادر شاه و پس از کشتن ابوالفیض خان خود پادشاه شده و عدل
و ملک داری خوب نموده ، لیکن بزودی خودش هم وفات یافت ـ
اگر فرصتی می یافت ، مصدر کارهای عمده می شد ـ بهر صورت بعد ۴۴ الف
از جواب و سوال ، مقاتله بصلح و ملاقات مبدل گردید و مشار'' الیه
را بدستور پدرش بانعام خلعت وغیره سرفراز فرموده ـ روز سیوم
بیرونجات قبةالاسلام بخارا خیمهٔ نادرشاه برپا گردید و دخول شهر
را نظر بر فساد شاهجهان آباد مناسب ندیده ، نسقچی باشی
مامور شد که توابع خود را برای محافظت شهر تعین نماید ، نشود
که احدی از لشکریان داخل شهر شده ، مصدع غربا و مساکین

1. See also *T. N.* p. 381.
2. P. U. H., fol. 52 b.

گردد - چنانچه متوطنان بخارا بدستور ساکنان دار السلطنت لاهور از دست اندازی و شلتاق لشکریان غارت معاش قزلباش مصون و محفوظ ماندند ، بلکه باعتبار بیع و شرا که از هراس و دهشت[۱] نسقچیان حسب الخواهش اهل شهر بعمل می آمد ، منتفع شدند -

ع عدو شود سبب رزق [۲] اگر خدا خواهد

لیکن مردم بیرونجات و دهات فی الجمله پائمال شدند و از اهل شهر فقط سورسات و جیره و قلیلی از ضروریات گرفتند و زر و مالی که در آن وقت بنظر سلطان در آید ، پیش آن بیچارگان قلیل البضاعت ، معلوم ، زیرا که بکثرت نقد و جنس هندوستان فرعون زمان و قارون دوران شده بود -

فصل در ذکر ملاقات ابوالفیض خان والی توران با نادرالسلطان شهریار ایران باین عنوان که بی کم و کاست مرقوم می شود -

بندگان ابوالفیض خان والی توران با تنی چند از ملازمان
و مقربان از شهر سوار شده ، متوجه اردوی قزلباش گردیدند - ۴۴ ب
نادر شاه ، محفل عیش و نشاط بکام دل آراسته ، در اظهار جاه و جلال ، بصغیر و کبیر تاکید فرمود - رضا قلی میرزا و علی‌قلی‌خان را خلاف معمول اذن نشستن داد ، بواسطهٔ اینکه در حین داخل شدن والی توران باندرون خیمه لوازم تعظیم بجا آرند و بسرداران عظیم‌الشان مثل مصطفی خان بکزاده و طهماسپ خان جلائیر و محمد حسین خان قاچار و محمد تقی خان شیرازی و لطف علی خان افشار و امام ویردی خان [۳] وغیره امر شد که لباس فاخره پوشیده ، بدستور قدیم ایستاده شوند - حاصل اینکه جناب والی توران ،

1. P. U. H., fol. 53 reads هیبت .
2. P. U. H., fol. 53, P. U. A., p. 69 خیر .
3. He was originally known as Imam Verdi Beg Qiriqlu.

حیران و پریشان از کرده پشیمان و از ناکرده در ارمان ، در مکانی که امرای دیگر از اسپان پیاده می شدند ، از اسپ فرود آمده ، باتفاق طهماسپ[۱] خان جلائر ، متوجه خیمهٔ سلطان گردید و رضا قلی میرزا پسر بزرگ سلطان و علی قلی خان برادرزاده[۲] که اجازت نشستن یافته بودند ، لوازم تعظیم بجا آورده بودند و نادر شاه فقط بجواب سلام اکتفا کرده ، از جای خود حرکت نکرد - (امّا بدکرد[۳]) ظاهرا اعزاز و اکرامی که نسبت بجناب پادشاه هندوستان بعمل
آورده ، خالی از دو شق نخواهد بود - یا اینکه سطوت و عظمت
سلطنت و کثرت جاه و ثروت و رعب آن پادشاه رعیت صفت
بر او غالب شده که آن قسم مرتکب فروتنی و انکسار با آن جناب
۴۵ الف شد یا بسبب قلت بضاعت خود که هنوز مادهٔ تجبر و تکبرش چندان
قوت نیافته بود ، که در تواضع و تعظیم چنین پادشاهی عالی جاه اغماض نماید ، شاید که این هر دو جهت مرقوم وی را برین حرکت معقول آورده باشد -

بهر حال بعد از دو ساعت والی توران مرخص شده ، بخیمه ای که درکنار لشکر نادر شاه برپا نموده بودند ، نزول اجلال فرمود و میرزا محمد ابراهیم اصفهانی وزیر و مشرف کارخانجات و بیوتات ، بمهمانداری آن پادشاه جم جاه والا گوهر مقرر شد -

روز سیوم بر طبق خواهش نادر شاه ، دختر ابوالفیض خان بازدواج علی قلی خان برادر زاده و عمهٔ دختر یعنی خواهر والی توران بعقد نادر دوران مصمم گردید[۴] -

وتعز من تشاء و تذل من تشاء[۵] -

1. Gladwin, p. 38 طهماس خان .
2. P. U. H., fol. 53 b, P. U. A., p. 70 برادر زاده اش .
3. P. U. H., fol. 53 b.
4. See also *T. N.* p. 383. On this occasion, thefoolish behaviour of Riza Quli Mirza arouses Nadir's suspicions. Lockhart has given a detailed account of these marriages in his *Nadir Shah*, p. 189.
5. The Holy Qur'an, iii, 26.

و بعد از انفراغ از انفصال این امور مذکور بیست جلد کتاب خوشخط و دو صد راس اسپ ترکی و سه [1] صد نفر شتر بمعه جیقهٔ مرصع که بسر می زدند ، مصحوب حکیم اتالیق بخدمت نادر شاه فرستاده ، اظهار انکسار نمود - ازان جمله جیقه را واپس دادند که سلطنت ماوراء النهر بشما مبارک است و حیوانات را بکارخانجات سپرد و کتاب ها بمهدی خان منشی الممالک و میرزا زکی و ملا فردوسی وغیره انعام فرمود -

ظاهرا بخشش کتب برای رفع طعنه " یحمل اسفارا[2] " خواهد و انتفاع سلطان از تسخیر توران همین بود و بس - خلاصه ، مدعای او از گرفتن توران فقط اظهار تسلط و غلبه بود ، نه تحصیل زر و مال و آنچه که خلعت و انعام بخورد و بزرگ و شاه و سپاه آن نواحی داد ، زیاده بر سی لک روپیه خواهد بود و اگر اخراجات سلطان و لشکریان ایران (حساب کنیم[3]) مبلغی خطیر خواهد شد - ۳۵ ب

ذکر خصوصیات بلدهٔ فاخره بخارا :

المرام قبة الاسلام بخارا نسبت بسائر بلاد تورلن بجهة اقامت والی در پاکیزگی عمارت و معموری و وسعت و وفور میوهٔ چند ممتاز است و این عاصی پر معاصی بسبب شرکت خدمات میرزا محمد ابراهیم صاحب کارخانجات بیوتات که بمهمانداری والی توران مقرر شده بود ، بعنوان شائسته از تفنن و تماشای اماکن قریب و بعید و زیارت مزارات و مقابر بزرگان [4] که در آن سرزمین آسوده اند و در

1. P. U H., fol. 54 b, B. M. fol. 43 b ; P. U. A., p. 71 سی .
2. A reference to a verse of the Holy Qur'an (62, 5), the translation of which is : "Those who possess learning, and do not practise what it teaches, resemble asses loaded with books."
3. B. M., fol. 44, P. U. H., fol. 54 b and P. U. A., p. 72.
4. P. U. H., fol. 55, P. U. A., p. 72 بزرگانی .

کتاب رشحات [1] بتفصیل مرقوم است ، مسرور و سعادت اندوز گردیده ، همیشه در هر ملک بواسطهٔ سر رشته داری کارخانجات مالی از جمیع اثمار و اطعمهٔ قسم اول که حکام و عمال بخدمت نادر شاه می فرستادند ، بهره اندوز می شد - فرد

سه نصیب خود چگویم چون گرفتم
ز خواهش های خود افزون گرفتم

هرچند سکان بلاد توران ، نسبت بمردم روم و هندوستان ، قلیل البضاعت اند و اکثر اغذیهٔ شاه و سپاه بی تکلف و کم لذت است ، لیکن جناب واهب متعال جل شانهٔ عوض زر و مال ، ایشان را وفور میوه های لطیف و شیرین و امزجهٔ قوای صحیحه و قلت امراض (مزمنه[2]) مرحمت فرموده ، که بهترین نعمت ها ست

۳۶ الف ع که گنج بی قیاس است تندرستی

لیکن از مشاهدهٔ احوال کثیر الاختلال ، قلیل الامال ، ساکنان توران و عربستان تعجب زیادی دامنگیر (ضمیر [4]) سفاهت تخمیر این بیهده گو شده که آیا باعث چیست که در ممالک توران و سر زمین عربستان دولت دنیوی قرار نمی گیرد و در مملکت هندوستان برخلاف آن ؟ و حالانکه امیر تیمور صاحب قران خزائن و دفائن ایران و روم و هندوستان به توران برده اند و در اندک مدت هباء و منثور (گردد [3]) و در عهد خلفای راشدین رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین ، خراج و غنائم روم و یمن و ایران و حبش و مصر

1. *The Rashahat-i-'Aynu'l-Hayat* was composed by [Fakhr-ud-Din] Ali b. Husain-i-Kashifi in A. H. 909/A.D. 1503-4. See *A Lit. Hist. of Persia*, by Browne, Vol. iii, p. 441. Gladwin, p. 41, on the authority of the British Museum MS. has erroneously attributed this work to Maulana Jami.
2. P. U. H., fol. 55 b, P. U. A., p. 72.
3. P. U. H., fol. 55 b.
4. Ibid., fol. 55 b.

و مغرب زمین و سنده و برخی (از) توران وغیره بحجاز می رفت
و در آنجا هم قرار پذیر نشد ـ ظاهرا باعث بر عدم ثبات آن کثرت جود
و ازدیار سخاوت متوطنان آن سرزمین خواهد بود یا اینکه
سلیقهٔ نگاهداشت آن ندارند و ممالک هندوستان با وصف اینکه بارها
سلاطین ترک و تاجیک غارت نموده اند و هیچ یک از سلاطین هند
از توران و ایران چیزی نیاورده ، و معادن طلا و نقره هم افراط
ندارد و در وفوری زر و بسیاری مال و جواهر ممتاز است ، اغلب
این است که سبب ازدیار نقود سرخ و سفید ، آمدنی جهازات فرنگ
(وغیره[1]) خواهد بود ، که اکثر زر نقد می آرند و (انواع[2]) اجناس
۴۶ ب از هند می برند ـ یا اینکه برکت داد الهی ست ـ بیت

ـه این[3] سخن پایان ندارد ای پسر
از حکایت های سلطان ده خبر

فصل در بیان اموری که در ایام اقامت آنجا بظهور پیوسته

این است که اول اینکه لطف علی‌خان افشار خسر پور شاه
مامور شد که با هفت هزار سوار جرار جبار بسمرقند رفته بیست[4]
هزار اوزبک آن نواحی را طوعاً و کرهاً ملازم نموده ، بحضور آمده[5] ـ
دیگر اینکه مسموع شد که سنگ قبر امیر تیمور صاحب‌قران از
تحفهای روزگار است و بعضی می گویند که از نوادر معدنی ست ـ می باید
که سنگ مذکور را مع دروازه های مدرسه آنجا که هفت جوشی ست
بمشهد برساند ـ خان مذکور بسمرقند رفته ، (افواج اوزبک را از اطراف
و جوانب طلبداشته[6]) و ملازم ساخته و آن تختهٔ سنگ سبز رنگ

1. P. U. H. fol. 56.
2. B. M. fol. 45.
3. *Masnawi-i-Maulana Rum*, p. 30. In the Masnawi however, the second hemistich is : قصهٔ خرگوش گو و شیر نر
4. P. U. H., fol. 56 reads هشت and P. U. A., p. 73 شصت .
5. B. M. fol. 45, P. U. H., fol. 56 ; P. U. A., p. 73 آرد .
6. B. M. fol. 45, P. U. H., fol. 56 ; P. U. A., p. 73 .

را از بالای قبر صاحب‌قران برداشته معه دروازه های مدرسه
بر عرادهٔ توپ‌کشی که در هند چهکڑه گویند ، بار نموده
بمشهد آورد[1] و لیکن در اثنای کندن از ضرب تیشهٔ ستم پیشهٔ آن
گورکنان سخت جان چهار پاچه[2] شد ـ چون آرنده و دارندهٔ آن
لوح مکسور باین حقیر ربط یگانگی داشت ، ریزه ای از آن سنگ گرفته
برای نمودن یاران بهندوستان آورد ـ
سبحان الله ! فلک دوار بحکم قادر قهار چه نیرنگیها از برای ۴۷ الف
عبرت اولوا الابصار از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهور جلوه می دهد ـ وقتی بود
که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند جاه و جلال معزز
نشسته ، برای سلطان روم تهدید و تحذیر می نوشت :

ـه بتاراج ترکان دهم روم را بتوران برم خاک آن[3] بوم را

چنانچه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه استنبول که پای تخت روم
است ، بر چهل اشتر بار نموده ، بسمرقند آورده بود ، چون
آخرکار ناچار بحکم قادر مختار دست از مال و ملک و درم و دینار
برداشته[4] اکتفا به تختهٔ سنگی نموده بوده ، آن را هم باین وضع هباء منثور
ساخت ـه

چشم[5] عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد
تاچسان از حادثات دور گردون شد خراب
پرده داری می کند بر طاق کسری عنکبوت
چغد نوبت می زند بر قلعهٔ افراسیاب

1. According to Lockhart (*Nadir Shah*, p. 198), Nadir had evidently intended to place them in his Mashhad mausoleum.
2. B. M. fol., 45 b, P. U. H., fol. 56 b پارچه .
3. B. M., fol. 45 b, P. U. H., fol. 57 ; P. U. A., p. 74 این .
4. P. U. H., fol. 57 reads پاک شسته .
5. Cf. Anwari, with slight variation :

چشم عبرت بین و حال شاهان را نگر تا چسان از گردش گردون گردان شد خراب
پرده داری میکند بر قصر قیصر عنکبوت بوم نوبت می زند بر گنبد افرا سیاب

See The *Life and Works of Hakim Auhad-ud-Din Anwari*, written by the Editor, pp. 162-63.

دیگر اینکه خلعت حکومت کابل و پشاور و غزنین و سنده وغیره که از ممالک هندوستان در تصرف خود آورده ، بطهماسپ خان جلائر مرحمت نمود و هنگام رخصت قدغن نمود که اول بدخشان را مفتوح و مسخر ساخته ، بعد ازآن روانهٔ کابل شود و چون نادر شاه میدانست که خان مذکور در خونریزی و سفاکی و قتل ،
پیش قدم من است ، نظر بر آن تاکید کرد که مردم هندوستان ۳۷ ب
نهایت ضعیف القلب اند و تاب شنیدن فحش و دشنام ندارند تا بزد و کوفت چه رسد ، (می باید که[1]) با آنها برفق و مدارا سلوک نمائی ، لیکن خان مومی الیه در تخریب و تسخیر بدخشان برطبق فرموده (سلطان[2]) بعمل آورده و در خوش سلوکی و رعایت و مهربانی اهل هند ، که این صفت محموده در وجودش موجود نبود ، اغماض نموده ، بکمال ظلم و تعدی مردم را متاذی و مغموم ساخت و باختراع انواع ظلم و شلتاق پرداخت و نادر شاه باعتبار صورت نیز از وی بهتر بود ، زیرا که طهماسپ خان چاق ، کوتاه قد ، بی حیثیت ، سیاه و کریهه منظر بود و بدنش چین وار ، چنانچه اوستادی گفته ـه

تنی پر ز چین چون تن کرگدن   سر و گردنی باب گردن زدن

و نادر شاه مردی بود ، بلند بالا و خوش شکل و سرخ و سفید ـ مدعا ازین تقریر آن است که شر محض وجود ندارد و مولوی درین باب فرماید ـ

فرد ـه پس بد مطلق نبا شد در جهان
بد به نسبت باشد این را هم بدان [3]

و دیگر از جمله اموری که در آنجا بوقوع آمد ، اینست که بمحمد حسین (خان[4]) قاچار حکم شد که در خدمت والی توران

1. B. M. fol. 46, P. U. H., fol. 57 b ; P. U. A., p. 75.
2. P. U. H., fol. 57 b.
3. *Masnawi-I-Ma'nawi*, p. 281.
4. B. M. fol. 46 b, P. U. H., fol. 58 ; P. U. A., p. 75.

پیغام رساند که جمع کثیری از مردم خراسان درین ولایت اسیر اند ، لازمهٔ اتحاد این ست که از اطراف و جوانب طلبداشته و مجتمع نموده ، روانهٔ ایران فرمایند - هرچند نواب ابوالفیض خان مطابق گفتهٔ نادر شاه در اجتماع و استخلاص اسرای مذکور سعی موفور بظهور آورد ، لیکن بسیاری از ایشان بناء بر استماع (اخبار[1])
۳۸ الف خرابی و تعدی ایران دیار و انسی که با مردم آن دیار گرفته بودند ،
طوعاً و رغبتاً منکر شدند ـ الانسان عبید الاحسان

ـه الفت بیگانگان برد از دلم یاد وطن
غربتم می گشت اگر یک آشنا می داشتم

و برخی از اسرای مرقوم بواسطهٔ عدم اولاد و ایذای مالک مقر شده ، رو به وطن آوردند و بعد از ورود در آن حدود نادم و پشیمان گشتند ـ

دیگر آنکه از روی نوشته ، نصر الله میرزا نائب السلطنت ایران بعرض رسید که در هنگام شب ، (صندوق[2]) اشیای سید علوی خان حکیم باشی بدزدی رفته و بغیر از تنبیه و تشدد بعضی اشخاص که ظن قوی نسبت بآنها متحتم است ، پیدا شدن اشیای مذکور متعذر ، بلکه ممتنع است و درین باره امتناع حکیم باشی از حد زیاده که مبادا بی گناهی بواسطهٔ تهمت ناکرده متاذی شود و در معرض هلاک افتد ـ سلطان متبسم شده بمنشی باشی فرمود که برای نصر الله میرزا بنویس که بهر صورت استرضای و دلجوئی حکیم باشی اهم المهمات پنداشته و ترک تادیب و تهدید و تعذیب مردم نموده ، آنچه مال ایشان رفته باشد ، از سرکار بدهند ـ

1. B. M., fol. 46 b, P. U. H., fol. 58 ; P. U. A., p. 75.
2. B. M., fol. 46 b, P. U. H., fol. 58 b ; P. U. A., p. 76.

فصل در ذکر حرکت نمودن نادر شاه از بخارا و متوجه شدن بسمتِ چهارجو و محاربه کردن با افواج اوزبکیه ، ترکمانهای خوارزم و فتح یافتن بر ایشان بعد از شکست قشون قزلباشیه و بعضی سوانح دیگر

۴۸ ب جاسوسان نادر شاه خبر آوردند که فوج عظیمی از ترکمن های خوارزم به ارادهٔ محاربه متوجهٔ این سمت شده اند ، درین اندیشه بودند که قراولان نیز معروضداشتند که مردم لشکر بواسطهٔ تاراج و آوردن هیمه و علف و کاه وغیره (بدهات(۱)) بعیدالمسافت رفته بودند ، بگیر جماعهٔ تراکمهٔ ترکمن و تکه و یموت آمده و اسیر شده اند ، از آن جمله چندکسی که گریخته آمده بودند ، کیفیت افواج نادر شاه مشوش ساختند ـ عجالتاً مژدهٔ بحالی سلطنت ماوراءالنهر مع خلعت فاخره و تاج مرصع گران بها و اسپ زین طلا با یراق مرصع بجواهر اعلیٰ و سه زنجیر فیل بجناب ابوالفیض خان تواضع نموده ، با یلغار متوجهٔ "چهار جو" گردید ـ از ترس اینکه ، مبادا لشکر اتراک کشتی های جسر و غلات را بتصرف خود آوردند که در آن صورت تسخیر ملک ماوراءالنهر (۲) دشوار خواهد شد ـ باری بزار محنت و مشقت وارد "چهار جو" شده ، سجدات شکر بجا آورد و روز دیگر افواج اوزبکیه (و) ترکمن ها بارادهٔ حرق و غرق کشتی ها از راه دیگر می آمدند و خبر ورود نادر شاه معلوم نموده ، دست حسرت بدندان حیرت گزیدند ! از آنجا که در امور دنیا تاسف سودی ندارد ، دست از کشتی ها پاک شسته ، مستعد مقابله شدند ـ ازین جانب نادر شاه نیز سوار شده ، معرکه آرای قتال گردید ـ حق اینست که دلاوران جانبین در مردی و مردانگی

1. B. M., fol. 47, P. U. H., fol. 59 ; P. U. A., p. 76.
2. P. U. H., fol. 59 خوارزم .

قصوری(۱) نکردند و آنچه لازمهٔ کارزار بود ، بعمل آوردند ـ

ـه چه خونخوار جمعی که پنداشتی خون
۴۹ الف بر ایشان حلال است چون شیر مادر

اتفاقاً در عین محاربه سمت (دریای(۲)) جیحون بالکل بدست ترکمن ها افتاد و افواج قزلباش بواسطهٔ قلت آب بیحال شدند ، نزدیک بود که از هم پاشیده شود ـ سلطان ایران بر آن حال سراپا وبال مطلع شده ، هر دو سقاباشی را که در رسانیدن آب تهاون ورزیده بودند ، گوش بریده(۳) و بذات خویش پیش صف رفته و سرداران و سپاه را طعن و تشنیع بسیاری نموده ، مباشر مقاتله گردید و مردم لشکر از مشاهدهٔ این معامله تشنگی فراموش نموده ، دفعتاً یورش آوردند ـ افواج تراکمه چون توپ و توپخانه نداشته ، تاب مقاومت نیاورده فرار برقرار اختیار نمودند ، رو بخوارزم نهادند و سلطان نظر بر خستگی فوج خود نموده تعاقب را مناسب ندیده ، بخیمه گاه معاودت نمود و روز سیوم ، رضا قلی میرزا پسر بزرگ را با بعضی اشیای غیرضروری و اشخاص مجروح مرخص نموده که بمشهد برود و برای حاکم بلدهٔ مرو شاهجان (شاهجهان) بتاکید فرمان نوشت که چون ارادهٔ نواب همایون ما بعد از تسخیر قلعه جات خوارزم این است که از راه مرو و کلات بمشهد مشرف خواهیم شد و از کنار دریای جیحون تا حدود مرو بیابان ریگستان بی آبی بوده است و مردم اردو
۴۹ ب بسبب ریگستان و کمی آب زیاده بر یازده فرسخ مقدور رفتن ندارند ، لهذا از "چهار جو" تا مرو چهار منزل مصمم شده ـ پس از برای منزل اول هر کسی بقدر مقدور آب از دریای جیحون همراه خود خواهد برداشت و در منزل دوم برکه عظیمی ست که در آنجا

1. P. U. H., fol. 59 b reads قصور .
2. Ibid., p. 59 b.
3. Lockhart (*Nadir Shah*, p. 190) wrongly quotes here *Bayan-i-Waqi'* that Nadir Shah had the noses of the two chief water-carriers cut off, because they had not carried out their duties properly.

آب انبار[۱] گویند و آب باران از اطراف بیابان درمیان آن حوض کلان
مجتمع می گردد و لیکن آب حوض مذکور بتمام لشکر کفایت
نخواهد کرد ، میباید که آن عالی جاه مردم کاردان تعین کند که در
حوالی حوض مذکور قریب سی چاه بکنند ، بعنوانیکه در زمین ریگستان
اینست که در وقت کندن چاه تعبیه [۲] می نمایند و تفصیل تعبیهٔ چاه
ریگستان اینست که بمقدار دهن آن چاه از چوب و علف خشک و کاه
بدستور دیوار چاه مرتب می سازند که تا بمحافظت او از اندرون
دیوار های چاه که ریگ نشست است (از انهدام [۳]) محفوظ ماند و
بوقت کشیدن آب ریگ از اطراف و جوانب میان چاه نرود [۴] ،
چنانچه معمول (جمیع [۵]) ریگستان های اطراف و اکناف عالم است
و در منزل سیوم انسب اینست که بقدر هشتاد چاه مستحکم بهمین
وضع آماده سازند و در منزل چهارم که اطول منازلست ، چنین مقرر
نموده شد که آن عالی جاه مردم را از اطراف طلبداشته ، شعبه ای از
نهر مرو تا بسه فرسخ کنده ، پیشوا بیارند و در آخر آن حوض بزرگ
۵۰ الف که فی الجمله عمیق هم باشد[۶] ، بکنند که آب شعبهٔ مذکور
درمیان آن حوض جمع شود که همان مکان مضرب خیام خواهد شد ، که
درین صورت منزل چهارم هم زیاده بر یازده فرسخ نباشد -

و روز دیگر باز بمهدی خان منشی باشی حکم شد که از برای حاکم مرو فرمانی دیگر بنویسند که هر قدر راویه شتری و قاطری یعنی پخال (پکهال) در شهر و ده بهم رسد ، از مردم عاریت گرفته و از مال سرکار نیز هر قدر که توانند تیار بکنانند ، از آب همان حوض بزرگ که در نهایت نهر جدید درست خواهند کرد ، پر آب نموده پنج

1. Gladwin, p. 52 reads آب ایثار .
2. Ibid., بغلیه .
3. B. M. fol. 48 b, P. U. H., fol. 60.
4. P. U. H., fol. 60 and P. U. A., p. 78 read نریزد .
5. P. U. H., fol. 60.
6. P. U. H., fol. 60 b, P. U. A., p. 79 عمعق هم داشته باشد.

فرسخ کنده پیشوا بفرستند که در وسط راه تشنگان لشکر سیراب شوند - چنانچه حاکم مذکور جمیع فرمایشات ، حسب الامر بعمل آورده ، مورد تحسین و آفرین شد -

شرح احوال ملک اطراف چهارجو و جیحون و سیحون وغیره سر زمین توران :

اکنون آمدیم بر تحریر اطراف " چهار جو " که در آنجا چند
روز اقامت نموده بودند - غربی (آن بیابان [۱]) ریگستان مسطور و
جنوبی حدود ام البلاد بلخ بمسافت دوازده منزل و شمالی سرحد خوارزم
بمفاصلهٔ هشت منزل قافلهٔ اوزبک و شرقی آن دریای جیحون و
آن طرف دریا قبة الاسلام بخارا و دریای جیحون از جانب جنوب به
(سمت [۲]) شمال جاری ست و آبش در محاذی " چهار جو " از آنچه
در نواح بلخ بود ، کم تر دیده شد و در حدود خوارزم آبش از
نصف هم کم می شود و در ایام زمستان پایاب [۳] می گردد و باعث
تقلیل و کمی آب اینست که در وسط راه نهر های عظیم کنده ،
آب دریا را باطراف و جوانب برده اند و بهمین منوال در حدود
دشت قبچاق و قراقلپاق [۴] ، آب دریای مذکور تمام بخرج زراعت می ۵۰ ب
آید و اگر در بعضی اوقات آب دریا زیاده می شود ، پیشتر گذشته ،
درمیان ریگ جذب می گردد - و بعضی مورخین سلف نوشته اند که
در بحیرهٔ خوارزم داخل می شود و بحیره را بهندی جهیل گویند
و آب دریای سیحون که در حوالی شرقی ملک ماوراء النهر است ،
از شمالی خجند و بناکت که بتاشکند موسوم گردیده ، جریان می یابد ،
از آنجا بجانب ترکستان رفته ، بدستور جیحون درمیان ریگ
منجذب میگردد - و درین ولا دریای سیحون را دریای خجند می گویند

1. P. U. H., fol. 61, P. U. A., p. 79.
2. Ibid.
3. P. U. H., fol. 61 b, P. U. A., p. 80 پاآب .
4. B. M. fol. 49 قرقلپاق and Gladwin (p. 54) قره قلپاق .

و رود شاش نیز می گفته اند ، زیراکه نام تاشکند در زمان سابق شاش(۱) بوده است -

غرضکه درین ایام بسبب اینکه نهر های عظیم ازین هر دو دریا بریده به اطراف برده اند تا بحیرهٔ خوارزم نمی رسد تا بدریای مازندران چه رسد ، زیراکه بعضی نوشته اند که از بحیرهٔ خوارزم گذشته داخل (دریای(۲)) مازندران می شود - بنده که از رؤسای ساکنان آنست ، استفسار نمود ، چنین ظاهر کردند که باقی العلم عند الله ه

و مدعا از ارقام این کلمات اینست که انهار کبار و رود خانه‌های
اعظم سنده و هندوستان و فرات و دجله دیدیم که بدریای شور
ملحق می شوند و آب جیحون و سیحون برخلاف دریا های دیگر ۵۱ الف
همه بخرج زراعت و کشتکار می آید -

ملک ماوراء النهر :

و شرق جیحون ملک ماوراء النهر است که عبارت از بخارا و سمرقند و تاشکند و حصار شادمان و کش که شهر سبز است و نخشب که اکنون قرشی گویند و آب جیحون که بدستور فرات و گنگا هاضم و گواراست و غربی دریای مذکور سرحد خراسان ، زیراکه بلخ هم داخل خراسان است -

تدبیر نگاهداشتن غله بر کشتی ها :

و دیگر از جمله وقائع اینست که ابوالحسن بیگ داروغهٔ کشتی های غله معروضداشت که غلهٔ سرکار بغیر از جوال بسبب رطوبات(۳) کشتی ضائع می شود و این همه جوال که تمام غله را کفایت کند ، بهم نمی رسد ، درین باب هر چه حکم ! سلطان بعد

1. چاچ نیز می گفتند - چنانچه کمان چاچی و قصاید بدر چاچ معروف است (مصنف) -
2. B. M. fol. 49 b.
3. B. M. fol. 50, P. U. H., fol. 62 b, P. U. A., p. 81 رطوبت .

از تامل فراوان از خانسامان پرسید که پیراهن و زیرجامه ها که از مال سرکار برای فروختن از ایران فرستاده اند ، چه قدر باقی ست ؟ مشار'' الیه جواب داد که پانزده هزار پیراهن و دوازده هزار زیر جامه که عبارت از ازار باشد ، موجود است - حکم کرد که حوالهٔ داروغهٔ کشتی ها نمایند که غلات را درمیان آنها نهاده(۱) ، بالای چوبهای که در کشتی برای محافظت غله تعبیه کرده اند ، بگذارند که از رطوبت کشتی ضائع نشود -

اتفاقات حسنه :

اکنون آمدیم بر تحریر حسن اتفاقات حسنه - بعد از تسخیر خوارزم
۵۱ ب از مردم آنجا معلوم شد که فوج اوزبک خواسته بود که در
بین راه بر کشتی های غله ریزش نموده ، آتش بکشد ، چون رسیدن جاسوسان تراکمه در روز روشن ممکن نبود ، ناچار در شب تار داخل فوج ایران شده ، مشغول تفحّص و تجسّس سپاه گردید - بسبب (استیلای(۲)) رعب و دهشت ، پیراهن و پائجامه پر از غله را که درمیان کشتی ها گذاشته بودند ، قیاس مردم نموده ، در تمام کشتی ها که هزار منزل بود ، پنداشت که مردم استاده و خوابیده اند ، و سوای آنها شش هزار سوار دیگر در کنار دریا خیمه زده اند - حواس جاسوسان پراگنده شد که فوج ترکمن از عهدهٔ این همه مردم که در کشتی ها خوابیده اند ، چگونه خواهند برآمد ، لهذا بتعجیل خبر کثرت قزلباش بخوارزمیان رسانیده ، از اراده که نموده بودند ، مانع آمده - والا افواج اوزبک البته کشتی ها را می سوختند و در آن صورت ، لشکر قزلباش هلاک می شد -

خلاصهٔ قصه(۳) اینکه سلطان بعد از مرخص نمودن رضا قلی میرزا ، مشغول تدبیر رفتن خوارزم گردید - چون از '' چهار جو '' تا حدود خوارزم ،

1. P. U. H. fol. 62 b. پر کرده and P. U. A., p. 82 پر بار کرده .
2. B. M. fol. 50 b, P. U. H., fol. 63.
3. B. M. fol. 50 b, P. U. H., fol. 63 کلام .

بیشتر جنگل و نیستان و بیابان ویرانست ، لهذا اندیشناک شده که اگر احیاناً لشکر بدستور مقرر راه برود و بیم آنست که فوج اوزبک که واقف نشیب و فراز این حدود اند ، در جای کمین کرده ،
۵۲ الف دست برد نمایند ـ درین صورت مصلحت اینست که (به تیپ [1])
بر ویم ـ

طور تیپ بسته رفتن فوج که از قزاقی و ترکتازی دست برد حریف محفوظ باشند :

اکنون آمدیم بر ارقام تفصیل طور رفتار تیپ و آن این ست که مردم سپاه را چهار حصه نموده ، بچهار سمت تعین فرمود که هر کدام از جانب مفوضه خود خبر دار باشند و گروهٔ متعینهٔ یمین و یسار باین وضع راه می روند که اسپها را (یکی [2]) بعد از دیگری گزاشته باشد تا مثل دیوار باشد و فرقهٔ پیش و پس [3] سر اسپ ها را برابر داشته قدم بر قدم بروند و اگر احیاناً اسپ کسی از مکان مقرر پیشتر می رفت یا عقب می ماند ، نسقچی ها سر سوار را به تبر زین می کوفتند و درمیان این چهار دیوار ، سواران جرار تمام بهیر و بنگاه را مع اسباب و کارخانجات شاه و سپاه بهیئت مجموعی راه می رفت و بتمام لشکر قدغن نمود که اگر احیاناً جاعهٔ اوزبک بنظر آیند ، می باید که اینها از سلسلهٔ خود بیرون نیایند و بگولی جزائر مدافعه بکنند ، تا وقتیکه فوج طرح یا من بذات خود برسم ـ چنانچه بارها درین راه سپاهی آن فوج ها نمودار شده بودند ـ نظر برعدم انتشار و استقامت این سواران که همچو دیوار دیو کردار بود ، مایوس گشته ، معاودت نمودند ـ

و بتوپچی باشی حکم شد که با جمعیت شش هزار سوار از
۵۲ ب کنار دریا همراه کشتی های غله معه توپخانه برابر می رفته باشند و جمعی

1. B. M. fol. 50 b, P. U. H., fol. 63 b.
2. P. U. H., fol. 63 b, P. U. A. p. 83.
3. B. M. fol. 51, P. U. H., fol. 63 b; P. U. A. p. 83 پس و پیش .

را فوج طرح [1] قرار داد [2] که در عرض راه از هر جانب خبردار باشند و در هر طرف که جنگ واقع شود ، امداد نمایند ـ

فصل در نهضت فرمودن نادر شاه بسمت خوارزم بعزم رزم

در اواسط شهر شعبان که آفتاب در برج عقرب بود ، از منزل ''چهارجو'' حرکت نموده ، بوضعی که بالا مرقوم شد ، متوجه خوارزم گردید و بنا بر حزم و احتیاط قدغن فرمود که احدی قبل از طلوع آفتاب از جای خود حرکت نکند و چون به تیپ رفتن بغیر از آهسته دشوار و ممکن نیست ، لهذا در سه پهر روز ، همگی سه فرسخ راه طی می گردید و بسبب نشست بودن خاک آن سرزمین و درهم رفتن افواج بنحوی گرد و غبار چشم مردم می گرفت که رفیق و همسایه را بآواز می شناختند ـ و خاک نشست ، خاکی را گویند که مثل غبار باشد و باندک نسیمی بیشتر [3] گردد و اکثر مردم را بوفور گرد و غبار وجع چشم بهم رسید ، بلکه از کار رفت و بعد از قطع مراحل غیر معمور ، وارد موضع فتنه [4] که اول آبادی خوارزم است ـ

سه چو شد فتنه منزلگه شهریار   سرا پرده زد بر لب جویبار ۵۳ الف

سکان دیهات ، غلات را بقلعه آورده و کاه را آتش کشیده بودند که موجب ایذای لشکر قزلباش خواهد شد ـ اهل ایران که دلیری از قدیم داشتند ، خان و مان آنها را با خاک سیاه برابر میکردند و میگفتند که ''هر چه عوض دارد [5] ، گله ندارد'' ـ

1. This seems to resemble our piquet. (Gladwin, p. 58).
2. P. U. H., fol. 64 reads مصمم نمود
3. B. M., fol. 51 b. منتشر
4. Lockhart (*Nadir Shah*, p. 191), mentions this place as Fitnak.
5. P. U. H., fol. 64 b reads باشد .

و بعد از حرکت از درهٔ فتنه ، روز چهارم ، بیرونجات قلعهٔ ہزار
اسپ (۱) ، مضرب خیام گردید ـ بمجرد نزول ، توپچی باشی مامور
شد که بدور قلعه توپخانه را چیده ، محاصره نماید ، چنانچه سپاه ایران
قلعه را چون حوادث روزگار از اطراف و جوانب فرو گرفتند و تا دو
روز جنگ توپخانه بشدت ماند ـ چون مردم آنجا قبل از نزول لشکر
قزلباش نیستانی که بچهار سمت قلعه محیط است بنحوی پر آب کرده
بودند که از ہیچ طرف گذرگاه سوار و پیاده ممکن نبود ، ازین رہگذر
افواج قزلباش را ممکن نه شد که یورش نمایند و گوله ہای توپ ہم
بسبب بعد مسافت کاری نمی کرد ـ درین بین جاسوسان نادر شاه
خبر آوردند که یولبارس (۲) خان والی خوارزم و محمد علی عشاق که
۵۳ ب سپه سالار است ، مع عیال و اطفال و اموال و اثقال در قلعهٔ خیوق
تشریف دارند ـ چون این قلعه سر راه بود و مستحکم ہم ہست (۳) ،
لہذا مردم سپاه را بجہته (۴) محاربه در این جا گزاشته و خود منتظر
نشسته اند که اگر احیاناً عساکر ایران متصرف قلعهٔ ہزار اسپ شوند ،
ایشان از قلعهٔ خیوق گریخته ، به سمت قراقلماق و دشت قبچاق
بروند (۵) و اصحاب تجمل و صاحبان جاه و حشم را رفتن آن طرف در
موسم سرما ممتنع و در بہار دشوار است ـ نادر شاه ارباب رای و
اشخاص جنگ دیده را طلبداشته ، رونق افزای بزم مشاورت گردید ـ
ہر یک از مدبران دور اندیش بمقتضای شعور و ہمت خویش چارهٔ کار
معروض داشته ـ سلطان از اندیشهٔ ہر کدام چیزی اخذ کرده و با دل

1. This strong fortress of Hazarasp (a name which, being interpreted, means "a thousand horses") was situated 13 miles to the north-west of Fitnak. Lockhart's *Nadir Shah*, p. 191.
2. B. M. fol. 52, P. U. H., fol. 65 and P. U. A. p. 85 read ایلبارس خان, which is the correct form.
3. P. U. H.. fol. 65, P. U. A., p. 85 بود .
4. B. M., fol. 52, P, U. H., fol. 65 ; P. U. A., p. 85 بواسطه .
5. P. U. H., fol. 65, P. U. A., p. 86 فرارنمایند .

از خدا غافل تدبیری (۱) اندیشیده ، پنج ہزار سوار جرار از تمام
لشکر منتخب و ممتاز نموده ، با یلغار روانهٔ قلعهٔ خیوق فرمود ـ

سه گروہی دلاور چو شیر ژیان
ہمه دل پر از کین تورانیان

و ابوالحسن بیگ داروغهٔ بازار مامور شد که درمیان الواط (۲)
و اجلاف شہرت دہد که علی الصباح بندگان شاه نظر بر زمستان این
نواحی (فرموده (۳)) متوجهٔ خراسان خواہند شد و روز دیگر بعد از
کوچ نادر شاه ، سپاه قلعهٔ ہزار اسپ بیرون آمده ، بجماعهٔ چند اول
۵۴ الف فحش می دادند که تسخیر خوارزم بدستور ہندوستان آسان نیست ـ

ع عمری باید که یار آید بکنار

بیچاره ہای ساده دل و از ترکتاز (۴) فلک کینه جو (غافل) (۵)
بتکرار این گفتار معمول اشرار دلہا خالی کرده ، بقلعه مراجعت
فرمودند ـ

اکنون آمدیم (بر) سرگذشت آن پنج ہزار کس از سر گذشته ـ
والی خوارزم از ایلغار افواج جرار ایران دیار اطلاع یافته ، نظر بر
عدم فرصت گریختن را مناسب ندیده ، مستعد محاربه شد و خلق بسیار از
جانبین طعمهٔ تیغ بیدریغ ہم دیگر شده و افواج اتراک بیباک بسفاکی آثار
غلبه ظاہر ساخته ، نزدیک بود که اہل ایران منہزم گردند ،
درین اثنا نادر شاه برین حال مشعر ملال اطلاع یافته ، بتعجیل تمام
باہفت ہزار سوار دیگر ایلغار فرمود ـ بعد از ورود سلطان ، سپاه خوارزم

1. P. U. H., fol. 65 b reads چیزی .
2. P. U. H., fol. 65 b, P. U. A. p. 86 لوطی .
3. Ibid.
4. P. U. H., fol. 66, P. U. A., p. 86 ترکتازی .
5. B. M., fol. 52 b, P. U. H., fol. 66 ; P. U. A., p. 86.

تاب مقاومت نیاورده ، فرار برقرار اختیار کردند و ایلبارس خان
بپاس ناموس و حفظ مال و عیال و اطفال متوجهٔ قلعه گردید و
محمد علی بیگ عشّاق بناء بر خطاب خود دست از زن و بچه برداشته ،
بجانب قراقلپاق گریخته بدر رفت - هرچند افواج قزلباش تعاقب
نموده بودند ، فائده بران مرتب نشد و بعد از اجتماع عساکر متفرقه
توپچی باشی مامور شد که قلعهٔ خیوق را محاصره نماید ، چنانچه
تاپنج روز از جانبین بجنگ توپ و قنباره رونق افزای بازار ملک الموت ۵۴ ب
بودند - فرد

ــه چو کردندگرم آتش رزم را
فگندند با روی خوارزم را

آخرالامر ایلبارس خان نظر بر انهدام بروج قلعه و عاجزی
عیال و اطفال خود و خلائق فراری و قلت افواج صاحب سیف نموده ،
قلعه را حوالهٔ قزلباش فرمود و حسب الحکم معه توابع مخصوص
حوالهٔ حارسان محبس گردید(۱) -

خلاص نمودن اسیران خراسان از قید خوارزمیان و خرج راه داده بخراسان فرستادن :

بواسطهٔ اینکه برین ترکمن آنجا باستصواب و ایمای والی خود
حدود خراسان را تاخت نموده ، زن و بچهٔ ایشان را باسیری
می بردند - چنانچه در هر خانه ده دوازده کس از مردم خراسان اسیر بودند(۲)
و کار زراعت و کندن نهرهای عمیق که از دریای جیحون بریده ،
باطراف و جوانب خوارزم برده اند ، بعهدهٔ همین اسیران ایران
گزاشته بودند که شب و روز بکندن و کاشتن مشغول باشند و

1. For further particulars of this battle see Ghulam Husain Muqtadar's *Nabard-hai Buzurg-i-Nadir Shah*, pp. 97-98.
2. Ibid. pp. 98-99.

بسبب تاثیر آب و هوای آن سر زمین شکل و شباهت اسرای مذکور
بعینه در صورت تراکمهٔ توران شده بود و بعضی بسن پنجاه و شصت
ساله بودند و می گفتند که ما هارا طفل آورده اند و روز دیگر
به ایلبارس خان تقّید نمود که اسرای ایران را از اطراف و اکناف ۵۵ الف
خوارزم طلبداشته ، مجتمع سازد - چنانچه در عرض راه دوازده روز هفت
هزار کس از زن و مرد پیدا شده بود و تعداد اشخاص باین تقریب
معلوم کاتب حروف شده که نادر شاه سر هر نفری پنج هزار دینار ایران
که ده روپیه هندی باشد ، از وجوه تصدق داده بود و بنده در
حین تقسیم زر از جانب ناظر بعنوان امینی حاضر بود و بعد از تقسیم حکم
کرد که همه را روانهٔ خراسان نمایند و در هر منزل آذوقه از مال
سرکار میداده باشند ، لیکن بدستور اسرای که در ماوراء النهر بودند ،
بسبب الفت با اشخاص آنجا و استماع اخبار ادبار ایران دیار جمعی
از راه برگشته آمدند و برخی بعلّت شدت سرما و عدم سرانجام ،
در عرض راه داعی حق را لبیک اجابت گفتند و مابقی که بخراسان
رسیدند ، از آمدن پشیمان شدند - دیگر از جمله وقائع اینست که
رضاقلی(۱) چارچی باشی(۲) مامور شد که هفت هزار کس را از
زن و مرد خوارزم اسیر نموده ، از راه دشت که اقرب طُرق است ،
بمولودگاه(۳) برساند که دران شهر تازه بنیاد متوطن شوند ، تا
قدر عافیت آزادی و دشواری اسیری معلوم نمایند(۴) -

مقرر کردن مولود گاه نادر شاهی بخیوق آباد :

1. B. M., fol. 54, P. U. H., fol. 67 b read قیاقلی بیگ and Gladwin (p. 64) قباقلی .
2. *i.e.*, The Chief Herald.
3. Nadir Shah had, in fact, ordered his Indian builders and craftsmen to erect Khivaqabad on the model of Delhi, but on a much smaller scale. This city (see below, p. 96) was to be only a quarter the size of Delhi.
4. See also Hanway, IV, p. 207.

و به محمد تقی خان مستوفی الممالک حکم شد که من بعد مولودگاه را خیوق آباد می نوشته باشند ، زیراکه درمیان این اسراء بیشتر مردم خیوق بودند و چگونگی حال مولودگاه بعد ازین بقید قلم خواهد آمد ـ

خلاصه اینکه نادر شاه بعد از تسخیر خوارزم با وصف ۵۵ ب
وفور مشقّت و عدم منفعت از حد زیاده مسرور و مبتهج گشته که بقلم نمی توان آورد ، چنانچه هر روز باهل نشاط و ارباب طرب هندی و ایرانی و تورانی و روسی و گرجی و ارمنی که در رکاب حاضر بودند ، بساط نشاط و انبساط گسترده ، طرب انگیز و مسرّت افزای خواص و عوام می شد و بندگان ایلبارس خان باعیال و اطفال در محبس نشسته ، بآتش حسرت می سوختند ـ و تعزّ من تشاء و تذل من تشاء(۱)

ع کس را نرسد چون و چرا در قضای او

درین ایام اعظم معمورهٔ خوارزم ، آورگنج و خیوق و هزار اسپ بوده ـ

مقتول شدن سی و پنج نفر منکباشی و یوز باشی وغیره و سبب قتل آنها :

و واقعهٔ دیگر آنکه ، چون نادر شاه با وصف کمال جهل و جبّاری ، این عطیّات غیبی را محض از فضل و کرم واهب متعال جل شانهٗ تصّور نموده ، سجدات شکر می کرد ، بکام دل بهره مند گردید و بعضی سرداران لشکر ایران این فتوحات را نتیجهٔ شجاعت و مردانگی خود انگاشته ، کلمات غرور و تکبّر بائین(۲) ذکر مذکور

1. Qur'ān, III, 26.
2. B. M., fol. 54 b reads مابین .

میکردند ـ لاجرم کاسه ای بر سر آنها شکسته ـ قریب سی و پنج نفر از منک باشیان و یوز باشیان و ده باشیان را به تیغ بیدریغ روانهٔ شهرستان عدم گردانید ـ ولئن شکرتم لا زیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید(۱)

۵۶ الف تفصیل این مجمل آنست که بعد از تسخیر قلعهٔ خوارزم و خیوق
بتقید(۲) تمام فرمود که جار زدند یعنی منادی نمودند که احدی از مردم لشکر متعرض سکّان خیوق نه شوند ـ سپاه ایران باوجود امتناع سلطان بطمع اینکه بدستور شاه جهان آباد ، مملو از زرو جواهر خواهد بود ، شروع بتاراج نمودند ـ بعد از تجسّس بسیار ، بغیر از جو و گندم و پوستین های کهنه پر از کیک و شپش بدست آن نابکاران نیامد ـ ازین حرکت بی برکت پشیمان شدند ـ درین اثناء نادر شاه بر افعال ذمیمهٔ آن مجهولان اجل گرفته ، اطلاع یافته ، حکم کرد که فرقهٔ غلامان صدق بند و تفنگچی رفته ، آنجماعهٔ هرزه را بحضور بیارند ـ هر کس از منکباشی و یوز باشی و ده باشی را می آوردند و بتیغ بیدریغ بار سر و سرداری از گردنش بزمین می انداخت و سائرالناس را گوش و بینی بریده مرخص فرمود و بعد از غروب آفتاب دست از قتل خواص و مثلهٔ عوام باز کشیده ، حکم کرد که اجساد سروران(۳) بی سر تا دو روز در بیرون کشیکخانه که گذرگاه صغیر و کبیر است ، مع یراق و لباس بگذارند که باعث تنبیه و تادیب دیگران گردد(۳) ـ چنانچه از مشاهدهٔ آن حال سراسر جلال ، بینندگان بیحال می شدند و مجال نداشتند که درین باب کسی دم تواند زد و بندهٔ عاصی پر معاصی ،

1. Qur'ān, XIV, 7.
2. P. U. H.. fol. 68 b, P. U. A., p. 89 بقدغن .
3. P. U. H., fol. 69, P. U. A., p. 90 سرداران .
4. Sir John Malcolm Says, "A Persian MS. in my possession ralates an extraordinary and amusing anecdote of Nadir......, which shows how completely he understood the feelings of the most ignorant and the wickedest of his subjects. A native merchant,
(*Contd. on Page 92*)

محرّر این اوراق بی اغراق دران وقت حاضر بود و تماشای قدرت ایزدی
۵۶ ب می نمود که باوصف اینکه یک متنفس از قاتلان (و مقتولان[1]) با او خوش نبود ، فامّا احدی را یارای آن نمی شد که دران حیص و بیص بخیال فاسد درو نگاه کند - برادر ، برادر را و پدر ، پسررا وپسر ، پدر را گردن می زد و دم نمی زد - بعد از چندی ملازمان ایلبارس خان را در خفیه خفه کرده از تشویشات این حیات فانی نجات داده ، عیال و اطفالش را همراه بردند -

ــه خون آزرده دلان را ز پی ملک مریز
که ترا نیز همین[2] جرعه بساغر ریزند

خصوصیات ملک خوارزم و توابع آن :

بهرحال تماشای اماکن و باغات آنجا بخوبی نموده شد - هرچند معموره های خوارزم در پاکیزگی و وسعت عمارت تکافی ندارد -

(*Contd from Page 91*)

travelling from Kabul, had been robbed in a plain near Nishapore, and carried his complaint to the sovereign. "Was there on one near but the robbers?" said Nadir. "None", was the reply. "Were there no trees, or bushes?" "Yes," said the man, "There was one large solitary tree, under whose shade I was reposing when I was attacked." Nadir, on hearing this, affected great fury, and ordered two executioners to proceed instantly, and flog the tree that had been described, every morning, till it either restored the property that had been lost, or revealed the names of the thieves by whom it had been taken. The mandate of a King of Persia is always a law; that of Nadir was considered as irrevocable as fate. The executioners proceeded; and the tree had not suffered flagellation above a week, when all the goods that had been stolen were found one morning carefully deposited at its root. The alarmed robbers, who soon heard of the extravagant cruelty that inflicted such blows upon an inanimate substance, trembled at the very thought of the horrible punishment that awaited them if ever discovered. When the result was reported to Nadir, he smiled, and said, "I knew what the flogging of "that tree would produce." (*The History of Persia, ii.* p. 103).

1. B. M., fol. p. 55, P. U. H., fol. 69; P. U. A., p. 90.
2. B. M. fol. 55, P. U.H., fol. 69 b همان .

فامّا آب و هوایش در نهایت خوبی ست و صحت مزاج ساکنانش با قوت بدنی شاهد این بیان است . . . .[1]

فصل در ذکر معاودت سلطان ایران از توران بجانب خراسان و مرو شاهجهان ۵۷ الف

بعد از بندوبست ملک محمد طاهر خان که از اولاد چنگیز خان بود ،

مشار" الیه را والی آن حوالی مقرر نموده ، در کمال شدّت بارش برف از خیوق کوچ فرموده ، از همان راهی که رفته بودند ، معاودت فرموده ، وارد "چهارجو" که قبل ازین ذکر آنجا بقلم آمده ، گردید - در آنجا خواهر ابوالفیض خان (والی توران[2]) را که نادر شاه بعقد آورده ، طلاق داده مع زیور و آلات مرصع بجواهر و انواع اجناس ونقود و یک زنجیر فیل ماده بخدمت برادرش فرستاد و دختر خان مذکور که در حبالهٔ علی قلی خان برادر زادهٔ سلطان بود ، شوهرش بنا بر جوانی و خوب صورتی بایران (همراه[3]) برد - یعنی خذ ما صفا و دع ما کدر - مختصر اینکه بعد از توقف شش روز از "چهارجو" کوچیده از راه همان بیابان که ذکر آن مفصّل بقلم آمده ، متوجه مرو شاهجهان شده ، به مشقت تمام قطع آن مراحل هلاکت حاصل نموده ، بیرونجات مرو خیمه‌گاه شاه و سپاه گردید و درین بیابان ، افاغنهٔ یوسف زئی که پیاده و بی سر انجام بودند ، بسیاری هلاک شدند و بلدهٔ مرو فی‌الحقیقت
۵۷ ب مدینهٔ باصفا بوده است و درین ایام بسبب تعدی حکام بدستور هرات غیر معمور افتاده و در صحن خانه‌ها زراعت می کنند و در زمان سابق پای تخت سلطان سنجر[4] ممدوح حکیم انوری و شیخ نظامی[5]

1. A full prragraph has been omitted here because of its obscenity.
2. B. M., fol. 56, P. U. H., fol. 70; P. U. A., p. 92.
3. B. M., fol. 56.
4. See a full account on him in '*The Life and Works of Hakim Auhad-ud-Din Anwari*, pp. 18-35.
5. Sultan Sanjar was, no doubt, the patron of Anwari, but he was not the patron of Shaikh Nizami.

وغیره استادان بود - و این بیابان درینجا هم بدستور بلخ و هرات، مابین مرو و بخارا علامت انفصال حدین است - و بعد از اقامت ده روز از آنجا کوچیده، رو بوطن آورد و در کمال شدّت سرما وارد قصبهٔ کلات گردید - کدخدایان آنجا هر کدام دو جوژه[1] جوراب پشمی و یک راس برهٔ ابلق پیشکش آورده، بعطای خلعت و انعام بهره ور می شدند لیکن چون مقرر بود که پیشکش هر صغیر و کبیر از قلیل و کثیر در دفاتر مرقوم و محسوب می نمودند، مرغوب طبع سلطان نشده و امتناع صریح مناسب ندیده، آخرش بکنایه منع فرموده، در اکرام و انعام افزوده - روزی از روزها میرزا محمد ابراهیم اصفهانی صاحب اختیار کار خانجات و بیوتات معروض داشت که حسب الحکم شاه شاهان برای سرکار والا هم جمیع اشیا از بازار این دیار بقیمت خریده می شود، ولیکن بهای هر چیز را مضاعف معمول می گویند - سلطان متبسّم شده فرمود که ما بگران فروشی هم وطن های خود خریداریم، بهر صورت رضای آنها اهم الامور پنداشته بعمل آرند -

خصائص قلعهٔ کلات :

اکنون آمدیم بر تحریر اوصاف قلعهٔ خدا ساز کلات که فی الحقیقت
از جملهٔ عجائبات کارخانهٔ امکان است که جناب حضرت قادر مطلق ۵۸ الف
جل شانهٔ بید قدرت کاملهٔ خود بغیر از واسطهٔ کارکنان ظاهری
از جبال فلک تمثال و کوه های آسمان فرسا ترتیب داد، سبحان
ذی الملک والقدرت ! -

و کلات قصبه ایست که هر چهار طرفش کوه های عظیم است مانند قلعه که از طرف بیرون، سنگ تراشان چابک دست قدرت قادر برحق، جای پای[2] گذاشتن پرنده نگزاشته اند تا بمرور و گذر حیوان و انسان چه رسد ! و راهی که بجانب مرو واقع است، دروازهٔ عظیمی

1. B. M.. fol. 56 b, P. U. H., fol. 71 ; P. U. A., p. 92 جفت .
2. P. U. H., fol. 71 b, P. U. A., p. 93 پا .

مرتب ساخته اند و حارسان معتمد و دیده بانان معتبر تعین شده که لیل و نهار از دخول و خروج اخیار و اشرار خبردار باشند و دره که بیرون دروازه مذکور است، بدستور قلعه از غرائب روزگار است، زیرا که کوه های عظیم بنحوی از هر دو جانب سر بهم آورده (اند[1]) که از مشاهدهٔ آن حواس ناظر منتشر می شود - سواران را می باید که باحتیاط تمام یکی بعد از دیگری درمیان آن درهٔ راه بروند -

نتابیده اند روی از چرخ هور
ز تنگی رهش پوست کنده ز مور

ونهر آبی که معموری آنجا موقوف بر همان راه است، از راهی
که بسمت مشهد است، داخل می شود و مخرجش درهٔ مذکور جانب مرو
۵۸ ب است ولیکن آب این نهر بسبب اینکه در بعضی اماکن از بالای معدن گچ
جاری بود، باعث ضرر می شد - نادر شاه بحاکم آنجا قدغن فرمود
که اصلاح آب بر ذمهٔ شما است، چنانچه محمد امین بیگ داروغه همان
آب را از دیگر راهی که معدن گچ نبود، آورده، مورد عنایات گردید -

و قلات بقاف، قصبه ایست از توابع قندهار، مشهور و معروف، سوای کلات - حاصل اینکه خزانه و عامره و جواهر خانه زیادتی را دران حصن حصین گذاشته، از راه مولود گاه روانهٔ مشهد مقدّس گردید -

صفت شهر مولود گاه نادر شاهی که ثانی الحال بخیوق‌آباد موسوم گردید :

و مولود گاه دهی بوده است مابین کلات و ابیورد که سلطان نادرالسلطان در آن قریه تولد یافته و حسب الحکم برقطعهٔ زمینی که متولّد شده، گنبدی عالی بنا نموده اند و بالای آن سه کوزه از طلا یکی بردیگری گذاشته اند، چنانچه معمول (همه جا[2]) است و بالای کوزه

1. B. M. fol. 57, P. U. H., fol. 71 b ; P. U. A., p. 94
2. P. U. H., fol. 72 b, P. U. A., p. 94 ; B. M., fol. 57 b.

شمشیری از طلا ساخته، نصب فرمود، یعنی از آنجا شمشیر خروج نموده است و بعد از اتمام کوزه و شمشیر طلا، در باب تحریر تاریخ آن، معیّر الممالک متردد شده که آیا تاریخ تولد بنویسم یا تاریخ حال؟ آخرکار درین باب بخدمت مولود مسعود معروض داشتند که سلطان متبسّم شده فرمود که ای معیّر! در آن هنگام ولادت من این همه طلا در تمام ابیورد و کلات هم نمی رسید، چه جای که خانهٔ ما - چرا تاریخ حال نمی نویسند که مقرون بصدق و راستی ست؟ و در آنجا شهری بنا نموده اند برنقشهٔ شاه جهان آباد، اما نه بوسعت آن، بلکه همگی همت برآن مصروف فرمود، بقدر ربع دارالخلافه باشد و جوی آبی از میان بازار جاریست و شهر مذکور را اول مولود گاه نام
گذاشته بود(۱)، لیکن بسبب قحط الرجال بخوبی آباد نمی شد- چون ۵۹ الف
درین ایام مردم خوارزم و خیوق را جبراً و قهراً کوچانیده آورده بود و آنجا مسکن آنها مقرر فرمود، لهذا بخیوق آباد مسمّی گردید-

خصوصیات قصبهٔ ابیورد که باورد نیز گویند -

و ابیورد قصبهٔ معموره ایست و آن را باورد نیز گویند، چنانچه آش باوردی (۲) مشهور است و بعد از اقامت نه روز از مولود گاه کوچ نموده در عین بارش برف نوزدهم شهر ذیقعده سن یک هزار و یک صد و پنجاه و سه وارد مشهد مقدس گردید- و اموریکه در اوقات مقامات آنجا بظهور پیوست، مجملاً قلمی میگردد:-

ورود نادر شاه بمشهد مقدس و ذکر سوانحی چند که در آنجا روی نمود -

اول اینکه بواسطهٔ وقوع بعضی وقائع که بخوبی محقق نشد، مزاج سلطان را از رضا قلی میرزا، پسر بزرگ خود، کدورت زیادی

1. P. U. H., fol. 72 b, P. U. A., p. 95 بودند.
2. A kind of soup thickened with flour. (Gladwin, p. 72).

بهم رسیده، حکم شد که تمام اموال او را ضبط نمایند و در بلدهٔ طهران محبوس سازند -

دوم اینکه صفدر محمد خان ایلچی جناب محمد شاه پادشاه هندوستان رسیده، هدایا و ارمغان مرسولهٔ ایشان را مع پیشکش‌های (نواب) قمرالدین‌خان وزیر اعظم هندوستان و سائر امرای آنجا از نظر گذرانیده، بانعام و خلعت سرفراز گردید -

سیوم اینکه حکم سلطان صادر شد که سنگ قبر امیر تیمور صاحبقران و دروازه های هفت جوشی مدرسهٔ ایشان که از سمرقند آورده بودند و قبل ازین ذکر این مقدمه بقلم آمده است، می باید که
۵۹ ب باز بهمان وضع بسمرقند برسانند و بجای خود نصب و مستحکم
نمایند(۱) و درین آوردن و باز برگشته فرستادن مبلغ بسیاری بخرج رفت -

صفت شهر مقدّس و خصائص روضهٔ منوّره معبر که حضرت امام همام اعنی جناب امام علی موسی رضا رضی الله تعالی عنهٔ و عن آبائه الکرام:

و شهر پناه مشهد خالی از غرابتی نیست، زیراکه دیوار هایش را برخلاف سائر قلاع (دیگر(۲)) مار پیچ و مثلث ساخته اند، بواسطهٔ اینکه اگر دشمن متوجهٔ یک برج شود، حارسان بروج یمین و یسار امداد و اعانت برج محصور مذکور خواهند کرد- فی الواقع طرفه تدبیری بکار برده اند-

و مرقد منوّر و روضهٔ مقدّس حضرت امام الجنّ و الانس امام علی موسیٰ رضا(۳) رضی الله تعالیٰ عنهٔ در وسط شهراست وگنبد مبارک

1. Perhaps it was the respect and regard for his great predecessor and prototype which caused him to order Timur's Tombstone and the gates of the Madrasa to be taken back to Samarqand and replaced.
2. P. U. H., fol. 73 b, P. U. A., p. 96.
3. He is the eightth of the twelve Imams.

نهایت عالی و ارفع و ازّین و مزیّن و عمارات مسجد و سائر اماکن و کارخانجات در کمال وسعت و تکلّف ساخته اند و بازار کلان در محاذی روضهٔ منوره بوده ، داخل صحن نموده اند و بهر دو جانب دروازه‌های عظیم مرتّب کرده و بازار سمت غربی را که دولت خانهٔ پادشاهی بآن سمت است ، ''خیابان بالا'' گویند و راستهٔ بازاری که جانب مشرق است ، ''خیابان پائین'' نامند ـ و باین جهت نهر آبی که از میان خیابان یعنی بازار کلان جاریست، در وسط صحن روضهٔ مقدّسه می گذرد و بالای مرقد منور آن سرور عالی قدر دین پرور سه ضریح گذاشته اند ـ ازان جمله ضریح کلان از فولاد جوهردار است ـ میگویند مبلغ خطیری صرف آن شده و اگر احیاناً از نقرهٔ خالص می ساختند ، زر کم تر بخرج می آمد ـ

و ضریح دوم که اندرون ضریح فولاد ایست ، از طلای بی‌غش
است و ضریح سیومین که قبر مبارک ، درآن واقع است ، از صندل ۶۰ الف
ساخته اند ـ و این سخن که در اکثر بلاد مشهور است که گنبد آنحضرت ع را خشت های طلا بکار برده اند ، اصلی ندارد ، بگر خشت های طلا عبارت از تنگه های مسّ مطلّای ملمّع باشد که بر دور گنبد مقدّس چسپانیده اند ، بدستوری که در شاهجهان آباد مساجد ظفر خان طره باز روشن الدوله است و نادرشاه بعضی اماکن قدیم را مرمت و پرداخت نموده و برخی را تازه بنیاد نهاد ـ

در خواب دیدن محرّر اوراق جناب حضرت امام را رضی الله عنه و بشارت کامیابی مطالب یافتن

ع **زهی قرابت خوابی که به ز بیداری ست**

قبل از ورود مشهد مقدس ، شبی ، جناب اقدس حضرت امام را رضی الله عنه در خواب دیدم که در مکانی که بیرون دروازهٔ گنبد منور است ، نشسته اند ، ردای سیاه پوشیده و



مردم بسیاری در اطراف و جوانب، بعضی نشسته و برخی استاده اند و این گنه گار که از دور آداب کورنش بجا آورده ، در حضور پرنور طلبیده ، حکم به نشستن فرمودند ـ بعد ازان خوان طعامی که درمیان آن انواع اطعمهٔ نیم خورده بود ، طلبداشته و بزبان فارسی فرمودند ، طعام بخور و غم مخور که عنقریب به مطلب خواهی رسید ـ و دران روزها اهم‌الامور و اشرف مقاصد من این بود که بزیارت انبیای عظام علیهم السلام و ائمه و اولیای کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و حج بیت الله الحرام مشرف و بزیارت و طواف جناب سید الانام ، حبیب رب العالمین ، شفیع المذنبین ، سلطان المرسلین ، خاتم النبیین ، صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه اجمعین
الی یوم الدین ، سعادت اندوز دارین شوم و این مطلب بهیچ وجه ۶۰ ب
صورت نمی بست و سخت بعید می نمود و باخود می گفتم :

ـه اگرچه دولت وصلش بچون منی نرسد
باین خیال بمیرم که خوش تمنائی ست

و صبح که از متوطنان مشهد مقدّس ، بتقریب دیگر ، وضع و صورت روضه و مسجد وغیره که شب دیده بودم ، استفسار نمودم ، گفتند ، بلی ، بهمین شکل است ، از تصدیق ایشان عجب وجد و رقتی بر من غالب شد که شمّه ای ازان بتقریر و تحریر نمی توانم آورد ـ و طرفه سرور و انبساطی در خود یافتم که هرگز در عمر خود نیافته بودم ـ بی اختیار از میرزا محمد نعیم مشهدی که ریش سفید من بود ، رخصت گرفته ، همراه فراش باشی سه روز پیش از لشکر بمشهد مقدّس آمده ، اماکن مذکور را بهمین دستور مشاهده نمودم ، حالت وجد و سرور من ، از آنچه بود ، صد[1] چند شده ، چنانچه مدت چهل (و دو[2]) روز اقامت آنجا ببهانهٔ دیگر از دفتر خانه گریخته و در روضهٔ منوره رفته ، تلاوت قرآن مجید به شوق و ذوق میکردم

1. P. U. H., fol. 75 b, P. U. A., p. 99 ده
2. B. M., fol. 59 b, P. U. H., fol. 75 b.

که هرگز نه کرده بودم ـ خدای تعالی آن حالت سرور و انبساط همیشه نصیب این گنه گار و محبّان دوستدار کناد بحق النبی و آله الا مجاد ـ

ـه اگر پادشه بر در پیر زن بیاید ، تو ای خواجه سبلت مکن

قبل ازین ، در (باب[1]) حالت وجد و اضطراب بعضی درویشان که در هنگام سرور بایشان رو می دهد ، متردّد بلکه منکر بودم و بعد از وقوع این واقعه از انکار احوال توبه نمودم ـ ٦١ الف

ربنا تقبل منی انک انت السمیع العلیم[2]

اگرچه نوشتن و بخود نسبت نمودن این معانی ازین بی معنی بی معنی است ، لیکن بتوقع این دوکلمه که متضمن دعاست ، بقلم آوردم که شاید بمطالعهٔ صاحب دلی در آید و ببرکت زبان او بعز اجابت مقرون گردد و هرچند می دانم که ارباب باطن و اهل حق را بخواندن این مزخرفات چکار ؟ فاما آرزو را عیبی نمی باشد ـ

ـه آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند[3]

ـه ای سوخته ضبط این نفس کن
بس کن ز حدیث عشق بس کن

حکایت مقبرهٔ نادرشاه در مشهد مقدس برای خود ساخته و ظریفی بیتی برآن نوشته بود :

مختصر اینکه نادرشاه مقبره که برای خود ساخته بود ، سمت خیابان بالاست و بعد از اتمام عمارات آن ظریفی بر دیوار مقبره

1. B. M., fol. 60, P. U. H., fol. 75 b ; P. U. A., p. 99.
2. Qur'an, ii, 127.
3. *Diwan-i-Hafiz* (ed. Muhammad Khan Qazvini), p. 132.

این شعر نوشته بود ـ بیت :ـ

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو
عالم پر است از تو و خالیست جای تو[1]

هر چند مردم بمجرد خواندن خنده ها کرده بودند ، لیکن بعد از دریافت قباحت اینکه مبادا بگوش شاه رسد و باعث قتل جمعی کثیری گردد ، بتعجیل حک نمودند ـ

دیگر اینکه شهر طوس که بمفاصلهٔ چهار فرسخ از مشهد مقدّس است ، خراب و ویران مطلق است ، ظاهرا باعث ویرانی طوس ، معموری و بنای مشهد مقدّس خواهد بود و آب نهری که از میان خیابان (و روضهٔ مقدسه[2]) می گذرد ، بیرون شهر صاف و در کمال عذوبت ٦١ ب
است و بعد از دخول شهر گل آلوده میگردد و درین باره متوطنان سائر بلاد را با مردم آنجا مطائبه و مباحثه ها درمیان است ، چنانچه شاعری در مقام مدح گفته :

ـه چون نگردد تیره در صحن حریمش آب جوی
نامهٔ اعمال مردم شسته میگردد درو

و دیگران در مقام مطائبه و قالب تمسخر با متوطنان مشهدی الاصل که مشهور به بیوفائی و بدطینتی و دروغ و دغا اند ، هم چیزها گفته اند و فیما بین مردم خراسان و عراق و فارس وغیرهم مطائبه بسیار است و در بارهٔ همدیگر اشعار و ابیات بی شمار متضمن هجو (گفته اند [3]) و این حقیر ذکر آن مناسب ندیده و دست از ارقام آن باز کشیده ـ

1. *Diwan-i-Sa'ib*, p. 643.
2. B. M., fol. 60 b, P. U. H., fol. 76 b ; P. U. A., p. 100.
3. B. M., fol. 60 b, P. U. H., fol. 76 b.

بیان حدود اربعهٔ ممالک ایران :

و شرق ایران سنده و کابل و ماوراء النهر و خوارزم است و غربی ولایت[1] روم و تکفور و شام و شمالی ولایات ارس و چرکس و دشت قبچاق است و جنوبی بیابان نجد وغیره ، عربستان و در سلطنت ایران، ملک هاست مثل خراسان و عراق عجم و فارس و آذربائیجان و مازندران و هر ملکی مشتمل است بر چندین شهر و قصبه چنانچه در سلطنت هندوستان است ، پورب و دکن و پنجاب و بنگاله و راجپوتانه
وغیره و معموره های خراسان ، عبارت از دارالسلطنت هرات و مشهد ۶۲ الف
و مروشاهجهان و مرو رود و سبزوار و نیشاپور و استر آباد و قوچون و ابیورد و تون و طبس و جام و لنکر[2] و شهرهای عراق عجم ، دارالسلطنت اصفهان و کرمان و کاشان و قم و همدان و کرمان شاهان و قزوین و طهران و رامین و یزد ـ و معموره های فارس، سواد اعظمش (دارالعلم[3]) شیراز و سوای آن مثل کوه کیلویه و جهرم[4] و بندر عباسی ـ

و بلاد آذر بائیجان، تبریز و گنجه و قراباغ و شیروان و شماخی و نخجوان و ایروان و اردبیل ـ

و در مازندران، مثل ساری و آمل و اشرف و بال فروش ـ

و معموره های گیلان ، که جیلان عبارت از اوست ، رشت و لاهیجان وغیره ـ

1. P. U. H., fol. 76 b ولایات
2. B. M., fol. 61 لنگر
3. B. M., fol. 61, P. U. H. fol. 77.
4. B. M., fol. 61 جهرام and P. U. H., fol. 77 جورام

فصل در بیان توجه سلطان بسمت مازندران بهشت نشان و تحریر وقایعی که آنجا رویداده ـ

بعد از اقامت چهل و دو روز در کمال شدت برودت و بارش برف از مشهد کوچ نموده ، از راه قوچون که از بلاد سرد سیر خراسان است ، متوجهٔ دارالمومنین که استر آباد است ، گردید ـ فرد :

ـه هوا پر ز میغ و زمین پر ز برف
ز لب راه بردی سوی گوش حرف

و درین راه بعلت کثرت بارش باران و گل و لای بنلاق (؟) که بهندی دلدل گویند ، اکثر مردم نظر بر عدم بارکش دیگر نموده ،
شتران را مع اسباب که در خلاب پابند شده بودند ، انداخته رفتند ـ ۶۲ ب
فرد :

ـه روان گشت لشکر چو کشتی بر آب
فروماند اشتر چو خر در خلاب

علی الخصوص در درهٔ گرایلی[1] عشر اشکر مع اثاثه و اسباب بآب رفته باشد ـ مفصّل این مجمل آنست که بمجرد دخول در راه مسطور ، از وفور بارش باران آب رودخانه که فیما بین جبلین جاری بود ، بمرتبه ای طغیان نمود که عبور و مرور متعذّر چه که ممتنع گردید و علاوهٔ آن بلا ، خرابی دیگر اینکه بسبب پیچهای رودخانه ، بیست و سه دفعه عبور آن ضرور می شد ، بدستور آبی که درکوهستان بنگشات دوچار شده بود و نظر بر وفور باران و کمی آذوقه و انسداد شوارع خروج و دخول صغیر و کبیر ازان حیات بدتر از ممات دل گیر گشتند ،

ع نه پای رفتنی و نه امید ماندنی

1. Gladwin, p. 80 کراملی. This is wrong.

بعد از پانزده روز سلطان دشمن جان انسان و حیوان خود به سواری فیل عبور آن آب جانگزا نموده، مردم را در آن زندان عزرائیل که غوغای رعدش کم از صور اسرافیل نبود، گذاشت و نظر بر آن آفات، رحم بر دلش آمده، حکم کرد که هر کس مقدور حرکت ندارد تا (هنگام[1]) کمی آب درین جا اقامت نماید - بیت :

ـه دران دره امکان بودن نماند   بجز کشتی امن[2]مامن نماند

بعد از عبور اقویای لشکر وقشون با هزاران (خواری[3]) نوبت
بضعفای بیچاره رسید- حضرت کریم کارساز، غریب نواز جل شانه، ۶۴ الف
از اول شب باران موقوف نموده و آب رود خانه روبکمی آورد- چنانچه بوقت نصف النهار باطمینان تمام عبور نموده سجدات شکر بجا آوردند - والله غالب علیٰ اَمره و لکن اکثر الناس لا یعلمون[4] -

ع   که کار مردم بیدست و پا خدا ساز است

صفت استر آباد و جنگل راه مازندران :

بعداز خرابی بسیار ازان جهنم دره ها رهائی یافته، وارد استر آباد گردیده و آن شهری ست، نهایت سبز و خرّم، لیکن عمارتش[5] چندان مکلّف و مزیّن نیست - بعد از شش روز از آنجا کوچ نموده، از راه مازندران بسمت طهران توجه فرمود و از مردم معتبر چنین مسموع شد که راه مازندران در زمان گذشته بسبب کثرت اشجار، وفور ییلاق، بسیار صعب و زبون بود - و مترددین بکمال دشواری آمدورفت می نمودند - چون سلاطین صفویه را خصوصاً شاه عباس همیشه شوق سیر مازندران پیش نهاد خاطر عاطر بود، بنا برآن درخت های سرراه قلع و قمع نموده، قریب دوازده منزل جاده را بسنگ و گچ مرتّب

1. B. M., fol. 62, P. U. H., fol. 78 b; P. U. A., p. 102.
2. B. M., fol. 62, P. U. H., fol. 78 b عجز
3. P. U. H., fol. 78 b.
4. Qur'an, xii, 21.
5. P. U. H., fol. 78 b, P. U. A., p. 102 عماراتش

فرمودند و در هر منزل عمارتها بنا کرده که محتاج خیمه نشوند، زیرا که بدستور بنگاله در آنجا هم بارش باران بسیار می شود -

۶۳ ب
وقتی که جهانگیر پادشاه و شاهجهان پادشاه با قلیلی از خواصان و مقرّبان و معتمدان بسیر کشمیر جنّت نظیر تشریف می بردند، ایشان هم با برخی از خواصان و ملازمان بزمی تفرّج و تماشای مازندران می فرمودند -

و از جمله معموره های مازندران، اشرف جای ست دلپذیر و از سواد شهر تاکنار دریای خزر مفاصله شش کروه[1] است و شبانه آواز تلاطم امواج و غوغای آن بحر موّاج مسموع و گوش زد سکّان بلدهٔ اشرف می شود - و مردم آن ملک این را دریای قلزم می گویند و این غلط است، زیرا که دریای قلزم در نواحی (روم و[2]) طور سینا حضرت موسیٰ کلیم الله علیٰ نبینا و علیه الصلواة والسلام بر ساحل دریای قلزم بوده است و قلزم بدریای محیط پیوسته است و این دریای مازندران که در کتب سلف آن را دریای آبسکون[3] و دریای خزر می نویسند، بدستور بحار سبعه بمحیط پیوستگی ندارد، بلکه هر چهار طرفش خشکی و آبادیست، چنانچه یک جانب مازندران و طرف دیگر پشتر[4] خان که بودار یعنی بلغار ازان دیار می آرند و سمت های دیگر مثل حرمان و دیلم و شیروان و دیار خزر است و بکرس و سمور از جهازات همین دیار بایران می آید - طول این دیار دویست و هفتاد و پنج فرسخ (است[5]) و عرضش دویست و بیست و پنج فرسخ - و می گویند، جهت رابعش
دشت قبچاق است - والعلم عند الله تعالیٰ - ولیکن نسبت بدریای هند ۶۴ الف

1. P. U. H., fol. 79 b, P. U. A., p. 103 فرسخ
2. P. U. H., fol. 79 b, P. U. A., p. 103, P. P. L. fol. 33 b.
3. P. U. H., fol. 80, P. U. A., p. 104, Gladwin, p. 83 : آبگون
4. P. U. H., fol. 80 بیشتر
5. P. U. H., fol. 80, P. U. A., p. 104.

و روم و فارس و چین وغیره بعلّت کمتر ظرفی و عدم اتصال بدریای محیط شور و غوغای آن بسیار است ـ الحق سکوت و خاموشی خاصهٔ واصلان وسیع المشرب است ـ بیت

ـه گوش غوّاص شنید از لب خاموش حباب
دم نگهدار کزین به‌گهری نتوان یافت(۱)

و خوراک ساکنان این دیار(۲) برنج است و تخم ماکیان و نان گندم آنجا سکر می آرد ، خصوصاً شخصی را که این چیزها نخورده باشد یعنی نان مازندران و بنگ (بهنگ) هندوستان و افیون کازرون ـ و مردم آنجا چنین اظهار کردند که گندم این سر زمین قاطبتهً مسّکر نیست ، بلکه قسمی از گندم است که این خاصیت دارد و مخلوط بگندم دیگر میگردد ـ و اگر نیک را از بد بخوبی جدا کنند ، در آن صورت باعث اختلال حواس نمیگردد و بعضی می گفتند که باد سموم بر مزارع این گندم می وزد ، این تاثیر آن است ، شاید این حرف اصلی نداشته باشد ، زیرا که در حوالی عرب باد سموم باعث پخته شدن خرما می شود ، نه موجب سکّر و تخدیر ، مگر اینکه باد مازندران (این خاصیت داشته باشد و مردم ایران در حق ساکنان مازندران(۳))
و لرستان غریب نقلها (متضمن سادگی ایشان(۴)) تراشیده اند ، اغلب ٦٤ ب
که این همه طبع آرای ظرفا خواهد بود و فی الحقیقت اصلی نداشته باشد، یا اینکه چون مازندران را بهشت نشان می گویند ، همین جهته خواهد بود که اهل الجنته بله ، و طرفه اتفاق ست که در هندوستان کشمیر را جنت نظیر و در ایران مازندران را بهشت نشان می نویسند و اهل هر دو مملکت درحق این بهشتی ها بیچاره سرزنش می نمایند ـ

1. *Diwan-i-Ghani Kashmiri*, p. 40.
2. P. U. H., fol. 80 b, P. U. A., p. 104 مازندران
3. B. M., fol. 63 b, P. U. H., fol. 80 b ; P. P. L. fol. 34, P. U. A., p. 105.
4. B. M., fol., 63 b, P. U. H., fols. 80-81; P. P. L. fol. 34.

فامّا مضایقه ندارد ـ بیت :

حبیب الله فی الدنیا غریب،،   و فی العقبیٰ الیٰ المولیٰ قریب،،

بعد از دوازده روز از بلدهٔ اشرف کوچ نموده ، از همان راهی که شاه عباس مانند سدّ دیواری درمیان جنگل ساخته بودند ، بسمت عراق متوجه طهران گردید ـ

زخمی شدن نادر شاه بزخم گولی بندوق و سالم ماندنش و هم سلامت ، بدر جستن آن قادر اندازان شاه انداز :

چون نادرشاه همیشه باتفاق اهل حرم در قرق(۱) (محل(۲)) یعنی بندوبست زنانه می رفت و طی منازل می نمود و بغیر از مردم محل و برخی ارباب طرب که از اوّل تا آخر منزل نغمه سرائی می نمودند ، هیچ کس دربین راه رفیق شاه نمی بود و غلامان و لشکریان مقرب بفاصلهٔ نیم کروه از چهار طرف محیط شده ، می رفتند و درین کوچه‌بند جنگل احاطهٔ یمین و یسار ممکن نشده ، نظر برین (در اثنای راه(۳)) دو نفرتفنگچی قادر انداز ، شیر دل ، مثل روباه ، درمیان جنگل پنهان شده ، انتظار قدوم سلطان می کشیدند ـ بمجرد اینکه تق تق پای
٦٥ الف اسپان اهل حرم بگوش عیاران جانباز شاه انداز رسید(۴) ، هزبروار از
حجاب اشجار برآمده ، موازی یک عدد گولی جزائر پیشکش شاه کس کش نمودند ، چنانچه از گرفتن پیشکش دست مبارکش مجروح گردید ، لیکن کمال عیاری و پخته کاری را کار فرمود که خود را به بمحض خوردن (زخم(۵)) گولی بردست چپ مرده وار از اسپ بر زمین انداخت

1. This signifies prohibition, and is particularly applied to this manner of travelling, when everyone is prohibited from approaching the Seraglio. (Gladwin, p. 86).
2. P. U. H., fol. 81, P. U. A., p. 105.
3. B. M., fol. 64, P. U. H. fol. 81 b ; P. U. A. p. 106.
4. P. U., H., fol. 81 b رسیده
5. B. M., fol. 64, P. U. H., fol. 81 b.

واز ضرب دویمی مصون و محفوظ ماند ـ بمجرد افتادن سلطان دلاوران
نادان ، بخیال اینکه کار اورا تمام کرده اند ، ضرب ثانی موقوف داشته ،
معاودت نمودند ، از مشاهدهٔ این حال شور و شیون اهل حرم بگوش
زن های ارباب طرب که بمفاصلهٔ یک میدان اسپ از عقب می آمدند ،
رسیده ، غوغای زنها دوبالا شد ـ درین ضمن غلامان پیش خدمت که
بعد از مردان اهل طرب مرور (محل[۱]) ایشان بود ، بموجب اظهار
خواجه سرایان بحضور آمده در تفتیش و تفحّص آن قادر اندازان خامکار
سعی بسیار کردند ـ بغیر از گولی جزائر بدست نیامد[۲] ـ

ع رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت[۳]

و از همان روز در قوروغ[۴] رفتن موقوف نموده ـ بعد از
وقوع این حادثه ترس و هراس بی قیاس بامرای عظّام مستولی شدکه آیا
این کاسه بسر کدام بیچاره خواهد شکست و ظن سلطان در حق که
مبدّل به یقین خواهد گردید ؟ ـ

٦٥ ب روز سیوم حسب الاشارهٔ امراء دونفر افغان را گرفته آوردند که
این حرکت بی‌برکت ازین صادر شده ـ نادر شاه بعد از ملاحظهٔ
آن بی‌گناهان اجل برگشته را مبلغ ده تومان که دو صد
روپیه باشد ، انعام داد و بآرنده و گیرندهٔ آنها عتاب فرمود
که عبث عبث مردم بی تقصیر را متهم ساختن است ، چه فائده
است ؟ زیراکه من حریفان خود را بواجبی می شناسم[۵] و بهمین

1. B. M , 64 b, P. U. H. fol. 82.
2. See detail also in *T. N.* p. 399.
3. See Supra, p.
4. P. U. H., fol. 82, P. U. A., p. 106 قرق
5. Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* pp. 403-4), on the other hand, states that Nek-qadam, a slave of Dilawar Khan Taimani, at the instigation of Aqa Mirza, the son of Dilawar, was the perpetrator of this heinous act. Aqa Mirza, as the instigator of this treacherous step, was put to death, but as Nek-qadam had been promised his life, he was only deprived of both his eyes.

دستور چندین کس را باین امر شنیع منسوب ساختند ، لیکن
سلطان متهمان را بعطای خلعت مسرور می فرمود ـ آخرش بعد از
تحقیق مدت مدید محقّق شدکه رضا قلی خان میرزا پسر بزرگ سلطان
باتفاق و مشوره عبدالله بیگ پسر محمد حسین خان قاچار ، که در آن وقت
خدمت نظارت یعنی خانسامانی باو داده بودند ، بانی این فعل ناقص
شده است ـ بعد از زجر و توبیخ بسیار چشمهای عبدالله بیگ و
رضا قلی میرزا از بیخ برآورده ، محبوس فرموده[۱] ـ بعضی مردم نسبت این
عتاب را چنین ظاهر کردند که در وقتی هنگام شب در شاهجهان آباد
شهرت انداخته بودند که نادر شاه را بخدعه کشته اند ـ اکثر مردم
که درهمان شب از شهر برآمده ، باطراف رفتند ، خبر کشته شدن شاه
شائع و منتشر گردیده ، (تا) رفته رفته بایران رسیده ـ رضا قلی میرزا
که نائب السلطنت ایران بود ، از استماع این خبر اندیشناک شدکه ٦٦ الف
مبادا مردم ایران که از افراط ظلم و تعدّی من بجان آمده اند ،
بشاه طهماسپ گرویده ، مرا از میان بردارند ـ بنا بر آن مردم به سبزوار
فرستاد که شاه بی گناه را معه پسرش عباس میرزا شهید نمودند ـ

1. Nadir had, from the day on which his life was attempted, entertained suspicions of his eldest son, Riza Quli Mirza. He summoned him to his presence, made him prisoner and deprived him of his sight. This happened, according to Dr. Riza Zadah Shafaq in A. H. 1154. (*Nadir Shah*, p. 7).

Sir John Malcolm (Vol. II, p. 97), quoting from some unspecified MSS., states that Nadir, after his son had been blinded, informed him that his crimes had brought this terrible punishment upon him. The Prince bitterly retorted : "It is not my eyes that you have put out, but those of Persia." The European Physician, who attended that monarch during the latter years of his life, asserts the innocence of Mirza Riza Quli. He adds that Nadir was so penetrated with remorse the moment the deed of horror was done, that he ventured his fury on all around him ; and fifty noblemen, who had witnessed the dreadful act, were put to death on the pretext that they should have offered their lives as sacrifices, to save the eyes of a Prince, who was the glory of their country. Ibid. pp. 96-97. Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* p. 457) says that, as it was, his whole nature was changed by this event and his health suffered much as a result.

چون بغیر از اجازت سلطان مرتکب این امر شنیع شده بود ، لهذا باین بلا مبتلا گردید ـ

صفت دارالسلطنت قزوین و وضع بنای خانه های شهر وغیره :

مختصر اینکه بتاریخ بیست و پنجم[1] شهر ربیع الاول سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و چهار داخل دارالسلطنت قزوین گردیده و صحن خانه های این شهر نسبت بسطح زمین شهر گود است یعنی پست و نشیب ـ و پستی جمیع صحن‌ها یکسان نیست ، بلکه بعضی بسیار عمیق هستند و بعضی کم، چنانچه عمق قلیل سه گز باشد و زیادش تا یازده[2] گز ـ مثلاً از دروازهٔ خانه که داخل دهلیز شوی ، می باید که به نردبان پائین بروی که بصحن خانه برسی و باعث بر عمیق ساختن صحنها این است که تا آب جاری بر زمین افتد و مخرج آب باران و سائر آبهای مستعمل در مکانی که بیرون شهر از جمیع صحنها پست تر (است[3]) مرتّب نموده اند ـ و صحن دولت خانهٔ بادشاهی ، بر خلاف سائر خانه ها بسطح زمین برابر است ، زیرا که شاه عباس به تدبیر کار[4] آب باریکی[5] بر روی زمین آورده اند که از میان خانهٔ شاه و بازار کلان می گذرد ـ غرضیکه مردم ایران قاطبتهً عاشق آب جاری هستند ـ

1. B. M., fol. 65, P. U. H., fol. 83 ; P. U. A., p. 107 چهارم .
2. P. U. H., fol. 83, P. U. A., p. 108 پانزده .
3. P. U. H. fol. 83 b, P. U. A., p. 108 .
4. Ibid کاریز .
5. B. M., fol. 65 b, بارگی and P. P. L., fol. 35 تاریکی .

فصل در ذکر بحث تحقیق معنی این آیت جلیل و ۶۶ ب
مترجم ساختن توریت و انجیل برای اثبات حقیقت و ابطال احدی المذہبین

قبل ازین در سفر توران بتقریب اختلاف مذاہب آیه وافی ہدایه ''محمد رسول الله والذین معه اشداءُ علی الکفّار رحماء بینهم تراهم رکعاً سجداً یبتغون فضلاً من الله و رضواناً سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذالک مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل[1] مذکور شده بود ـ

سلطان از ملاباشی استفسار نمود که معنی این چیست؟ مشار'' الیه معروض داشت که علمای امامیه میگویند که این جمله صفات مخصوص ذات معدن البرکات جناب امیر المومنین علی ابن ابی طالب است رضی الله تعالیٰ عنه' و فرقهٔ اہل سنت و جماعته می نویسند که ہر صفتی ازین صفات حمیده در شان یکی از صحابهٔ کبار نازل شده است و ضمیر جمیع و تعداد صفات موافق اشخاص را معین حجّت خود می سازند ـ نادر شاه پرسید که توریت و انجیل در عالم موجود است ؟ معروض داشت که ہست ـ نادر شاه احقاق حق این مسئله را موقوف بشهادت کتب آسمانی گذاشته ، مقرر فرمود که
میرزا مهدی[2] کوکب اصفهانی در اوطان اہل توریت و انجیل رفته، ۶۷ الف
ہر دو کتاب مستطاب را بفارسی مترجم نموده ، بحضور بیارد ـ چنانچه مشار'' الیه روانهٔ منزل مقصود گردید و از ترس شاه شب و روز مشغول امر مامور شد ـ درین ولا که شاه در بلدهٔ قزوین اقامت داشت میرزا مهدی ترجمهٔ ہر دو کتاب را بحضور بندهٔ عاصی معه ہفت نفر عالم ، ہر دو کتاب بخدمت سلطان آورد ـ چون درین ایام مصروف و متوجهٔ تهیّهٔ (سر انجام[3]) تسخیر داغستان بود ، لهذا

1. Qur'an, 48, 29.
2. He is the author of *Tarikh-i-Nadiri*.
3. P. U. H., fol. 84.

مباحثه و احقاق مسئلهٔ مسطور را موقوف بوقت دیگر گذاشت و بعد
از برگشتن از داغستان در نجف اشرف اجلاس فضلای فریقین نموده
و علمای توریت و انجیل را نیز بواسطهٔ اثبات حقیقت و ادای شهادت
در محفل مباحثه حاضر ساختند ـ

بعد از قیل و قال بسیار و رد و بدل بیشمار ، فضلای
اہل سنت و جماعت بر علمای امامیه غالب آمده و قرار برین یافت که
مذہب اہل سنت و جماعت برحق و مسلّم الثبوت است و درین باب
محضری (نوشته و[۱]) بمہر جمہور ممہور[۲] نموده ، نقول آن را
باطراف و جوانب ارسال داشتند ، چنانچه بوساطت نواب زکریا خان
بہادر صوبه دار لاہور که ذوجہتین دولتین بود ، بہندوستان ہم فرستاده
بودند ـ فامّا این ہمه تمہیدات بواسطهٔ تالیف قلوب بود ، نه از راه دین ٦٧ ب
و مذہب ، خصوصاً برای استرضای رومیان که ایشان بیشتر در
قید مذہب می باشند ، حتیٰ که فضلای و علمای آنها که آفندی نامند ،
در امور سلطنت و بر تخت نشانیدن پادشاه لائق فرمان روائی و عزل و
حبس سلطانی که مرتکب افعال غیر شرع شود ، اختیار زیاده دارند ـ
مختصر اینکه اہل روم ازین حرکت فریب و دغا نخورده ، بہیچ وجه
طریق موافقت با او مسلوک نداشتند ، بلکه ہمگی یکدل و یکجان شده ،
در محاربه و مقاتله سعی موفور زیاد از حد مقدور بظہور آوردند ـ

**رخصت شدن سید علوی خان حکیم باشی از نادرشاه بزیارت
و حج بیت الله :**

و دیگر از جمله وقائیعی که در ایام اقامت بلدهٔ قزوین بظہور
پیوست ، رخصت نواب (معتمد الملوک[۳]) سید علوی خان حکیم باشی
است ـ چون نادر شاه قبل از تصرّف ہندوستان بمرض مراق و استسقا

1. P. U. H., fol. 84 b, P. U. A., p. 110.
2. B. M., fol. 66 b : مسجل .
3. B. M., fol. 66 b, P. U. H., fol. 85. ; but P. U. A., p. 111 reads معتمدالملک .

و طغیان سودا و خفقان گرفتار بود ، از صغیر و کبیر اوصاف کمال حذاقت
و دیانت ایشان را مسموع نموده که مثل علوی خان درین
زمان طبیبی از اطبای طریقهٔ یونان در ایران و ہندوستان نیست ، بنا
بران نواب علوی خان را از شاہجہان آباد باعزاز و اکرام تمام ہمراه
برداشت ، بوعدهٔ اینکه بعد از حصول صحت روانهٔ بیت الله نماید ـ
چنانچه نواب موصوف بخوشی وعدهٔ مسعود ، بعون الله الشافی الودود
٦٨ الف با وصف بدپرہیزی ہای شاه و خوردن ادویهٔ خاطرخواه ازالهٔ امراض
مذکور فرموده و برطبق وعده درخواست رخصت نمودند ـ
این امر بر نادر شاه از مرگ بدتر نموده ، بکلمات شفقت و عنایت
سررشتهٔ سخن را از ہم گسیخته ، بدر تغافل زد ـ چون غصهٔ زبانی
وحدّت مزاج جبلی حکیم باشی بود ، بی اختیار از زبان ایشان برآمده
که طبیب را در صورت عدم رضای او نگہداشتن بی فائدهٔ محض است ،
بلکه موجب مضرت ـ نادر شاه بعد از دریافت مضمون این اشاره
مثمر خساره لاعلاج شده و سرانجام سفر داده مرخّص نمود[۱] ـ

کاری که بصلح برنیاید   دیوانگی درو بیاید

و درین عرض مدت رفاقت بجمیع وجوه ایشان را از ہمه کس
معزّز می داشت ، چنانچه پسرہایش در برف و آفتاب بیرون خیمه
استاده می شدند و حکیم اندرون خیمه می نشست و تخت روان خود
برای سواری داده بود که برفاه و آرام قطع منازل فرمایند ـ
و ہرچه خود می خورد و می پوشید ، برای ایشان (نیز[۲]) می فرستاد
و امور دیگر علیٰ ہذا القیاس و بندهٔ عاصی محرّر این اوراق
بی سیاق که محض بارادهٔ حج بیت‌الحرام و زیارت مقابر اولیای کرام
ملازمت سلطان اختیار کرده بود ، بوساطت حکیم باشی ترک ملازمت

1. He left the service of Nadir Shah in July, 1741. See Lockhart's *Nadir Shah*, p. 275.
2. P. U. H., fol. 86, P. U. A. p. 112 ; B. M. fol. 67 b.

۶۸ ب و حصول رخصت نموده ، برفاقت ایشان متوجه حجاز گردید۔ و نادر شاه از دارالسلطنت قزوین حرکت فرموده ، برای استیصال قوم لزگی که سابق برین ابراہیم خان برادر حقیقی سلطان را در جنگ بقتل آورده بودند ، روی توجه بسوی داغستان نہاد۔ از آنجا که مردم لزگی از قدیم بحلیهٔ شجاعت و مردانگی آراسته اند ، باستماع این خبر ، دره ہای کوہستان را بانواع تدابیر مسدود نموده ، مستعد محاربه شدند و این حقیر عساکر قتال را در جنگ و جدال و مقابله و مقاتله گذاشته ، خود سالم و غانم بفضل ایزدی جل شانه متوجهٔ کعبهٔ مقصود گردید۔

ع ہزار شکر خدا صد ہزار شکر خدا

و ذکر حالات مابقیِ ایشان را مع اتمام ایام حیات و دولت سلطان در باب چہارم بقلم بیہوده رقم خواہد آورد ، انشاء الله المستعان۔

باب سیوم

باب سیوم متضمن بعضی وقائع که از دارالسلطنت قزوین تا بندر ہوگلی که از بنادر متعلقه سلطنت ہندوستان است ، مشاہده نموده و این باب نیز مشتمل است بر فصول۔

فصل اوّل در ذکر کوچ نمودن از قزوین و متوجه شدن بدارالسلام بغداد بطور قافله بغیر لشکر

بتاریخ شانزدہم شہر ربیع الاول سنهٔ مذکور(۱) از قزوین کوچ نموده ۶۹ الف
وارد ہمدان شدیم و درمیان این دو بلده مفاصلهٔ ہفت منزل است۔

خصائص بلدهٔ ہمدان :

چون نادر شاه فرمان واجب‌الاذعان بمزید تاکید در باب مراعات حکیم باشی بحکام و عمل سر راه وغیره نوشته بود ، ازین رہگذر برفاه تمام قطع مراحل نموده شد۔ فی الواقع بیرونجات ہمدان محل تفرّج و تماشاست۔ سیما ، اطراف کوه الوند که بدستور کوہستان کشمیر از وصف و تعریف مستغنی ست و از شہر بمفاصلهٔ یک فرسخ است بسمت غرب۔ می گویند که دوازده فرسخ است و دیگر اینکه بسیاری از اولاد و احفاد حضرت میر سید علی ہمدانی رضی‌الله‌تعالیٰ عنه کنار شہر متصل بآبادی گنبدی که مشہور است بگنبد علویان ، مدفون ہستند و سطح اندرون گنبد بدستور مسجد است ہموار و در زیر آن ته خانهٔ وسیع ساخته اند که مدفن ایشان و

1. i.e. The 16th of the month of Rabi'al-Awwal, A. H. 1154/A.D. 1741. Gladwin (p. 95) erroneously writes the month of Rabi'al-Sani instead of Rabi'al-Awwal.

بسیاری از سادات است و می گفتند که قبر زید بن حضرت امام حسن رضی الله تعالیٰ عنه، و عن آبائه نیز در آنجاست و راه ته خانه را بنحوی ساخته اند که اگر سه چار تخته برآن گذاشته، بدستور سایر سطح گچ و آهک فرش نمایند، هیچ کس سراغ آن ته خانه معلوم ٦٩ ب نخواهد نمود و سابق بر این، اخفای مقابر از ترس بعضی سلاطین جابر که در پی ایذای سادات عالی درجات افتاده بودند، باین وضع می نمودند ـ سبحان الله! چه ظلم و تعدی بود که مرده‌ها را از خوف مخفی می کردند ـ پس بر سر زنده‌ها چه می گذشته باشد، چنانچه این مقدمه را نوشته اند که بسیاری از سادات صحیح النسب نظر بر کمال ایذای حکام بدفرجام ترک اوطان خود نموده، در جزائر دور دست اطراف فرنگ و بسمت شرقی در کنار دریای محیط رفته، سکونت اختیار نموده اند ـ سبحان الله! قوم یهود و نصاریٰ سم خر عیسیٰ را صلواة‌الله و سلام علیه بکمال صدق متبرک می دانند و این قوم اولاد امجاد پیغمبر خود را باین وضع می رنجانیده اند ـ

ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا(١)

و این قصهٔ پر غصه را تا کجا بیان نماید که دفتر ها ازین حکایت ها پر است ـ خلاصه اینکه خانه های اولاد حضرت میر سید علی همدانی رحمته الله علیه حوالی گنبد مذکور است ـ بندهٔ عاصی نظر بر ضیق معیشت ایشان معروض داشت که اگر ملازمان گرامی بسمت کشمیر تشریف ببرند، مردم آنجا قدوم میمنت لزوم را غنیمت شمرده، بتقدیم مراسم خدمت گذاری خواهند کوشید ـ ایشان در جواب فرمودند که سابق برین، چند کس از خویشان ما رفتند، خدام خانقاه میر بزرگوار آنها را کاذب قرار داده، از شهر اخراج نمودند ـ

1. The first hemistich of the verse of Hafiz-i-Shirazi runs as صلاح کار کجا و من خراب کجا See Diwan (ed. Shaikh Ghulam Ali), p. 32.

مقبرهٔ شیخ الرئیس ابو علی سینا درهمدان است:

و مقبرهٔ شیخ الرئیس شیخ ابو علی سینا(١) نیز در شهر است ـ چون کسی مرمت نمیکند، خراب و ویران مطلق است و بسبب عدم در و دربان در موسم برف و سرما و باران ماوای سگان آن مکان است ٧٠ الف و مقبرهٔ یهود ابن حضرت یعقوب علیٰ نبینا و علیه الصلواة و السلام نیز اندرون شهر است و عمارت‌های عالی دارد ـ قصه کوتاه از همدان کوچیده، از راه طوس سرکان و کرمانشاهان متوجه سمت بغداد شدیم و کوه بیستون در عرض راه است ـ

صفت کوه بیستون و بیان سحرکاریهای فرهاد شوریده سر و کار ستانیها در نقش شیرین و خسرو وغیره در سنگ آن کوه:

و روز پنجم درمیان کاروانسرائی که در پائین کوه است، یعنی کوه بیستون فروکش کرده تماشای سحرکاریهای فرهاد شوریده سر نموده شد ـ

فی‌الواقع جای تعجب است که کوهی بآن عظمت بریده، نشیمن های وسیع و طاق بندی(٢) و حوض و شبیه خسرو شیرین بطریق مجسم بنحوی کشیده و تراشیده است که از مشاهدهٔ آن حواس ناظر منتشر میگردد ـ و هرچند که در باغ پادشاه زاده دارا شکوه که در بلدهٔ لاهور است و دیگر باغات و عمارات ممالک هند و روم و فرنگ، سنگتراشان هستند و بچابکدستی اقسام تصاویر از سنگ رخام و مرمر وغیره بهتر ازین و شیرین‌تر ساخته اند، فامّا چون فرهاد بحکم سلطان عشق مباشر این امر غریب شده، باعث کمال شهرت و ناموری وی گردیده و سنگ تراشان دارا شکوه وغیره محض بواسطهٔ حطام نفسانی کوشیده اند، لهذا رخت گمنامی بخود ٧٠ ب

1. On him see Hamdullah Mustaufi's *Tarikh-i-Guzida*, (ed. E. G. Browne): pp. 802—803.
2. P. U. A., p. 114 reads طاق بندها

پوشیده اند ـ خلاصه اینکه بیست و پنجم شهر مذکور وارد بلدهٔ کرمانشاهان که ساکنان آن مکان بیشتر جاعهٔ کردزنکنه(۱) اند ، گردیده ـ فرهاد رشیدا در آنجا هم بمفاصلهٔ نیم فرسخ از شهر مذکور ، طاق بزرگی بدستور محراب که دو زنجیر فیل با عماری یعنی با هودج درمیان آن ایستاده شوند ، از کوهی که یک لخت سنگ خاره است ، بریده و در وسط آن محراب از همان سنگ خسرو را اسپ سوار بطریق جسم یعنی مجسّم تراشیده و جثّهٔ خسرو از انسان قوی هیکل بزرگ تراست و اسپ نیز بدستور ، و در اطراف و جوانب و سقف و محراب مذکور اشکال و صور جمیع وحوش و طیور کنده است ـ و فرق درمیان خسرو و دیگر جانوران این است که خسرو را در وسط محراب بنحوی که شخصی بر اسپ سوار باشد ، تراشیده و صور حیوانات را از قبیل نقش دیوار کنده است ـ و درین ایّام مکان مذکورُ مسمی (است(۲)) ''بطاق بستان'' ـ و از آنجا تا مدائن که دارالسلطنت انوشیروان و خسرو بوده است ، هفت منزل است ، بعد از تفنن و تماشای آن ، از بلدهٔ صغیره کرمانشاهان کوچ نموده ، از راه چشمهٔ علی و چشمهٔ قنبر و کوه الله اکبر ، روز چهارم بقصبهٔ گیلانگ که نهایت حد مملکت ایران است ، رسیدیم ـ

سرحد ایران و روم :

و این قصبه در دامن کوه الله اکبر که کوهی ست در
نهایت عظمت و ارتفاع ـ و از گیلانگ که بطرف بغداد می روند ،
هوا بسیار گرم و زمین هموار و برف هرگزنمی بارد و سمت ایران که ۱۷ الف
بروند ، سرد سیر است ـ و کوهستان و سنگ لاخ فراوان و در آن
حوالی حسب الامر نادر شاه ، قلعهٔ مستحکم بنا نموده اند که

1. See also T. N., p. 107. According to Gladwin (p. 97), Goordzengteh. But this appears to be wrong.

2. P. U. A., p. 116.

مسکن افواج حفاظ سرحد باشد ـ و گیلانگ تا بغداد چهار منزل است ، چنانچه قصبهٔ بهروز و بلاد رود وغیره که منزلهای طولانی‌ست ، از توابع بغداد اند و حکّام جانبین بیابانی را که سنّور قرار داده اند که درمیان آن نهر آبی جاری‌ست و مصمّم است که اگر احیاناً قطاع الطریق مسافری را درین طرف آب تاراج نمایند ، از ناظم سرحد عجم استغاثه بکنند و اگر آن طرف نهر اتفاق تاخت مترددین افتد ، حاکم روم تدارک نماید ـ و فی‌الحقیقت سنّور قدیم کوه الله اکبر بوده است و درین ایّام بغلبهٔ نادر شاه آن طرف کوه هم بتصرّف ضابط ایران در آمده است ، چنانچه قبل ازین بنا بر ضعف سلطنت صفویه کرمانشاهان در قبضهٔ رومی بود ـ

باری بعد از طّی منازل مذکور ، وارد دارالسّلام بغداد شدیم ـ چون سلطان ایران در باب مراعات حکیم باشی نواب سیّد علوی خان برای احمد پاشای حاکم بغداد بمزید تاکید نوشته بود ، لهذا مردم معتبر برای استقبال و مشایعت معزّالیه فرستاده ، مهماندار و اہلکار از سرکار خود تعین فرموده ، در استرضای حکیم باشی سعی موفور بظهور آورده ـ

ورود حکیم باشی و محرّر اوراق به بغداد و خصائص آن :

و بغداد ، شهریست در غایت وسعت و معموری ـ و شط‌العرب ۱۷ ب
مابین بغداد قدیم و جدید جاریست ـ و شهر کهنه که حصار ندارد ،
جانب غربی دریاست ـ و بغداد نو به سمت شرق ست و تمام آبادی آن
در اندرون قلعه است ـ با وصف آن همه معموری ، در قلعه
میدانهای وسیع از عمارت خالی افتاده است ـ و سبب عدم معموری آن
قلعه دوری دریای مذکور است ـ و هرچند عظمت و ارتفاع دیوار های
قلعه بدستور سائر قلاع است ، لیکن طرفه تدبیری بکار برده اند
که بهیچ وجه از گلولهٔ توب اسپی بدیوار قلعه نمی رسد ، زیرا که اگر
سرموی توپ را جانب بالا قائم نمایند ، گلوله از بالای قلعه میرود

و اگر بسوی پائین بسته شود ، تیر توپ بزمین میخورد ـ و در صورتیکه یورش ببرند ، از مشاهدهٔ عمق خندق زهرهٔ دیو آب می شود ـ و از بالا بارش تیر و تفنگ ، بدتر ، بیجان و بیحال و سراسیمه می سازد ـ چنانچه نادر شاه ، تا مدت یازده ماه محاصره نمود و گرفتن شهر نو ممکن نشد ـ

و قبلهٔ اہل بغداد بدستور بلاد ہند ، جانب غروب آفتاب است ، امّا اندکی مائل بسمت چپ ـ و قصر کسریٰ که شب میلاد حضرت خاتم المرسلین و اشرف النبیین صلواة الله و سلامه مکسور و منهدم شده بود ، از بغداد بمفاصلهٔ شش فرسخ است و تا ہنوز عمارت این باقی ست و برقرار و از طاق مکسور مذکور تا کنار دجله سیصد و پنجاه و پنج(۱) قدم است ـ

۴۲ الف — جزای حسن عمل بین که روزگار ہنوز
خراب می نکند بارگاه کسریٰ را

تفصیل مقابر کرامات مآثر آیمّهٔ کرام و اولیای عظّام که در بغداد آسوده اند و الی‌آلان مطاف اہل عالم اند

روضهٔ کاظمین رضی الله عنهما :

مقبرهٔ معدن‌البرکات حضرت امیرالمؤمنین امام موسیٰ کاظم و امیرالمتقین امام محمد تقی رضی الله تعالیٰ عنهما که دران دیار ایشان را کاظمین(۲) گویند ، سمت غربی شط است ـ

1. Gladwin (p. 100) writes 555 paces.
2. The two were respeetively the seventh and the ninth Shi'ah Imams, Imam Musa, according to Syed Ameer Ali (A Short History of the Saracens, p. 243) died in A. H. 180/A. D. 802 Imam Muhammad Taqi died, poisoned, it is said, in A. H. 219 (A. D. 834) during the Calipha of al-Mu'tasim. See *Baghdad during the Abbasid Caliphate*, p. 161.

روضهٔ حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمته الله علیه :

محاذی گنبد حضرت امام‌المسلمین ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه ، زیراکه از بغداد نو تا روضهٔ امام اعظم که بجانب شرقی شط واقع است ، مفاصلهٔ نیم فرسخ است و از بغداد کهنه تا مرقد منوّرکاظمین که ہر دو امام در یک گنبد آسوده اند ، ہمان فاصله است ـ و آن قریه بسبب کثرت استعمال ، مسمّی بکاظمین شده ـ و این ہر دو مقبره نسبت بمقابر دیگر ، عالی ساخته اند و درمیان شان شط جاریست و مزار اولیاء جانب غربی دریای مذکور است مابین بغداد قدیم و کاظمین ـ و اکثر صلحا و عرفا در آنجا آسوده اند و مدفون اند ـ

مقبرهٔ شیخ معروف کرخی قدس سرهٔ :

از آن جمله (ولایت مآب(۱)) حضرت شیخ معروف کرخی(۲) رحمته الله علیه که گنبد (و مسجد عالی دارد ، بسبب تقرّر اوقات خدّام(۳)) مزار ایشان بدستور مجاوران حضرت کاظمین و سر مذہب ، یعنی حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیهم مرفه الاحوال اند ـ

مقبرهٔ سیّدالطائفه جنید و سری سقطی رحمهما الله و مقابر اولیای دیگر :

و جناب (شیخ الاسلام(۴)) سیّد الطائفه شیخ جنید(۵) بغدادی و سری سقطی(۶) رحمة الله علیهما در یک گنبد کوچک آسوده اند

1. B. M., fol. 71 b.
2. He was the son of Mahfuz Firuz Karkhi. On him see *Tarikh-i-Guzida*, p. 766, and *Nafhat al-Uns*, p. 42.
3. B. M., fol. 71 b.
4. Ibid.
5. He was one of the earliest mystics of Islam, who made the pilgrimage (to Mecca) alone and on foot thirty times. He died at Baghdad in A. H. 297/A. D. 910. See *Nafhat-al-Uns*, p. 89.
6. Sari Saqati, a celebrated Saint, was the teacher of Shaikh Junaid Baghdadi and the disciple of Ma'ruf Karkhi. He died in A. H. 253. Ibid, p. 59.

۴۲ ب و بواسطهٔ کمی وجهٔ معیشت ، خادمان پریشان احوال و دروازهٔ گنبد مقفّل می باشد و مقابر حضرت شیخ منصور عامری و شیخ داؤد طائی قدس الله سرہما و علیٰ ہٰذا القیاس ۔ و مرقد بہلول دانا و منصور حلاج ، ہرچند در ایام سابق عالی و مزیّن ساختہ اند، لیکن بالفعل بسبب عدم وظیفهٔ سلطان ، بی خادم و بی مرمّت اند ، علی الخصوص مقبرهٔ منصور حلاج کہ قریب الانہدام بود ۔ بندہ با مردم آنجا بحث کردہ بود کہ منصور را سوختہ و خاکسترش بدجلہ انداختند ، پس قبر و مقبرہ چہ صورت دارد ؟ ایشان جواب دادند کہ اجداد ما از آبای خود چنین شنیدہ آمدہ اند ، باقی العلمُ عنداللہ تعالیٰ جل شانہٗ و بتخانهٔ راہبی کہ جناب امیر المؤمنین علی مرتضیٰ بن ابی طالب رضی الله تعالیٰ عنہٗ حسب الخواہش او سنگ بزرگ را از بالای دہن چاہ برداشتہ بودند و از مشاہدهٔ آن بموجب خبر کتب قدیم ، راہب مذکور ایمان آوردہ ، صنم خانہ را صمد خانہ ساختہ بود ، درمیان مزار اولیاء و کاظمین واقع است ۔ و این مقدّمہ در تواریخ سلف مرقوم و مذکور است ۔

روضهٔ کثیر البرکات حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی قدس الله سره السائر :

۴۳ الف اکنون آمدیم بسمت بغداد جدید کہ از شہر کہنہ معمور تراست و اندرون شہر پناہ در آنجا ہم بسیاری از اولیاء الله مدفون و آسودہ اند ۔ از آن جملہ مقبرہ و مسجد حضرت غوث الاعظم شیخ سیّد عبدالقادر[1] جیلانی رضی الله تعالیٰ عنہٗ نہایت عالی و مزّین ساختہ اند

---

1. Shaikh Abd-al-Qadir Jilani was the celebrated founder of the Qadiriyah sect of Dervishes—one of the most wide-spread religious orders of Islam. He died at Baghdad in A. H. 651/A. D. 1253 and was buried there a few years before the Mongol siege. See *Baghdad during the Abbasid Caliphate*, p. 348.

و خدّام مزار منور و ساکنان و عاکفان مدرسہ بسبب ازدیاد اوقاف و وظائف سلطان و ہدایای مردمان اطراف ، مرفہ الاحوال اند ۔

و قبر مبارک شیخ عبدالرزاق خلف الصدق حضرت شیخ در جنب دروازہ سمت جنوبی مدرسہ است ۔ حقیر وافرالتقصیر ، عبدالکریم محرّر این سوانح رسالہ ، منقبتی کہٗ میامن خان ، خالوی والدهٔ بندہ گفتہ بودند ، در خدمت فضلای آنجا گذرانیدہ۔ بعد از مطالعہ پسند فرمودہ اند و این چند بیت از آنجملہ است :

قصیدهٔ میامن خان کشمیری در منقبت غوث الاعظم :

یا آتیہ من هل اتی رایت ولایت لافتیٰ
یا لمعتہ عن والضحیٰ یا غوث الاعظم الغیاث
یا نور روضتہ مجتبیٰ نور الحسین المقتدیٰ
۴۳ ب ذی النسبتین للمرتضیٰ یا غوث الاعظم الغیاث
یا ناصرالمستنصرین یا جابر المستکبرین
محبوب خیرالناصرین یا غوث الاعظم الغیاث
یا وارث الخیرالورا یا حارس الحصن الهدےٰ
یا حارث الزرع التقیٰ یا غوث الاعظم الغیاث
یا من جنابک ملجای من کل هولٍ منجئی
عندابدیۃ مفرحی یا غوث الاعظم الغیاث
قطعت ذنوبی حجتی سقطت یاالاحزان قوتی
ما حیلتی ماحیلتی یا غوث الاعظم الغیاث
حالی کحال المختصر من فرط هولٍ و الحذر
انک مغیثی لاتذر یا غوث الاعظم الغیاث
بینوتک للمرتضیٰ و بجدئیک خیرالنسا
و بنسبتک لابینہا یا غوث الاعظم الغیاث
۴۴ الف الغوث واجب دعوتی العون و الستر عورتی
العوذ من روعتی یا غوث الاعظم الغیاث

یا منجی الغرق اغث یا محی الهلکی اغث
یا مطفئی الحرق اغث یا غوث الاعظم الغیاث

ذکر خصائص دارالسّلام بغداد و تفصیل مقابر عظمت ماثر آن دارالخلافه

و مقبرهٔ کثیرالبرکات جناب ولایت مآب حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی(۱) رحمته الله علیه نیز اندرون سور است و عماراتش بدستور مزار حضرت غوث الاعظم عالی و مزّین است و لیکن خدّام و مجاورین بسبب قلّت اوقات و نذورات کمتر اند ـ مابین این دو روضه مفاصلهٔ دو میدان اسپ است و در بیرون قلعه نیز اولیای بسیار
۷۴ ب آسوده اند؛ خصوصاً در حوالی مقبره حضرت امام اعظم ابو حنیفه(۲) کوفی رحمته الله علیه مثل مقبرهٔ شیخ بشر حافی و خطیب بغدادی و شیخ شبلی وغیره قدس الله تعالی سرّ هم العزیز و گنبدهای ایشان بدستور گنبد حضرت شیخ جنید بغدادی و منصور عامری کوچک و مسدودالباب می باشند ـ

و معمول اینست که هرگاه زائری بواسطهٔ حصول شرف زیارت مقابر قلیل‌الاوقات می آید ، خادم بی بضاعت چیزی ازو گرفته قفل دروازهٔ گنبد را مفتوح می سازد ، زیرا که مدار آن بیچاره ها موقوف است بر تحصیل نذورات ـ

۷۵ الف **مقبرهٔ حضرت امام اعظم ابو حنیفه رضی الله تعالی عنهٔ :**

و مقبرهٔ حضرت امام اعظم(۳) در نهایت عظمت ساخته اند و خدّام و مجاوران آن مکان در کمال رفاه و تموّل هستند ـ غرضکه اہل‌الله

1. Shaikh Shihab-ud-Din Abu Hafs Umar b. Muhammad al-Bakri as-Suhrawardi was an eminent mystic, who died in A. H. 632/ A. D. 1234-35. *Tarikh-i-Guzida*, p. 790.
2. On him see *Tarikh-i-Guzida*, Chapter 5th on the Imams.
3. The Imam Abu Hanifah died in Baghdad in A. H. 151/A. D. 768. Ibid., p. 756.

بسیاری در بغداد و حوالی آن آسوده اند ـ

۸ـ هر جا تودهٔ گردی ست ، مردی ست
هر جا پشتهٔ خاکی‌ست ، پاکی‌ست
شگافی بر زمینی را که بینی
گریبان پاره‌ای یا سینه چاکی ست

از آنجا که عمده مطالب و اشرف مآرب این عاصی پر معاصی ، حصول شرف ملازمت و قدمبوسی دوستان حق و استسعاد از زیارت مقابر واصلان درگاه قادر برحق بود ، لهٰذا در جمیع اماکن از ایران و توران و روم و حجاز و خوارزم و ہندوستان تجسّس و تفحص مسکن و مدفن این گروه حق پژوه می نمود ـ شعر

أحب الصٰلحین ولست منهم لعلّ الله یرزقنی صلوحاً ه
اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم عجب که تشنه بمانم سفال ریحانم

بعد از حصول سعادت زیارت از بغداد کوچ کرده ، متوجه کربلای معلی شدیم ـ منزل اول کاروان سرای شور است که آب شیرین ندارد و لهٰذا مشهور است بسرای شور و مردم آنجا از دور دست آب شیرین آورده بقیمت می فروشند و منزل دوم ، قصبهٔ مصیب که در کنار دریای فرات واقع است ـ!

مقتل پسران مسلم بن عقیل رضی الله عنهم :

و پسران مسلم بن عقیل بن ابی طالب را رضی الله تعالی عنهم اجمعین که حارث سنگدل بد بخت، آن اطفال معصوم را شهید نموده‌بود ،
۷۵ ب بمفاصلهٔ یک فرسخ از مصیب در کنار دریای مذکور است و هر دو برادر در یک گنبد کوچک آسوده اند و دور (و(۱)) اطراف آن جنگل است ـ

1. P. U. A., p. 121.

خصائص کربلای معلی و مشاهدهٔ شهداء رضی الله عنهم :

و روز سیوم بخاک پاک کربلای معلی ، شفا بخش امراض ظاهری و باطنی ، خواص و عوام گردید ـ

و از بغداد تا کربلای معلی مسافت پانزده فرسخ است ـ چون مردم ایران بواسطهٔ تعدّی حکّام جبّار از اوطان خودها فرار نموده ، دران جا متوطّن شده اند ، شهر بزرگی آباد گردیده و باعث دوم بر ازدیاد آبادی و وفور معموری نهر آبی ست که حسن پاشا حاکم بغداد قریب ده هزار تومان که دو لک روپیه هندوستان باشد ، صرف کرده‘ این نهر را از دریای فرات بریده ، لیکن هنوز بشهر نرسیده بود که حسن پاشا فوت شد ـ

بعد ازان میرزا اشرف جهان که از امرای شاه طهماسپ صفوی بود ، در شهر آورده جاری نمود ـ چنانچه بسبب آن آب شیرین بیرونجات شهر از کثرت نخلستان و باغات رشک جنّت الماوی ست ـ

و گنبد مبارک روضهٔ منّوره حضرت سید الشهدا رضی الله تعالی عنه‘ درمیان شهراست و قبر مبارک حضرت عبدالله بن الحسین رضی الله تعالی عنه‘ در پائین پدر بزرگوار خود است و گنج شهدا جانب قدوم مبارک ایشان ست و درمیان گنج مقبره و قطعهٔ زمینی که در وقت شهادت لاش مقدّس حضرت امام در آن جا افتاده بود ، بیرون گنبد
۴۶ الف است بمفاصلهٔ بیست قدم از قبر مبارک متصل دریچه که بجانب شمال
است و دران مکان بمقدار لاش مطهر بطور صندوق گودی ساخته اند و از خیمه گاه خاک (پاک[۱]) آورده ، دران گود می اندازند و بالای آن تخته می گذارند ـ هرگاه زائری بارادهٔ زیارت و اخذ خاک شفا می آید ، چیزی بخادم داده ، قدری از آن خاک پاک میگیرد ـ این خاک کربلا که با طراف و اکناف عالم می برند ، همین خاکست و این را خاک شفا می گویند ـ و خواص و برکات خاک شفا بسیار و بیشمار

1. B. M., fol. 74.

است ؛ ازان جمله یکی اینست که هرگاه جهازی در دریا از شدّت باد و مخالفت هوا طوفانی شود ، می باید که مرد صالحی خاک مذکور را بسمت باد بیندازد که بحکم قادر برحق جل شانه‘ همان وقت باد از شدّت رو بکمی خواهد آورد ، چنانچه شاعر گوید :

ـه خصم چون تندی کند افتادگی او را دواست
خاکساری ها درین طوفان چو خاک کربلاست

گنبد مشهد حضرت عباس علی رضی الله تعالی عنه‘ :

و گنبد و مرقد کثیرالجلال حضرت عباس بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم نیز در شهر است ـ مردم آنجا می گفتند که هر کس در روضهٔ ایشان آمده ، سوگند بدروغ می خورد ، فی الحال بانواع بلا مبتلا می گردد ـ

گنبد حر شهید رضی الله عنه‘ :

و گنبد حر شهید از شهر بمفاصلهٔ یک فرسخ است و قبر مادرش که مانع رفاقت حضرت امام شده بود ، بیرون گنبد است بمفاصلهٔ چهل قدم و رسم خلایق چنین افتاده که هر کس بواسطهٔ زیارت حر شهید برود ، می باید که سنگی چند بقبر مادرش بزند ـ الحال اثری از آثار قبرش پیدا نیست ، مگر همان سنگ های که مردم بقبرش می زنند ـ

ده ذی‌الکفل علیه السلام : ۴۶ ب

و ازکربلا تا نجف اشرف از راه بیابان بی آب دوازده فرسخ است ـ و از جانب بلدهٔ حلّه و ده ذی الکفل علیه السلام شانزده فرسخ ـ باین تفصیل که از کربلا تا حلّه هفت فرسخ و از آنجا تا ذی الکفل پنج فرسخ و از آنجا الی نجف معدن‌الشرف چهار فرسخ ـ

خصائص بلدهٔ حلّه و مقبرهٔ حضرت ایوب پیغبر علیه السلام :

و بلدهٔ حله شهر معموریست در کنار دریای فرات و مقبرهٔ حضرت ایوب پیغمبر علی نبینا و علیه الصلواة و السلام از حلّه بمفاصلهٔ نیم فرسخ است ، درکنار دریای مذکور ـ و قبر منکوحهٔ ایشان ،

رحیمه خاتون که در ایام بیماری خدمت بسیاری کرده بود ، به پهلوی ایشان است ـ و چشمهٔ آبی که بحکم حضرت شافی مطلق (جل شانه[1]) بواسطهٔ آنحضرت جوشیده بود ، بیرون مقبره واقع است ؛ چنانچه در قرآن مجید مذکور آن چشمه آمده :

اُرکض برجلک هذا مغتسل'' بارد'' و شراب''[2]

هیچ آبی باین گوارائی خورده نشده ـ و می گفتند که باعث شفای امراض مزمنه می شود ـ و مقبرهٔ حضرت ایوبع کوچک و بی مرمت و خادم از عدم عاید فوائد ، قلیل البضاعت ـ

قبر حضرت شعیب پیغمبر علیه السّلام و مسجد ایشان :

و قبر حضرت شعیب پیغمبر علیٰ نبینا و علیه السّلام نیز بیرون شهر است بسمت دیگر بمفاصلهٔ دو میدان اسپ ، در محراب مسجدی که آن را مسجد شعیب نام نهاده اند و در بلاد روم و شام قبر اکثر
۷۷ الف انبیا علیهم السلام متصل محراب مسجد دیده شده ؛ چنانچه بعد ازین بقلم خواهد آمد ـ عجب است که مردم آنجا با وصف استماع این حدیث شریف که لعن الله الیهود و النصاریٰ واتخذو قبور انبیاء هم مساجد ـ قبرهای پیغمبران را درمیان مساجد ساخته اند و علاوهٔ آن سمت قبله ـ بهر حال جواب این مقدّمه بعقل ناقص بنده چنین می آید که شاید این مساجد سابق برین دیر و کلیسیا بوده و بعد از غلبهٔ اسلام مسجد شده و بسبب انقلاب و تحویل از بیت المقدس بسمت کعبه شریفه قبور ایشان بسوی قبله افتاده ـ یا اینکه باعث دیگر خواهد بود ، زیرا که در آنجا اتفاق استفسار این امر از فضلای آنجا نشد ـ

1. B. M., fol. 75.
2. Qur'an, xxxviii, 42.

ورود محرّر اوراق و حکیم باشی به بلدهٔ حلّه و کیفیت منارهٔ مسجد حضرت شعیب نبی علیه السلام و هو من العجائب :

و قبل از ورود بلدهٔ حلّه از مردم آن حدود مسموع شده بود که درمیان صحن مسجد شعیب علیه السلام مناره ایست در نهایت عظمت و ارتفاع ؛ چنانچه عرض نردبانی که از میان برای بالا رفتن ساخته اند ، یک ذرع و چهار گره است و هرگاه که کسی بالای منار برآمده ، بآواز بلند بگوید که ای منار ! بعشق عباس علی بجنب و کلهٔ منار را در بغل گرفته حرکت دهد ، منار بجنبش می آید ـ چون بندهٔ عاصی از قدیم در تلاش مشاهده و امتحان چنین امور غریب بود ، باتفاق نواب حکیم علوی خان ، بواسطهٔ حصول سعادت زیارت مرقد ۷۷ ب
منوّر حضرت شعیب پیغمبر علیٰ نبینا و علیه السّلام و احقاق این امر تعجّب افزا ، متوجه مزار حضرت مذکور گردید ـ بعد از حصول سعادت زیارت بالای منار رفته ، هرچند بدستور معهود داد و فریاد کردیم و کنگرهٔ منار را در بغل گرفته بزور تمام حرکت دادیم ، اصلاً به جنبش نیامد ـ و چند کس از سادات بودند ، ایشان هم بدستور معهود سعی بسیار کردند ، فائده نه بخشید ـ درین اثنا خادم آنجا پیدا شد ، بهمان وضع کنگرهٔ منار را در بغل کشیده ، بزور تمام جنبانیدن گرفت ، منار مذکور ، باوجود اینکه مثل کوه بیستون[1] در استحکام بی مانند بود ، بنحوی متزلزل شد که یاران بالا رفته از جا رفتند ، از ترس اینکه بر زمین خواهیم افتاد ، مثل کنه بکنگره های منار چسپیدند ـ و نواب حکیم باشی که در صحن مسجد تشریف داشتند ، از مشاهدهٔ این حال و منار ، متبسّم و متحیّر شدند و تعجّب زیادی دامن گیر خاطر یارانی گردیده ، بواسطهٔ رفع شبه و ازدیاد یقین و حیرت خادم منار جنبان را بحسب خواهش او رعایت نموده ، بکرات و مرات منار را مانند چنار بلرزه در آورد ـ

1. Name of a mountain in Persia.

ـه عقل حیران که این چه بازی بود بهر حیرت چه کارسازی بود
دل بدریای حیرت افتاده رشتهٔ عقل را زکف داده

۷۸ الف بهر حال از حلّه کوچ نموده بزیارت جناب نبوّت مآب حضرت ذی‌الکفل‌علی نبینا و علیه‌السلام مشرّف گردیده و خلفای حضرت ذی الکفل که چهار کس بوده اند، نیز در آنجا مدفون اند. لیکن عمارت مقابر و مدفن ایشان بر خلاف سائر مقابر بوضع غریب، ٠ایت عالی (و مطبوع[1]) ساخته اند که تعلق بدیدن دارد. و صحن مسجد مزار بسطح زمین چهار[2] زینه نردبان پست است و به محض فرود آمدن و داخل شدن آن مکان دلچسپ، طرفه سروری روی می دهد، علی الخصوص حجره های معبد و مدفن که در روز روشن، روشنی آنجا مثل صبح صادق می باشد، نهایت فرحت افزاست.

ورود محرّر اوراق به نجف اشرف حضرت مرتضوی رضی الله عنه و خصائص امکنهٔ آن :

خلاصهٔ مطلب اینکه بعد از طی مراحل، خاک پاک نجف اشرف کحل الجواهر دیدهٔ دل ارادت منزل گردید.

ع؛ هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا

معموری این شهر سعادت بهر بسبب عدم زراعت و بعد دریا از آبادی کربلا کم تراست و سکّان این مکان کرامت بنیان بیشتر مردم صالح و قانع هستند. و در بیرون حصار بیتوتت و سکونت ممکن نیست، زیراکه اعراب بادیه، بعضی اوقات بغتةً باراده تاراج شهر می آیند، لهذا صغیر و کبیر اندرون شهر پناه سکونت دارند.

---

1. B. M., fol, 76.
2. P. U. A., p. 124, B. M. fol. 76 b چهارده.

و گنبد و روضهٔ شاه ولایت پناه رضی الله تعالی عنه
۷۸ ب و کرم الله وجهه در کمال عظمت و تزئین در وسط شهر است. جواهر آبدار بر مرقد منّوره نصب کرده اند.

تعمیر و مطّلا نمودن نادرشاه گنبدهای روضه شریف حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضلی و جناب سیّد الشهدا رضی الله عنهما :

درین ولا نادرشاه، ابراهیم خان زرگر باشی را مامور فرمود که به کربلای معلیٰ و نجف اشرف رفته، گنبد حضرت شاه ولایت پناه و جناب سید الشهدا را رضی الله تعالیٰ عنهما مذهّب و مطلّا سازند یعنی لوح های مسّی را مذهّب و ملّمع نموده، در گنبد بترتیب مقرر نصب نمایند، بدستوریکه در مشهد مقدس گنبد حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی الله تعالی عنه و در شاهجهان‌آباد مساجد ظفر خان روشن الدوله است. لیکن در اصل گنبدهای مساجد ظفر خان چندان مستحکم نیست و گنبدهای حضرات عالی درجات آئمه رضوان الله تعالی عنهم اجمعین در نهایت استواری و استحکام اند.

چنانچه زرگر باشی بحضور بنده در تهیّهٔ امر مرقوم، فی‌الحقیقت سرخروی امر و مامور متضمن آن بود، مشغول گردید و بمدد حضرات بوجه احسن صورت انصرام پذیرفت. و در باب آوردن آب فرات به نجف اشرف نیز سعی بسیار کرده بود؛ فامّا هنوز نهر مذکور بشهر مسطور سه فرسخ کنده بودند که نادرشاه کشته شد و آوردن نهر بشهر معطّل ماند. و از جای که شروع ببریدن کرده بودند، تا نجف اشرف مسافت سی و پنج فرسخ است و مقّرر نموده بود که در بعضی جاها که زمین سخت است بسنگ و گچ و در بعضی اماکن
۷۹ الف که ریگ نشست بود، بسرب و مس ته و اطراف نهر را مستحکم نمایند.

قبر حضرت نوح پیغمبر و قبر حضرت ابوالبشر آدم علیهما السلام باعتقاد مردم آنجا درون گنبد روضهٔ حضرت امیرالمؤمنین است رضی الله تعالی عنهٔ :

و می گفتند که قبر حضرت نوح پیغمبر و آدم صفی الله علی نبینا و علیهم الصلوة و السّلم در گنبد حضرت شاه ولایت پناه است رضی الله تعالی عنهٔ ، لیکن مرقد این هر دو بزرگوار ظاهر و بلند نیست - و میرزا زکی(۱) ندیم تخلص که ندیم و مصاحب نادرشاه بود ، درین باب گفته است :

ـه بی ادبی گر نبود بوالبشر ، باهمه بابای فضل و هنر
تا بجوار تو مکرّم نشد ، ظاهرش اینست که آدم نشد

خصائص شهر کوفه و مسجد مشهد جناب مرتضوی کرم الله تعالی وجهه :

و در زمان سابق که کوفه معمور بود ، زمین نجف بیرونجات شهر کوفه بوده است و عظمت عمارت کوفه در تواریخ سلف مرقوم و مذکور است ؛ فاما بنحوست و شامت اعمال ساکنان بدش بنحوی خراب شده که اثری از آثار مبانی آن پیدا نیست ، مگر مسجدی که جناب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب را رضی الله تعالی عنهٔ دران مجروح نموده اند ، برقرار است و از مقتل تا مدفن مسافت یک فرسخ است و در محرابی که جناب حضرت امیر را زخم زده اند ، بخط جلی نوشته گذاشته اند که هذا مقتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و می گویند که این مسجد بنا نمودهٔ حضرت نوح است علیه السلام و معلوم چنین می شود که ظاهرا در عهد سابق بت خانه بوده است ، زیراکه بدیوار جانب قبله

1. He was an intimate campanion of Nadir Shah, and it was he who placed the golden crown on Nadir's head at the latter's coronation.

۷۹ ب که از مبانی قدیم آن بهان دیوار باقی ست ، اشکال و صور بر سنگها تراشیده اند - هرچند اهل اسلام آثار صور اصنام را بگچ اندوده اند ، لیکن در بعضی جاکه گچ بسبب باران جدا شده ، صریح معلوم می شود و باقی بتأمل و سائر دیوارها بعد از انهدام از سر نو تعمیر کرده اند - بهر حال باعث خرابی کوفه فی الحقیقت افعال ذمیمهٔ سکّان آنجا است - یکی آنکه مکرّر قتل عام ها در آنجا اتفاق افتاد و شقّ ثانی که غالب است که هر وقت ابی جعفر منصور دوانیقی عباسی بغداد بنا نموده دارالخلافه مقرّر کرد ، کوفه و مدائن رو بویرانی نهاده اند و الحال سواد اعظم عراق عرب دارالسّلام بغداد است - و از نجف اشرف از راه بیابان که زبیده (خاتون(۱)) بکندن چاه و برداشتن دیوار معمور ساخته بود ، تا مدینه منوّره یک صد و هشتاد فرسخ و تا مکّه معظّمه دو صد و سی فرسخ است -

فصل در ذکر متوجه شدن محرّر اوراق بجانب مکّه معظّمه زادها الله تعالی تعظیماً و تکریماً بهمراه قافلهٔ (از راه(۲)) شام و حلب

هرچند راهی که زبیده خاتون که از جانب ریگستان بکندن چاه و برداشتن دیوار معمور نموده بود از نجف اشرف بمکّه اقرب طرق است و دیوار برداشتن فقط از برای اعمی و نابینا نیست ، بلکه اگر راهنمای هشیار پخته کار همراه نباشد ، بسبب عدم جاده و قافله هم راه کرده ، بعلّت بی آبی و گرمی هوا آدم هلاک می شود - و باعث
۸۰ الف عدم جاده انتشار ریگ است که به تحریک باد از یک طرف بطرف دیگر می آید ، ازین صورت ابقای جاده معلوم ! لیکن درین ایام بسبب نفاق و منازعت اعراب بادیه باهمدیگر و مخاصمه و مجادله با احمد پاشای حاکم بغداد طریق مذکور نهایت مخوف و نا ایمن بود -

1. B. M. fol. 78. Zubaida Khatun was the wife of Harun ar-Rashid.
2. B. M., fol. 78 b. P. U. A., p. 127.

چنانچه ناظم بغدار در امتناع مبالغه فرمود ، لهٰذا از راه شام و حلب که ابعد و دور ترین شوارع است ، اختیار کرده ، حسب الا ستدعای احمد پاشا باز ببغداد نموده شد ـ

اکنون آمدیم برتحریر تفصیل اسمای منازل از بغداد تا مکّه معظّمه بقید ساعت که در ممالک روم معمول است ـ چنانچه در ایران و توران مسافت منازل را باعتبار فرسخ معیّن و محسوب می دارند و در بلاد هندوستان بکروه و فی الحقیقت ساعت و فرسخ مساوی خواهد بود ، زیرا که ساعت عبارت ازین ست که شتر بار دار ، خوش رفتار در یک ساعت نجومی که دونیم گهڑی[1] هند باشد هر قدر طی مسافت می کند ، آن مقدار راه را یک ساعت می گویند و غالب این است که در مدت دو نیم گهڑی شتر خوش رفتار در زمین هموار دونیم کروه خواهد رفت ؛ پس درین صورت فرسخ و ساعت مساویست ، و اکثر اهل روم ساعتهای فرنگی را در سفر و حضر درمیان جیب و بغل نگاه می دارند ، ازین رهگذر مسافت و مقدار راه بقید ساعت بهتر معلوم می کنند و باید دانست که بعضی منازل را که غیر معمور نوشته می شود ، آن مکانیست که آب دارد ، لیکن آبادی ندارد ، بلکه ویران مطلق ۸۰ ب
است ، آتش از چقماق برآورده ، طبخ طعام می کنند و منزلی را که معدوم الماء قلمی می گردد ، علامت آنست که در آنجا نه آب است و نه آبادانی ـ می باید که آب همراه بردارند و در مرحلهٔ هیچ یک ازین دو علامت قید ندارد و نوشته نمی شود ، این امر نشانهٔ معموری آن مکانست که هم آب دارد و هم آبادانی ـ و در تحقیق و تفتیش این مقدمهٔ چه از خدمت میر حاج و چه از شترداران کهنه سال و میر منزل وغیره سعی موفور ، زیاده از مقدور بظهور آمده ، قلمی نموده شد و خود نیز ساعت فرنگی را در جیب گذاشته ، احقاق قول ناقلان این مقال نمود ـ و هو هٰذا ـ

1. A ghari is equivalent to 24 minutes.

(جدول منازل از بغداد تا مکّه معظّمه) :

از دارالسّلام بغداد تا ینگجه(1)	از ینگجه تا رباط مسیح	از آنجا تا قراتپه(2)	از آنجا تا رود خانه مارین
۵	۵	۳	۴
پنج ساعت	پنج ساعت	سه ساعت	چهار ساعت
از رود خانه تا کبیری	از کبیری تا جسر بانو	از جسر بانو تا طاوع	بلدهٔ کرکوک
۶	۷	۷	۷
شش ساعت	هفت ساعت	هفت ساعت	هفت ساعت
التان کبری	بلاد حیدر	آب ضرب	قراقوش
۷	۷	۶	۴
هفت ساعت	هفت ساعت	شش ساعت	چهار ساعت
بلدهٔ موصل	خان خراب غیر معمور	کتل(3) کبری غیر معمور	دمیله غیر معمور
۴	۲	۶	۹
چهار ساعت	دو ساعت	شش ساعت	نه ساعت

1. Gladwin (p. 116) reads نیکجه .
2. B. M., fol. 79 reads قرابته .
3. Gladwin, p. 116 کسل کبری .

جرّاخه غیر معمور	قصبهٔ نصیبین	قراوه غیر معمور	فج حصار
۷	۷	۶	۷
هفت ساعت	هفت ساعت	شش ساعت	هفت ساعت
بلالی غیر معمور	چاه عباس غیر معمور	اتربی[1] غیر معمور	جریحان
۷	۹	۷	۵
هفت ساعت	نه ساعت	هفت ساعت	پنج ساعت
بلدهٔ عرفه[2]	چهار مسلک	قصبهٔ برجیک	ایل بیگی[3]
۵	۸	۱۰	۱۰
پنج ساعت	هشت ساعت	ده ساعت	ده ساعت
باب الابیه	بلدهٔ حلب	خان تومان	مراقب
۸	۶	۳	۹
هشت ساعت	شش ساعت	سه ساعت	نه ساعت
مقسرا	خان شیخان	قصبهٔ حمی	قصبهٔ حمص
۶	۷	۷	۱۰
شش ساعت	هفت ساعت	هفت ساعت	ده ساعت

۸۱ الف

1. Gladwin, p. 117 اتربی.
2. P. U. A., p. 129 غرفه.
3. Gladwin, p. 117 اهل هسکی.

حسیه[1]	مسک	قطیفه	بلدهٔ دمشق
۹	۱۲	۹	۱۲
نه ساعت	دوازده ساعت	نه ساعت	دوازده ساعت
ذوالنون مشهور به خان ترخان	ولی	مضیرب[2]	مفرق معدوم الماء
۵	۱۲	۸	۱۰
پنج ساعت	دوازده ساعت	هشت ساعت	ده ساعت
عین زرقه	بلعه معدوم الماء	قلعهٔ قطران	عین الحصی
۱۱	۱۲	۱۲	۱۳
یازده ساعت	دوازده ساعت	دوازده ساعت	سیزده ساعت
عسره	قلعهٔ معان	ظهر العقبه[3]	قلعهٔ چقمان[3]
۱۴	۶	۱۸	۶
چهارده ساعت	شش ساعت	هجده ساعت	شش ساعت

1. Gladwin, p. 118 حسنه.
2. Ibid., مصیرت.
3. Ibid., طهرالعقبه.
4. Ibid., قلعهٔ حقمان.

قلعهٔ ذات الحج	قاع الصغر(۱)	قلعهٔ بتوک	ظهر العر(۲) معدوم الماء
۸	۱۳	۶	۱۸
هشت ساعت	سیزده ساعت	شش ساعت	هجده ساعت
حیدر قلعه سی	برکهٔ معظّم	دارالحمرا معدوم الماء	قلعهٔ علا
۶	۱۸	۱۸	۱۹
شش ساعت	هجده ساعت	هجده ساعت	نوزده ساعت
بیر الغنم(۳)	بیر جدید(۴)	قلعهٔ پندسیه	مجلسین
۵	۱۸	۱۸	۱۲
پنج ساعت	هجده ساعت	هجده ساعت	دوازده ساعت
بیر النصف	مدینهٔ طیبه علی ساکنها الصلواة و السّلام	مسجد شجره	قبور الشهداء معدوم الماء
۸	۱۰	۳	۱۴
هشت ساعت	ده ساعت	سه ساعت	چهارده ساعت

1. Gladwin, قاع الصعر.
2. Ibid., طهر العر.
3. B. M., fol. 80 پیرالغنم.
4. Ibid., پیر جدید.

جدیده(۱)	بدر و حنین	متاع المیمون	رابع
۱۳	۱۴	۱۵	۱۹
سیزده ساعت	چهارده ساعت	پانزده ساعت	نوزده ساعت
قدیده	وادی عصفان	وادی فاطمه	مکّه معظّمه اللهم ارزقنا شرف زیارتها
۱۴	۱۲	۱۲	۵
چهارده ساعت	دوازده ساعت	دوازده ساعت	پنج ساعت

پس درین صورت از بغداد تا مکّه معظّمه هفت صد و هجده ساعت که یک هزار و هفت صد و نود و پنج کروه هندوستان است، زیراکه ساعت و فرسخ فی‌الحقیقت مساوی اند و فرسخ دو و نیم کروه می شود - باقی العلم عندالله تعالی -

حاصل اینکه از بغداد حرکت نموده از راه ینگجه متوجه بلدهٔ سرمن رای که بسامره مشهور است، شده، بزیارت جناب امام علی نقی و امام حسن عسکری(۲) رضی الله تعالی عنهما مشّرف و سعادت اندوز ۸۲ الف
گردیده و حضرات آئمه در خانهٔ خود که عالی و ارفع ساخته اند، مدفون اند - خدّام و مجاورین این عتبه علیه بسیار سمج و بی طور اند و از مردم زوّار نذورات را به تهدید و زجر می گیرند -

1. Gladwin, p. 120 حدید.
2. روضهٔ حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری و ته خانهٔ غیبت حضرت صاحب الزمان امام محمد مهدی رضی الله عنهم اجمعین یکجا در سامره است (مصنّف) -

و جائیکه بر طبق عقیدهٔ اهل تشیع حضرت امام مهدی[1] صاحب الزمان رضی الله عنه دران غیبت کبری فرموده اند ، در کنج ته خانه واقع است -

مقبرهٔ حضرت دانیال و عزیر پیغمبر علیهما السلام در بلدهٔ کرکوک :

مختصر اینکه بعد از طی منازل ، منازل مرقومة الصدر وارد بلدهٔ کرکوک که در کتب سلف آنرا از مضافات عراق عرب می نویسند ، شده ، بزیارت دانیال و حضرت عزیر پیغمبر علیهما السلام مشرّف گردیده - و مرقد هر دو بزرگ اندرون شهر در یک مسجد واقع است و بلدهٔ موصل شهر عظیمی ست در کنار شط العرب -

مقبرهٔ حضرت جرجیس و حضرت یونس پیغمبر علیهما السّلام در بلدهٔ موصل بنا کردهٔ امیر تیمور صاحب قران است :

و روضهٔ حضرت جرجیس[2] پیغمبر علی نبینا و علیه السلام در وسط شهر است و مقبرهٔ مبارک جناب نبوت مآب حضرت یونس پیغمبر علیه السلام بیرون شهر برتپهٔ بلندی واقع است واین هر دو مزار ، نسبت بجمیع مزارات انبیای مرقوم نهایت عالی وارفع و مزیّن ساخته اند - آخر بعد از استفسار چنین معلوم شد که این هر دو مکان بنا کردهٔ حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورگان است -

و مابین کرکوک و موصل کوهستان عظیمی ست ، وقت آمدن ۸۲ ب
بدست چپ -

1. The Imam Mahdi, also called Qa'imu Ali Muhammad, Hujjatu'llah and Baqiyyatu'llah, the twelfth and last Imam, born in 255/869 by Narjis Khatun to Hasan al'Askari, disappeared in 260/873-4, is still living and will return "in the last Days" to .... "fill the earth with justice after it has been filled with iniquity." E. G. Browne's Literary History of Persia, iv, p. 394.
2. Saint George of Lydda, the patron Saint of England, who is ranked among the Prophets by the Muslims. Steingass's Persian. English Dictionary, p. 359

خصائص اشرار اعراب :

و ساکنان آن نواحی بدو مبداء قائل اند - یکی مبداء خیر که رحمان است و دوم مبداء شر که شیطانست و اگر کسی بحضور آن ملاعنه آعوذ بالله من الشیطان الرجیم می خواند ، قتل وی را از واجبات می دانند - چنانچه قریهٔ آب ضرب که در فهرست منازل بقام آمده ، مسکن همین گروه ملعون است - ختنه کردن در عقیدهٔ آن کفار نابکار ممنوع است - و ظاهرا بستر عورت هم مکلّف و مقیّد نیستند - زیرا که از رود خانه که آن را آب ضرب می گویند ، عبور شتربار دار ، بغیر از امداد و اعانت حافظان واقف کار ، متعذر و دشوار است ، لهذا مردم آن قریه که برنیک و بد معبر اطلاع دارند ، حق السعی معقولی از اهل قافله گرفته شترانرا بمحافظت تمام ازان آب هلاکت مآب می گذرانند - ازین رهگذر عدم ختنه کردن و بی‌ستری آنها معلوم گردیده -

و قطاع الطریقی نیز شیوهٔ همین گمراهان تیه ضلالت و خسرانست -
و قبل از ورود بلدهٔ موصل از بدخلقی اشرار آن دیار ، نیز نقل های غریب
مسموع شده بود که مردم موصل عبث عبث غربا را اذیّت
می دهند - بعد از دخول و نزول شهر مذکور دیده شد که فی‌الواقع
غریب آزارند - هرچند بسبب سفارش احمد پاشای بغداد و خوف نادرشاه ۸۳ الف
و مهمانداری حکّام سر راه و ناظم آنجا ، دست تطاول آن گروه جاهل برفقای ما نرسیده ؛ فامّا اکثر مساکین قافله را متاذی ساختند - لیکن این شیوهٔ این اشرار نابکار است ، نه طریقهٔ ابرار اولوالابصار -

خصائص بلدهٔ عرفه و مکان در آتش انداختن حضرت ابراهیم علیه السّلام و گلستان و چشمهٔ آب شدن آن و شهرستان نمرود مردود :

لهذا بعد اقامت شش روز از صورت آن اشرار مردم آزار دوری گزیده ، متوجه بلاد عرفه گردید - فی‌الواقع بلدهٔ عرفه

شهر معموریست ، کثیر القراء و مکانی که حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام را از آنجا بآتش انداخته اند متصل بشهر است در پائین کوه عظیمی که منجنیق بالای آن منصوب نموده بودند - چنانچه علامت منجنیق ، تاهنوز باقی گذا شته اند - و آب چشمه که درمیان آتش ، برای (حضرت جوشیده بود در نهایت عذوبت و شیرین ست[1]) و بالای آن چشمه مسجدی وسیع بنا کرده اند که چشمه در وسط مسجد واقع است - و بیرون مسجد حوض طولانی در کمال استحکام و صفا ترتیب داده اند که منبع و مجمع آب چشمه است و مملو از اقسام ماهی ها دست آموز - چنانچه هر کس قدری نخود درمیان حوض بریزد ، تمام ماهی بر روی آب آمده ، همراه آن عزیز نخود می خورد -
۸۳ ب و بسبب قدغن و امتناع حاکم آنجا احدی متعرض آنها نمی شود - و در حوالی مسجد و حوض باغی ست روح افزا که در هیچ مملکت ، مکانی باین نزاهت و خورّمی دیده نشده - ظاهرا علّت غائی و سبب آبادی این شهر همین مکان خواهد بود -

شهرستان نمرود مردود :

و شهرستان نمرود مردود ، بآن سمت کوه بوده است و دران وقت ، راه آمد و رفت بجانب شام و حلب ازان طرف کوه بود و ثانی الحال که آن ضلع بشامت آن قوم شوم غیر معمور شد و آبادی و عمارت باین جانب صورت گرفت ، راه آمد و رفت قوافل عراق باین سمت عرفه مقرّر شد ، لهٰذا برای رفاه مترددین ، کوه عظیمی را بریده ، جادهٔ وسیعی ترتیب داده اند -

صفت قلعهٔ ماردین که مابین موصل و عرفه بر قلعهٔ کوهی واقع شده :

و مابین موصل و عرفه محاذی منزل فج حصار قلعه ایست بالای کوه مسمیٰ بقلعه ماردین - چنانچه ذکر آن در تواریخ مرقوم

1. B. M., fol. 81 b.

است - چون ضابط و حارس قلعهٔ مذکور ، نواب علوی خان حکیم باشی را ضیافت نموده بود ، باین تقریب اتفاق بالا رفتن بقلعه شده ، تماشای سحرکاری های عالم بالا میسّر آمد -

ـه از بلندیش فرق نتوان کرد آتش دیده بان ز نور زحل

امیر تیمور صاحبقران باوصف آن همه جاه و جلال که از تسخیرآن قلعه عاجز آمده ، حق بجانب ایشان بود ؛ زیراکه اگر یک کس بر قلهٔ کوهی نشسته ، ممانعت ده هزار کس سوارّ جرار بکند ، بعید نیست - و بیورش تسخیر آن از اندازهٔ متخیّله بیرونست ، بواسطهٔ اینکه
اگر آن حاکم کم خرج بالانشین باشارهٔ انگشت پاسنگی را رها ۸۴ الف
کند ، جمعی کثیر را هباء منثورا خواهد ساخت ، اطوار دیگر علیٰ هذا لقیاس -

و برجیک قصبهٔ معموریست در کنار دریای فرات - و شاه اسمعیل صفوی تا آنجا رسیده و نادرشاه تا بلدهٔ دیاربکر[1] که محاذیچاه عباس است و امیر تیمور صاحبقران سلطان روم را بدست آورده بود که در تواریخ مذکور است و لیکن شاه اسمعیل و امیر صاحبقران باتفاق فوج دوستدار فدوی مصدر کارزار و فتوحات می شدند و نادرشاه باسپاه آزرده و بیزار مباشر این همه کارها و پیکارها می گردید -

ـه ببین تفاوت ره از کجاست تابکجا[2]

چنانچه مقدّمهٔ ناخوشی مردم نادرشاه قبل ازین قلمی نموده شد -

ورود بحلب و صفت پاکیزگی آن و زیارت قبر حضرت یحیٰی بن زکریا علیهما السّلام :

قصّه کوتاه بتاریخ غرّه شوال وارد بلدهٔ حلب شده ، از زیارت مرقد منوّر حضرت یحیٰی بن زکریا پیغمبر علیهما السلام که متصل محراب مسجد جامع است ، سعادت نشاتین حاصل نمود - درهیچ مملکت ،

1. i e., the country called anciently Mesopotamia.
2. See Supra, p. 116.

شهری باین رونق و پاکیزگی دیده نشده و از زیبائی و آراستگی بازارها و ترتیب دکاکین و حسن صورت و تزئین لباس تجّار و اهل بازار چه نویسم ، که نظارگیان تماشائی از فرط حیرت سودائی می شدند و احوال اغنیا و ارباب تجمّل علیٰ هٰذالقیاس - و کثافت گل و لائی در کوچه و بازار حکم عنقا دارد ، تا بخانه های اهل دول و اصحاب حشم چه رسد؟ مگر آئینهٔ حلبی کسب صفا از کوچه و بازار آن نموده که منسوب بحلب
۸۴ ب است و الّا آئینه را در فرنگ میسازند - و در آنجا آورده می فروشند - و این شهرت از قبیلهٔ هلیلهٔ کابلی ست و حالانکه در کابل درخت هلیله وجود (ندارد(۱)) - ظاهرا باعث شهرت این باشد که تجّار ولایت ایران از کابل خریده می آرند ، بنا بر آن اطبای یونان (و ایران(۲)) هلیلهٔ کابلی می نویسند و بتقریب این سخن ، حکایت گزشته بقلم می آرم که بمحل است -

دران ایام که بندهٔ عاصی بسبب رفاقت میرزا ابراهیم اصفهانی وزیر بیوتات سرکار نادرشاه که مهماندار جناب ابوالفیض خان والی توران شده بود ، اکثر اوقات ، بملازمت خان معّزالیه ، شرف اندوز می شد و احوال ملک هندوستان از بنده بتفصیل می پرسیدند - روزی بحسب تقریب، تعریف اثمار و ادویه معروض داشتم که در عالم آلوبخارا ضرب المثل است و درین جا هرچند تفتیش نموده شد ، مانند آلوی خراسان بهم نرسید تا ببهترش چه رسد - بندگان پادشاه جواب دادند که این شهرت مثل هلیلهٔ کابلی شماست که درخت هلیله در کابل وجود ندارد و در بخارای ما آلو پیدا می شود ، اگرچه خوب نباشد -

تعریف ساکنان و متوطنان شهر حلب در جمیع امور :

خلاصه اینکه مردم حلب بیشتر وجیه و متموّل و صاحب حیا و مودب می باشند - چنانچه این کلمات در روم و اهل عرب و یمن و مغرب زمین ضرب المثل است که حلبی چلپی ، شامی شومی ،
۸۵ الف مصری . . . ، هندی ولی الله است و چلپی بجیم فارسی و بای فارسی

1. B. M., fol. 85, P. U. A., p. 134.
2. B. M., fol. 85.

است بمعنی مرزا که عبارت از شخص خوش معاش باشد ، ولیکن بیرونجات شهر چندان تحفگی ندارد - حاصل اینکه حجّاج اطراف در حلب جمع شده، باقافلهٔ عظیم متوجهٔ شام گردید و حمص(۱) و حمی(۲) دو قصبهٔ معمور اند و مردم آنجا در ملاحت و صباحت و وجاهت بی نظیر ، می گویند نمرود لعین ذکور و اناث وجیه را از اطراف و اکناف طلبداشته بود ، بجهته اینکه در باغ همتای بهشت بجای حور و غلمان مقرّر نماید ، بعد از فوت آن کافر ، صاحب جمالان از وطن دور افتاده در آن نواحی سکونت اختیار نمودند ، ازین جهت مردم آن ضلع که نسل همان صاحب حسنان اند، صبیح و حسین می باشند - باقی العلم عندالله العلیم العظیم جل شانهٔ - چون حمی بر کمر کوه واقع است و نهر آبی از دامن آن کوه می گزرد ، حکیمی از حکمای سلف چرخ بزرگی بوضع دولاب ساخته که از صدمه و ضرب آب بدستور چرخ آسیا آبی در نهایت تندی و تعجیل میگردد و آب آن نهر اکثر بقدر هفتاد وپنج ذرع بکوزه های که دور آن بسته اند ، بالا می رود و باعث رفاه ساکنان حمی می شود -

ورود بدمشق و خصائص آن :

بعد از طی منازل مرقوم ، در کمال بارش برف و برودت هوا ، وارد بلدهٔ دمشق که شهریست در نهایت وسعت و معموری ، گردید -
۸۵ ب هرچند سابق برین نام این شهر دمشق بود و اسم ملک، شام ، چنانچه در کتب متقدمین مرقوم است ، لیکن درین ایّام همه کس از خواص و عوام ، شهر را شام شریف می گویند - و باعث برین ظاهر چنین باشد که متصل دمشق ، آبادی دیگر بنا نهاده اند و اسم آن را شام گذاشته ، ازین جهت لفظ دمشق از میان برخاسته -

1. See p. 136 *Supra*.
2. Ibid.

**ذکر مسجد بنی امیّه که قبر حضرت زکریا علیه‌السّلام
هم درانست و تعریف شهر دمشق :**

و مسجد بنی امیّه در شهر دمشق است . مسجدی ست نهایت
عالی و وسیع و مرقد حضرت زکریا پیغمبر علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة
والسّلام متصل محراب است . و بازارهائش نسبت ببازار های حلب در
وسعت زیاد و باعتبار زینت و رونق کم . در خانهٔ صغیر و کبیر انهار آب
جاریست و سواد شهر از باغات فردوس آئین رشک بهشت برین .
و اشجار جیّدالاثمار در آن دیار بسیار و بیشمار . و درخت های زیتون
باکناف و اطراف شامات بهتر و بیشتر می شود .

و بیت‌المقدّس از دمشق بفاصلهٔ ده منزل است . نظر بر موسم
حج ، اتفاق رفتن آنجا نشد . و ملک شام بسمت شمال بغداد است و
مکّهٔ معظّمه بجانب مغرب ، چنانچه سابق مذکور شد که اهل بغداد ،
رو بمغرب نماز می کنند و نزدیکترین راه‌ها از بغداد بمکّه راهی ست که
زبیده خاتون ، بکندن چاه و برداشتن دیوار معمور ساخته بود و درین
ایّام ، بسبب طغیان اعراب بادیه ، مخوف و مسدود بود ، بنا بران از ٨٦ الف
بغداد بسوی شمال رفتیم ، تا وقتیکه بشام رسیدیم و از شام براه بیابان ،
معاودت نموده ، رو بجانب جنوب ، می رفتیم ، تا هنگامیکه بمکّهٔ معظّمه
مشرّف شدیم . و مردم شام رو بجنوب نماز می خوانند .

**فصل : در ذکر توجه بسوی مدینه منوّره علیٰ صاحبها
الصلوٰة والسلام از دمشق براه بیابان**

چون از قدیم‌الایام مقرّر است که حجّاج ایران و توران و روم
و شام وغیره در ماه شوال آمده ، در بلدهٔ دمشق مجتمع می گردند و
پاشای (شام[1]) که عبارت از حاکم دمشق باشد ، حسب الفرمان
قیصر روم میرحاج[2] شده ، قافله را با حجّاج بمحافظت تمام بمکّه

1. B. M., fol. 84 b.
2. A conductor of the pilgrims to Mecca.

رسانیده ، باز بدمشق می آرد ، زیراکه اعراب بادیه که آیهٔ عظیمه
''الاعراب اشدّ کفراً و نفاقاً[1]'' بشان ایشان در قرآن نازل شده ،
حجّاج را تاراج می نمایند و با وصف وفور افواج میرحاج و کثرت
قافلهٔ حجّاج و کمال حزم و احتیاط هر دو گروه حق پژوه آن گمرهان
بی ایمان از چپ و راست و پس و پیش دست اندازی می نمایند .

**طریق بندوبست و ضبط و نسق راه رفتن قافلهٔ حجّاج ببدرقهٔ
میرحاج شام که از طرف خوندگار روم تعیّن می شود :**

فائدهٔ دیگر از تعین میر حاج اینست که اهل قافله و حجّاج
بسبب ضبط و نسق میرحاج در باب حرکت و سکون و سائر امور
معمول بیابان روی تخلّف و انحراف نمی توانند نمود و الا قافله باین ٨٦ ب
عظمت را در مقدمهٔ پس و پیش رفتن و تعین منزل و اختیار اماکن
نزول وغیره انواع نزاع بمیان آمده ، قطع منازل کذائی دشوار می شد
و طریق و شکل بندوبست و ضبط باین عنوان مقرّر و مصمّم شده که
فلان شتردار پیش از همه راه برود و بعد ازو فلانی و پس ازو فلانی
و علیٰ هذالقیاس . و مکان مرور حجّاج ایران و شتربان ایشان عقب
همه است . و در وقت نزول منزل نیز هر شتربانی را مکانی مقرّر دارند
که در آنجا فرود آیند و حاجیان هر شتردار ، متّصل او خیام سعادت
انجام خود برپا می نمایند . و هیچ کس را مقدور نیست که از امور
معمول مقرّری خلاف و انحراف تواند نموده .

چون بسبب مسافت وطول منازل شب و روز راه می روند ، لهذا
هنگام ادای نماز، شتران را مع بار نشانیده ، بقدر یک ساعت نجومی توقّف
می کنند و نصف شب نیز بواسطهٔ قضای حاجات بشری بدستور
مسطور شتران را نشانیده، درنگ و توقّف می نمایند . و بواسطهٔ اینکه
تمام خلایق قافله دفعتهً واحدةً از توقف اطلاع یابند، مردم میرحاج از
پیش قافله هوائی ها را آتش داده بسمت بالا سر می دهند . حجّاج بمحض

1. Qur'an, ix, 96.

مشاهدهٔ آتش هوائی از محامل فرود آمده ، مشغول قضای حاجات می
۸۷ الف شوند ـ و این توقّف را عواقی گویند - و افواج میرحاج از اطراف و
جوانب خبردار می باشند ـ و باعث بر ازدیاد کوشش میرحاج در
محافظت و صیانت قافله اینست که هرگاه تا هفت سال حجّاج را از
شر اشرار و تاخت و تاراج اعراب بدکردار ، مردم آزار ، مامون و
محفوظ داشته ، صحیح و سالم بدمشق بیارد ـ سلطان روم وی را
بمنصب وزارت که اعظم مراتب نوکری ست ، سرفراز می فرماید ـ
لهٰذا شخصی را حاکم (دمشق[۱]) و پاشای شام می کنند ، که
بجمیع کمالات آراسته و لائق وزارت باشد ـ و این دستور هم یکی از
حسن ضوابط سلطنت روم است ـ و بیشتر ضوابط مبنی بخیر و خوبی ست
علی الخصوص اموریکه بمکّه و مدینه مشرفین (شریفین ؟) تعلق
دارد -

مختصر اینکه حجّاج هر طائفه ، بعد از اتمام و سرانجام اسباب
بادیه پیمائی از دمشق کوچ نموده ، در مضیرب[۲] که منزل سیوم است
بواسطهٔ خرید بعضی لوازم و ضروریات بیابان روی که اعراب بادیه از
اطراف آورده ، در آنجا می فروشند ، رحل اقامت انداخته ، بعد از
انفراغ از بیع و شرا ، متوجه منزل مقصود شدند ـ از دوری مراحل
چه بنویسم که در هیچ مملکت ، منازل باین بعد مسافت دیده نشد ،
چنانچه شترهای شامی که بزرگ تر و قوی‌تر از شترهای عالم اند ،
بوفور ماندگی بی‌حال می شدند ولیکن پیادگان را که با وصف
۸۷ ب بنیه مستظهر بالطاف و حول و قوت حضرت قادر ذوالجلال جل شانه‘
بودند و در کمال اشتیاق قطع مراحل کذائی می نمودند ، بهیچ وجه
کوفت راه بایشان معلوم نمی شد - والله غالب علیٰ امره‘ ولکن
اکثر الناس لا یعلمون[۳] ـ

1. B. M., fol. 85 b.
2. See p. 137 *Supra*.
3. Qur'an, xii, 21.

ورود بکوهستان ناقهٔ حضرت صالح پیغمبر و بیان حرکتی که از قدیم معمول قافله شده که آنجا بعمل می آرند :

و بهمین منوال طی منازل می کردیم تا بکوهستان رسیدیم که در
آنجا ناقهٔ حضرت صالح علیٰ نبینا و علیه السّلام را کفار قوم ایشان پی
نموده اند و معمول اهل قافله اینست که هرگاه ازان دره می گذرند ،
توپ و تفنگ و جزائر را آتش داده و نقاره ها را بزور تمام می نوازند و
مردم فریاد و دستک می زنند - چنانچه بسبب کثرت خلایق بنحوی
شور و غوغا بلند می شود که ساکنان سمای سابع قیاس (قیام[۱]) قیامت می
کنند ـ باعث این حرکت از شترداران چنین معلوم شد که اگر این
شور و غوغا نباشد ، شتران قافله آواز ناقهٔ صالح علیه السّلام استماع
نموده ، هلاک خواهند شد و هو من العجائب -

کوهی که معه خانه‌های سنگی و قوم کفار نگونسار گردیده :

و در همان نواحی شهر عظیمی دیده شد که در ایام انبیای سلف ،
مردم آن معموره با پیغمبر خود مخالفت ورزیده ، بواسطهٔ دفع
و رفع آفات آسمانی و عذاب خالق ارض و سما ، در جوف جبال خانه و ۸۸ الف
مسکن خود را تراشیده که از عذاب و سخط قادر برحق جل جلاله‘
ایمن و محفوظ مانند ـ آخر حضرت پروردگار جبّار ، سزای کردار و
گفتار آن کفار فجار بتدمیر و واژونه ساختن آن کوه ها که درمیان
آن خانه ساخته و مامن پنداشته بودند ، داد ـ و در قرآن مجید ارشاد
فرموده :

ینحتون من الجبال بیوتاً آمنین[۲] ـ

فی‌الواقع ته و بالای چنین جبال عدیم المثال باعث مزید حیرت و
یقین بقدرت حضرت رب‌العزت میگردد و در خاتمه متضمن غرایبات
مفصّل بقلم خواهد آورد ؛ انشاءالله الکریم المستعان ـ

1. B. M., fol. 86.
2. Qur'an, xv, 82.

ورود به قصبهٔ علا و خیبر و ذکر قوم یهود و نصارای آنجا که قتل حجّاج را ثواب می دانند :

و قصبهٔ علا ، درمیان کوہستانست و قلعهٔ خیبر که جناب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهٔ آنرا بزور ولایت مسخّر و مفتوح فرموده بودند ، در ہمان حوالی ست و درین ایّام ، اقوام یهود و نصاری در آن اماکن سکونت دارند و قتل حجّاج باعتقاد آن ظلومان و جهول احسن حسنات و اشرف عبادات و دافع سئیات است - چنانچه بواسطهٔ انتفاع اوجاع و دفع امراض و حصول مراتب و مطالب و اغراض ، کشتن حجّاج را بطریق نذر و قربةالله مصمّم نموده ، در ہنگام عبور قافله در باب ادای نذر بجد و جهد تمام اشغال می ورزند - ہرچند میرحاج ، نظر براین نموده افواج را برای محافظت حجاج باطراف و جوانب تعین فرموده بود ، با وصف آن سه نفر را بدزدی بگولی بندوق
۸۸ ب یعنی طپانچه بدرجهٔ شهادت رسانیدند - چنانچه میرحاج بواسطهٔ اخذ انتقام ، عازم مجاہده شده و استعداد محاربه نمود - رؤسای قافله معروض داشتند که در صورت پرخاش و مناقشه با این کفره فجره ایام ادای مناسک حج منقضی خواہد شد ، بناء علیٰ ہذا سلیمان پاشای میرحاج بدر تغافل زده ، اغماض فرمود - و ہرچند سفر بیابان ، صعوبت بسیار دارد و نسبت براه ہای دیگر اخراجات مضاعف، لیکن تماشای چراغان شبهای تار که در پیش ہر محملی از چوب ہای که آنرا چوب چراغ گویند، مشعلی روشن می کنند ، خالی از لطف نیست - و علاوهٔ آن زمزمهٔ شتربانان که بخواندن اشعار عربی که آن را ''حدی'' گویند ، باعث تقویت شتران و وجد و حال سامعان میگردد - چنانچه حضرت مولوی جامی قدس سرهٔ در ترجیع بند نعتی که در وقت توجه بمدینهٔ پر سکینه و شوق زیارت روضهٔ متبرکهٔ جناب سیدالمرسلین صلی الله علیه وسلّم اشعاری بهمین مضمون نموده اند که :

یک[1] طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای
از گران جانی بود آن را که ماند دل بجای

1. *Diwan-i-Kamil-i-Jami*, pp. 127-28.

ناقه چون ذکر حبیب و منزل او بشنود
گرچه باشد در گرانی کوه گردد بادپای

حکایات دزدی و......اعراب بادیه :

فی الواقع بیان واقع است - بہرحال محنت و مشقّت قطع مراحل طولانی این قدر نیست که تشویش دست بردہای دزدان عرب - و اگر
۸۹ الف از سحر کاری و شعبده بازی ہای آن دیو سیرتان شیطان صورت مفصّل بقلم آید ، اغلب که بزرگانی که این امور عجیب را برای العین مشاہده نفرموده اند ، حمل بر فضول گوئی و اغراق نویسی این عاجز خواہند نمود ، لہذا دست از ارقام افعال سرداران و سروران آن گروه گمراه شقاوت پژوه باز کشیده ، این چند نقل از حرکات مذبوحهٔ مقبوحه گنده دزدان نابکار می نگارد - ازان جمله یکی اینست که در وقت آخر شب که ہنگام غلبهٔ خواب است و وقت غارت افواج بسنام است ، شش ہفت نفر عرب متفق شده و شتر مالداری را در قابو آورده ، در عین راه رفتن ، جوال اجناس پوشاکی و اسباب و امتعه تجارت از پائین بریده خالی می کنند و آرد و برنج مأکولی که جوال جانب دوم دارد ، دو نفر طویل القامت بالای دستها نگاه می دارند تا بسبب سبک شدن جوال اموال جهاز شتر متحرک نشود و منحرف نگردد[1] که در صورت برگشتن جهاز شتر ، نوکر صاحب مال که بالای شتر فارغ البال خوابیده است ، بیدار خواہد شد و جوال را بهندی ''گون'' گویند -

خلاصه اینکه بعد از انفراغ از خالی نمودن جوال اموال دفعةً واحدةً دست از جوال آذوقه برداشته راه خود می گیرند - خادم حاجی بمحض برگشتن و واژونه شدن جهاز شتر ، در عین بیهوشی بزمین می افتد و در صورت بقای حیات ہمین ارادهٔ برخاستن میکند -
۸۹ ب اشتر که از برہم خوردن پالان و پیچیده شدن ریسمان بارکش و کشش مہار که به جهاز شتر دیگر بسته است سراسیمه شده و دیوانه گشته،

1. P. U. A., p. 140.

لکدی چند بمغز و کمرش حواله می کند که درد ضرب اوّل را فراموش می کند ، تا وقتیکه حاجی صاحب مال که در محمل خوابیده است و ساربان که بر شتر پیش آهنگ سوار است ، هشیار و خبردار شود(۱) دزدان یک فرسخ راه رفته اند و تیز روی این بدبختان دل سخت ، ازین نقلهای آئینده که بچشم خود مشاهده نموده ، تصوّر باید نمود -

و آن نقل بی شائبهٔ اغراق این ست که حاجی محمد حسین
قزوینی بوقت نصف النهار در صحرای عرفات بارادهٔ غسل رخوت
را از بدن برآورده سیصد اشرفی قزلباشی از کمر واکرده می خواست
که حوالهٔ آقاعلی نماید ؛ درین اثناء عربی از دور پیدا شده ، جست
نموده و کیسهٔ اشرفی از دست حاجی محمد حسین ربوده ، رو بکوهستان
نهاد - هرچند سوار و پیاده تعاقب آن عیّار برق رفتار نمودند ، هیچ
کس بگرد گردش نرسید - روز دیگر مهدی بیگ شیرازی وضو می
ساخت ، عربی از پس پشت آمده و آفتابه برداشته رو بصحرا آورد
۹۰ الف و در اندک فرصتی آن عنقای بی پر مثل پری از نظرها غائب گشت -
حضّار از غایت تعجّب متحیّر ماندند - ازین گونه نقل های غریب
بسیار دیده و شنیده شده و باعث بر تندرفتاری و چستی و چالاکی
اینها شرب شیر شتر است ؛ زیراکه شیر شتر رطوبات فضول را
دفع میکند - و در همین بیابان میرزا محمد یعقوب فرزند حقائق آگاه
صوفی علی بلخی بآزار ذات‌الجنب داعی حق را لبیک اجابت گفته
در میان ریگ مدفون ساختند - و میرزای مذکور ، مدتی در دمشق
ساکن بودند و اعزّهٔ آنجا نظر بر تقدّس ایشان خدمتهای شائسته
می نمودند و با یار محمد خان والی بلخ رفیق بوده - چون بسبب
مراعات اهل شام مرفه‌الاحوال بودند ، در سفر و حضر ،
خدمت خان مذکور می نمودند -

---

1. A string consists of three camels, on the first is the shooterban or driver; the second carries the merchant; and on the third is the servant with merchandize and provisions. (Gladwin, p. 163).

ورود بمدینهٔ منوّره و بسعادت دارین زیارت روضهٔ حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه وسلّم و دیگر مزارات متبرکه فائز شدن اللهم ارزقنا :

خلاصه اینکه از قصبهٔ علا کوچ نموده ، بعد از طّی منازل مرقومة الصدر ، خاک پاک مدینهٔ منوّره عوض کحل‌الجواهر بدیدهٔ دل ارادت حاصل کشیده ، از عتبه بوسی جناب اشرف الا نبیاء صلواة الله و سلامهٔ علیه و علیٰ آله و اصحابه وسلّم و زیارات رؤسای دین مبین رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین سعادت اندوز گردید -

ظاهرا بجهت تعجیل ایّام حج توقّف قافله در مدینهٔ طیبّه کم رویداده که محرّر خصائص آن بلدهٔ شریف که زیاد بر جمیع مواضع می بایست نوشت ، مطلق نه نوشته - یا اینکه درین باب کتابی علیحده می باید نوشت ، چنانچه بزرگان سابق نوشته اند -

سه کرده ام سرمه خاک راهش را دیده ام جوهر نگاهش را

۹۰ ب بعد از حصول شرف زیارت ازان بلدهٔ طیبّه حرکت نموده ،
بعد از طّی منازل مرقوم ، بتاریخ ششم ذی‌الحجه از وصول منزل
مقصود سراسر سود ، کامیاب و بادای مناسک حج مشغول گردید -
و بعد از انفراغ از آداب و اعمال مقرّری زیارت اماکن قریب و بعید
سعادت و مسّرت حاصل نمود -

درین ایّام صحن مسجد الحرام و زمین مولودگاه حضرت خیرالانام علیه الصلواة و السّلام و مسجد جّن که اقوام جنّ در آنجا بشرف اسلام مشّرف شده بودند ، نسبت بسطح زمین بازار و صحن خانه‌های مردم بسیار پست و عمیق است ، خصوصاً محل تولدّ حضرت خیر البشر صلی الله علیه و علیٰ آله و اصحابه وسلّم بیشتر گود و نشیب است - و ظاهر این ست که در وقت تولدّ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلّم ، زمینِ مکّه بهمین قرار خواهد بود و درین

عرض مدت بواسطۀ تجدید عمارات مرتفع و بلند شده باشد ـ و این مقدمه در شهرهای دیگر هم بعمل می آید که زمین صحن خانه های مردم نسبت بسطح بازار بمرور ایام پست می شود ـ

و زنهای اهل مکه سیب های سبز خام را بقیمت های گران خریده بگردن می اندازند و باعث کمال تزئین و رعونت می دانند ـ

درین ولا حاکم مکه معظمه شریف مسعود مردی بود ، بزیور عدل و انصاف آراسته و دائم الاوقات در مراعات اخیار و ابرار و تنبیه اشرار مردم آزار ، جهد بلیغ می ورزید ـ و حجاج و تجار اکناف
و اطراف ازو راضی و خوشنود بودند ـ ۹۱ الف

فصل در ذکر بعضی امور که از مکه معظمه تا ورود بندر هوگلی که از بنادر بنگاله در قلمرو پادشاه هندوستان است رویداده و مشاهده نموده شد ـ

طول قبر حضرت حوا علیها السلام که در بندر جده است یک صد و نود و هفت قدم :

بتاریخ غره شهر ربیع الاول ۱۱۵۵ هـ یک هزار و یکصد و پنجاه و پنج[1]، بعد از اقامت سه ماه از مکه معظمه کوچ نموده ، در بندر مبارک جده که در کنار دریای شور است ، بزیارت حضرت حوا علیها السلام که در بیرون شهر مذکور است بهره اندوزگردید و درمیان (مکه[2]) و جده مفاصلۀ دو منزل است و قبر مبارک حضرت جده ماجده بدستور سائر قبور مرتفع و بلند نیست ، بلکه با زمین برابر است و محاذی ناف گنبدی کوچکی ساخته اند و پائین پا و بالای سر علامتی گذاشته از قبیل چمنی که دورش پنجرۀ چوبی نصب نموده اند ـ و طول قبر مبارک ایشان ،

1. i.e. The 24th of April, 1742.
2. P. U. A., p. 142, P. P. L., fol. 47 b.

که این حقیر پیمائش کرده ، یک صد و نود و هفت قدم بود که نصف آن نود و هشت و نیم قدم باشد و از مقبره تا آب دریای شور یک میدان اسپ است و معمول اینست که در بندر مذکور ، حاکم از طرف قیصر
روم می باشد و ناظم مکه هرچند به تجویز قیصر روم تعین می شود ولیکن ۹۱ ب
از همان شرفای مکه و ایشان اکثری بلکه همه بنی الحسن ابن امیر المؤمنین علی مرتضی اند رضوان الله تعالی علیها واگر مردم آنجا در حالت منازعت یکی دیگری را طعنه زند که ای کنیز بچه ! او را در خدمت حاکم برده ، تنبیه می کنند ، زیراکه اکثر شرفا از بطن جاریه هستند[1] ـ

واهل فرنگ در جده سکونت دارند و حاکم مکه معظمه بر طبق آیۀ انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجدالحرام بعد عامهم هذا[2] هرگز نمی گذارد که داخل مکه معظمه شوند ـ

ورود به بندر مخا که از بنادر ملک یمن است ـ

درین ایام عقیق البحر بسیاری از کنار بندر جده بر می آید ـ بعد از اقامت یک ماه از بندر مذکور، بر جهاز فرنگی سوار شده ، متوجه سمت بنگاله شدیم ـ چون معمول قدیم است که در بندر مخا بواسطۀ برداشتن آب و آذوقه و بیع و شراء اجناس تجارت فرود می آیند ، لهذا پانزده روز در بندر مذکور متوقف شدیم و مخا از توابع یمن است و مسکن و پای تخت والی آنجا که او را امام یمن می گویند ، بلدۀ صنعا ست و بیشتر متوطنان آنحدود شیعۀ زیدی مذهب اند ـ و یکی از مسائل مخترعۀ ایشان این است که در وقت ادای نماز پائجامه بیرون بر آورده نماز میگزارند ، چنانچه بهمین جهت اکثری لنگ می بندند ـ

و مرقد منور حضرت شیخ عمر شاذلی[3] رحمة الله علیه در آنجا ست
و قبل از تدفین ایشان آب آن نواحی در نهایت شوری و بی مزگی بود، ۹۲ الف

1. P. U. A., p. 143 reads لیستند .
2. *Qur'an*, ix, 27.
3. Gladwin, p. 140 عثمان شاذلی .

ببرکت وجود شریف آن معدن کرامت ، شیرین و گوارا گردید ـ و در صحرای که حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی قدس‌الله سره‘ مدفون اند ، نیز آب شور شیرین شده ؛ چنانچه در نفحات الانس[۱] مذکور است که دران حوالی تمام آب چاه ها شور بوده ، بسبب جوار آن رئیس‌الابرار ، مورد انوار ، شیرین شده و درین ایّام توقّف و اقامت در بندر مخا که آفتاب در سرطان بود ، انگور و انبه[۲] وشفتالو در بازارهای مخا بوفور دیده شد که می فروختند ـ و خانه های مردم آنجا سه طبقه و چهار طبقه می سازند ـ و خانهٔ حاکم آنجا که او را ''دوله‘‘ می گویند ، شش طبقه بود ـ

خلاصه اینکه بعد از انصرام مهام خواص و عوام برجهاز سوار شده و از سقوطره که صبر ازان جا می آرند، گذشته داخل غبهٔ[۳] دریا که عبارت از وسط دریای شور باشد ، شدیم ـ و وسط باعتبار بعد ، زیاد از کناره است والّا وسط دریا را که می داند و میگویند که مقدار عمق غبّه بهیچ کس معلوم نیست و بسبب قعر و عمق بی نهایت مار و ماهی و سائر حیوانات دریائی را امکان قدرت سکونت در غبّه نیست ـ و بعد از بیست روز که حدّ غبّه اتمام پزیرفته ، ماری بنظر در آمد ـ معلّم و ناخدا شکر خدای تعالٰی بجا آوردند ، از غبّه عبور نموده شد ـ

۹۲ ب و عظمت مار و ماهی بحراعظم معروف و مشهور است ، درین باره هر قدر مبالغه بنویسم ، هنوز کم است ، هرگاه چنین حیوانات را مجال سکونت در آنجا نباشد ، احقاق عمق از جمله محالات است ـ

1. *Nafahat-ul-Uns*, or "Breaths of Fellowship"— a great Biography of Mystic Saints, was written by Maulana Jami in A. H. 881/ A. D. 1476. See Browne's *Literary History of Persia*, iii, p. 435.

2. انبه که از میوه های بلاد گرم سیر است در بندر مخا بوفور و خوب می شود و می فروشند (مصنف) ـ

3. غبّهٔ دریای شور باعتبار بعد کناره وسط دریاست که عمق و قعرآن غیر از جناب خالق جل قدرته‘ کسی نمیداند (مصنف) ـ

و بعضی می گویند که در غبّه زمین نیست ـ هرچند نظر بر عدم سکونت چنین جانورها قریب الفهم بود ، لیکن برخلاف قول و قاعدهٔ حکما ست ، زیرا که عقیدهٔ ایشان اینست که هرگاه کشتی بجای رسد که در آنجا زمین نباشد ، آن جهاز تباه خواهد شد و به خشکی نخواهد رسید که آب میل مرکز خود می کند ـ اغلب اینست که عدم سکونت حیوانات در غبّه بسبب عمق زیاد خواهد بود ـ باقی والله تعالٰی اعلم بحقیقت الحال ـ

جزیرهٔ سیلان :

و بعد از بیست روز از حد غبّه گذشته ، روز سیوم جزیرهٔ سیلان[۱] که دارچینی خوب از آنجا می آرند ، از سمت دست چپ بنظر آمد و این جزیره ایست که بسیار وسیع و چشمه‌های آب خوشگوار و شیرین در کوهستان او جاریست ـ و درین ایّام در تصرّف فرنگی بود ـ تا سه روز از بالای جهاز بنظر می آمد ـ در روز چهارم از نظر غائب شد ـ

ورود بندر پهلچری :

و بعد از غیبت جزیرهٔ سیلان روز پنجم وارد بندر پهلچری[۲]
که یکی از بنادر دکن است و یکی از سرداران قوم فرانسیس ،
حسب الفرمان پادشاه هندوستان در سمت ساحل آرکاٹ بنا نموده ۹۳ الف
است ، شده و از برای خرید و فروخت امتعه و اقمشه و اجناس تجارت
و برداشتن آب و آذوقه فرود آمده بودند و فرنگیان صاحب شعور
ببهانهٔ کوٹهی و دکان ، شهر عظیمی بنا نموده ، آباد کرده اند ـ

بعد از اقامت بیست روز بر جهاز سوار شده ، میخواستند که در بندر چیناپٹن[۳] که در همان نزدیکی ست ، فرود آیند که نظر بر وفور معموری تجّار اطراف ، فروکش کردن آنجا اهم‌الامور است ،

1. i.e. Ceylon.
2. i.e. Pondichery.
3. i.e. Madras.

چون راه نزدیک و شب تاریک بود ، معلم کشتی ، غافل ، بقدر
چهار کروه از بندر مذکور پیشتر گذشت - چون در صورت برگشتن
باد تندی بود که به باد مراد مخالفت داشت ، تا هشت روز بانواع
تدابیر سعی ها کردند ، فائده نه بخشید - سبحان الله ! کشتی ای که
بشب و روز یک صد و پنجاه کروه طی می کند ، مقدور نشد که
تا هشت روز بی موافقت باد پنج کروه برود - روز نهم که باد برگشت ،
در آن واحد به لنگرگاه رسید -

ورود به بندر چیناپٹن :

و چیناپٹن مقر قوم انگریز است - در ساحل دریا سمت آرکاٹ -
مدّت مدید است که آباد کرده اند - و اهل فرنگ بوضع معمول خود
درین بندرها معیشت می کنند - و زن های وضیع و شریف
بدستور اوطان شان از کسی رو نمی پوشند و بطور مردان بهر جا
می خواهند ، میروند -

۹۳ ب خلاصه اینکه بعد از اتمام مهام خواص و عوام روانه
بسمت هوگلی شدند -

ورود به بندر بالیسر و بیان طوفان باد و باران :

چون تا اینجا اکثر اوقات ، حق سبحانهٔ و تعالی باد مراد
عنایت می فرمود ، شداید سفر دریا چندان معلوم نشده بود - وقتیکه
در نواحی بندر بالیسر رسیدیم که از قدیم محل خطر است ، ابر و طوفان
باد بنحوی طغیان نمود که بمردم ذی شعور معنی قول مشهور که
''محقق شد که آدم فهمیده و ذکی دو دفعه سفر دریا نخواهد کرد''
یعنی مرتبهٔ اوّل که آفات این سفر را مشاهده نماید ، مرتبهٔ ثانی قبول
این معنی نخواهد نمود -

غرضیکه از شدّت ابر و باران و صدمات امواج رخنه در
سینهٔ جهاز شده ، کار بجای رسید که فرنگیهای صاحب شعور جهاز مصمّم
نمودند که دست از اموال برداشته ، بوقت نصف شب ، اهل جهاز را

غافل ساخته و بر کشتی کوچک که همراه جهاز می باشد و از
تلاطم امواج چندان خطر ندارد ، سوار شده ، بدر زنیم - چون
بعضی صلحای نیک نیت هم در جهاز تشریف داشتند ، ببرکت ایشان
حضرت قادر ذوالجلال جل شانهٔ باران و طوفان را موقوف داشته
باد مراد در کمال موافقت کرامت فرمود و معنی ان مع العسر یسراً[1]
بر ضمائر قلوب دعا گویان مضطر بر طبق امن یجیب المضطر اذا دعا[2]
هویدا ساخت -

بعد از نجات از آن آفات مصدر ممات بمکانی وارد شدیم که اگر ۹۴ الف
جهازی بسمت چپ برود ، بواسطهٔ وفور سنگلاخ و خرابه‌ها خواهد شکست
بیرون آمدن (از آنجا بسیار[3]) دشوار است و معلمان در وقت عبور
ازان محل مخوف کمال احتیاط مرعی میدارند و نظر برین امورکه اکثر
اوقات جهازات بان طرف افتاده رو به تباهی می آوردند ، تجّار اهل اسلام
و فرنگ و حاکم صوبه باتفاق همدیگر ، مبلغهای خطیرصرف کرده ،
بواسطهٔ آشکارا بودن اماکن خطرناک ، علامتی دریا تعبیه نموده اند
که تا راه راست بر آینده و رونده ظاهر و هویدا گردد و چوبهای نشان
را که مثل خم چوبی بودند ، بزبان فرنگی پائپ (pipe) گویند و بالای
آب اثر همان پائپ ها بنظر می آید وبس - غرضکه تدبیر خوبی بکار برده
اند و خلق الله را از آن مهلکه مطمئن ساخته اند و قریب بیست جا
بهمین وضع چوبها بنظر می آیند و از اصل کار که استفسار نموده شد ،
چنین گفتند که طریق تدبیر این اعجوبهٔ طلسم نما اینست که لنگرهای
جهاز را بریسمان قیر زده و مضبوط نموده اند و بدریا انداخته اند و
خم چوبی مرقوم بسر دوم ریسمان بسته اند که بالای آب ایستاده ، اینست
که یعنی لنگر، یک سر ریسمان بسته بالای آب است و ریسمان با هر دو ۹۴ ب

1. *Qur'an*. 4, 6.
2. Ibid, xxvii, 62.
3. B. M., fol. 92.

موصول و مضبوط شده، درمیان آب معلّق ایستاده است ـ ریسمان مذکور بسبب اینکه قیر آلوده می باشد از آب بوسیده نمی شود ، چنانچه جهاز را می مالند و از آب ضائع نمی گردد ـ و خدای تعالیٰ رحم کرد که درین اماکن مخوف ، باد مراد در کمال موافقت عطا فرمود ـ باری بفضل ایزد ذوالجلال والجمال از بلای عظیمی نجات یافته ، وارد بندر ہوگلی ، که از بنادر بنگاله است ، شده ، شکر الٰہی بجا آوردیم ـ

باب چهارم

در ذکر بعضی از وقائع که از ابتدای ورود به بندر هوگلی تا وقت وصال و انتقال اعلیٰ حضرت کثیرالمروّت پادشاه درویش صفت محمد شاه فردوس آرامگاه بظهور پیوسته ـ

و این باب نیز مشتمل است بر فصول :

فصل اوّل در ذکر برخی از سوانح حالات بنگاله وغیره بطریق اجمال

چون درین ایّام بنا بر ضعف سلطنت جناب محمد شاه پادشاه ہندوستان ،
و عدم اتفاق امرای ایشان با ہمدیگر ، افواج مرہٹۂ دکھنی
بر ملک بنگاله مستولی شده بودند و بندر ہوگلی در تصرّف آنها
بود ، ضرورتاً در قصبۂ فرانسدانگه[1] که مسکن و ماوای قوم
فرانسیس است ، فروکش نموده شد و قصبۂ کلکته که بآن روی[2] دریا ۹۵ الف
قوم انگریز برای سکونت خود آباد نموده اند ، نسبت به فرانسدانگه
معمور و وسیع است ـ و درمیان فرنگیان ، ہر فرقه ، باسم ملک خود
موسوم است ، مثل فرانسیس و انگریز و ولندیز و پرتگیز یعنی پرتگال
و المان وغیره ـ و "زا" که در آخر لفظ این اسامی است ، زای نسبت
آن قوم بآن ملک است ، مثلاً فرانسیز یعنی فرانسیسی و انگریز یعنی
انگریزی و قس علیٰ ہٰذا ـ

---

1. According to Gladwin, p. 146 فراس دانگه . This was the French Settlement of Chundennagur vulgarly called Chandernagore. Ibid. p. 146.
2. i.e. The eastern side of the river.

و باغات اہل فرنگ کہ بدستور ولایات خود ، جمیع اشجار صغیر
وکبیر را بمقراضهای بزرگ مقرّض و موزون می سازند ،
نہایت دلپذیر و نشاط افزا است - و بسبب اینکہ در یک مکان علیحده
مجتمع ہستند ، بہیچ وجہ در اوضاع و اطوار آنہا تغیّر و تبدیلی
راه نیافتہ است ، بلکہ بدستور بلاد خودہا زندگی و معاش می کنند -
و کلیسیا[1] ہا بنا نموده و نماز را بہ جاعت می خوانند و سائر امور
نیز بدستور - و مردم بسیاری از اهل خرد و ارباب صنائع فرنگ
درین اماکن از ہر قومی توطن گرفتہ ، بساختن اشیاء و اسباب بطور
و طریق اوطان خود ہا اشتغال دارند - و اکثری از ساکنان بنگالہ از
شاگردی آنہا ، ماہر و استاد بہره ور شده اند - و اصحاب سیف فرنگیان
نیز بدستور ارباب صنائع ممتاز می باشند ، چنانچہ افواج مرہٹہ
بہ یقین می دانستند کہ تمام اموال و اجناس تجّار مالداران دیار در
۹۵ ب قصبۂ فرانسدانگہ و کلکتہ است - و از ہوگلی تا فرانسدانگہ مسافت دو
کروه خواہد بود و قلعہ ندارد ، و اہل فرنگ بوفور ہم نبودند و
مرہٹہ از مور و ملخ زیاده بود ، لیکن نظر بر کمال یک جہتی فرنگیان
نموده ، اصلاً و قطعاً رو بآن جانب نہ کردند - (تا بمقابلہ
و مقاتلہ چہ رسد)[2] فرد :

سه دولت ہمہ ز اتفاق خیزد بیدولتی از نفاق خیزد

احوال صوبیداران بنگالہ :

لیکن جنگ فرنگیان بتوپ و تفنگ است و در جنگ شمشیر
عاجز اند - و باعث تعدّی بر راه یافتن افواج دکہنی در ملک بنگالہ ،
مناقشۂ نواب علی وردی خان مہابت جنگ[3] است با نواب سرفراز خان
پسر صلبی نواب شجاع الدولہ داماد نواب جعفر علی خان کہ
سابق بران مرشد قلی خان خطاب داشت و ثانی‌الحال جعفر خان نصیری

1. P. U. A., p. 148 reads کلیسا ہا .
2. B. M., fol. 93 b.
3. Mahabat Jang or the Terror of War, was his title. (Gladwin, p. 151).

مخاطب بوده و سرفراز خان مذکور نواسہ یعنی دختر زادۂ جعفر خان
مذکور است - و مفصّل این مجمل اینست کہ سرفراز خان بعد از
فوت پدر خود بسبب اغوای مصاحبان میخواست کہ با حاجی احمد
برادر علی وردی خان مذکور ، کہ از مصاحبان و مقرّبان شجاع الدولہ
بودند ، بدسلوکی و پرخاش نماید و علی وردی خان نیز از
رفقای شجاع الدولہ مذکور بود ، و از طرف ایشان نیابتہً بہ نظامت
صوبۂ عظیم آباد عرف پٹنہ اشتغال داشت - از استماع این خبر ، متاثر شده
و متفکر گردیده ، از عظیم آباد کوچ نموده ، متوجہ مرشد آباد
گردید کہ مرّبی زادۂ خود را بفہماند کہ عبث عبث بگفتۂ اہل غرض
توابع خود را نرنجاند و آزار ندہد - و حاجی احمد را از آن
مہلکہ نجات بخشد - سرفراز خان آمدن او را سراپا مکر و مکروه ۹٦ الف
پنداشتہ ، با فوجی کہ داشت ، از مرشد آباد بر آمده ، ہر دو لشکر
باہم مقابل شدند -

کشتہ شدن سرفراز خان و مسلّط شدن علی وردی خان مہابت جنگ برصوبۂ بنگالہ :

بحسب اتفاق سرفرازخان را از میان لشکر خود شخصی بہ گولی تفنگ
زده کشت[1] و لشکرش بی جنگ متفرق و رفقاء و سردارانش برخی
قتل و بعضی اسیر و پا رۂ فراری شدند و توابع و لواحق سرفرازخان
می گفتند ، کہ علی وردی خان این بہانہ[2] را دست پنج خود نموده ،
بظاہر برای ملازمت و نصیحت[3] و بہ باطن برای اخذ مال و جان
آمده بود -

بہر حال علی وردی خان مالک ملک و مال شده و خزائن و
دفائن جعفر خان کہ صوبہ دار قدیم بنگالہ و جدّ مادری سرفرازخان بود ،

1. He was defeated and slain on the 20th April, 1740. See *Marathi Riyasat*, by G. S. Sardesai, vol. II, p. 484.
2. B. M., fol. 94 بہتان.
3. Ibid., بصحبت .

و اندوخته های نواب شجاع‌الدوله و اموال و اسباب سرفرازخان و
متوسّلان ایشان که حساب این همه خدای تعالیٰ بهتر میداند ، در
تحت تصرّف خود آورده و بزور زربخشی و حسن سلوک ومدارا و کاردانی ،
قلوب خاص و عام حضور و دور را مسخّر فرمود ـ بعد از وقوع این
واقعه ، بعض اقربا و توابع سرفرازخان که از (ترس[۱]) مصادره و
معاتبه روپوش و فراری شده بودند ، التجا و پناه در جناب نواب ۹۶ ب
آصف‌جاه بهادر نظام‌الملک حاکم صوبجات دکهن برده ،

راه یافتن فوج مرہٹه از راه اوڈیسه در ملک بنگاله

افواج عاشق تاراج مرہٹه را از راه اوڈیسه راه‌نمائی نموده ،
باعث خرابی و اذیّت رعایا و تشویش حاکم وقت شدند و مابین فریقین
آتش قتال مشتعل گشته ، موجب احراق خرمن حیات بسیاری از
عساکر علی وردی خان و قلیلی از دکهنی ها گردید ـ لیکن نظر بر استقامت
و پایداری حاکم بنگاله ، بازی قائم ماند و آمد آمد برشگال ، افواج دکهن
را متفکّر ساخت ، لهٰذا ترک محاربه نموده ، با غنائم کثیر ، خارج
از تقریر رو بوطن آوردند ـ و نواب علی وردی خان مهابت جنگ ،
امراء و پادشاه را به ارسال نقد و جنس راضی نموده و فریفته، سند صوبه‌داری
بدستور قدیم بنام خود طلبیده ، باستقلال تمام مشغول ضبط و نسق صوبجات
گردید ـ ولیکن عساکر مرہٹه که چاشته خور و مطلع نیک و بد راه
و رسم سرحد شده بودند ، هر سال آمده ، تاخت و تاراج می نمودند[۲] ـ
آخرش بعد از محاربه و مجادله وخدعه و عذر این جانب ، قرار برین یافت
که صوبهٔ اوڈیسه عوض چهارم حصهٔ محصول بنگاله که باصطلاح فوج
دکهن ''چوتھ'' گویند ، در تصرّف مرہٹه باشد و مابقیٰ در تصرّف ۹۷ الف
علی‌وردی‌خان ـ مختصر اینکه بنگاله ملکی ست وسیع و زرخیز و کثیر المداخل

1. B. M., fol. 94 b.
2. The Mahrattahs, according to Gladwin, p. 151, always commence their military expeditions on the Hindoo festival of the Deshereh دسهره, which falls on the 10th of the moon of the month of Assin, corresponding with part of September and October.

و هوایش بسبب شدّت بارش باران و قرب دریای اعظم نهایت مرطوب
است ـ (و خوراک مردم مثل اهل کشمیر و مازندران برنج است[۱]) ـ

و بتاریخ غرّه محرّم ۱۱۵۶ھ یک هزار و پنجاه و شش[۲] ، بعد از
اقامت هفت ماه از مرشد آباد کوچیده ، بنا بر خوف مرہٹه که باین
طرف هم منتشر شده باشد ، از دریا عبور نموده ، از راه پورنیه ، ترہت
متوجه بلدهٔ عظیم آباد پٹنه شدیم ـ و هرچند مردم پورنیه ، بسبب بدی
آب و هوا بامراض مزمنه مبتلا بودند ، لیکن بنا بر ضبط و نسق
و حسن بندوبست نواب سیف خان برادر نواب امیر خان عمدة‌الملک
از بلیات دیگر محفوظ و مامون بودند ـ

ورود به عظیم آباد پٹنه و خصائص آن :

و عظیم آباد شهریست معمور و پاکیزه و آب گنگا و جون و
سایر انهار اطراف و جوانب مجتمع شده و از مابین[۳] آن گذشته ، در
سرزمین بنگاله بدریای اعظم ملحق می شود ـ و فرنگیان درین جا هم
خانه های خوب بنا نموده ، بامر تجارت مشغول بودند ـ

و برگ پان درین سرزمین خوب می شود ـ باطراف دور دست
بدست می برند ـ و برنج عظیم آباد نسبت به برنج بنگاله خوب و لذیذ
می باشد ـ و اغنیای بنگاله و آنجا بقیمت گران می خرند و می خورند ـ

۹۷ ب چون از مدّتی ، مزاج پادشاه منحرف و کسل مند بود و مکرّر
برای حکیم سیّد علوی خان تاکید می‌نوشتند که بزودی خود را
بحضور (پر نور[۴]) برسانند ، لهٰذا در کمال گرمی که آفتاب در جوزا
بود ، از عظیم آباد حرکت نموده ، از راه بنارس و الٰه آباد و فرخ آباد

1. B. M., fol. 95, P. U. A., p. 150.
2. i.e. The 14th of February, 1743.
3. B. M., fol. 95 بائین.
4. Ibid., fol. 95 b.

بتاریخ دہم شہر جمادی الثانی سنہ یک ہزار و یک صد و پنجاہ وشش ہجری(۱) بہ دارالخلافہ شاہجہان آباد رسیدہ ، از بیابان گردی و بادیہ پیمائی کذائی فارغ شدیم و آسودیم - و صوبہ داران و فوجداران حدود ہندوستان ، نیز بدستور حکّام و عمّال پادشاہان ایران و روم و عرب و یمن ، نظر بر کمالات ذاتی و صفاتی وعظمت شان حکیم علوی خان ، درمہمانداری و تواضع و خدمت و رعایت بقدر قدرت بہیچ وجہ کوتاہی نکردند و در استرضای ایشان سعی موفور بظہور آوردند -

بیان مجملی از احوال نواب امیرخان عمدةالملک :

درین ایّام صوبہ دار الہٰ آباد نواب امیر خان عمدةالملک بودند و این حکومت و صوبہ داری نہ بخواہش خان معزالیہ بود ، و نہ بفرمودہ و خوشنودی مزاج پادشاہ ، بلکہ بواسطۂ خاطر داشت نواب قمرالدین خان وزیراعظم و نواب آصف جاہ بہادر نظام‌الملک - باین تقریب ایشان را از حضور بدور فرستادہ بودند(۲) ، زیرا کہ امیرخان مردی بود زیرک و منصوبہ باز - ہر روز پادشاہ را بانواع مختلف بزور لسانی و مزاج دانی ۹۸ الف
از نواب قمرالدین‌خان و مغلیۂ تورانی بد مظنہ می ساخت و باین وسیلہ و حیلہ مطالب خود را بانصرام میرسانید - لہٰذا نظر بر غلبۂ مغلیۂ تورانی ایشان را ببہانۂ صوبہ داری الہٰ آبادی کہ از قدیم بنام ایشان مقرّر بود ، از حضور پرنور مہجور نمودہ و دور انداختہ بودند - لیکن خان مذکور بعد از چند گاہ ، طرفہ تدبیری بکار بردہ ، کہ نواب ابوالمنصور خان را کہ صاحب فوج ایران بود و مقابل اہل توران می توانست شد از صوبۂ اودہ بحضور پرنور طلبانیدہ و خود نیز آمدہ ، خدمت میر آتشی(۳) از تغیر نواب سعدالدین خان بنام صفدر جنگ بہادر

1. i.e. The 21st July, 1743.
2. See detail in Ghulam Husain Khan Tabatabai's *Siyaru'l-Muta'akhkhirin*, ii, p. 486-87.
3. i.e. The office of Mir Atish (Superintendent of Imperial Artillery, whose chief duty was the protection and safety of the persons of the Emperor and his family).

مقرّر کنانیدہ و خود بدستور قدیم کارہای خود را بزور چرب زبانی و نکتہ دانی از پیش می برد ، تا روزی کہ بتاریخ یوم جمعہ بیست و سوم شہر ذیحجہ سنہ یک ہزار و یک صد و پنجاہ و نہ(۱) نوکر خودش بجہت عنادی کہ از قدیم داشت ، در دیوان عام ، متصل دروازۂ جالی،(۲) زخم کٹاری بہ پہلویش زدہ ، بدارالبقا فرستاد - وابستہ ہای خان مذکور ، بعضی اشخاص را مغوی و بانی این امر شنیع قرار دادہ بودند - بندہ ارقام اسم آنہا مناسب ندید کہ انّ بعض الظنّ اثم(۳) ۹۸ ب

چون مواجب سپاہ و خدم وغیرہ قریب چہار دہ ماہہ بر ذمّہ داشت و بسبب عدم اولاد حکم والا صادر شد کہ اموال او را داخل بیت‌المال نمایند - لہٰذا نوکران صاحب طلب ، مانع ضبط اموال و دفن جامع(؟) آن شدند - بعد از چہار روز کہ مقدّمۂ تنخواہ و مواجب سپاہ انفصال یافتہ ، لاش آن عیاش ، بشاش خوش معاش را بخاک سپردند - چنانچہ از تاریخ فوتش ہویداست :

تاریخ فوت و دفن امیرخان عمدةالملک

چوبیدار از بہر تاریخ سالش تامّل نمودہ بہ تکلیف مردم
بر آورد آہ و ندا کرد ہاتف کہ تجہیز کردند روز چہارم

''عدد آہ'' را از مادۂ تاریخ دور باید کرد - چون تقریب اسم این امیر ابن امیر درمیان آمد ، لہٰذا برخی از احوال حیات و مماتش نیز بقلم آورد -

و حاکم فرخ آباد ، محمد خان بنگش مریض بود ، بندگان حکیم علوی خان ، بعد از ملاحظۂ نبض و دریافت احوال بہ خیمۂ خود تشریف آوردہ ، بہ بندہ فرمودند کہ ازین جا بزودی کوچ بکنید کہ این عزیز در شش ہفت روز خواہد مرد - بعد از وقوع این واقعہ

1. i.e. The 25th December, 174٥.
2. At some distance from the throne is a railing, within side of which none but persons of rank are admitted. Gladwin, p. 156.
3. *Qur'an*, 49, 12.

۹۹ الف از خدمت ایشان استفسار نمودم که تعیّن(۱) وقت مرگ مریض
از روی علم طبابت است یا کشف و کرامات ؟ فرمودند ، بکثرت
شغل معالجه و وفور تجربه ـ

فصل در ذکر رسیدن ایلچیان نادرشاه از ایران بخدمت پادشاه فردوس آرام گاه محمد شاه پادشاه ہندوستان ـ

محمد علی بیگ و کریم بیگ، فرستاده، ہای نادرشاه ، از ایران آمده، بعتبه بوسی بندگان محمد شاه شرف یاب شده ، یک صد زنجیر فیل و قبضه ہای شمشیر مرصّع بدستور ہند و کتاری ہای مرصّع و دیگر مرصّع آلات که باب ولایت ایران و عجم نبود و در آنجا چندان مصرفی نداشت ، مع نامهٔ محبت شمامه از نظر انورگذرانیده به خلاع و انعام نقد و جنس سرفراز شده و بعد از چند روز ظاہر ساختند که نادرشاه زبانی فرموده اند که بسبب محاربات توران و داغستان و روم و کثرت افواج و معافی سه ساله خراج رعایای ایران زری در خزانه نمانده ، اگر بارسال پنجاه شست لک روپیه اعانت نمایند ، در عالم اتحاد و برادری بعید نخواہد بود. فرستادن افیال و اسباب مرصّع بواسطهٔ حسن‌طلب زر است ـ چون در نامه
مذکوری ازین مقدمه نبود ، للہذا محمد شاه جواب صاف تنخواه نموده ، ۹۹ ب
فرمودند که برادرم ! شاه شاہان در ہنگام وداع بمن گفته رفته اند که بعد ازین ہرچه در نامه بقلم خواہد آمد، راست و درست انگاشته، پیغام ہای زبانی را ہرگز اعتبار نخواہندکرد ـ معہذا بسبب ضعف سلطنت و تمرّد و خیره سری زمینداران سرکش از صوبجات چیزی نمی آید و مخارج بیش از مداخل شده و درمیان نامه ازین گفتگو مطلق نیاورده‌اند(۲) ، زیرا که سوال زبانی را جواب زبانی کافی ست ـ و ظروف چینی و صندل و عود وغیره که در نامه درخواست شده بود ، باحتیاط تمام ارسال داشته ـ ہرچند بزبان پہلوانی در فرستادن زر دفع‌الوقت فرمودند ، لیکن تا روزی که

1. B. M., fol. 96 b : یقین
2. Ibid. fol. 97 نیاوردند

خبر کشته شدن نادرشاه نرسید ، خاطر امیر و وزیر و پادشاه و گدا متردّد و مشوّش بود ـ

فصل در ذکر نہضت فرمودن محمد شاه پادشاه برسر علی محمد خان روہیله به تحریک و صوابدید نواب ابوالمنصور خان بہادر صفدر جنگ میرآتش و نواب امیر خان عمدة‌الملک بہادر

در ماه صفر سنه یک ہزار و یک صد و پنجاه و ہشت ہجری(۱) ، جناب محمدشاه پادشاه بترغیب و تحریک نواب‌ابوالمنصورخان صفدر جنگ بہادر برای تادیب و تنبیه نواب علی محمد خان‌روہیله که در قصبهٔ آنوله(۲) و بنگڑه(۳) وغیره کمال استقلال بہم رسانیده بود ، تشریف بردند ـ
علی محمدخان مذکور در ابتدا ، سپاہی وضع بود ، بزور طالع و شعور ۱۰۰ الف
مصدر امور عمده شده ، کار ہای خوب از دست او برآمد و رفته رفته بانواع سعی و تلاش و جنگ و جدال و بخشش و ہمّتی که داشت ، بعنایت خدای عزّ وجلّ متموّل و مرفّه الحال شده ، کار بجای رسانید که راجهٔ کوه کماؤن را بزور شمشیر و شجاعت مغلوب ساخته و باطراف و جوانب دست تطاول دراز کرده و لشکر و زر بسیاری حاصل نموده ، خیالات ریاست که مکنون خاطر و ملحوظ نظر این فرقه است ، بخاطر آورده ، مرتکب افعال و اقوال و حرکات سرکشانه بلکه شاہانه گردید ـ

چون نواب‌صفدرجنگ صوبه‌دار اوده استقلال و استقامت وی را باعث خرابی ملک خود می دانست و او را خار سر راه خود می پنداشت ،للہذا بعد از ورود آن حدود مباشر پیکار و مستعد کارزار شده ،

1. i.e., Feb., March, 1745.
2. Aonla is 17 miles north of Badaun. See Ashirbadi Lal Srivastava, *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 107.
3. Bangarh is situated about 10 miles north of Badaun. Ibid., p. 110.

بضرب گوله های توپ کلان بادشاهی علی‌محمدخان و توابع اورا مشّوش و
مضطرب ساخت ـ نواب‌قمرالدین‌خان وزیراعظم که دختر علی‌محمدخان
۱۰۰ ب به پسر ایشان میر صدرالدین نامزد بود ، صلاح در استیصال او
ندیده ، بخدمت پادشاه معروض داشتند که علی محمد خان
ارادهٔ حصول شرف عتبه بوسی دارد ـ چون پادشاه از اصل کار اطلاع
داشتند و رضامندی وزیر اعظم اہم الامور می پنداشتند ، طوعاً و کرہاً
قبول فرمودند و علی محمد خان قبل از رسیدن عساکر پادشاہی بنا بر حزم
و احتیاط ، اموال و خزانه را در پیش نواب قائم جنگ پسر
نواب محمد خان بنگش فرستاده بود ـ پادشاہ رفتن آنجا را نظر بر ایّام
بارش و اختلاف آرای یاران معرکه آرا و عدم اتفاق امرای خورد
و کلان موقوف نموده و بماحضر بنگڑھ اکتفا نموده ، به
دارالخلافه (شاہجہان آباد⁽۱⁾) مراجعت فرمودند ـ و مقّرر شد که
علی محمد خان ترک سکونت این مکان نموده ، در جای دیگر توطّن
اختیار کند ، لہذا وزیر اعظم ، فوجداری سرکار ہند⁽۲⁾ که باعتبار
تنخواہ مغلیهٔ تورانی بایشان تعلق داشت ، باو مقّرر فرمودند ـ

فصل در ذکر کشته شدن نادر شاه از دست سپاه ، بلکه ایل خود که قوم افشار باشد

درین ولا از روی نوشتهٔ ارکان دولت نادرشاہی و
زبانی آینده های آن نواحی بوضوع پیوست که نادر شاه بعد از حرکت
نمودن از دارالسّلطنت قزوین ، که بندهٔ عاصی محرّر این مزخرفات ،
از آنجا مرخّص شده ، احوال او را تا ورود آن حدود قلمی نموده ،
متوجه داغستان گردید ، زیرا که سابق برین ، ابراہیم خان ، برادر بزرگش
۱۰۱ الف در آنجا کشته شده بود ، و مردم داغستان را لزگی گویند
و آنها در شجاعت و جرأت ضرب المثل اند ـ نادر شاه نظر بر اینکه

1. B. M., fol. 98, P.P.L. fol. 52 b.
2. Gladwin, p. 162 reads سرہند .

توران و ہندوستان را بی محاربه و مشقّت بدست آورده بودند ،
باکمال تکبّر و تجبّر در خلا و ملا می‌گفت که اکابر داغستان را
ابکار ایشان به قحبه خانه نشانیده ، عوض خون برادرم ابراہیم خان
پنج ہزار لزگی را گردن خواہم زد ـ و از جناب الٰہی استعانت
و استمداد نمیکرد ـ بنده مکّرر از زبان مقّربانش شنیده ام که
در محاربات روم و ہندوستان و توران وغیره وضو می ساخت و
روی خود بر خاک می مالید و تضرّع و نیاز بدرگاه ایزد قادر
ذوالجلال جل شانهٔ می کرد ـ و در وقت مقابله با امرای ہندوستان
از اسپ فرود آمده ، روی خود را بر زمین می مالید و میگفت :

من ہیچم و کم ز ہیچ ہم بسیاری
از ہیچ کم از ہیچ نیاید کاری⁽¹⁾

و در جنگ داغستان جمیع افعال و اقوالش سراپا لاف و گزاف
و غرور و سرور بود ، لہذا بعد از مقابله و مقاتله با اقوام لزگی ،
مردم لشکرش بسیار تلف شدند و اوضاع خواص و عوام برہم خورد و
کمال اختلال باحوال شاه و سپاه راه یافت ـ ہرچند آخرالامر بعد از
مدت مدید که طرفین مضمحل شدند ، اقوام لزگی فرار نموده ، رو
بکوہستان نہادند و غلبهٔ نادر شاه ماند ، لیکن برطبق خواہش آن
عاشق مناقشه و کشمکش بعمل نیامد⁽۲⁾ـ بہر صورت از داغستان معاودت ۱۰۱ ب
نموده و چندی در ممالک ایران سر انجام (و اسباب⁽۳⁾) محاربهٔ روم
آماده ساخته ، متوجه سمت بلدهٔ کرکوک گردید و معموره های موصل
و دیار بکر وغیره که در باب سیوم ذکر آن نواحی مرقوم است ،

1. B. M., fol. 98 b. reads :
از ہیچ ہیچم نیاید کاری من کم ازو کم ز ہیچ بسیاری
2. Lockhart (*Nadir Shah*, p. 211) rightly says that the cost to Nadir in terms of man-power, as well as in material resources, was tremendous, and his prestige naturally suffered greatly from his failure to achieve any real success.
3. B. M., fol. 99, P. U. H., fol. 88 b.

تاخت و تاراج نموده به نجف اشرف و کربلای معلیٰ معاودت نموده و بزیارت آیمه ہدیٰ رضوان الله تعالیٰ علیہم اجمعین مشرّف شده ، بجانب عراق عجم و خراسان نہضت فرمود ـ

چون بعد از مرخّص شدن حکیم علوی خان حکیم باشی، اطبای دیگر، بواسطهٔ استیلای خوف و دہشت ، نتوانستند که اصلاح مزاجش بکنند، بنابران سفّاکی و بیباکی و طغیان غضب و غصّه که بسبب معالجات حکیم باشی بسیار کم شده بود ، عود نموده ، ہر روز باندک گناہی چشم مردم را بکارد از خانهٔ چشم برآورده و عبث عبث کشتی حیات جمعی را بگرداب فنا غرق میکرد و باخذ و جر و مصادره خانهٔ مردم را جاروب میداد ـ فرد

شاہی که بر رعیّت خود میکند ستم ـــه
مستی بود که میکند از ران خود کباب

۱۰۲ الف و علوی خان حکیم باشی نظر بر کمال مراعات و شفقتی که دربارهٔ ایشان مبذول میفرمود ، بعضی اوقات در مقدمّات معالجه کلمات حق که از دوای تلخ ، تلخ تر است ، می گفتند و نادرشاه آن را پسندیده میداشت و بعمل آورد ـ حکیم باشی ہمیشه درسعی و تلاش ہمین بودند که حدّت طیش و غصّهٔ مزاجش تسکین پذیر شود و باعث رفاه خلق گردد ـ چنانچه در ایّام تداوی ایشان ، طبع آتشبارش باین درجه اصلاح یافته بود که تا بیست روز و پانزده روز کسی را چوب نمی زد تا بکشتن و قتل چه رسد؛ علی الخصوص ، در وقتیکه درنواحی مازندران بتیر و تفنگ دست شاه را مجروح نموده بودند ، جای طیش و خشم و وقت برآوردن چشم ہا بود ، تامّل نموده ، احدی را متاذی و متغیر[1] نساخت تا ہنگامیکه بخوبی تحقیق نکرد و بعد از مرخّص شدن حکیم باشی تا چندگاه که مواد فاسده طغیان نکرده بود ، بہمان منوال زندگی می نمود ـ وبعد از چندی که مواد فاسده طغیان نمود و

1. B. M., fol. 99 b : متضرر and P. U. H., fol. 89 متضر

اصلاح مزاج و اخراج مواد کماینبغی بعمل نیامد ، بدستور قدیم شروع بقتل و غارت خلایق نموده ، کار بجای رسانیده بود که مقرّر کرده بود که لشکریان ایرانی را که از اکثر شان متوہم و بدگمان شده بود، از دست افاغنه ۱۰۲ ب
و اوزبک که معتمد و خیرخواه خود می پنداشت ، دفعتہً و واحدۃً بقتل آورد و قاتلان را بجای مقتولان منصوب و مستقل سازد و شبی که او را کشتند ، صبح می خواست که آنها را بکشد، چنانچه ملا فردوسی[1] ، مصنف شاہنامه سراپا اغراقش بعد از احقاق کشته شدن شاه ، این دوبیت گفته ، نامه‌اش را خاتمه نوشت :

سر[2] شب سر قتل و تاراج داشت
سحرگه نه تن سر ، نه سرتاج داشت
ازین[3] گردش چرخ نیلوفری
نه نادر بجا ماند و نی نادری

مفصّل این مجمل آنکه شب سیزدہم شهر جمادی الاوّل[4] سنه یک ہزار و یک صد و شصت در حوالی بلدهٔ قوچون که از مشهد مقدّس مفاصلهٔ سه منزل است ، محمد قلی خان اورومی[5] که کشیکچی باشی[6] و خویش و قوشون[7] او ، با ہفتاد نفر از فرقهٔ کشیکچیان یعنی مستحفظّان و نگاہبانان اصلاً از ترس جان و ضمناً باغوای علی قلی خان

1. Mulla Muhammad ‘Ali Tusi known as Firdausi-i-Second, hails from Tus, and claims to be a descendant of Firdausi. He accompanied Nadir Shah in all his military expeditions along with other attendants. See *Shahnama-i-Nadiri*, p. ix.
2. Ibid p., 224-25.
3. Ibid., p. 225 بیک .
4. According to Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* p. 461), Nadir Shah was assassinated in his camp at Fatehabad, two farsangs from Khabushan (Quchan), on the night of the eleventh Jumada'l Ukhra, 1160 (or June 8th, 1747). See also *Rauzat-al-Safa*, viii, pp. 564—65 ; Gladwin, p. 166.
5. Gladwin, p. 168 : اردمی . This appears to be incorrect.
6. i.e., A Commanding Officer of the body-guard. Ibid. p. 167.
7. B. M., fol. 100, P. U. H., fol. 90 ; P. U. A., p. 157 قومش

بر قتل شاه قسم خورد و هم سوگند شده ، ازانجمله درعین وقت معهود موعود ، پنجاه و هفت کس را هراس و هیبت مستولی شده ابا و انکار
۱۰۳ الف نمودند و سیزده نفر هنگام شب سراپرده را دریده و در حرم سرارفته ، اوّل خواجه سرای سپاهی را ، که مانع و متعرض آنها شده بود ، بقتل آورده ، متوجه خدمت پادشاه شدند[۱] ـ خلاصهٔ اختلاف روایات اینکه بگولی تفنگ و طپانچه و بضرب شمشیر و کارد کارش بآخر رسانیده و غرور شاهنشاهی و عالم پناهی و خیال سروری و سرداری از سرش بر آوردند[۲] ـ سبحان من تعزز بالقدرة والبقا ; و قهر العباد بالموت و الفناء ـ

گویند در ابتدای جانستانی و گیرودار شروع بغصّه و غضب و طیش و فحش نموده و در انتهای بعجز و انکسار ملتجی شده بود ، لیکن از هر دو حرکت فائده ندید و ناچار بعالم بقا دوید و چون قبل از کشته شدن ، قبائل و جواهر و کارخانجات دیگر را همراه نصرالله میرزا بکلات (فرستاده بود[۳]) ، لهذا عورات و جواهر

1. The execution of the plot, according to Mirza Muhammad Mahdi (T. N., p. 461), was committed to four persons, among whom were Muhammad Quli Khan Afshar, and Muhammad Salih Khan, the captain of his guards.
2. Although surprised in his sleep, says Sir Percy Sykes in his *History of Persia*, ii, 273, he killed two of the assassins before Salih Khan struck him to the ground.
   After striking this blow, according to Gulistana, as quoted by Lockhart (*Nadir Shah*, p. 262) Salih Khan became suddenly striken with terror and stood as if rooted to the ground; Muhammad Khan Qajar, however, retained his courage and, following up the attack with a well directed blow, cut off Nadir's head.
   At the time of his death, says Professor E. G. Browne (*A Literary History of Persia*, iv, p. 138), Nadir Shah was sixty-one years of age and had reigned eleven years and three months. (A.D. 1736-47).
3. B.M., fol. 100 b, P. U. H. fol. 90 b; P. U. A., p. 157.

آلاتش از دست برد قجر و کرد محفوظ ماند ـ علی‌الصباح که سرداران و امراء بواسطهٔ احقاق این واقعهٔ عجیب تشریف بردند ، دیدند که شاهنشاه سر از تن جدا (برخاک[۱]) افتاده ، پیره زالی بالای سرش نوحه میکند :

ـه فلک کو دیر مهر و زود کین است
درین مهمان سرا کار وی اینست

مقیمی نه بینی درین باغ کس تماشا کند هر کسی یک نفس ۱۰۳ ب
درو هر دمی نو بری می رسد یکی می رود دیگری می رسد

لشکریان و اهل آن ولایت خزائن و سائر کارخانجات شاهی را بنحوی که در ممالک هندوستان و توران و روم وغیره ازوی آموخته و تعلیم گرفته بودند ، تاخت و تاراج نموده ، سر آن سرور سراسر قهر را درپیش علی قلی خان برادرزاده‌اش که ساعی و بانی این امر بود ، فرستادند ـ

ـه درپی هم متّصل افتاد همچون روز و شب
آشنایان را ز هم نقصان پیاپی[۲] میرسد

ازین جا معلوم شد که پادشاهان را اعتماد بر نوکران (نمودن[۳]) بهتر از خویشان و برادرانست ـ

ـه خویش است که درپی شکست خویش (است[۳])
بیگانه به بیگانه ندارد کاری

بعد از نه روز حسب‌الامر علی قلی خان لاش آن (فحاش[۵]) دائم در تلاش را از مقتل برداشته ، بمشهد مقدّس منتقل نمودند

1. B. M., fol. 100 b, P. U. H., fol. 90 b ; P. U. A., p. 157.
2. B. M. fol. 101, P. U. H. fol. 91 ; P. P. L., fol. 54 پیوسته
3. Ibid.
4. Ibid.
5. Ibid.

و روز پانزدہم بعد از قتل در مقبرہ ای کہ قبل ازین برای خود ساختہ بود ، دفن کردند(١) ۔

ـہ شہنشاہی کہ از مور و ملخ افزون بدش لشکر
گذر کن سوی قبرش تا ز موران کاروان بینی

بارہا خورد است از خون شہنشاہان زمین
از سر فغفور دارد خاک چینی خانہ ہا

تاریخ آن مخرب دیار و امصار ، و مکدّر یار و دیار و اغیار ، ابجد خوان مدرسۂ ملک داری ، مدّرس (الفاظ(٢)) احکام لشکرکشی و دشمن کشی ، شجاع معرکۂ حرب و مقاتلہ ، مسند نشین (بزم(٣)) ایفای وعدہ ، راس و رئیس سرداران ملک گیر ، چیزہای پوچ گفتہ اند ۔ این حقیر تحریر آنہا ہمہ مناسب ندیدہ ، بہمین یک تاریخ اکتفا نمود و دست از ارقام دیگران کشید ۔ و آن این ست : ١٠٣ الف

فی النّار والسّقر مع الجدّ و الپدر
١١٦٠ھ

اگرچہ این فرد زبان زد مردم است ، لیکن الف لام بر پدر کہ لفظ فارسی است ، غیر قاعدہ است و تاریخ جلوسش ''الخیر فی ما وقع'' گفتہ بودند ۔ حق اینست کہ نادرشاہ مردی بود ، شجاع و دلیر و جزورس و صاحب عزم جزم و دوراندیش و در امور ملک‌گیری و محاربہ و نفاذ حکم مہارت تمام داشت ۔ امّا ملک دار و آبادان کار نبود

1. The last remains of Nadir, states Lockhart (*Nadir Shah*, p. 264), on the authority of Curzon (Persia and the Persian Question, Vol. I, p. 165), were not allowed to rest in peace for long in this mausoleum at Meshhad. These were exhumed under the orders of Agha Muhammad Shah Qajar and brought to Tehran, where they were laid under the threshold of his palace, so that "whenever he went abroad he might trample upon the dust of the great persecutor of himself and his family."
2. B. M., fol. 101 : انفاذ
3. P. P. L., fol. 54.

و بسبب (افراط(١)) فحاشی و بد زبانی و سفّاکی و بی رحمی ، مردم او را بد می‌گفتند و باندک تقصیری کہ حاکم عادل عاقل حکم بچوب زدن نکند ، او (امر(٢)) بگردن زدن میکرد(٣) و از مضمون رباعی شیخ علی حزین گفتہ، معلوم می شود کہ امام قلی بیگ پدر نادرشاہ پوستین دوز بود(٣) :

ـہ تا چند زمانہ فتنہ اندوز شود
بر گوشہ کمان کین سیہ توز شود
زیبد کہ جہانیان بہ پشمی نخرند
ملکی کہ نصیب پوستین دوز شود ١٠٣ ب

مذکور سن و سال عمر نادر شاہ :

بزرگی(٥) میفرمود کہ سخن شیخ در حق نادر شاہ قابل اعتبار نیست ، زیرا کہ دشمن یک دیگر(٦) بودہ اند و ملازمان شیخ صاحب

1. B. M., fol. 101 b, P. U. H., fol. 91 b ; P.U.A., p. 158.
2. Ibid.
3. We mention here only one instance of his cruelties. During a campaign, when he was deep in trouble and the arrows were being shot at him from every side, one of his commanders ran towards him to protect his life. The commander stood in front of him facing the side where the danger was too much. On return from the campaign, he ordered that the commander should be presented to him. The commander, in hope of some reward worthy of his action and sacrifice in the battle-field, presented himself to the Shah. Nadir Shah asked him, "Why did he stand in front of him." The commander replied that he wanted to sacrifice his own life just to save the life of the Shah, who was in a great trouble. Nadir Shah flew into a rage and said, "Do you consider me as a coward and timid." He ordered the commander to be strangled to death at once. The order of the Shah was duly carried out. See *Nama-hai-Tabib-i-Nadir Shah*, p. 19.
4. *Kulliyat-i-Hazin*, p. 762.
5. The identity of this "distinguished person" is not disclosed.
6. B. M. fol. 101 b, P. U. H., fol. 91 b. بہمدیگر

از ترس او بهندوستان تشریف آوردند ، بهر حال سنین عمرش بواسطهٔ
عدم زائچه و تاریخ تولّد بواقعی محقّق نشد و نظر بر رنگ رو و استحکام اعضا
و قوّت قویٰ ، پنجاه ساله می نمود(۱) و بعضی میگفتند که در سنه
یک هزار و نود و نه بوجود آمده است و در جای نوشته دیده ام
که نادر شاه بیست و هفتم رمضان سنه یک هزار و یک صد و دو(۲)
در قریه از قرین(۳) من محال ابیورد متولّد شده است و ریشش تمام سفید
و دندان اسیا مطلق نداشت ، ازین جهت غذای که احتیاج مضغ
و چاویدن داشت ، نمی خورد و الّا می بلعید و در هفته دو دفعه ریش
را خضاب میکرد ـ و دندان پیش دهن که گزیدن و بریدن کار آنهاست ،
قائم و محکم بودند ـ

ــه فسانه شد بجهان ملک و دولت نادر
نشان نماند از آن جاه و ملک و استظهار
دهد ستاند و گوید بگوش اهل زمانه
فاعتبروا منه یا أولی الابصار

بعد از وقوع این واقعه علی قلی خان برادر زاده اش خود را
عادل شاه(۴) نامیده ، برفاقت و اعانت طهماسپ خان جلائر وغیره ۱۰۵ الف

1. When Nadir rode through the streets of Delhi to Kabul Gate on the 7th Safar (16th May), 1152, Ashub was one of the throng of spectators in the streets, and obtained an excellent view of the Shah as he passed. Ashub states (Vol. ii, pp. 401-2), that Nadir looked young, was strongly built and held himself very erect; his beard and moustache were dyed black. He rode through the streets holding his head high and looking straight before him. See Lockhart, *Nadir Shah*, p. 154; *Nama-hai-Nadir Shah*, p. 39; Shafaq's *Nadir Shah*, p. 145.
2. Mirza Muhammad Mahdi (*N. T.*, p. 28) gives the date of Nadir Shah's birth as the 28th Muharram A. H. 1100 (22nd November, 1688). *Rauzat al-Safa*, viii, p. 514, also gives the same date of birth.
3. P. U. A., p. 159 reads قزوین, which is wrong.
4. See a detailed account on him in the *Nama-hai Tabib-i-Nadir Shah*, pp. 50—64.

امراء بر تخت سلطنت نشست و ده(۱) کروڑ روپیه مسکوک و طلا
و نقره و جواهر بی حصر و حساب مع تخت طاؤس وغیره که در کلات
گذاشته بودند ، متصرّف شده و اولاد و احفاد نادر شاه را سوای
شاه رخ میرزا(۲) پسر رضا قلی میرزا که از بطن صبیهٔ شاه سلطان حسین
صفوی بود ، بقتل آورده ، و ابراهیم خان برادر کوچک خود را
نائب السلطنت و بسبب عداوت علی شاه با برادرش ابراهیم ،
و برآوردن چشمهای شاه رخ میرزا و علی شاه و انقراض دولت این
دو برادر و سلطنت شاه رخ میرزا بعد ازین بقلم خواهد آمد(۳) ـ

فصل در ذکر فوت نواب زکریا خان بهادر ، صوبه دار دار السلطنت لاهور ، خلف‌الصدق نواب سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر صوبه دار ملتان که خاله زادهٔ حقیقی نواب قمر الدین خان اعتمادالدوله وزیراعظم هندوستان می شد

قبل از کشته شدن سلطان السلاطین نادر شاه ، نواب زکریاخان
خلف نواب عبدالصمد خان بهادر خاله زاده و یزنهٔ حقیقی نواب
قمرالدین خان بهادر وزیر اعظم هندوستان ، صوبه دار کثیرالاقتدار و
۱۰۵ ب سردار و رئیس مغلیهٔ تورانی و از اولاد حضرت قدوة‌الواصلین مرشد ابرار
خواجه عبیدالله احرار قدس الله سره‌العزیز ، حاکم عادل و امیر جواد
باذل ، آبادان کار ، ملک دار پنجاب و ملتان بمقتضای قضای الٰهی
داعی حق را لبیک اجابت گفته ، برحمت ایزدی پیوست(۴) ـ

1. Riza Quli Hidayat Khan (*Rauzat al-Safa*, viii, p. 566) speaks of rupees fifteen crores.
2. He was at that time a young boy of fourteen. Ibid., p. 566.
3. This statement is entirely unfounded, and the author does not refer to it again anywhere.
4. According to Ghulam Husain Khan (*Siyar-ul-Mutakhkhirin*, iii, 856), Nawab Zakariya Khan died at Lahore on Monday, the 12th Jumada ii, A.H. 1158 (July 12, A.D. 1745).

بعد او عجالتاً حکومت آن صوبه نیابتاً'' به میر مومن خان که حل و
عقد آن دودمان عدالت بنیان بود ، مقّرر فرمودند و بعد از چندی
میر یحییٰ خان پسر بزرگ نواب زکریا خان بهادر مرحوم که داماد نواب
وزیر اعظم بود ، نائب(۱) پنجاب مقّرر شد و روانهٔ دارالسلطنت لاهور
شده ، پس از ورود ایشان بآن حدود و قابض و ضابط شدن
بر صوبه ، میر حیات الله خان(۲) پسر کوچک نواب زکریا خان که
قبل ازین درحین حیات پدرش ، نادر شاه او را بشاهنواز خان مخاطب
ساخته بود، و همراه خود بشاهجهان آباد آورد ـ بعد از رفتن شاه بولایت
صوبداری ملتان بنام او مقرر کرده ، مشار''الیه بنا بر غلبهٔ غرور جوانی
و دولت و خبث طینت و شجاعت با پدر حقوق ورزیده و
لوای مخالفت برافراشته ، بغی اختیار نموده ، بارادهٔ جنگ پدر بزرگوار
از ملتان بر سر لاهور لشکرکشی کرده و آخر ذلیل و خوار شده ،
بشاهجهان آباد ، نزد نواب وزیر اعظم که همشیره زادهٔ حقیقی ایشان
می شد ، آمد و ایشان هم بپاس خاطر پدر بزرگوارش و نظر بر
قبح کردار و اطوارش روی نداده و او ترک روزگار نموده در ۱۰ الف
لباس درویشی در قصبهٔ تلپت که در جاگیر مادرش همشیرهٔ نواب
وزیر اعظم بود ، رفته و تکیه بسته تا چندی از ندیمان و مخصوصان
بدراه کیش منتظر تشریف آوردن نادر شاه باز بهندوستان که تیقن داشت،
نشست تا آنکه خبر وفات پدر و استقلال برادر بر صوبهٔ پنجاب و ملتان
معلوم او شده ، دیوانه وار از تلپت تنها و پاپیاده برآمده و بشاهجهان آباد
هم نرفته بالا بالا از دریای جمنا عبور نموده ، از آنجا بر شتر تیز رفتار
سوار شده و در راه شروع به نگاهداشت سپاه نمود ، تا رسیدن بدوابه
بیست هزار سوار جرّار از سپاه پنجاب و سرهند که در یک روز

1. B. M., fol. 102 b. ناظم

2. He was sometimes called by the nickname of Philauri Khan. See Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, p. 40.

لکهٔ سوار بهم می رسد، فراهم نمود ـ و آدینه بیگ خان(۱) فوجدار دوآبه
نظر بر اخلاص قدیمی که با مشار'' الیه داشت و مخالفت
با میر مومن خان که در عهد دولت میر یحییٰ خان مدارالمهام شده بود،
با شاهنواز خان متفق و هراول و مدار علیه امور کلی و جزوی او
شده ، با جمعیت بیش از شمار بارادهٔ کارزار و انتزاع ملک
بجنگ میر یحییٰ خان عازم لاهور شده و تا شهر لاهور بنا بر
۱۰۶ ب گرویدگی مردم و ناموری و کرپزت آدینه بیگ خان که کهنه گرگ
باران خوردهٔ آن پیشه بود ، بجنگ بضبط درآورده و از آن طرف
میر یحییٰ خان و میر مومن خان نیز مستعد جنگ شده ، تا مدتی در
شهر لاهور مصدر شور و شر ، خون ریزی و شهر سوزی و جنگ و جدال
گردیده و جنگ های عظیم بمیان آمده ، آخر شهنواز خان غالب و
میریحییٰ خان مغلوب شده، معه میر مومن خان دستگیر گردید ـ اگرچه بجان
نجات یافتند ، لیکن در قیدی که بدتر از قتل و مرگ بود تا روزی که
مقدّر بود ، مقیّد و مبتلا گردیدند ـ چون هر محنتی را راحتی و هر
بلیه را نجاتی در دنبال است ، میر یحییٰ خان بعد از آنکه یک دو
سالی بآن بلا مبتلا بود ، انواع آزارها و عذابها را متحمّل می شد
تا آنکه باتفاق و حسن سعی خواجه شمس الدین خان داماد
نواب جانخان بهادر که معزالیه داماد نواب عبدالصمد خان مرحوم
و یزنهٔ نواب زکریا خان بهادر مغفور می شد، بپایمردی اصیل کشمیرنی
در خوان طعام نشسته و آن اصیل مذکور خوان را بقسمی که معه
طعام در محبس برده بود ، همان قسم سربسته با میر یحییٰ خان برداشته
از پیش چوکیداران و نگاهبانان بدلیری و استقلال تمام بیرون برده

1. Adina Beg Khan was by caste an Arain. He was the son of Channu, an inhabitant of Sharqpur in Lahore Tehsil. He was born at Patti, near Lahore, and was brought up in a Moghal family. Starting his career as a Patwari he rose to the position of the Viceroy of the Panjab. Professor Dr. Mohammad Baqir, *Lahore : Past and Present*, p. 177.

تا جای که خواجه شمس الدین خان با حافظ یار محمد خان خویشگی
افغان قصوری که با پنجاه سوار از سر شام آمده ، منتظر ایستاده بودند ،
رسانیده و آنها میر یحییٰ خان را از خوان بر آورده بر
اسپ باد رفتار سوار نموده ، شباشب راه قصور سر کرده اتفاقاً ۱۰۷ الف
بسبب سراسیمگی و هیبت و ترس ضبط و ظلم و سفّاکی شهنواز خان تمام
شب در کوچه های لاهور راه گم کرده، قریب بسحری یک مرتبه بصحرا
برآمده ، در چند ساعتی مثل برق و باد بقصور که هژده کروه
از شهر لاهور مفاصله است ، رسیدند و ازان مهلکه جان فرسا نجات
یافتند(۱) ـ علی‌الصباح که شاهنواز خان از خواب ادبار رسیدگی درآمد
و مطلع شد که حریف را یاران باین قسم بر آورده برده اند ،
در دیوان مظالم نشسته ، در باب تحقیق و تفتیش از تعذیب و عقوبت،
آنچه در متخیّله احدی نگذرد ، با بیچارهٔ چند بی گناهی جمعی را
پردوز (تیر دوز؟) و جمعی را تا بسینه در زمین کنده ، استاده
کرد و بتیر و نیزه دوخته و چند کشمیری زنان اصیل را بگمان آن
کشمیرنی جانباز ، ریسمانها در پستانها بسته و سیخها داغها کرده
علیٰ رؤس الاشهاد در فروج آن غریبان نهاد ـ

غرضیکه قیامتی غریب برپا نموده ، هر چند بیشتر تجسّس نمود ،
کمتر یافت ـ آخر بعد از جانستانی و هلاک ، جمعی از رؤسای مصاحبان و
فدویان میر یحییٰ خان که در قید معذب بودند ، از وقوع این واقعه متحیّر
و مدهوش گردیده و ادبار رسیدگی خود معائنه مشاهده نموده ،
موجد افعال و کرداری چند که مطلق باحوال آدمی مناسبت نداشت ،
با وضیع و شریف گردید و میر یحییٰ خان را معه آن کشمیرنی ، ۱۰۷ ب
خواجه شمس‌الدین خان از راه جو صحیح و سلامت بخدمت نواب
وزیر اعظم و والدهٔ ماجده اش که در شاهجهان آباد بود ، رسانید ـ

1. It was the 23rd Zil-hijja, 1160 A.H., when the release of Yahiya Khan was secured. Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, p. 47.

مآل کار شاهنواز خان :

الحال مآل‌کار شاهنواز خان و خبر آن مآل قلمی می گردد ، که بعد از خلاص یافتن میر یحییٰ خان بشامت افعال سراپا وبال خود از بسکه جنون و سودای سفّاکی که از نادرشاه تعلیم گرفته بود ، دیوانه شده و بیک بار حاکم ملتان و پنجاب و مالک ملک و ملک جد و پدر و برادر و قابض و متّصرف اندوختهای پنجاه ساله نقد و جنس گردیده و نسبت بپادشاه هندوستان و وزیراعظم اظهار بغی و طغیان نموده و لفظ فدویت محمد شاه از مهر بر آورده ، این بیت کنده بود :

ـه الٰهی چو بر نیّتم آگهی   چو نیّت بخیر است خیرم دهی

چون ادعای کاذب بود ، معاً اثرش بالعکس ظهور نمود و دور آن مهر را بدستور پادشاه هندوستان که اسمای اجداد امجاد تخت نشین صاحب سکه میکّنند و آن را مهر اوزک می نامند ، اسامی گرامی اثنا عشر رضوان الله علیهم اجمعین کنده بود ، زیرا که باعتقاد فاسدش ، نادر شاه را شیعه امامیه اثنا عشری پنداشته بود ـ حال آنکه نادر شاه مقیّد بدین و مذهبی نبود ، بلکه میلان دلش بمذهب تسنّن بیشتر ظاهر می شد ـ

بهر حال مومی الیه نظر بر باعث مذکور ، برخلاف اجداد
امجاد خود ترک مذهب تسنّن نموده ، امامیه شده بود(۱) ، بلکه بآن ۱۰۸ الف
هم مقیّد نبوده بر دختر سکّهی عاشق شده ـ چون عذر سکّهیت خود
و اسلام او نمودند ، جواب داد که

ـه مذهب عاشق ز مذهبها جداست
عاشقان را مذهب و ملّت خداست(۲)

1. See also Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, pp. 42—43.
2. *Masnawi-i-Ma'nawi*, p. 343, reads :
ملّت عشق از همه دینها جداست   عاشقان را مذهب و ملّت خداست

واہگرو گفتہ کہ یک مرتبہ از دین اسلام برآمدہ و سکھ شدہ و کڑاہی گرو کہ در وقت سکھ شدن معمول آن فرقۂ گمراہ است ، دادہ و دعوت طوائف الطائفہ ضالہ نمودہ ، آن دختر را متّصرف شد و نام خود سلطان سنگہ گذاشت و یک مرتبہ بر دختر حلال خور فریفتہ شدہ ، رسوم آن فرقۂ کمینہ را چنانچہ باید بجا آوردہ ، داخل آن گروہ گردید و دختر ایشان گرفتہ ، ازالۂ بکارتش نمودہ ، بیکی از مصاحبان خود بخشید ـ غرضیکہ طرفہ معجون کثیرالشر ، قلیل الخیر برآمدہ بود و در ظلم و عقوبات و تعذیبات حجّاج و ہلاکو پیشش نی می نواختند ـ

با وصف این ہمہ ہمت و بخشش لکھ بخشی داشت کہ بآن تالیف قلوب خلق نمودہ ـ بعد از ضبط و نسق صوبجات متوجہ مصادرہ و مطالبہ متصدیان اجداد شدہ و مبلغہای لاتعداد و لا یحصیٰ بدست آوردہ ، سپاہی و قشونی جمع کرد کہ بی اختیار
۱۰۸ ب داعیہ سلطنت بخاطرش جائیگیر گردیدہ ، مصدر ظہور امور لازمۂ آن امر خطیر گردید و نظر بر اینکہ داماد وزیر اعظم در قید من و خواہر وزیر مادر من است ، کسی بجنگ من نخواہد آمد ، مطمئن خاطر و فارغ البال ، ہرچہ بخاطر ظلم مأثرش می رسید ، بعمل می آورد ـ بعد از خلاصی برادر تشویش و تردّد زیادی بدل راہ دادہ ، علاوۂ آن ، نواب اعتمادالدولہ قمرالدین خان ، نظر بر خلاصی میر یحییٰخان بہادر کہ تا زمان قیدش وسواس آن بود کہ در صورت فکر تدارک آن ظالم سفّاک ارادۂ قتل او می نماید ـ چون ازین طرف خاطر جمع گردید ، ارادۂ رفتن بلاہور و اصلاح خرابی آن ممالک مصمّم نمودند ـ شاہنواز خان از استماع این خبر بیشتر سراسیمہ و بیحواس گردیدہ و احمد شاہ ابدالی درانی کہ بعد از کشتہ شدن نادر شاہ ، شباشب از اردویش گریختہ و بقندہار وطن اصلی خود رسیدہ ، باجتماع و استظہار قوم و الوس خود و دیگر اقوام افغان جیغۂ سلطنت بر سر پر شر زدہ ، بارادۂ تسخیر کابل عازم

گردیدہ[۱] و بر خزانہ ای کہ نواب ناصر خان از کابل باردوی شاہ می برد ، دست یافتہ و بی جنگ و جدال بر کابل متصرّف و مسلّط شدہ[۲] و تقی خان اختہ شیرازی[۳] را کہ از امرای نادر شاہ و حاکم کابل بود ، با خود متفق نمودہ و پشاور را نیز تسخیر نمودہ ، ارادۂ مسّخر نمودن لاہور داشت ـ بنا بر استماع مناقشہ و مجادلۂ این
ہر دو برادر باہمدیگر ، قابوی دولت و اقبال خود تصوّر نمودہ ، ۱۰۹ الف
با دل قوی و املی فسیح روی توجہ بہ تسخیر لاہور آورد ـ

فصل در ذکر عروج و خروج احمد شاہ درّانی و موسوم بہ احمد شاہ دُرّ درّان و رسیدن بہ لاہور و بی جنگ انہزام شاہنواز خان و استقلال و تسلّط شاہ غارت پناہ بر دارالسّلطنت لاہور و خرابی ممالک ہندوستان بہ تقدیر خالق مستعان

احمد خان خلف محمد زمان خان ابدالی سدّوزئی ، متوطّن دارالسلطنت ہرات[۴] ، از سرداران و سردار زادہ ہای قوم خود است ـ

1. *Siyar* iii, p. 861.
2. See detail in Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, pp. 36—38.
3. Ganda Singh (*Ahmad Shah Durrani*, p. 29) on the strength of *Tazkira-i-Anandram*, p. 235, states that the Shirazi had only one eye and was nicknamed Kur, or the blind. Taqi Khan Shirazi, in fact, after being defeated by the troops of Nadir at Shiraz, was castrated (See p. 186 below) and deprived of one of his eyes on the order of Nadir. Hanway (Vol. iv, p. 244) says that Nadir had once taken an oath not to put Taqi Khan to death. For further particulars on him see Lockhart, *Nadir Shah*, pp. 241—43.
4. The tradition of Ahmad Khan having been born at Multan, as mentioned in Imam-ud-Din al-Hussaini's *Tarikh-i-Husain Shahi*, p. 11, can be correct only on the assumption that, on account of troubled times in Herat, his mother was sent to Multan for child-birth. Mir Ghulam Muhammad Ghubar, the author of *Ahmad Shah Baba-i-Afghan*, does not agree with this. According to him (pp. 35—41), Ahmad Shah was born at Herat in A.H. 1135 (October 1722—September 1723) during the life time of his father. See Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, p. 15.

بنا بران نادر شاه ایشان را بسر خود نمی گذاشت که مرتکب تمرّد و سرکشی شوند ـ با وصف آن ، مردم ابدالی که در سرکار نادر شاه ده باشی و یوز باشی و منکباشی شده بودند ، خفیه اظهار اطاعت و انکسار بخدمتش می نمودند و در حرف و حکایت بکنایه و صریح ایما و اغوا بر خروجش می کردند و او نیز انتها ز قابو و فرصتی ملحوظ داشت تا آنکه روزی که نادر شاه حکمرانی را موقوف نموده بعالم جاودانی شتافته ، فانی شد ـ بعد از وقوع این واقعه جمیع سرکرده های ابدالی علانیه آمده ، بخدمتش مطیع و منقاد شدند ـ
خلاصه اینکه احمد شاه با وصف ارادهٔ فاسد افواج قزلباش بمردانگی ۱۰۹ ب
و ضرب شمشیر ازان حیص و بیص صحیح و سلامت بر آمده ، تاج شاهی برطبق اشارهٔ شاه محمد صابر درویش بر سر گذاشته ، وارد دارالقرار قندهار گردید ـ

احوال تقی خان اخته :

و قبل از ورود او ، تقی خان اخته شیرازی که مدتها با نادر شاه در حکومت شیراز دم مخالفت زد و بعد از محاربات شدید اسیر شده و نادر شاه هر دو خصیهٔ او را بر آورده ، اخته‌اش کرده بود[۱] و مردی محیّل و مزوّر بود ـ بعد از اطاعت و رفاقت نظر بر کارکردگی او نادر شاه حکومت کابل و پیشاور وغیره باو حواله فرمود ـ درین ولا باتفاق نواب ناصر خان بهادر صوبه‌دار کابل و نور محمد خان و کدهو خان وغیره سرداران آن نواحی خزانهٔ شاهی می برد که احمد شاه در راه ملاق شده و برین خزانه بغارت و ضبط دست یافته[۲] و درمیان همدیگر تقسیم نموده ، سرمایهٔ استظهار

1. See also Siyar, iii, p. 861.
2. Sykes, in his *History of Persia*, ii, 275, states that among the jewels seized on this occasion was the famous diamond known as the Koh-i-Noor, or "Mountain of Light", which now adorns the crown of the British Sovereign. But this seems not to be the fact, as the treasure convoy was intended for Nadir Shah's camp

See next page.

و اقبال و دولت خود ساخته[۱] و احمد شاه بموجب گفتهٔ درویش مذکور که احوالش بعد ازین بقلم خواهد آمد ، نور محمد خان وغیره را مقیّد نموده ، مشغول تحصیل خزانهٔ منهوبهٔ نادر شاه از متغلّبان شده و اجتماع اصحاب سیف و آلات حرب و مقاتله شده ، محمد تقی خان شیرازی را قسم داده در سلک امرای عظیم‌الشّان خود منسلک گردانید و سال جلوس احمد شاه ، انتقال نادر شاه است :ـ

ـه یکی[۲] را بسر بر نهد تاج و تخت   یکی را بخاک اندر آرد ز تخت ۱۱ الف

ـه هست سلطانی مسلّم مرورا   نیست کس را زهرهٔ چون و چرا

متوجه شدن احمد شاه درّانی به تسخیر پنجاب :

بهر حال چندی در حوالی قندهار و کابل و پشاور مانده و اسباب محاربه مکمل نموده و عمّال را بواسطهٔ تحصیل مال و حصول باج و خراج باطراف و جوانب تعیّن فرموده و خود بعد از ترتیب افواج که از دوازده[۳] هزار سوار و پیاده بیشتر بودند ، بارادهٔ تسخیر هندوستان از دریای اٹک عبور نموده و تمام راه فوجها نگهداشته ، تاخت و تاراج تا دارالسلّطنت عنان تصرّف باز نکشید ـ شاه نواز خان ، حاکم پنجاب ، توپخانه‌ای که داشت باستعداد تمام بدور شهر چیده ، مستعد مقابله و مقاتله گردید ـ

and was not coming from Nadir's camp as erroneously stated by Lockhart (*Nadir Shah*, p. 263). As such, the question of the Koh-i-Noor being in the treasure convoy does not arise. It should be emphasized here that Nadir Shah generally kept the Koh-i-Noor in his personal custody.

1. This great liberality on his part, says J. P. Ferrier in his *History of the Afghans*, p. 70, did more for his future career than all his private virtues and his noble origin.
2. Bostan-i-Sa'di, p. 2.
3. According to A. L. Srivastava (*The First Two Nawabs of Oudh*, p. 117), Ahmad Shah crossed the Indus with 25,000 troops. About 18000, as given by Sir Jadunath Sarkar, in the *Fall of the Mughal Empire*, i, 207, is, therefore, more reliable.

بیان احوال و کشته شدن شاه صابر درویش که پیر شاه درّانی بود بحکم شاه نواز خان :

و بابا صابر شاه درویش که برای زیارت مقابر اولیاء و
ملاقات والدهٔ خود که در لاهور بود و آوردن شاهنواز خان بملازمت شاه
بشهر تشریف فرموده بدرجهٔ شهادت رسید ۔

مفصّل این مجمل آنکه از زبان معتمد الممالک محمد یار خان ضراب باشی
که رفیق قدیم درویش مذکور بود ، مسموع نموده بقلم می آرد
که بابا صابر نام نعلبند پسری وجیه که خالی از ولولهٔ عشق و
جذبهٔ جنونی نبود از وطن خود لاهور برآمده، بسمت کابل و قندهار
۱۱۰ ب و هرات تشریف برد و دران ایّام که نادر شاه کشته شد ، بابا صابر
خیمهٔ کوچکی استاده نموده ، بطور اُطفال بازی می کرد ۔ از وی سوال
کردند که درویش ! چکار می کنی؟ جواب داد که ایّام سلطنت نادر شاه
منقضی شده و این خیمهٔ بادشاهی احمد شاه است که برپا
میکنم ۔ بحسب اتفاق در همان ایّام واقعهٔ کشته شدن نادر شاه رویداده،
تسلّط احمد شاه صورت پذیر شد ۔ بنا بران در جمیع امور فرمودهٔ درویش
مذکور را مسلّم می داشت و کالنقش فی الحجر می پنداشت و
بر طبقهٔ اشارهٔ ایشان ابدالی بدرّانی و بادشاه بدرّ درّان موسوم
شدند(٦) ۔

مختصر اینکه درویش با وصف منع شاه و سپاه محمد یار خان
ضراب باشی را همراه گرفته، بزیارت مقابر اولیای لاهور و ملاقات والدهٔ
ماجدهٔ خود مشرّف شدند ۔ درین اثنا هرکارهای شاهنواز خان خبر
بردند که ساحر احمد شاه بشهر آمده است ، می خواهد که توپخانهٔ این
طرف را باطل سازد ۔ شاه نواز خان، مردم تعیّن نموده که نگذارند

1. Sher Muhammad Khan, on the other hand, in his *Ansab-i-Rausa-i-Dera Isma'il Khan*, 31b, says that the Pir who gave the title of Durr-i-Durran to Ahmad Khan was Hazrat 'Umar of Chamkani near Peshawar.

که باز به لشکر خود معاودت نماید ۔ بنا بران معرفت آدینه بیگ خان
با شاهنواز خان ملاقات نموده ، بانواع غیر محموده مجذوبانه با او
گفت و گو نمود ۔ هرچند نواب مذکور با او بادب سلوک کرد ،
او بعنف و خشونت مجاب می شد ۔ حاصل کلام اینکه درخواست درویش
را ، که به ملازمت شاه برود ، قبول نمیکرد و اظهار وی را ایشان
بغصّه جواب می دادند ۔ آخرالامر از اصلاح مایوس شده ، درویش را ۱۱۱ الف
مع ضراب باشی محبوس نمودند ۔ روز دیگر کارپردازان معروض داشتند
که زنده گذاشتن این ساحر ، موجب خرابی ست ، لهٰذا درویش بیگناه
را برده ، روبروی مسجد جامع بادشاهی بانواع قبیح هلاک
ساختند(۱) :

از زبان کلک نقّاشان شنیدم بارها
بی زبان نرم کی صورت پذیرد کار ها

و همان جا دفن کردند و ضراب باشی بحمایت و سفارش
سرکردههای شاهنواز خان که سابق برین در حق آنها نکوئی نموده بود،
محفوظ ماند (۲) ۔

1. According to the *Umda-tu-Tawarikh*, Vol. I, p. 122, his stomach was ripped open, mounted on a camel, and in humiliation, he was paraded in the streets of Lahore. The tomb of Sabir Shah is situated on a high circular platform of bricks at the back of the Imperial Mosque (Badshahi Masjid) towards the Taksali Gate. *Umda-tu-Tawarikh*, I, 122 ; Goulding, *Old Lahore*, 73 ; S. M. Latif, *Lahore*, 75,117.

2. See more detail in S. M. Latif's *History of the Punjab*, pp. 216-17.

شنیدن احمد شاه درّانی خبر شهادت پیر خود و بعزم انتقام دیوانه وار بر افواج شاهنواز خان یورش نمودن و بی جنگ هزیمت یافتن سپاه لاهور و سراسیمه گریختن شاهنواز خان بطرف شاهجهان آباد و بناء بر استصواب و اشارهٔ نواب قمرالدین خان وزیراعظم در قلعهٔ بادشاهی مقیّد و محبوس شدن و تسلّط احمد شاه بر دارالسّلطنت لاهور ـ

احمد شاه درّانی بمجرّد استماع خبر شهادت پیر خود ، جوانمردانه
بر اسپ غیظ و خشم سواری نموده و بی اختیار دیوانه وار بپایاب از
دریای راوی اسپ بآب زده ، با فوج و قشون عبور نموده جلو ریز
بر افواج مغلیهٔ شاهنواز خان یورش آورد ـ افواج مغلیه تاب آن حمله ۱۱۱ ب
نیاورده ، بی جنگ رو بفرار نهادند و شاهنواز خان که شامت افعال خود
را معاینه و مشاهده می کرد و بر شجاعت و استقامت آنها اعتماد کلّی
داشته ، باستظهار همین ها مصدر این همه بابائیها می شد ـ

بمجّرد انهزام آن فرقه مضطرب و سراسیمه شده‘ عجالة للوقت آنچه از جواهر و زر سرخ بمقدور برداشتن یافت ، همراه برداشته و ناموس و عیال را حوالهٔ یغمائیان موکل اسباب سلطنت مستعار نموده ، از راه دیگر عازم دارالخلافهٔ شاهجهان آباد گردید ـ

نواب قمرالدین خان که درین ایّام با افواج بحر امواج هندوستان باتفاق شاهزاده و نواب صفدر جنگ بهادر و ذوالفقار جنگ بهادر و راجه ایشری سنگه[1] پسر راجه جے سنگه سوای کچهواهه وطندار آن پیر بارادهٔ تنبیه و تادیب احمد شاه عازم لاهور شده ، بسرای کهرونده که مابین کرنال و پانی پت است ، دائرهٔ اجلال داشتند ـ

1. On him see p. 211 below. p. 211.

رسیدن شاهنواز خان بخدمت نواب وزیر و مقیّد و محبوس شدن :

خبر رسیدن شاهنواز خان شنیده و خلف‌الصدق خود رستم زمان
نواب معین الملک بهادر[1] را مع فوج پیشتر فرستاده ، او را نزد خود
طلبیده ، مشار‘‘ الیه پهر شب رفته ، بملازمت ایشان دست بسته رسیده
و روی نیافته ، محبوس گردیده ، همان شب در رتهٔ زنانه نشانیده ،
روانه حضور نمودند و معروض داشتند که گناهگار پادشاهی را فرستاده ام ،
۱۱۲ الف در بارهٔ او هر چه بخاطر مبارک رسد ، بعمل آرند ـ بادشاه بموجب استشاره
و استرضای وزیر الممالک مشار‘‘ الیه را محبوس نموده ، حوالهٔ گماشتگان
نواب ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ میرآتش فرمودند که
باحتیاط نگاهدارند تا بعد از فتح بر درّانی آنچه مصلحت وقت باشد ، بر
طبق صوابدید وزیر اعظم در بارهٔ او بظهور رسد ـ

نواب معزالیه بنا بر رعایت و جانب داری هم مذهبی و نظر
بر عواقب امور که علت غائیش مخالفت و عداوت با تورانیان بود ،
به باطن و ظاهراً پاس خاطر و رعب و هیبت نواب وزیرالممالک بهادر
که همشیرهٔ کلان ایشان فخر النساء بیگم مادر شاهنواز خان می شد و
این را نسبت به میر یحیلی خان بسیار دوست تر می داشت ، نموده ، و
بسیار بعزت و احترام در قید نگاهداشته و خود هم هر روز برای دیدنش
رفته ، انواع لطف و اشفاق بحالش مبذول می داشتند و بعد از
شهادت نواب وزیر اعظم که ایشان خود وزیر و مدار المهام کلی و
جزوی سلطنت هندوستان شدند ، مادرش را والده خوانده و او را از قید
بر آورده و بملازمت احمد شاه بادشاه برده ، بمنصب هفت هزاری ،
هفت هزار سوار و صوبداری ملتان از تغیّر نواب معین الملک بهادر
سرفراز فرموده و در یک روز سامان هفت هزاری گری او از سرکار خود
درست نموده ، بملتان فرستاده ، روکش نواب معین الملک بهادر
۱۱۲ ب نمودند ـ و او بملتان رسیده در اندک فرصتی مواد استقلال و فساد

1. His real name was Mir Muin-ud-Din Khan, popularly known as Mir Mannu, and later on, was entitled Muin-ul-Mulk.

مرتّب و مهیّا نموده[1]، بیباکانه با فوجی زیاد از حد که همراهش مغلیه و اوزبکیه و قزلباشیهٔ افواج نادر شاه بودند ، که بعد از کشته شدنش خواهان سر کرده بهادری جواد بی واقعه طلبی بودند و نمی یافتند - همین که آوازهٔ رسیدنش بملتان شنیدند و بر داعیهٔ او اطلاع یافتند ، از توران و ایران و اطراف بلخ دو اسپه دویده ، بخدمتش پیوستند و او بغرور این قشون بعزم رزم نواب معین الملک بهادر که بی شبه شکار خود می پنداشت ، گردید و متوجه لاهور شد - ازین طرف ، ایشان هم ردّ سائل را واجب دانسته و از لاهور با فوج ظفر موج بمقابلش حرکت نموده، به ملائمت و آدمیت سلسله جنبان صلهٔ رحم و قرابت شده ، بصلح و صلاح راهنمون شدند ، بلکه تا باین حد رفتگی نموده که صوبه داری ملتان هم باو تواضع کردند که او برصوبهٔ خود ناظم و ایشان بر صوبهٔ پنجاب ضابط باشند - او بحکم جنون تهوّر و غرور پشت‌گری وزیر، مطلق سخن معقول شنو نشده، دلیر تر و مغرور تر گشته -

جنگ نواب معین الملک بهادر و شاهنواز خان و کشته شدنش در میدان :

بر چند منزلی لاهور مقابلهٔ طرفین رویداده و در میدان جنگ صف سخت بمیان آمده - بعد از ظهور غلبهٔ آن طرف که مشارٌالیه صفوف این جانب را برهم زده ، متوجه قلب که نواب معین الملک بهادر فیل سوار ، پای تمکین و ثبات کوه‌وار بمیدان کارزار استاده بودند ، شد ، و بحکم اجل رسیدگی مقابل فوج راجه کوڑا مل بهادر ، ۱۱۳ الف
که سابق برین در ایّام تسلّط و تغلّب او بر پنجاب ، مشارٌالیه دیوان و مدارالمهام آن آشفته مغز ، دیوانه کام بود و الحال نظر بر قدر دانی و آدم شناسی ، نواب معین الملک بهادر که عاشق آدم بکار بودند ، بعد از قید ، خلاصی یافته و در بندگی ایشان سرفراز شده ،

1. See full detail in the *First Two Nawabs of Oudh*, pp. 138-39.

درین مدّت مصدر خدمات عظیمه و فتوحات جسیمه گردیده ، روز بروز پایهٔ ترقیش بمدارج کلی مرتفع شده ، درین جنگ مدار کاروبار و هراولی سپاه ظفر اقتدار بر او مقرّر بود ، گردیده و فوج او را برهم زده ، تا فیلش رسیده بود که بیک ناگاه بضرب گولی بندوق از تفنگ قضا و قدر بر سینهٔ پر کینه خورده، جان بحق تسلیم نموده، خود را از درد سر شور و شر و عالمی را از فتنه و آشوب نجات داد[1] -

بعد ازین فتح نمایان ، سر او را که راجه کوڑا مل بریده ، معه مبارکباد فتح بخدمت نواب معین الملک بهادر فرستاده بود - ایشان ملاحظه نموده، یاد صحبت ها و هنگامه های و اخلاصی که از زمان قدیم و آوان طفولیت با همدیگر داشتند و هم بازی و هم پیاله و نواله بودند ، یاد فرموده و بر قتل او غم و غصّه و افسوس بسیار خورده ، با لاش مقطوع الراس یکجا مدفون فرمودند -

گویند یحیٰی خان چون برین وقائع اطلاع یافت ، گفت :
۱۱۳ ب من حضر بئیراً لاخیه فقد وقع فیه - بهر حال بعد از گریختن شاهنواز خان از لاهور در ماه محّرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک هجری بلدهٔ معمورهٔ دارالسلطنت لاهور مفت و مسلّم در تصرّف شاه درّانی در آمد تا یک ماه و چند روز بلکه تا چهل روز تمام در آنجا مانده[2] ، بانواع زجر و توبیخ و اقسام عذاب و شلاق مبلغ های خطیر از ساکنان این مکان مصادره و مطالبه نموده و لشکریان نیز بر طبق ارشاد قول شیخ سعدی رحمه‌ الله :

بیت[3] به نیم بیضه چو سلطان ستم روا دارد
زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

1. See a detailed account of this battle also in the *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 25b.
2. *The Siyar*, iii, p. 898, gives the period of stay of Ahmad Shah at Lahore as one month. See also Anandram, pp. 326—330.
3. *Gulistan-i-Sa'di*, p. 96.

بعمل آوردند - ان الملوک اذا دخلوا قریۃ افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلّۃ"(۱) بظهور آمد و احمد شاه ابدالی درّانی الحال در بلدۀ لاهور بتاخت و تاراج مشغول گذاشته ، بمطلب دیگر می پردازیم -

محرّر و ناقل این اوراق که از نسخهٔ اصلیش نسخه برداشته ، یعنی بندۀ کثیرالذنوب محمد بخش متخلص به آشوب که درین هنگامه با در بندگی نواب وزیر شهید اعتمادالدوله چین بهادر قمرالدین خان نصرت جنگ و درین جنگ رفیق نواب معین الملک بهادر خلف الصدق ایشان من اوله الی آخره تماشائی نیرنگ قدرت های الٰهی بود ، بموجب فرمائش و تکلیف صاحبزاده بلند اقبال، این وقائع را مفصّل بی مبالغه
۱۱۴ الف و اغراق قریب بسه چهار هزار بیت در وزن شاهنامه بحر تقارب که این بحر مثنوی گویا مخصوص رزمیه است ، برشته نظم کشیده ، موسوم به "کارنامه" ساخته - فی الحقیقۃ رسالۀ لطیفی واقع شده، این چند برای استشهاد این مدعا انموذج مرقوم می شود - از "کارنامه" بندۀ راقم محمد بخش آشوب :

اشعار از کارنامۀ محمد بخش آشوب :

کنون ای ترا گوش با هوش یار
ز من این وقائع بیا گوش دار
که از کینه و مهر گردان سپهر
ز نیرنگی تابش ماه و مهر
چنین یاد دارم که در روزگار
بسال صد و شصت بر یک هزار
چو نادر شهنشاه ایران زمین
باقبالش ادبار آمد قرین
بدشت قوچون با قشون و سپاه
بر افراخته بارگه تا بماه

1. Qur'an, xxvii, 34.

شبی غافل از گردش روزگار
برگشته روزی فتادش دو چار
چو بخت بدش رفته در خواب مرد
بجانش قضا تیغ کین تیز کرد
بشمشیر افشار ایل خودش
اجل خنده بر زندگانی زدش
ز پا چکمه و از سرش تاج رفت
قشونی که بودش بتاراج رفت
خزائن برون رفته از کف همه
نماندش بگردن بجز مظلمه
شکوه شهنشاهیش رفته گم
بجان خون درویش زد اشتلم
بر و بوم ایران کران تا کران
ز قتلش برآشفت گفتی جهان
بهر سو ز غوغای آن شور و شر
ز خواب گران فتنه برداشت سر ۱۱۴ ب
بهر سر ز آوازۀ مرگ شاه
به پیچید سودای تاج و کلاه
قشون بی سر و رفته شاه از میان
بهم دیگر افتاد پیر و جوان
ز خویشان و اقوام نادر شهی
بشمشیر کین عالم آمد تهی
جوانیش ناگه ز هم صحبتان
سر و سر گروه الوس تپان
تهور پناهی به جرأت شهیر
سپه مست سودای تاج و سریر

در اقوام افغان سفّاک خو
به ابدالیان شهرت ایل او
زمان خانش نام پدر در جهان
مسمی به احمد یل نوجوان
ز مرگ شهنشاه خرّم دلش
مراد همه عمر شد حاصلش
به دیگ هوس پخته سودای خام
بصاحب خروجی برآورد نام
گذشته سر نخوتش ز آسمان
سوی راست زد جیغه همچون شهان
به نیروی ایل و الوسی که داشت
سر کبر تا اوج گردون فراشت
شباشب ز اردوی ایران خدیو
گریزنده شد مرد پر مکر و ریو
رفیقش بهان مردم هم تبار
شتابنده شد جانب قندهار(۱)
در آن سر زمین کرد تاراج مست
ز مال شهش گنجی آمد بدست(۲)
بتاراج آن گنج بی رنج و درد ۱۱۵ الف
ز طالع چو فیروز گردید مرد
علی‌الرغم ممسک خداوند جود
به لشکر به بخشید چیزی که بود

1. Ganda Singh (*Ahmad Shah Durrani*, p. 29) on the authority of *Tarikh-i-Ahmad*, 11-12, says that in the neighbourhood of Farrah, an army of a few thousand Persians came to block his way, but they were easily pushed aside by the Afghans, who arrived at Qandahar in due course without any further obstruction.
2. See p. 186 *Supra*.

به مشهوری بذل سیم و زرش
ز هر سو سپه گرد شد بر درش
ز بلخ و بدخشان و جیحون کنار
ز کابل زمین و دگر قندهار
قباحت نفهمان تاراج کام
به یغمای مال کسان خورده وام
قرقچی(۱) و دزد و حرامی همه
چو گرگان غارت‌گر هر رمه
وقائع طلب مردم شوره پشت
گرفتند دامان حکمش به مشت
ورا خوانده بر خویشتن شهریار
به ایلی شدندش رعیت شعار
سلح شور افواج آهن جسد
به تسخیر عالم شدندش بلد
بر آغالشش از پی شور و شر
دگر گونه بر بست هر یک کمر
ز اغوای لشکر یل پر غرور
چو پیلی شد ار پیشتر بوده مور
بگیتی شدش سلطنت آرزو
فضای جهان تنگ جولان او
نخست از وطنگاه خود قندهار
بکابل زمین تاخت تسخیر کار
مگر بود نائب دران تخت‌گاه
تقی خان نسناس قدم بوس شاه

1. A Game-keeper.

پتانرا ز خود دیده پر زور تر
نه پیچید از حکم و فرمانش سر
چو کابل گرفت آنچنان رایگان
شدش عزم تسخیر هندوستان
قزلباش و افغان و اوزبک بهم
چو شد متحد فتنه بر زد علم
بیک تاخت سر جیش غارت پتک
پشاور گرفت و گزشت از اٹک
ز اشراف هر سفلهٔ باج خواست ۱۱۵ ب
کران تا کران شور تاراج خواست
ز اردوی شه تا بآن قندهار
ز کابل زمین تا پشاور دیار
چه در کوهسار و چه در پهن دشت
دلیری صف آرای رزمش نه گشت
بهر سو ز آوازهٔ نام او
یلان را گریزندگی گشت خو
به پیش رخ آن حشر وان هجوم
هر آن قریه کآمد بهر مرز و بوم
نه کشت و نه دیهه از چنان فوجها
نه آباد سالم نه ویران رها
بهر سو در اثنای کوچ و مقام
ز ظلم و تعدّی ربودند کام
کمر بند ویرانی هر دیار
ستمگار کی جسته کسب و شعار
بهر جای هر چیز از هر که بود
شمردند میراث باب آن جنود

رعایا بغم وز فرح جفت و طاق
بجان زان تکالیف مالایطاق
عزیزان ذلیل و ذلیلان هلاک
همه خاک بر سر به تن جامه چاک
نه کس داد رس نی دلاسا شعار
نه کس دل ده و نی کسی غمگسار
ز یک فوج اگر جسته سالم برون
فتاده گرفتار دیگر قشون
سخن مختصر دشمن پر غرور
ز چنهاب و جهلم نموده عبور
به یغمای هر بلده چستش کمر
به پنجاب شد موجد شور و شر
به تسخیر آن ملک پر آرزوی ۱۱۶ الف
به پیکار لاهوریان کرد روی
بیک غرّش ضیغم کینه‌مند
پلنگان لاهور روبه شدند
ز جنگش گریزان و دل پر ز درد
سپردند میدان باو بی نبرد
چگویم دران خطّه کز برگ و ساز
چه آمد بدستش دران ترکتاز
ز تاراج و از حرق و از قتل عام
نماند از سلامت دران مرز نام
ز بیداد افغان کران تا کران
ازان شهر بر شد بگردون فغان
ز یغا و از غارت و قتل عام
نماند از سلامت دران مرز نام

ز تاراج و غارت دران بوم و بر
نماند از کهن خاندان ها اثر
حذر از چنان دشمنی پر ستیز
امان الامان از چنان رستخیز

فصل در ذکر حرکت نمودن بندگان سلطان احمد فرزند محمد شاه بادشاه باتالیقی نواب وزیر اعظم و اتفاق نواب صفدر جنگ بهادر میر آتش وغیره امراء بارادهٔ مقابله و جنگ

احمد شاه ابدالی درّانی -

چون بندگان بادشاه هندوستان از مدتی علیل و کسلمند بودند ، لهذا امرای عظّام معروض داشتند که هرگاه جناب حضرت بنا بر
ضعف مزاج به ذات گرامی خود تشریف نمی برند ، بهتر اینست که ۱۱۶ ب
شاهزادهٔ بلند اقبال را مرّخص فرمایند که دران صورت احدی از امراء درخواست منصب و جاگیر نخواهد کرد و اگر رخصت ایشان منظور نیست ، پس می باید که مبلغ شصت لک روپیه[1] برای مواجب افواج نو، نگهداشت امرا و هرکدام را جاگیرات جیّد مرحمت فرمایند - چون بندگان بادشاه بر جدائی پسر اصلاً راضی نبودند ، ضرورتاً خزانه را خالی کرده ، مبلغ شصت لک روپیه نقد حوالهٔ نواب قمرالدین خان وزیراعظم و نواب صفدر جنگ میر آتش و نواب ذوالفقار جنگ خالوی نواب مهد علیا ملکة الزمانی که خسر پوره بادشاه شهید مرحوم فرخ سیر هم می شد و ایشری سنگه پسر راجه جے سنگه سوای کچهواهه که صاحب نسبت سلاطین هم بود و نواب سعد الدین خان میر آتش و غلام محی الدین خان بیوتات و راجه

1. Out of Rs. 60,00,000, Safdar Jang's share was alone eight Lakhs and fifty thousand Rupees. He was, in addition, given Ambala and some other parganas in Jagir. The request of Ishwari Singh of Jaipur for the fort of Ranthambor was, however, rejected on the advice of the Vazir and Safdar Jang. See *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 118.

بخت سنگه پسر راجه اجیت سنگه راٹهور زمیندار جوده پور و میرٹه وغیره جا گیرات و زمینداری های خاطر خواه مرحمت نموده ، مرّخص فرمودند و سرداری کل و ضابط و رابط امور کلّی و جزوی نواب وزیراعظم شدند و امرای دیگر تابع و ایشان متبوع قرار یافتند و فی الواقع اگر قضای ایشان دران جنگ نمی رسید ، بوجهٔ احسن صورت کار نقش پذیر می شد ، بلکه داعیه های بلند بتصمیم ارادهٔ مصمّم داشتند که موجب رونق سلطنت خراب شده می شد -

از ''کارنامه'' بندهٔ راقم آشوب :

همه غافل از گردش روزگار ۱۱۷ الف
که ما در چه کاریم و پروردگار
چه خواهد که بی حکم او هیچ کس
بکاری نیارد کشیدن نفس
بجنگ اندرون فتح یا خود شکست
سر رشتهٔ هر دو هستش بدست
بتقدیر او جمله تسلیم کار
سرافگندگانیم بیچاره وار

بهرحال منجمله نام بردهها راجه بخت سنگه که از شجعان و بهادران هم جنس خویش و اخلاص خاص نسبت بخاندان سلطنت خلافاً لاجداده و اسلافه داشت و خانسامان هم که نسبت بصفت اخلاص و یک جهتی و فی الحقیقة بیچاره آدم متصدی نه مردم معرکه و میدان بود ، بنا بر خوشنودی و استرضای بادشاهی در حضور ماندند - و باقی امراء از شهر کوچیده ، بقصبهٔ سونی پت که بیست کروهی دارالخلافه بطرف لاهور است ، رسیده بودند که از روی بغتة هرکاره بوضوح پیوست که احمد شاه درّانی بعد ازگریختن شاهنواز خان حاکم پنجاب با افواج عاشق تاراج بی مانع و مزاحم داخل دارالسّلطنت لاهور شده[1] و بر صامت و ناطق تمام شهر قابض و متصرّف گردیده

1. See also Ferrier's *History of the Afghans*, p. 72.

و توپخانه و خزانهٔ لا تعد و لا یحصیٰ بدست آورده ، مشغول غارت و تاراج و آماده و مهیّا و مرتّب نمودن آلات حرب و ضرب و نگهداشت افواج عظیم بارادهٔ تسخیر هندوستان ست ۔

۱۱۷ ب بمجرد استماع این خبر ملالت اثر ، قلوب شاه و گدا و امیر و وزیر مشوّش و اندوهناک گردیده و از نوشته جات دیگر صریح بوضوح پیوست که در لاهور باستقلال خود را بادشاه تصوّر نموده و علم انا و لاغیری برافراشته بر زرهای که سکّه زده ، این بیت مسکوک است ، بلکه چندی ازان زرهای مذکور احمر و ابیض هم به جنس رسید و از نظرها گذشت و موجب ازدیاد وحشت و دهشت ها شد :

حکم(۱) شد از قادر بی چون باحمد بادشاه
سکّه زن بر سیم و زر از اوج ماهی تا بماه

اگرچه ازین سکّه باعتقاد خودش بادشاه اولوالعزم خود را قیاس کرد ، لیکن قطع نظر از اوج ماهی که تفالاً بر سلطنت مستعارش که این مرتبه بظهور آمد ، مصداق حالش واقع شد که فی الحقیقت مدت تسلّط و تغلّب او در لاهور زیاده بر یک ماه نکشید که درین جنگ خائب و خاسر منهزم شده ، بهزار جان کنی خود را بقندهار رسانید ۔ و اگر تعاقبی از افواج هندوستان واقع می شد ، در راه تلف می گردید و تا وطنش هم نمی توانست رسید ۔ چون در تقدیر بعد از چند سالی خرابی و ویرانی هندوستان بدستش مقدور بود ، بسبب نفاق سرکردهای این طرف ، بعد از شهادت نواب وزیر و بی پر و بالی و عدم سرانجام نواب معین الملک بهادر ، هر چند معزالیه عازم جازم شدند ، صورت تعاقب روی نداد و آخرکار رسید بجای که رسید و یفعل الله ما یشاء(۲) و یحکم ما یرید ۔

1. See S. M. Latif's *History of Lahore*, p. 424.
2. Qur'an, xiv, 27.

۱۱۸ الف القصّه امرای عظّام که بمقابله احمد شاه تعیّن شده بودند ، با همدیگر مشورت نموده ، مقرّر کردند که نواب سید صلابت خان ذوالفقار جنگ را که خصوصیت نسبت خاص خسری و خسر پورگی و اخلاص مخصوص این نسبت بجناب بادشاه و مهد علیا دارند و بحضور رفته و بجمیع وجوه خاطر بادشاه از اندیشه‌های دیگر جمع نموده ، بادشاه زاده را بهر قسمی که دانند و توانند ، درین افواج بیارند که بغیر از شاهزادهٔ بلند اقبال ، پیش رفتن امراء بجنگ بادشاه ولایت و فوج ولایت مناسب و ممکن نیست و الا حضرت بذات مقدّس خود تشریف فرما شوند که فدویان موروثی در حضور آن جناب بلوازم فدویت تا جان و مال دریغ ندارند ۔

چون از مشاهدهٔ احوال غلبهٔ نادر شاه چشمهای صغیر و کبیر ترسیده بود ، بندگان بنا بر ضرور بعد دادن زر جاگیرات ، مهاجرت فرزند هم قبول نموده ، مع ربع فوج بادشاهی سلطان احمد میرزا مرخّص فرموده و نواب ذوالفقار جنگ باتالیقی آن والا گهر مصمّم شده ۔ درین اثناء راجه ایشری سنگه راجپوت نظر بر حالات سلطنت نموده ، قلعه داری قلعهٔ رنتهمبور که از اعاظم قلاع هندوستان ست ، درخواست
۱۱۸ ب نموده ، بواسطهٔ حصول مطلب مذکور در رفتن تعطّل ورزید ۔ هرچند بعضی مردم راضی شده بودند ، لیکن نواب قمرالدین خان بهادر و نواب صفدر جنگ مانع آمده(۱) ، گفتند که اگر احیاناً چنین قلعه بدست راجپوت بیاید ، دیگر کیست که از چنگ آنها بجنگ گیرد(۲) ۔ بوکیل راجه مذکور نیز معاتبت فرمودند که این امر هرگز شدنی نیست ، اگر خواسته باشد ، همراه ما بیاید و الا برگشته بخانهٔ خود معاودت نماید ۔ چون ایشری سنگه مذکور که با برادر خود که دختر زادهٔ رایانست(۳) ، مخاصمت داشت و زمینداران دیگر نیز باو منازعت

1. See *Supra*.
2. *Tazkira-i-Anandram*, pp. 308—315.
3. Gladwin, p. 184 رانا.

داشتند ، بنا بران عدم رضای بادشاه را مناسب ندیده و زر از سرکار والا گرفته ، روانهٔ لشکر گردید ـ

اکنون آمدیم بر تحریر ایمای امرای که همراه شاهزاده بودند ـ اوّلهم نواب قمرالدین خان بهادر وزیر الممالک با دو پسر خود و دیگر اقربای خود و فوج مغلیهٔ تورانی و همراهیان خود مثل جانش خان و احمد باری خان و محمد عطا خان و قراخان وغیره ـ دوم نواب صفدر جنگ بهادر مع نواب شیر جنگ بهادر وغیره افواج خود که زیاده بر پنج هزار سوار قزلباش نادر شاهی و مغلیهٔ تورانی و نواب ذوالفقار جنگ با رسالهٔ احدیان که مشار'' الیه تنی بخشی بود ، با فوجی دیگر از نوکران خود و بندگان بادشاهی ـ و ایشری سنگه نامرد لاف زن با فوج راجپوتیهٔ خود که زیاده بر سی هزار خوش اسپه داشت و همه درین جنگ باظهار شجاعت و ثبات قدم خود
برسم راجپوتیه کیسری پوش یعنی جامه های خود را بزعفران رنگ کرده ۱۱۹ الف
که باعتقاد آن گمراهان مغرور کفن بسته ، برای کشته شدن و مردن بجنگ میروند و هرگز نخواهند گریخت ـ تمام فوج خود را و خود را زعفرانی لباس کرد ـ و مردم احمق هندوستان خصوصاً هنود که از قدیم الایّام رعیت راجهای هندوستان اند و معتقد شمشیر جنگی و ثبات قدم آنها طرفه گمان هاو اعتقاد های فاسد در حق آن نامرد نامرد کن داشتند و فتح این جنگ منحصر بر شجاعت همان طائفه می پنداشتند و فی الواقع نظر بر هم سوگندی و تعصّب به مسلمانان به جهت جاهلیت آنها همین متوقع بود که البته مصدر تردّدات نمایان خواهد شد ، چنانچه شد ، لیکن نه در جنگ ، بلکه در هزیمت و گریختن که بمجرّد تقابل عسکرین ، بی جنگ و صف آرائی بقسمی ، با کل فوج سراسیمه و بی حواس دست از بهیر و بنه خود برداشته و خیمه و خرگاه خودها هم چنان معه اسپانی که داشت ، به یغمائیان هر دو فوج ، حق السعی غارت و تاراج پیشکش نموده ، ازان رزمگاه که بر شش کروهی بلدهٔ سرهند ، ده روزه راه از دارالخلافه مسافت داشت ، راه وطن خود آنبیر

که دوازده منزل دیگر از شاهجهان آباد در راجپوتانه است ، سر کرده سر کنی و بر کنی غارت شده و غارت کنانیده و از شرمندگی بحضور هم باحوال بدتر از ننگ بوطن خود رسید ـ نام هزاران ساله بهادری آبا و اجدادش بخاک بلکه بگه (بگوه) زد ـ اولئک حزب الشیطان الا
۱۱۹ ب انّ حزب الشیطان هم الخاسرون(۱) ـ

از ''کارنامه'' بندهٔ آشوب :

چه گویم چه کرد آن جبانی سرشت
که شد مصدر آن چنان کار زشت
کنونم ز شرح چنان کار او
فروبسته بهتر لب گفتگو
که هر جا ز شیران رود داستان
نخواند کسی قصّهٔ روبهان
پس از ذکر فتحی بروی چنین
کشم اسپ رسوائی اش زیر زین

و نواب ناصر خان صوبه دار کابل که درین ایّام از کابل با شاه احمد درّانی جنگیده و خزانهٔ نادر شاهی را در راه پیشکش تاراج درانی نموده(۲) ، بحال خراب نزد وزیر اعظم به هندوستان آمده و بمربی گری و دستگیری ایشان بملازمت بادشاه و عفو تقصیرات و بحالی جاگیر و منصب سرفراز شده(۳) ، همراه ایشان با رسالهٔ کابلی درین جنگ رفاقت نموده و محی الدین علی خان بیوتات ، چنانچه سابقاً بقلم آمده ، بخدمت شاهزاده تعیّن گشت و متصدی سرکار ایشان قرار یافت و امرای

1. Qur'an, 58, 19.
2. See p. 186 *Supra*.
3 Nasir Khan was received in audience by Emperor Muhammad Shah on the 27th of Zilhijja, December 19, 1747, and was given a dress of honour of six pieces, a sword, an elephant and rupees one lakh in recognition of his loyalty to the Mughal Empire. See *Tazkira-i-Anandram*, pp. 237—38.

که در حضور ماندند ، مثل نواب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پسر نواب آصف جاه بهادر نظام الملک داماد نواب وزیر اعظم و نواب انتظام الدوله مهین پور ایشان و نواب جلال الدین حیدر پسر نواب صفدر جنگ بهادر میر آتش که ثانیاً حال به شجاع الدوله بهادر مخاطب و مشهور شد و اسحاق خان نجم الدوله پسر اسحاق خان
رکن الدوله محمد شاهی دیوان خالصهٔ بادشاهی و سعد الدین خانسامان
و نواب عبدالمجید خان مجد الدوله و خواجه روز افزون خان ناظر محل ۱۲۰ الف
و راجه بخت سنگه راٹهور با فوج راجپوتیه در ملازمت حضور مقرّر شده و بیرون شهر بر دو کروهی در رمنهٔ فیروز شاهی فرود آمده ، معسکر نموده ، اطراف خود خندق کنده سنگر بسته نشستند ـ

مقابله و مقاتلهٔ هر دو فوج مغل و افغان و قبل از وقوع جنگ بگولهٔ توپ قضا شهید شدن نواب وزیرالملک غفران پناه و باستقامت شاهزاده و شجاعت و استقلال نواب معین الملک بهادر و حسن تردّد نواب صفدر جنگ بعد از نبرد شدید شکست خوردن و گریختن احمد شاه درّانی ـ

القصّه امرای عظّام مقّرر نمودند که بتعجیل از کرنال باید گذشت که مکّرر چنین اتفاق افتاد که دران میدان نحس در هر جنگ که با فوج ولایت ، افواج سلّاطین هند را جنگ رویداد ، شکست بر این طرف افتاده و غنیم مظفر و منصور شده ـ چنانچه در کتب تواریخ مرقوم است و این معنی مرکوز خواطر عوام و خواص است ، لهذا بسرعت هرچه تمام تر از آن مکان منحوس گذشته و از سرهند هم آن طرف پیوسته ، متوجه معبر ماچهیواڑه شده ، بمراعات سیرابی لشکرها بر دریای ستلج نزول فرمودند ـ درین اثناء بیک بار خبر رسید که
احمد شاه درّانی با یلغار آمده و از معبر روپڑ بر دو منزلی این فوجها ، ۱۲۰ ب
عبور دریای مذکور نموده و شهر سرهند را با یلغار رسیده و تاخت

کرده(۱) بر گرفتن قلعه که جزوی از مردم نواب وزیراعظم که پپانصد نفر نمی رسید ، توپها بسته و آن بیچاره‌ها یک روز جنگ کرده ، آخر قلعه را بیورش گرفته ، جمیع آن مردم که منچت نام هزاری سردار آنها بود و خواجه سرای معتمد مسعود نام که خزانهٔ بیست و دو لکه روپیه و قدری جواهر خانه و یک صد اسپ عراق و عربی خاصه که بجهته ملاحظهٔ گرمی هوا در سفر همراه نبرده بودند و چندی از برادران حقیقی و برادرزاده‌های خواجه قاسم خان سرکردهٔ مغلیهٔ تورانی که برای سر انجام ضروریات سفر در قلعه مانده بودند ، همه را با هر که در قلعه بود ، بقتل رسانید ـ از ''کارنامه'' محرّره اوراق آشوب :

نه قلعه سلامت نه بقعه مصون
درون و برون موج زد بحر خون
ز بیداد افغان کران تا کران
ازان شهر بر شد به گردون فغان

بعد از قتل عام قلعه و قابض و متصرّف شدن بر خزانه و اصطبل وغیره غرورش از آنچه بود ، صد چند شده و خود را بالمقرّر بادشاه تمام هندوستان تصّور نموده ، عازم مقابلهٔ این فوجها گردید ـ بمحض استماع این خبر وحشت اثر ، شاهزاده و امرای عظیم‌الشان از
ماچهیواڑه بجانب سرهند عطف عنان نموده و بر چهار کروهی ۱۲۱ الف
شهر سرهند ، اتفاق صف آرائی قتال و جدال مقّرر شده ـ از آن طرف احمد شاه هر روز سوار شده و با تمام فوج و توپخانه‌ای که داشت از صبح تا شام و از شام تا صبح جنگ های قزاق و شبیخون درمیان آمده ، تا شانزده روز این معرکه برپا بود تا آنکه بتاریخ بیست و دوم شهر ربیع الآوّل سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک(۲)

1. See also Gulistana's *Mujmil-ut-Tawarikh*, pp. 101—2.

2. *i.e.*, 10th March, 1748.

جنگ بزرگ میدان قرار یافته و از هر دو جانب به تعبیه و
تسویه صفوف پرداخته ، علی‌الصباح ، بعد ادای فریضهٔ بامداد ، نواب
وزیراعظم قمرالدین خان اعتماد الدوله که هنوز بوظیفهٔ معتاد مشغول
و بر سر جای نماز نشسته با جناب کارساز ، بنده نواز ، راز و نیازی
داشتند ، که همان وقت گولهٔ توپ قضای از طرف حریف آمده و بر
سقف بارگاه وزارت پناه رسیده و آن را گرفته به پهلوی راست ایشان
رسیده ، در پهلوی دیگر بند شده ماند۱ - ''کارنامه'' :

سپهبد که بر خیمهٔ عزّ و جاه
مکان داشت ، بنشست بر سجده گاه
ازان گوله بر ذات آن خوش صفات
رسید آفتی برق گشته حیات
ز عالم بپوشیدن چشم سر
به چشم سرش حور شد جلوه گر
بیک تیز دو زین سپنجی سرای
شدش خلد ماوا و فردوس جای
دگر شرح این ماتم از من مپرس
ز جان رفتگان حالت تن مپرس
۱۲۱ ب چه گویم که هندوستان شد خراب
نه هندوستان بل جهان شد خراب
بهر دل دریغی دگر شد ندیم
شهی بیوه گشت و وزارت یتیم

لیکن رحمت خدا و هزار آفرین و تحسین بر سر خلف الصدق ایشان
که نواب معین‌الملک بهادر رستم زمان باشد که همان وقت بی تامّل و
توقّف عازم انتقام از حریف پدر کش شده و مطلقاً بی استقلال و متزلزل
و مضطرب نگردیده و نواب صفدر جنگ را که بعد از نواب وزیر

1. See full detail also in *The First Two Nawabs of Oudh*, pp. 120—21, and *Fall of the Mughal Empire*, i. pp. 223—24.

مدار تدبیر و سرانجام مهام کارزار ، گویا حواله بایشان شده بود
که دیگری از امرای متعیّنه من جمیع‌الوجوه قابلیت آن امر خطیر و
ساز و سامان آن دار و گیر سوای ایشان نداشت ، بر واقعهٔ هائله
مطلع ساخته و سرداران فوج پدر را طلبیده و بر سرگذشت قضای
اطلاع بخشیده و هر کدام را مختار ساخت که هرکه بخواهد با من
برای محاربهٔ حریف بیاید و هرکه خواهد در خیمهٔ خود بآرام
بنشیند ، زیرا که در حین جنگ پهلو دزدیدن و پس پا شدن
باعث خرابی و رسوائی ست و مرا تا وقتی که جان در بدن ست ،
انشاء الله تعالی از معرکهٔ این حریف قاتل پدر روگردان نخواهم شد
و بعد از تشفّی و تسلّی سرداران هم الوس و موافقان با ننگ و ناموس ۱۲۲ الف
که هر کدامی از آنها برای مصدر امور عظیمه می توانست شد ،
قدغن بلیغ و تقید شدید نمودند که عوام الناس را بلکه اکثری از
خواص را نیز برین کیفیت ماجرا مطلع نباید ساخت که موجب انتشار
حواس و دل شکستگی تمام لشکر و سپاه شده ، نقش دیگر
بروی (بطوری ؟) کار معاذ الله صورت گیرد و در بیرون خصوصاً و
عموماً شهرت دادند که نواب وزیر الممالک سوار شدن خود را موقوف
داشته ، پسر خود را برای جنگ مرخّص فرموده اند(۱) -

مختصر اینکه همان دم بر فیل سواری نواب شهید سوار شده و از
بس غلبهٔ تهّور و شجاعت و غیظ و خشمی که بقاتل پدر داشت ،
مقیّد بگرانباری سلاح جنگی هم نشده ، همان وضعی که آن وقت داشت ،
با همان لباس شب خواب یعنی انگرکهه سفید پنبه دار که زیر زره
همیشه می پوشیدند و همان دستار گول عریانه که بر کلاه شب خوابی
پیچیده ، استراحت می فرمودند و تبرّک کدام درگه بزرگواری از

1. *Siyar*, iii, p. 864. It was given out that the Vazir had caught a cold, and had ordered his son, Mir Mannu (Nawab Muin-ul-Mulk), to lead the army in his place. Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, p. 64.

اولیای ہند بود و آیۃ الکرسی و ناد علی وغیره بمشک نوشته بودند ، بر سر گذاشته و در حوضهٔ آہنی فیل پاکهر دار نبی بخش نام که در دلیری و مردانگی از جمیع افیال سرکار ممتاز و بر روی توپ و تفنگ و شیر و پلنگ بی محابا می دوید و بہمین وجوه نواب وزیر برای سواری خاص منتخب فرموده بودند ، سوار شده ، متوجه معرکهٔ مرد آزمای
۱۲۲ ب میدان جنگ شدند[1] و نواب صفدر جنگ بہادر و شاہزاده و دیگر امراء نیز بہییات مجموعی سوار شده ، صف آرای میدان کارزار شدند ـ

از آن طرف شاه درّانی نیز باتمام سپاه و توپخانه با غرور تمام از باغ سرہند که خیمه گاه او بود ، سوار شده و بمیدان رسیده مہیّج نائرهٔ جدال و قتال گشت و فوج خود را سه غول ترتیب داد ـ یعنی خود و وزیرش شفقت خان با دلاوران ابدالی و درّانی وغیره افاغنه ، ہم ایل و الوس مقابل نواب معین الملک بہادر و تقی خان نسناس شیرازی با قشونہای قزلباش و فوجہای ایران به تقابل شہزاده و راجه ایشری سنگھ وغیره افواج ہندوستان و افواج اوزبکیه و تورانیه و مردم کابل و پشاور و اطراف آن بمقاتله نواب صفدر جنگ بہادر مقرّر نمود که این سرکرده ہا فوجہای خودہا بحکم تعصّب و حمّیت و غیر جنسی با ہمدیگر که امرای ہندوستان باشند ، خوب خواہند جنگید و احتمال سازش و موافقت با حریفان ناجنس مطلق نماند ـ باین ترتیب دامن زن آتش کارزار شده ، جنگی رویداد که بعد از مدت دو صد سال که جنگ بابر بادشاه با ابراہیم افغان لودھی که بادشاه دہلی بود و کشته شدن او و فتح یافتن بابر بادشاه باشد ، جنگ دیگر ہمچنین در فوج ولایت و ہندوستان روی نداده :

شصت به پیغام تیر خطبه جان فتح کرد
دست بایمای تیغ منبر پیکر نشست[2] ۱۲۳ الف

1. See also *Tazkira-i-Anandram*, p. 276, *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 6a.
2. P. P. L. fol. 58 شکست .

چون راجه ایشری سنگھ نامرد بدبخت بمجرّد استماع آوازهٔ نقاره و صدای طبل جنگ ، راه فرار پیش گرفته و یک مرتبه آن ضلع که جای سی ہزار سوار بود ، خالی شد[1] و افواج درّانی از ہمان طرف میدان را خالی یافته ، جلو ریز بیک اسپ برداشتن این فوجہا را زیر و زبر نموده ، راست تا خیمه و بازار لشکر نواب وزیر بسیلاب غارت و تاراج روفته و توپخانه را متصّرف شده و تمامش را سوخته ، بیکار کرد و ہمچنین بر فوج شہزاده نیز غالب شده ، آثار غلبه و چیرگی ظاہر ساخته و بر فوج نواب صفدر جنگ ہم تاخته ، ہر طرف که رو کردند ، غلبه از طرف ہمانہا بود ـ نواب معین الملک بہادر ، آنچه لازمهٔ استقامت و سرداری بود ، بعنوانی شائسته بجا آورده و در جنگ با معدودی از رفقای ہم صحبت خود که آخرش به ہفت ہشت سوار کشید ، از آغاز آن جنگ یعنی تا آخر روز بلکه شام بذات خود مصدر تردّدات رستمانه و اسفندیارانه شده ، به تیر و تفنگ دافع دشمنان می کردند و بسیاری از سرداران فوج ایشان مثل جانش خان بہادر و میر شہاب الدین خان میرآتش معه پسرش و بہروز خان خواجه سرای داروغه باندران و برادران احمد باری خان و محمد عطا خان و جمعی از منصبداران و جاعتداران عمدهٔ مغلیهٔ تورانی ۱۲۳ ب
بشہادت رسیدند[2] و سردارانی زنده ماندند ، مثل آدینه بیگ خان فوجدار دوابه که دو گولی جزائر بر دو دست خورده و ہر دو رفیقش بخشنده بیگ خان و منعم علی خان که ہر سه بر یک فیل سوار بودند ، منعم علی خان کشته و دوسی شش گولی بر بدن خورده ، لیکن سلامت ماند و دیگر ہمه سرداران ، ہر کدا می موافق حصّهٔ رسد خود زخم تفنگ

1. All the authorities say that Raja Ishwari Singh, the Chief of the Rajputs, found his courage failing him and he ran away at the very outset of The battle without striking a blow. But *Gulistana*, a secondary source, states that the Rajputs fought well and only towards the end of the battle, the remnant of their force fled away from the field of action: *Mujmil-ut-Tawarikh*, p. 110.
2. See *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 6 b, *Mujmil-ut-Tawarikh*, pp. 109—110.

خورد - و از اولاد و اقربای نواب وزیر شهید میر محیّ الدین خان مشهور بشاه جیو ، پسر ایشان و سیّد نیاز خان نواسهٔ ایشان که پدرش سیّد نیاز خان را نادر شاه روز دوم قتل عام دهلی از خانه طلبیده گردن زده بود ، چنانچه سابق بقلم آمده(۱) ، مکرراً گولی های جزائر و زنبورک خورده ، اگرچه سلامت ، لیکن تا مدت العمر اثر صدمهٔ آن زخمها نرفت و معین الملک بهادر بذات خود در حالتی که هفت سوار اطراف فیل ایشان مانده ، چنانچه محرّر و ناقل این نسخه بندهٔ عاجز محمد بخش آشوب هم در آن ساعت طاقت زدا ، منجمله آن هفت سوار جانباز ، جانستان ، توفیق رفاقت ایشان یافته و مکرراً بر قشونهای درّانی تاخته و بجنگ نیزه بازی که از قدیم بآن حربه مشق رسای داشت ، مصدر فدویت و جانبازی شده ، سه سوار درّانی را
از فوج آنها جدا ساخته و بزخم بهالا (بهالا) مجروح ساخته، موافق درخواست ١٢٤ الف
آن هر سه سوار امان داده ، زنده و صحیح و سالم خود را و آن سواران را با اسپ و یراق که هر سه بندوق دست بودند ، بخدمت نواب موصوف رسانیده ، مورد تحسین و شاباش صغیر و کبیر شده و بعد از فتح جنگ ، روز دوم باضافهٔ مواجب و خلعت خاصه که آخر آن جنگ چل ته کمخاب بی غش ستاره دار طلائی سنگین بها بوده و برادری پنجاه سوار با عنایات دیگر مخصوص و ممتاز گردید -

غرضکه بر سینهٔ صفا گنجینهٔ ایشان هم دو انگشت بالا تر از پستان راست گولی بندوق دستی رسیده و زره و دگلهای که بالای آن زره پوشیده بودند ، شکسته و شگافته بدن مبارک رسیده ، لیکن کارنکرده ، بقدر غورهٔ انگوری آن قدر جا کبود و اطراف آن سرخ و آماس کرده -

ع رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت(۲)

1. See p. 39 *Supra*.
2. See p. 51 *Supra*.

چنانچه وقتی که از صدمهٔ آن در حوضهٔ فیل افتادند ، بنده که سوار متصل فیل ایشان ایستاده بود ، غرضکه بخیر گذشت - ایشان معاً برخاسته و همّتی نموده فرمودند ، الحمد الله ! بخیر گذشت و از کمال استقامتی و استقلالی که جوهر ذاتی ایشان بود ، مطلقاً احدی را برین معنی مطلع نساخته و تمام آن شب که بر فیل سوار ایستاده بودند ، بهمان حال قائم مانده و رومال را بگرمی نفس گرم کرده ، آن زخم را ساعت بساعت گرم می کردند که بسبب اثر شبنم و سردی هوا سخت و کرخت نگردد و صبح دوم از فیل فرود آمده ، آنچه لازمهٔ مداوا
١٢٤ ب و علاج بود ، بعمل آوردند و نواب صفدر جنگ بهادر نیز با افواج خود در طرفی که بودند به لوازم محاربه و مجادله سرگرم تنبیه و تادیب غنیم بود ، مصدر تردّدات نمایان گردیده ، بلکه اسمٰعیل خان سپه سالار خود با جماعته قزلباشیه نوکران سرکار خود آخر روز بکومک نواب معین الملک بهادر فرستادند ، چنانچه مشار'' الیه با پانصد ششصد کس که همه یوزباشیان و منکباشیان آن طائفه بودند ، با خودش اسپانرا گذاشته و پیاده شده و جزائرها بدست آمده و بمجرای ایشان رسیده ، متوجه کارزار شدند :

دلیران ایران زمین کینه خواه
نهادند روی شجاعت براه

بمحض رسیدن این فوج کمر افواج حریف زده ، بعضی را مقتول و برخی را مجروح و تتمه را مغلوب ساخته ، پس پا نمودند -

حاصل کلام اینکه افواج احمد شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده ، وقت شام عنان ها کشیده کشیده و پشت نه نموده و ازین فوجها دور تر رفته ، چون شب سر دست آمد ، دران تاریکی راه به بنگاه خودها که از شهر سرهند آن طرف در باغ بادشاهی که بنا کردهٔ حافظ رخنه ، ندیم همایون بادشاه و اکبر بادشاه بود ، رفتند(۱) -

1. See also *Siyar*, iii, p. 864, and *The First Two Nawabs of Oudh*, pp. 124—25.

و امرای ہندوستان ، نظر بر واقعۂ نواب قمر الدین خان بہادر
و تاراج شدن اردوی ایشان و برہم شدن توپخانہ وغیرہ سرانجام
جنگی سرکار معز الیہ ، تعاقب غنیم مناسب ندیدہ و تمام شب جا بجا ١٢٥ الف
در ہمان میدان فیل سواران بر فیل ہا و افواج بر اسپان سوار ایستادہ
ماندند - صبح روز دوم کہ نواب معین الملک بہادر ، باز بارادۂ جنگ و
تعاقب متوجۂ اردوی حریف شدند ، نواب صفدر جنگ بہادر مردم معتبر
خود بہ ممانعت فرستاد ، بوجوہ معقول نہ گذاشتند کہ این ارادہ
از قوّت بفعل رسد - و فی الواقع نظر بر سنوح مقدمات دیروزہ مصلحت
ہمین بود کہ بجا آوردند و حریف بعد از جنگ کہ روز جمعہ بیست
و دوم شہر ربیع الاوّل رو دادہ بود ، سہ روز دیگر بتدارک خود
پرداختہ ، روز سہ شنبہ باز با تمام سامان خود صف آرای شور و شر
شدہ و تا سہ پہر روز مقابل ایستادہ ، بی استعمال اسلحہ و وقوع کارزار
مراجعت باردوی خود نمودہ ، چون بسبب آزمودہ کاری و مہارت در
فن سپاہی گری پلّۂ جنگ را سنجیدہ بود ، مایوس مطلق شدہ و اردو
و بنگاہ را ہمان قسم قائم گذاشتہ و با خود با جمعی کہ داشت ،
شباشب راہ لاہور سر کردہ ، با یلغار سہ روز آن راہ دور و دراز طی
کردہ و صحیح و سلامت بلاہور رسیدہ و در شہر داخل نشدہ ، از
دریای راوی پایاب عبور نمودہ ، راہ کابل و قندہار پیش گرفت[1] و
امراء و سرکردہ ہای او بموجب فرمودہ اش یک روز در بنگاہ مقام
کردہ ، روز پنجشنبہ باز بدستور سابق در میدان رسیدہ و صف آرائی
نمودہ ، تا شام بر جمیع جہات این فوجہا تاختہ و اندک اندک جنگی
ہم ہر طرف نمودہ و شباشب با کلّ فوج و بہیر و بنگاہ ہا از باغ سرہند
کوچ کردہ ، راہ قندہار پیش گرفتہ سرکن و برکن بدستور ١٢٥ ب
شاہ در سہ روز بلاہور رسیدہ ، عزیمت وطن نمودند - و در ہمان
رزمگاہ کہ این فوجہا مقام داشتہ ، منتظر تحقیق اخبار حضور بودند ،
چرا کہ از صعوبت آزار قریب الوفات بادشاہ فردوس آرام گاہ مطلع

1. *Siyar*, iii, 864, *Mujmil-ut-Tawarikh*, pp. 112—13.

بودند کہ عنقریب واقعۂ ناگزیر ایشان واقع می شود و زمانہ رنگ
می گیرد و از آنجا برای سیرابی لشکر کوچ نمودہ ، باز برگھاٹ
ماچھیواڑہ بر کنار دریای ستلج رفتہ ، دائرہ کردند - بالفعل این‌ہا
را ہمین جا گذاشتہ ، بمطلب دیگر می پردازد -

فصل در ذکر وصال و ارتحال بادشاہ خجستہ خصال فردوس آرام گاہ محمد شاہ و برخی از احوال اجداد ایشان بجہۃ ربط سر رشتۂ سخن

از مردم معتبر راستگو ، واقف کار چنین استماع نمودہ شد کہ
سلطنت ہندوستان درمیان اولاد حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور
گورگان از وقت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ ، کہ سلطان ابراہیم لودھی
بادشاہ دہلی را کشتہ ، فتح ہندوستان نمودند و بعد از ایشان
نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ ولی عہد و جانشین ایشان شدہ و چند
سالی مشغول ملک گیری‌ہا و ضبط ہندوستان ماندہ از بدخشان تا
اقصای بنگالہ طولاً و تا گجرات و کوہ کماؤن عرضاً بضرب شمشیر
١٢٦ الف مسخّر نمودہ و در عین آن حشمت و اقبال بعین الکمال ادبار مبتلا
شدہ و از شیر خان افغان کہ نوکر و رعیّت ایشان مکرّر جنگ کردہ
و بسبب نفاق برادران و سپاہ خود ازان غنیم کمزور شکست خوردہ
و پس از ہزاران نکبت و صعوبت و محنت بایران و عراق نزد
شاہ طہماسپ صفوی پسر شاہ اسمٰعیل رفتہ و با ہمدیگر برادر شدہ و
بکومک شاہ باز آمدہ[1] ، چنانچہ در کتب تواریخ بقسمی کہ مرقوم
قلم وقائع نگاران گشتہ ، قندہار را از برادران منافق خود جبراً و قہراً
گرفتہ ، متصرّف شدند و فوج ایران را از ہمان جا رخصت معاودت

1. Sir John Malcolm, the great historian and authority on Persian affairs, pays great tribute to Shah Tahmasp for his very noble and generous reception of Humayun. See his *History of Persia*, Vol. I, 508.

فرمودند و بعد ازانکه بخودسری کابل را نیز از کامران میرزا ، برادر
خود انتزاع نموده و اسباب سلطنت و اقبال بهم رسانیده ، بار دیگر بر
اقلیم هندوستان فتح یاب و پادشاه شده ، پس از چند سال از
بام مسجد قلعه که ساختهٔ معار همّت عالمگیر ایشان بود و دران
قرات (؟) هنوز باتمام نرسیده ، نیمکاره مانده و شیر خان در ایّام
تغلّب خود عمارت آن باتمام رسانیده مسمّیٰ بشیر منذل گردانیده ،
چنانچه الی الآن متصّل بشهر پناه دارالخلافه دهلی بهان شکوه و استحکام
بحال و قائم است ، افتاده ، داعی حق را لبیک اجابت گفتند(۱) - و
بجای ایشان خلف الصدق عالم ستان جلال الدین محمّد اکبر بادشاه
بسعی نیکو بندگی محمد بیرم خانخانان بادشاه هندوستان شده تا
اواسط عهد اکبری استقلال کما هو حقه' در امور سلطنت بهم رسیده ، ۱۲٦ ب
گردن کشی و متمردی از راجه ها و افاغنه نماند - در عهد جهانگیری نیز
مهام سلطنت و مقدّمات ضبط و نسق بادشاهی روز افزون بود ، تا
آنکه نوبت بادشاهی و کامرانی بشهاب الدین محمد صاحبقران ثانی
شاهجهان بادشاه غازی رسید - در عهد عدالت آن بادشاه نصفت
دستگاه در جمیع امور کلّی و جزوی رونق سلطنت و آبادی و
معموری هندوستان بجای رسید که بهشت روی زمین شد و مخالفی درین اقلیم
نمانده ، بلکه تا اقصای آسام و زخنک و کامرو دیس طرف بنگاله و تا
سرحد سراندیپ و دریای شور سمت جنوب که عبارت از ملک دکهن
است ، داخل ممالک محروسه گشت و بادشاهان حیدر آباد و بیجاپور که
هر کدامی ضابط اقلیمی و مالک پنجاه هزار سوار بود ، معه راجه های آنجا
حلقهٔ اطاعت در گوش ، بادای باج و خراج هر ساله محافظت سلطنت
خودها غنیمت می دانستند و بعد از شنقار شدن ایشان بلکه

1. Humayun died on the 7th Rabi'-ul-Awwal, 963, and the *Khutba* was read on the same day in Akbar's name by Tardi Beg Khan, of Turkistan. The *A'in-i-Akbari*, English Translation by Blochmann, Vol. I, p. 335.

اواخر سلطنت در حین حیات و اقتدار ایشان بسبب نادانی و کم عقلی
شاهزادهٔ ولی عهد مهین پور خلافت محمد دارا شکوه ، بنحوی که در
بادشاه نامهٔ شاهجهانی و عالمگیر نامه وغیره نسخ تاریخ مفصلاً مرقوم
است ، محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازی بر هر سه برادران خود
که محمد داراشکوه و شاهشجاع و مرادبخش باشند ، در
جنگ‌های عظیم بفتوحات جسیم مخصوص عون و تائیدات مالک الملک
رب کریم شده ، رونق افزای اورنگ و دیهیم گشتند - در ایّام پنجاه ۱۲۷ الف
ساله سلطنت ایشان بهار گلشن هندوستان رشک افزای عرصهٔ جنان
گردید ، بلکه قطع نظر از مهام دنیوی ، امور دین و اسلام و احکام شرع
و سنّت خیرالانام صلی الله علیه وسلّم که بسبب انحراف
اکبر بادشاه باغوای کفار ضلالت شعار خلل‌های کلی دران راه یافته بود،
اگرچه در زمان شاهجهان بادشاه نسبت بسابق آبی بروی آن
امور آمده ، لیکن در عهد عالمگیر غازی(۱) چنانچه باید و شاید ،
رونق این احکام و پاس حدود شرع و اسلام باعلیٰ مراتب ترقی و صعود
از مدارج اعلیٰ علیین در گذشت - و بعد از ارتحال ایشان بعلّت محارباتی
که در اولاد و احفاد ایشان مابینهم واقع شد ، در جمیع آن
امور دینی و دنیوی ، خصوص در ضوابط بادشاهی و سلطنت روی داده ،
نوکران غالب و زمینداران متمرّد و گردن‌کش و کفار آغاز طغیان
و عدوان نموده - باز هم تا عهد بادشاه بهادر شاه همان طریقهٔ
عالمگیری مسلوک بود و چون معزالیه مردی بود کم آزار و فاضل ،
عالم و صالح و عابد ، ملاّ سرشت ، زاهد مزاج ، کثیر الاولاد و
با خدای تعالیٰ - در وقتیکه در حبس پدر مدت ده سال محبوس بود ،
عهدی کرد که اگر نوبت سلطنت بمن رسد ، هیچ سائلی محروم
نگذارد ، گو سوالش از هر باب باشد و فی الواقع در عهد خویش
چنانچه باید ، ایفای عهد مذکور نمود ، سائلی را محروم و نا کامیاب ۱۲۷ ب
نگذاشت - لهٰذا ازین نرم روئی و پنبه دهنی که منافی ریاست و تسلّط

1. On him see Sir Jadunath Sarkar's *History of Aurangzeb*, which is based mainly on original contemporary Persian sources.

است ، آن هیبت و سطوت نمانده و کل امور روی در انحطاط آورده . بنا بر خواهش کفار که راجه های این دیار بودند ، نظر بتالیف قلوب ، معافی جزیه که اعظم امور اسلام است ، روی داد . علی هذالقیاس مفاسد عظیمه در هر باب بروی کار آمده . بعد از فوت آن مروّت دستگاه درمیان ابنای اربعه اش که محمد معزالدّین جهاندار شاه و محمد عظیم الشّان و محمد رفیع الشّان و محمد جهانشاه باشند ، بمجرد واقعه پدر که همه در حضور یعنی بیرون شهر لاهور در لشکر پدر یکجا بودند و بتقریب تنبیه گروی مقهور بادشاه و سپاه در همان سر زمین مقام و قیام داشتند ، با همدیگر جنگ کرده و هر سه برادر در میدان یکی بعد دیگری کشته شده و سلطنت هندوستان بهشت نشان بواسطهٔ کرپزت و شیطنت ذوالفقار خان نصرت جنگ که کهنه گرگ پیشه سلاطین کشی و جلّاد بلکه هلاکوی اولاد امیر تیمور بود ، بر محمد معزالدّین جهاندار شاه قرار یافت .

بیان فضائح و قبائح سلطنت معزّالدین :

او اگرچه سابق در عهد جدّ امجد خود عالمگیر بادشاه همیشه در جنگ ها ، کارزارها مصدر فتوحات و ملک گیری‌ها و مشهور بشجاعت و بهادری بود ، چون بادشاهی باو رسید ، بعلّت عیاشی که جوهر ذاتی او بود ، بر ڈومنی لال کنور(۱) نام مبتلا و فریفته شده ،

1. She was a singing girl, who had become Jahandar Shah's favourite concubine. The *Hadiqat-ul-Aqalim*, 131, states she was the daughter of Khasusiyat Khan, a descendant of Miyan Tan Sen, the celebrated musician of Akbar's time. (Blochmann, *Ain*, i. 612). Gifts were showered upon Lal Kunwar and her friends. It is said that an annual allowance of two Krore of rupees (about £ 2000000 sterling) was made for her household expenses, exclusive of clothes and jewels. One writer says the days of Nur Jahan Begum were revived for her ; that coins were issued in her name as they had been in that of Jahangir's favourite wife. (*The Later Mughals*, I, 194). Such coins of Lal Kunwar, if ever issued, have not come down to us.

بلکه دیوانه و مسخ یکبار دین و دل بلکه جان و جهان نذر غمزه ۱۲۸ الف
و عشوهٔ جانان نموده ، در یک ساله سلطنت او که مدار المهام کلّی و جزوی امیر الامرا ذوالفقار خان بود ، چه قتلهای امراء و غرباء که بی‌گناه و تقصیر بوقوع نیامد ؟ و چه خاندان قدیم که بخاک برابر نشد ؟ و همچنین از یک طرف تطاول و اقتدار کوکلتاش خان(۱) و اقربایش و تسلّط اقرباء و خویشان آن ڈومنی دلستان و مسخ شدن بادشاه و مسخرگیهای که رویداده ، شمهٔ ازان بهزار دفتر تحریر پذیر نمی تواند شد . ظریفی تاریخ جلوسش یافته :

دشمن خلق آمده تاریخ شاه بی خرد
سال دیگر گر بماند دشمن خالق شود

خروج نمودن محمد فرخ سیّر در بنگاله :

تا آخرکار ملک و بادشاهی و جان و مال همه در سر همان شقاوتها برباد رفته ، یعنی بادشاه برادر محمد فرخ سیّر پسر محمد عظیم الشّان بهادر که به نیابت در صوبهٔ بنگاله فرمان فرما بود ، در بنگاله خروج نموده ، بعزم انتقام پدر عازم دارالخلافهٔ شاهجهان آباد شده و روز بروز اسباب اقبالش فراهم و در الهٔ آباد و بنارس سیّد قطب الملک عبدالله خان و امیر الامرا سیّد حسن علی خان بهادر که سردار و رئیس سادات باریه(۲) و بشجاعت و تهور ارثی مشهور و صاحب حکومت این ملک ها بودند ، بملازمت معینه
و مدار کاروبار محاربه و کارزار شده ، ازین طرف ذوالفقار خان وغیره ۱۲۸ ب
که بمقتضای ادبار رسیدگی و دامنگیر شدن خون ناحق هوش وحواس همه رفته بود . اوّل محمد اعزالدین پسر معزّالدین را باتالیقی خواجه حسین خان خاندوران یزنهٔ کوکلتاش خان با افواج حضور فرستاده

1. Ali Murad Khan Jahan Kokaltash Khan was foster-brother of the Emperor Jahandar Shah.
2. See a detailed account of the family history of the Sadat-i-Barha in the *A'in-i-Akbari* (Trs. Blochmann), Vol. I, pp. 427—28.

تا باوا(۱) رسیده بودند که محمد فرخ سیّر باتفاق سادات و فوجی قلیل
قصباتی و سرہندی از آن طرف رسیده و اینها بی جنگ رو بفرار
گذاشته و حریف جلو ریز به تعاقب از اکبر آباد ہم گذشته ، درین
وقت که ذوالفقار خان و جهاندار شاه مسخ شده ، با اسامه و
کوکبهٔ سلطنت مستعار که مایهٔ ہزار ننگ و عار بود ،
بدفعیهٔ حریف اقبالمند به گروگهاٹ که ہفت کروہی اکبرآباد
بسمت شاہجهان آباد است ، رسیده -

منهزم شدن معزّالدین و ذوالفقار خان و دستگیر شدن ہر دو و به فضیحت کشته شدن و بسزای کردارہای خود رسیدن :

مقابلهٔ ہر دو بادشاه مقبل و مدبر رویداد - حرکت المذبوحی
ازین طرف رو داده و ذربجان (؟) غالب شده - اینها سر و ریش خودہا
تراشیده و منهزم شده ، شباشب بخانهٔ نواب اسد خان عالمگیر شاہی
که پدر امیر الامراء ذوالفقار خان و صاحب نسبت و واجب الرعایت
بادشاہان سلف این خاندان ، رسیده ، پنهان شدند و محمد فرخ سیّر
بادشاه متّصل شده و فرصت نداده به تعاقب ایشان تاخته ، بباڑه پله
بیرون شهر دارالخلافه بارگاه سلطنت برافراشته و این ہا را بهر قسمی
١٢٩ الف که بود ، بدست آورده ، بهزار ذلّت و فضیحت ہر دو را بخفه کشته
و سر ہر دو را بریده ، بر سر نیزه کرده و لاش بی سر معزّالدین را
بالای فیل آویخته و لاش ذوالفقار خان را بدم ہمان فیل بسته ، پیش
پیش سواری محمد فرخ سیّر روانه ساخته(۲) و پادشاه خود معه ہر دو

1. There seems to be no town or village bearing the name of Bawa. Most probably this place was Khajwa, the site of Alamgir's victory over Shuja in January, 1659. *The Later Mughals*, Vol. I, p. 216.

2. See also *Siyar*, ii, 395. The body of Mu'izz-ud-Din Jahandar Shah), according to the *Later Mughals*, I, 254, was thrown into an open litter and the head placed on a tray. Half an hour after night fall, they reached the camp with the lifeless head and trunk and laid them at the entrance to the Emperor's (Farrukh Siyar's) tents, along side the body of Zulfiqar Khan.

سیّد که یکی وزیر و دوم امیر الامراء ، و میر بخشی شده بود ، داخل شهر دارالخلافه و قلعه شده و بر تخت سلطنت جلوس نموده ، این بیت بر اشرفی و روپیه سکّه زدند(۱) :

سکّه زد از فضل حق بر سیم و زر
بادشاه بحر و بر فرخ سیّر

و چون این جنگ و فتح بمعاونت روستائیان و قصباتیان که یک قلم ہمان ہا بودند ، بمحض تقدیر حضرت قدیر رویداده ، این سم سلطنتی که در خیال و گمان کسی خطور نمی کرد ، چنین بی درد سر میسّر شد ، از ہمان روز بی حرمتی و ذلّت و بی‌اعتباری شرفاء و نجباء رویداده ، امراء و امراء زاده ہای قدیم با خانمانها و خاندانها بخاک برابر و یکسان شده ، اکثری از نوکری ہای دو صد ساله بر طرف و بی منصب و جاگیر کاسهٔ بر کف گدائی شدند و دور دور ہمان قصباتیان و روستازادهٔ گنوار شد -

رواج پواچ پروری :

و از ہمان وقت این بدعت مستحبه و مستحسن گردیده ، روز بروز این بلیّه در امزجهٔ رؤسای قلب ساری گشته ، الی الآن ہمان آش گنده و ناگوار در کاسهٔ روزگار ہر ساعت مزهٔ دیگر ہم می رساند و حکم مهیوه سفر عراق کرده دارد ، ہرگنده پزی گنده خوری می خواہد -

القصّه بعد از دو سالی بروایات مختلفه که اکثرش صحیح است ،
مخالفت بادشاه و سیّدین رو داده و سادات حتی المقدور در گذشت و
تغافل بکار برده و ہرگز مجوّز حرام نمکی نمی شدند - چون کار بجان و
کارد باستخوان رسید ، لاچار آنها ہم کمر بدفعیه بسته ، با وصف آن ہم ١٢٩ ب

1. See *Lahore : its History*, p. 420.

تا به تغافل بگذرد ، گذرانده و نواب امیر الامرای حسین علی خان[1] از حضور برآمده و به دکهن رفته ، بضبط و اصلاح مفاسد آن ممالک پر شور و شر پرداخته و بادشاه و ارکان حضور داؤد خان مرد خیز پر شور و شر پرداخته و بادشاه و ارکان حضور داؤد خان مرد افغان پنی راکه از رستمان زمانه و به تهور مردانه و دران وقت در دکهن بود به نوشتجات عنایات و مواعید بی حد و حساب امیدوار ، بلکه دیوانه سار نموده و بر روی حسین علی خان دوانده ، او با دو هزار سواری که داشت ، مقابل یک لکه سوار و دو لکه پیاده حریف شده و بجنگ شمشیر در آمده ، خود را تا فیل حسین علی خان رسانیده ، بزخم گولی بندوق کشته شد - و حسین علی خان بعد ازین فتح بر راجه ساهو سردار کل مرهته تا ستاره و پونا رفته و آنها ساخته و دوازده هزار سوار مرهته با نماجی[2] سندهیه نام سرداری همراه گرفته و بادشاه زادهٔ جعلی بهم رسانیده بارادهٔ دستگیر و خلع نمودن بادشاه از دکهن عازم حضور شده ، رسیده و بی پرده شده ، اظهار حرکات متمردانه نموده ، بعد قصّه و قضّیهٔ بسیار که در جواب و سوال با همدیگر رویداد ، داخل قلعه شده و بند و بست خود نموده و مردم خود را درون حرم‌سرای بادشاهی فرستاده و بادشاه را دستگیر نموده بیرون کشیدند و دست اندازی ها و بی ناموسی آنچه از دست شان
١٣٠ الف برآمد ، نسبت بزن و دختر بادشاه وغیره مردم محل ، بجا آوردند -

1. Hasan Ali Khan (afterwards ‘Abdullah Khan Qutb-ul-Mulk) and Husain Ali Khan were the sons of ‘Abdullah Khan Saiyid Miyan. The younger brother Husain ‘Ali Khan is admitted by every one to have been a man of much greater energy and resolution than his elder brother Hasan ‘Ali Khan. *The Later Mughals*, Vol. I, p. 203.

2. The text (*Muntakhab-ul-Lubab* of Khafi Khan) calls him "Niba", but a variant reading (p. 621) gives "Nima" and this agrees with Grant Duff, who calls him "Neemajee-Sindia". *The History of India As Told By Its Own Historians*, ed. Susil Gupta, p. 21.

و آنچه از زر و جواهر و حلی و حلل در سر و بر آنها بود ، بضرب طپانچه و دشنام از آنها کشیده ، رستخیزی در محل بادشاهی رویداد که بنوشتن نمی آید -

بلای ناگهانی که بقضای آسمانی خود بخود بمرهته‌ها رسید :

و افواج مرهته که از تکیه مجنون تا قلعه چهار کروه در طول مسافت در شهر داخل شده بودند - چون همه مردم صحرائی و گاهی روی شهر ندیده در تماشای شهر و شهریان حیران و نگران بودند که درین اثناء سواری نواب اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر که از حویلی اجمیری دروازه بقلعه می آمدند ، از راه دریبهٔ شیرینی نمودار شده ، چون راه از هجوم افواج مرهته مسدود بود ، مغلان تورانیه قمچی‌ها از کمرها کشیده ، برای بهم رسانیدن راه اهتمام نمودند و افواج مرهته ازین اهتمام یک مرتبه دست و پا گم کرده ، رو بگریز نهادند که از تنگنای شهر خود را بمیدان و صحرا کشند - بقدرت الله نوعی خوف و هراس در دل های شان القاء شد که سر از پا نشناخته دیوانه و بی اختیار خودها را از اسپان بر زمین انداخته و برای امان و پناه در خانه های مردم شهر در می آمدند که ما را پنهان کنید و امان دهید که مغلان می کشند - و مردم بمعائنهٔ این حال دلیر و سرک شده ، کار بجای رسید که یک بازاری بیست کس و پنجاه کس را از سرداران عمدهٔ آنها با سپاه و فوجش گرفته و از اسپان کشیده ، لج می کرد و می کشت و اینها مطلقاً مجال دم زدن نداشتند و کشته ١٣٠ ب
می شدند و بتاراج می آمدند ، چنانچه دران هنگامه زیاده بر نصف آن فوجها قتل و زخمی و اسیر و غارت شد ، مگر همان‌های که در لشکر خود در صحرا بودند ، سلامت و بی آفت ماندند ، دیگر همه درین بلیّه پامال و هلاک گشتند - و سادات بعد این مقدّمه سلطان رفیع الدر جات[1] ولد سلطان رفیع الشّان‌بن بهادر شاه بن

1. For further particulars on him See Siyar, ii, pp. 418—19.

عالمگیر بادشاه را بر تخت سلطنت نشاندند و این بیت سکهٔ اوست(۱) :

زد سکه به هند با هزاران برکات

شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات

مسموم نمودن سادات محمد فرخ سیّر را :

و خود متوجه ضبط و نسق سلطنت شده ، بدستور سابق وزارت به سیّد عبدالله خان بهادر قطب الملک و میر بخشی و امیرالامرائی به سیّد حسین علی خان بهادر مقرّر شد و محمد فرخ سیّر را چندی محبوس و مقیّد مانده ، آخر به زهر کشتند(۲) و بنا بر احتیاط و رفع مظنهٔ سکته هر دو پائش را شگافتند ، بعد ازان بمقبرهٔ همایون بادشاه که مشهد مقتولان این خاندان است ، مدفون ساختند(۳) - گویند ، این رباعی از محمد فرخ سیّر است که بعد از قتل موسوم بشاه شهید شد -

رباعی

دل مست جنون ست شرابش مدهید

خو کرده بآتش ست آبش مدهید

هر کس که ز احوال دل ما پرسد

آهی بلب آرید و جوابش مدهید

و گویند از استاد است - بهر حال این بیت قدیم مصداق حال محمد فرخ بیچاره و هر دو قاتلش شد - چنانچه مرقوم خواهد شد :

ای کشته کرا کشتی ، کامروز ترا کشتند

فردا بکشند آن را کامروز ترا کشتند

1. *Lahore, its History*, p. 421.
2, According to the *Siyar-ul-Mutakherin*, ii, p. 420, he killed himself by dashing his head against the wall. Others say he was strangled to death. This happened on the night between the 8th and 9th Jamadi 11, 1131· H. (27th—28th April, 1719), see *The Latre Mughals*, I, 392.
3. *Siyar*, ii, p. 420—21

و چون شاه رفیع الدرجات مریض و نحیف‌البنیه و معتاد بکوکنار بود ، بعد از سه ماه و یازده روز بعالم عقبیٰ شتافت(۱) و رفیع الدوله برادر خورد او را که او نیز بیمار و مدقوق بود ، از محبس سلاطین برآورده و تاج سلطنت بر سرش گذاشته ، بشاهجهان موسومش ١٣١ الف
ساختند و بر سر نیکو سیّر(۲) بن شاهزاده اکبر بن عالمگیر بادشاه که مدت العمر در قلعهٔ اکبر آباد در حبس بود و درین هنگامه‌ها باتفاق مترسین نام هزاری برهمن در قلعهٔ اکبرآباد پادشاه شده و بر تخت نشانیده بودند ، نهضت نمودند و قلعهٔ اکبرآباد را محاصره کردند - چند روزی بین الجانبین ، بتوپ و تفنگ شور و شینی مانده - چون هزاری مذکور وقوفی درین باب نداشت و فی الحقیقت رفیقی و مشیری و سپاهی هم نبود ، این قدر هم ازو محل تعجّب است که بوقوع آمد - آخر خود زهر خورده گشت و قلعه مفتوح و نیکو سیر بدست آمده و بدستور قدیم محبوس گردید و رفیع الدوله هم بسبب بیماری که مذکور شد ، در همان چند روز از تخت شاهی به تختهٔ تابوت نزول و برحمت ایزدی موصول شد(۳) -

بر تخت نشانیدن سادات محمد شاه ولد جهان شاه را :

سادات بنا بران سلطان روشن اختر ولد شاهزاده مقتول جهان شاه بن بهادر شاه که در سن شانزده سالگی و جوان چاق (و چوبند) و توانا و قوی جثه و وجیه بود ، از شاهجهان آباد از محبس طلبیده ،

1. *Siyar*, ii, p. 421.
2. Nekusiyar was born in Sha'ban 1090 H (September, October, 1679). It was said about him that he was over forty years of age, but had never set foot outside the fort. His ignorance is described, no doubt with some exaggeration, as so great that when he saw a cow or horse, he asked what sort of animal it was and what it was called. *The Later Mughals*, i, 409.
3. *Siyar*, ii, p. 422.

بر تخت سلطنت نشانیدند و به محمد شاه بادشاه مخاطب ساختند و این واقعه
در ذیقعده ۱۱۳۱ھ یک ہزار و یک صد و سی و یک ہجری[1] روی
نمود ، لیکن جشن سال سوم که بتاریخ یک شنبه نہم ماه شوال
۱۱۳۳ھ یک ہزار و یک صد و سی و سه[2] کردند که برای
۱۳۱ ب مسعودی ساعت خواہد بود ـ چون معز الیه بسیار وجیه بود ، در حق او
گفته بودند :

روشن اختر بود اکنون ماه شد
یوسف از زندان برآمد شاه شد

و بر طبق تجویز امراء ہفت ماه سلطنت رفیع الدوله و برادرش
شاہجہان ثانی را ایام جہالت قرار داده ، داخل سنه جلوس محمد شاه
نمودند[3] و غرّهٔ ربیع الثانی که ابتدای ربیع سلطنت و بہار کامرانی ایشان
بود ، آغاز سال جلوس میمنت مانوس مقرّر نمودند ـ باین حساب
مدّت سلطنت ایشان بسی و یک سال کشد و فی الحقیقت بیست و نه
سال و شش ماه است ـ

مختصر اینکه نواب حسین علی خان که مدار المہام و میربخشی
و سپہسالار و لشکرکش بودند ، بعد از غلبه بر نیکو سیّر ،
جناب بادشاه روشن اختر محمد شاه را باجنود ہندوستان از صغیر و کبیر مغلیه
وغیره اصناف ناس برای خون خواہی و انتقام برادرزادهہای خویش
که سیّد عالم علی خان و دلاور علی خان باشند که به
نوشتهٔ اینہا با نواب نظام الملک بہادر آصف جاه خلف الصدق نواب
غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ بن نواب سیّد عابد خان بہادر
سمرقندی که میرزاده و راس و رئیس مغلیهٔ تورانی بود ، جنگ کرده
در میدان کارزار کشته شده بودند ، بسمت دکھن متوجه شدند و

1. i.e. October, 1719.
2. *i.e.*, 22nd of July, 1721.
3. *Siyar*, ii, p. 422.

چون سادات با وصف نیک ذاتی و کم آزاری ، سوای قوم خود که ۱۳۲ الف
سادات بارہه باشند و بعد از ایشان غیر از مردم ہندوستانی الاصل و
روستائیان و قصباتیان دیگری را نمی خواستند که در عالم موجود
باشد یا معاش و روزگار کند ، خصوصاً مغلیهٔ تورانی که مدار
کارخانهٔ سلطنت امیر تیمور صاحبقران و اولاد امجاد او بشجاعت و
بہادری وفدویت و ہم الوسی این جماعت وابسته است ، به قسمی با این
قوم عداوت داشتند ، که آدم سرخ و سفید رنگ را ، ہرچند ہندوستانی
ہم باشد ، نوکر نگاه نمی داشتند ـ و اگر در اسم کسی لفظ بیگ که
لقب مخصوص مغل است ، می بود ـ خود معاذ الله که تا جان بقتل او
ساعی بودند و چون این قوم درین وقت ہم سه سردار عمده و
نامدار کرده کار که از عہود قدیم سپہدار و سرکرده و مصدر امور
عظیمه گردیده ، تا ایران و توران و روم و شام مسلّم الثبوت روزگار
بودند ، قائم و موجود داشته ، بر سه ضلع اقلیم ہندوستان قابض و ضابط
بوده ، غیر ازین داعیهہای بلند که جبلّی این قوم است ، در سر ہر
کدام اینہا خلقی بود ـ چنانچه در حضور نواب اعتماد الدوله
محمد امین خان بہادر که مثل عالمگیر بادشاہی ایشان را منتخب نموده
و سپہدار و لشکرکش و صدرالصدور کرده ، از بہادری ایشان
حسابہا در دل داشت ، با پسر نامدار خود نواب قمرالدین خان و
دیگر کل سرداران نامی مغلیه موجود و در پنجاب و ملتان از سرہند
تا ٹھٹه و کنارهٔ دریای شور در ضبط و نسق نواب سیف الدوله
عبدالصمد خان بہادر و خلف الرشید ایشان نواب زکریا خان بہادر و ۱۳۲ ب
ممالک وسیعهٔ دکھن که جای شش بادشاه با تخت و جاه و جنود و
سپاه و متوطن مور و ملخ اقوام مرہٹه و تلنگانه از کنار نربده تا
انتہای سراندیپ و کنار دریای شور در تحت ضبط و ربط نواب آصف
جاه نظام الملک ـ چنانچه الی الآن ہم که تاریخ ہجری بسنه یک
ہزار و یک صد و نود و سه[1] منتہی شده ، بدستور در اقالیم مذکور
اولاد ایشان بہان دبدبه و شوکت قائم اند ، مضبوط بود و سادات بر

1 . i.e. A. D. 1779.

ایشان فوج کشی کرده ، بعد از استیصال نواب مذکور و تسخیر دکن
عازم مستاصل نمودن دیگران بودند - این معنی بر طبائع این اعزّه
گوارا نشده ، در تدبیر دفعیهٔ حریفان شدند و دو سردار عمدهٔ ایرانی
را هم که بمناسبت و جنسیت مغلی هم جنس بودند ، یعنی نواب
برهان الملک سعادت خان که در آن ایّام در فوجداری‌های پرگنات
رشدی نموده و نامی بسپاهیگری و بهادری برآورده ، فوجی هم
با خود داشت و دوم نواب حیدر قلی خان بهادر میرآتش هندوستان
را با خود متفق کرده و نواب محمد امین خان بهادر که مظهر
قدرت الٰهی بود و بانی این بنا شده ، برهان الملک را پسر و
حیدر قلی خان را برادر خوانده و آنها هم این معنی را موجب افتخار
و اعتبار خود فهمیده ، بدل و جان کمر به پاس همجنسی بسته ،
رفیق شدند - و چون هنوز نظر بر قوّت و زور و کثرت اقتدار و ۱۳۳ الف
شجاعت سادات که درین بادشاه نشانی‌ها آنها را جمعیّت این امور دست
بهم داده بود ، علانیه مرتکب جنگ میدان شدن بالقوه این اعزّه
نبود مگر به تدبیر - بنا بران باشاره و استشارهٔ نواب محمد امین خان بهادر
میر حیدر خان دوغلات[1] کاشغری که اباً عن جدٍ از وقت
چنگیز خان و امیر تیمور صاحبقران سپه دار و لشکر کش توران و
مغلستان و مشار‘‘ الیه از اولاد امیر سیّد علی و امیر قمرالدین
دوغلات که همیشه حریفان و غنیمان امیر تیمور بوده ، مصدر کارزارهای
عظیم و جنگهای شدید شده ، دم مساوات و برابری می زدند و
اولوس ایشان که دوغلات مشهور است در تمام مغولستان به بهادری
مشهور است و میر حیدر که نتیجة الاسلاف بود ، بذاته شجاعی
مشهوری نامی بود[2] و به هندوستان آمده ، بالفعل در ذیل پنج هزار
مغلیهٔ تورانی بجماعة داری و سر کردگی و در رفاقت نواب محمد امین خان بهادر
اسم و رسم داشت ، متصدی گشتن حسین علیخان مالک هندوستان

1. *The Later Mughals* (Vol. ii, p. 56) calls him Mir Haider Beg Dughlat.
2. *Siyar*, ii, p. 434.

تن تنها شده و بمصلحت نواب ، میر مذکور التماس واهی
۱۳۳ ب متضمن گله و شکوه نواب محمد امین خان بهادر و درخواست رفاقت و
بندگی حسین علی خان نوشته منتهز (منتهی ؟) قابوگردید - هرچند نواب
محمد امین خان بهادر نظر بر دور اندیشی که مبارز تن تنها میر حیدر خان
مرتکب این جرأت نتواند شد و اگر شود و زخمی زند و کارگر
نیفتاد ، فتنه و مفسده که تدارک پذیر نباشد ، بوقوع آید - سوای این
هرکاری را رفقای باب آن کار در کار است با آنکه از دلیری و بهادری
و شجاعت و تهوّر او و کارهای که از قدیم بر دست او برآمده ،
مفصّل اطلاع داشتند ، درین وقت هم هفت هشت بهادر انتخابی مشهور
را که عبارت از جانش خان بهادر و نجیب علی خان بهادر برادر همسر ایشان
و تقتمش خان قبچاق و میر برکی خان و چین برکی خان و دو
سه کس دیگر را از رفقای خود انتخاب نموده ، در رفاقتش تعیّن
فرمودند که اگر از دست او کاری نشود ، یا زخمش کاری نیفتد ، این
نام بردهها باتمام رسانند و دو سه روز درین قابو سوار شده ، چون
حسین علی خان اکثری فیل سوار بدربار آمد و رفت داشت ، قابو
نیافته - تا آنکه بتاریخ بیست و هفتم ذیحجه سنه دومی محمد شاهی
مشار‘‘ الیه از دربار بادشاه بر پالکی خود ، بلکه بر جنازهٔ خود سوار
شده ، برآمد - همین که از گلال باڑه قدم بیرون گذاشت ،
میر حیدر خان مردانه بلکه بهادر متهور دیوانه مطلقاً به تنهائی خود
و جاه و جلال حریف نگاه نکرده ، از اسپ فرود آمده و عرضی مذکور
از بغل بر آورده و مجرا نموده ، عرضی را از دور به حسین علی
۱۳۴ الف خان بهادر مستعد گذرانیدن شد[1] -

کشته شدن نواب حسین علی خان بهادر بر دست میر حیدر خان بهادر و کشته شدن او مع قاتل خود :

چون مرد روداری بود و نواب مذکور همیشه همراه نواب
محمد امین خان او را می دید و می شناخت ، مردم خود را از اهتمام
اطراف پالکی منع نموده ، میر حیدر را پیش طلبید و او هم بدلیری پیش

1. See also Siyar, ii, p.434.

رفته و کٹهرهٔ پالکی را بدست گرفته و عرضی را گذرانیده ، به مطالعه در آورد ـ همین که نواب مذکور مشغول بخواندن آن که فی الحقیقت اجل نامهٔ خودش بود ، گردید ، میر حیدر بچالاک دستی خنجر فولادی کاشغری دسته ماهی که در کمر داشت ، کشیده ، بقوتی و ثبات دلی بر شکمش چنان زد که با قبضهٔ دست در شکم غرق شده و زخمی چنان زده که در اطراف شکم بزور تمام گردانیده و قطع روده و جگر و دل نموده و نواب مذکور هم که در شجاعت زیاده بر رستم بود ، بآنچنان زخم خوردن از جا نرفته و باستقلال تمام لکدی بر سینهٔ مشار'' الیه زده و خود هم جان بحق تسلیم نمود(۱) ـ کهاران بمعائنهٔ این حالت پالکی را برتافته ، گریختند و میر حیدر خان دست بگریبان حریف زده ، از پالکی کشیده خواست بیرون آرد ، در کج شدن و افتادن پالکی دستارش در چهتری پالکی بند شده و مشار'' الیه سر برهنه بیرون برآمد ـ چون درین هنگامه عالم درهم و برهم و افواج حسین علی خان رو بگریز و فرار گذاشت ، درین وقت سیّد نورالدین علی خان پسر نواب اولیا که عمّ حقیقی نواب حسین علی خان می شد و هنوز در سن شانزده سالگی بود ،
متصل پالکی بر اسپ سوار می رفت ، شمشیر فرق شگافی بر ۱۳۴ ب
تارک بی کلاه و دستار میر حیدر خان زد و تا هر دوگوش دو نیمه ساخته ، کارش تمام نمود(۲) ـ و بهادر بیگ نام متبنّای میر حیدر خان که در آن وقت مرد آزما متصل خان بود ، کار او را به شمشیر باتمام رسانید و نوبت کار مدد و معاونت برفقای دیگر نرسیده ـ مگر میر برکی خان که سر حسین علی خان بریده ، نزد نواب محمد امین خان آورد و ایشان را بسیار مکروه نمود ـ از طرف او رو گردانیده ، منغض شدند ـ بیک زخم کار در آن واحد زمانه رنگ دیگر گرفته و تمام افواج حسین علی خان بمجرد شنیدن این خبر بقسمی گریختند و گم

1. *Siyar*, ii, p. 434.
2. Ibid. See detail also in the *Later Mughals*, vol. ii, pp. 59—60.

شدند که گویا در اصل در زمانه پیدا نشده بودند و جمیع آن اسامه و کوکبهٔ اقبال به ادبار مبدّل گشته و بتاراج رفته(۱) ـ از جمله لکه سوار و آن همه برادران و اقرباء و خویشان احدی را توفیق رفاقت حسین علی خان نشده ، مگر نواب حکیم خان خویشگی افغان قصوری که کٹاری‌های و تبضه های حکیم خانی ایجاد طبیعت موجد خوش همه چیز دشوار پسند ایشان بنام ایشان مشهور هر دیار است ، باین خصلت حمیده موفق گشته و از اسپ پیاده شده و دامن بکمر زده ، بشمشیر و سپر بجنگ قاتلان رو کرده ـ

بیان شجاعت نواب حکیم خان خویشگی و دستگیر شدن :

بحسب اتفاق مقابل جانش خان بهادر و برادر خورد ایشان میر ولی شده ، با وصف تعارف و آشنائی پنجاه ساله بجنگ شمشیر اسپان ایشان را زخمهای بی پایان بر سر و کله زدند و ایشان نظر بر همان آشنائی قدیم در جواب بکاک تیری که از ترکش کشیده ، ز دست ردّ
حملها و زخمهای شمشیر مشار'' الیه و همین می گفتند که یار عزیز! ۱۳۵ الف
دیوانه شده ای ؟ چرا خود را بکشتن می دهی و ما را بدنام میکنی ؟ و نواب حکیم خان که مثل شتر دیوانه کف بر لب آورده ، و اعتنا و پروای حرف هیچ کس نکرده ، کمر بمردن و کشته شدن بسته ، بهمان قسم مشغول بجنگ بودند ، تا آنکه آخرکار زخمی از شمشیر میر ولی بر زنخدان ایشان رسیده ، از پس پشت میر کلان خان رفیق جانش خان از اسپ پیاده و حکیم خان را در آغوش گرفته ، دستگیر نموده ، نگذاشتند که دیگر آسیبی بذات خجسته صفاتش رسد ـ

1. The Emperor had already given orders for the plunder of tents and trcasures of Husain Ali Khan and his followers. So thoroughly was this work done that in a few hours no trace of the huge Sayyid encampment could be seen. Poor men suddenly became rich ; menial servants even obtained two to three thousands gold coins each. The First Two Nawabs of Oudh, p. 20.

قصه کوتاه از آن طرف نواب غیرت خان برادر زادهٔ نواب حسین علی خان که در لشکر خود بود، بمجرد استماع این خبر بمقتضای غیرت و حمّیت ذاتی مطلق به جمّعیت سپاه و اسباب جنگ نپرداخته معاً دیوانه وار با هر قدر مردمی که توفیق رفاقتش در آن وقت یافتند، بجنگ این فوج متوجه شد و نواب محمد امین خان همان وقت نواب قمرالدین خان بهادر و نواب سعادت خان برهان الملک بهادر را برای آوردن بادشاه فرستادند ـ بادشاه خود باستماع این اخبار خود را در محل سرا رفته، در آغوش محافظت والده ماجده خود، نواب قدسیه پنهان شده بودند که مبادا مرا هم مثل فوخ سیّر بکشند ـ هرچند این اعزّه، مبارکباد فتح و بادشاهی پرداخته، قسمها خوردند و تسلّی و دل افزائی نمودند، مادر و پسر هر دو راضی نشده، می گفتند که "برای خدا ما را برده مکشید و باز در همان محبس بنشانید" ـ

۱۳۵ ب آخر نواب برهان الملک دست دراز کرده و بزور از بغل مادرش کشیده و بیرون برآورده، نزد نواب محمد امین خان بردند و نواب مذکور اشاره ای به سواری فیل نمودند که سوار شده بدفعیهٔ (نواب) غیرت خان پردازند ـ چون زینهٔ سواری فیل در آن وقت نرسیده بود، عزت یار خان جاعتدار مغلیه خم شده و پا بر پشت او گذاشته در یک بغل نواب قمرالدین خان بهادر و در بغل دیگر سکندر بیگ که ثانی الحال دست یار خان خطاب یافت، دست در آورده، بادشاه را بر فیل سوار کردند و نواب محمد امین خان در خواصی حوضهٔ بادشاهی نشسته، مورچهل می کردند ـ

کشته شدن غیرت خان :

و غیرت خان که اسم با مسمّیٰ بود، بجنگ آمده، پروانه وار خود را بر آتش و شعله زد و مقابل بنواب حیدر قلی خان بهادر

1. *The Later Mughals*, ii, 63, says Haji Bashir.

معزالدوله میرآتش شده و نزدیک بفیل ایشان بگولی بندوق سّیدی بشیر[1]، غلام حیدر قلی خان که در عهد محمد شاهی منکباشی فوج توپخانهٔ پادشاهی و مخاطب به حبش خان شد، کشته گردیده[2] و در یک ساعت لشکرهای آنها صفت قاعاً صف صفاً پیدا کرده، نام و نشانی ازان شوکت و شان نماند ـ

ع گوئیا هرگز نشد مخلوق آن انجمن

فاعتبرو یا أولی الابصار[3] ـ و بعد از استماع این اخبار، نواب قطب الملک سیّد عبدالله خان بهادر که در شاهجهان آباد مانده بودند، سلطان ابراهیم پسر سوم محمد رفیع الشّان را بادشاه نموده و نگهداشت سپاه بافراطی نمودند که اسپ پیدا نشده، مردم شتر و گاو
۱۳۶ الف و خر را بداغ رسانیده و زرهای خاطر خواه گرفتند ـ قریب یک لاکه و پنجاه هزار[4] سوار نوکر گرفته، برای اخذ انتقام برادر و برادرزاده بر سر محمد امین خان بهادر وغیره امرای قاتل روان شده، بتاریخ سیزدهم ماه محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و سی و دو در نواحی شیرگڈه درمیان سیّد عبدالله خان و امرای جناب محمد شاه بلکه بادشاه مقابله روی داده و یک روز و یک شب جنگ توپخانه آنهم نه چندان قائم شده ـ

شکست یافتن سیّد عبدالله خان و سلطان ابراهیم و دستگیر شدن :

روز دیگر شکست بر سّید عبدالله خان و سلطان ابراهیم افتاده، شاهزاده بطرف دهلی فراری شد و قطب الملک بمردن کمر بسته و از فیل فرود آمده، پیاده بجنگ بشمشیر و سپر عزم محاربه نموده و باشارهٔ نواب محمد امین خان بهادر نصرت جنگ زنده دستگیر نمودند[5] و

1. The Later Mughals, ii, 63, says Haji Bashir.
2. Ibid., see also Muhammad Qasim Lahori's *'Ibratnama*, p. 352.
3. *Qur'an*, 59, 2.
4. *Siyar*, ii, 438, says ninety thousands.
5. Ibid., p. 442.

محمد ابراهیم را میرزا اسحاق مخاطب به امیر خان پسر نواب امیر خان
صوبه دار کابل که ثانی الحال تا آخر عمر یعنی روز کشته شدنش
بعمدة الملک مشهور شده ، رفته ، از یک منزل دستگیر نموده ، آورد۔
و باز بیچاره محبوس گردیده تا چند سال پیش ازین تاریخ زنده و در
قید حیات در محبس محبوس بود تا در گذشت[1]۔ ذالک تقدیر العزیز العلیم[2]
و هو مالک الملک ذوالجلال والاکرام ۔

بغتةً فوت شدن نواب محمد امین خان چین بهادر :

بعد از یک نیم ماه اقتدار و اختیار ، نواب محمد امین خان بهادر
نیز بغتةً بقضای الهی فوت شدند[3] و در عرصهٔ همین یک ماه ،
با آنکه می گفتند که تورانی تنگ چشم است ، چون قدردانی و ۱۳۶ ب
آدم شناسی، جوهر ذاتی داشت ، عالمی را از باران فیض عام سرسبز و
شاداب کرده ، سلطنت را رونقی بخشید که آثار ضوابط آن تا
سلطنت محمد شاه بلکه سلاطین بعد ازو هم اکثری از آنها قائم ماند۔ خصوصاً
در حق نجباء و اشراف که مصروف پرورش آنها وحتی المقدور از سفله نوازی
و اختلاط بآن طائفه احتراز تمام داشت ، بلکه آنها خود محترز
و خائف بودند و خود را مثل دزد پنهان می کردند ۔ و همین قسم
مراعات احکام شرع و سنّت و رواج آن منظور و ملحوظ خاطرش بود۔
اگر چندی فرصت می یافت ، زمانه رنگ سلطنت عالمگیر
می گرفت[4]۔

1. *Siyar*, ii, p. 442.
2. *Qur'an*, xxxvi, 38.
3. *Siyar*, ii, p, 449. He died because of a fatal kind of colic, on the 27th January, 1721. His body was buried within the school or Madrasa which the Wazir had founded just outside the Ajmeri Gate. *The Later Mughals*, ii, 104.
4. Revolting details in *Siyar*, ii, 450, are most probably untrue and because of the Shia bigotry of the writer directed against a celebrated Sunni.

بهر حال بعد از فوت ایشان بادشاه باغوای مصاحبان و مقرّبان
می خواستند که وزارت بنواب صمصام الدوله خاندوران دهند ،
مغلیهٔ تورانی که مصدر چنین خدمتی شده بودند ، باغوای نواب
قمرالدین خان بهادر از جا درآمده و سر بشورش برداشته ، نزدیک
بود که فتنهٔ عظیمی برپا شود ۔ بنا بران نظر بر کمال استعداد ذاتی
و محاسن ستودهٔ ایشان و کاردانی و دیانت و امانت حاجی عنایت الله
خان عالمگیری[1] مقرّر فرموده و نواب نظام الملک بهادر آصف جاه
۱۳۷ الف برای این کار از دکهن طلبداشته ، بعد از یک سال و چند ماه که
نواب موصوف از دکن تشریف آوردند ، بخلعت وزارت سرفراز شدند
و بعد از چند گاهی بنا بر اختلاف مزاج بادشاه و وزیر بتاریخ غرّه
ذیعقده سن شش محمد شاهی خلعت وزارت از تغیّر نواب نظام الملک بنواب
قمرالدین خان بهادر نصرت جنگ خلف نواب محمد امین خان بهادر مرحوم
عنایت فرمودند[2] و خود به عیش و عشرت مشغول شدند
تا روزی که بعد از چهارده سال نادر شاه عیش ایشان را منغض
گردانید ، چنانچه برخی ازان قبل ازین بقلم آمد ۔ و در ایّام سلطنت
محمد شاه بسبب اختلاف امزجه و آرای امرای ایشان باهمدیگر فتنه‌ها در
مملکت هندوستان سر برداشته ، زیراکه امری را که یکی از امراء بر
طبق قانون صلاح و صواب خود سرانجام میداد ، دیگری علی الرغم او
برای نفع و اهانت و سبکی او بانواع تدابیر و اقسام تمهیدات برهم می‌زد
و بادشاه دم نمی زد و باعث سکوت و تغافل بادشاه قضیهٔ محمد فرخ سیّر
و سادات بود و بدتر از مخالفت یکدیگر هر کدام از امراء زمیندار
متمردی رفیق خود و خود را مربی و وکیل و واسطهٔ جواب و سوال او
باعتقاد خود پنداشته ، در ازدیاد مواد تمرّد و سرکشی او
باقصی الغایت مصروف خرابی و ذلت سلطنت که فی الحقیقة تحقیر و
توهین خودش بود ، می شد ۔ و این را فدویت و نیک خواهی آقا و

1. *Siyar*, ii, p. 451, but it is Kashmiri instead of Alamgiri in Khafi Khan's *Muntakhab-ul-Lubab*, Vol. ii, p. 939.
2. *Siyar*, ii, p. 457.

۱۳۷ ب حسن تدبیر خود و باعث استقرار و آرام و دوام سلطنت خاطر نشان
بادشاه می کرد که اگر او واسطه نباشد ، آن زمیندار در یک روز مالک ملک می شود و اگر کسی ارادۀ سرتابی و تمرّد در خیال داشته ، همان زمیندار علاج و تدارک او می نماید و این سنّت سیّه را موجد و مخترع ، بلکه مجتهد این مذهب زشت نواب صمصام الدوله خاندوران میر بخشی امیر الامراء بودند که بعداوت جبلّی با مغلیهٔ تورانی و ایرانی همیشه در پی استیصال آن فرقه و پرورش و پرستش کفار زمیندار مصروف حیله و کرپزت بودند و انصاف اینست که هرگاه بادشاه بی جوهر و معطّل باشد ، همیشه امراء و نوکران در هر سلطنت از قدیم همین شیوه دارند :

جهان چون جهاندار دارد خراب
بهانه سیاوش و افراسیاب

گویند ، محمد شاه فی الحقیقت ذی هوش و شعور و قوی هیکل و زورآور و تناور بود و در اواخر عمر که از نادر شاه چنان صدمه کشید ، افسردگی بر مزاجش غلبه کرده و بعلّت امراض مختلفه معتاد به افیون و ضعیف و نحیف گردیده بود و صفات درویشانه پیش گرفته ، اکثری اوقات در خلوت و جلوت به لباس ساده و کلاه درویشانه جلوه گر می شد و در هر امر همان وضع معاش پیش گرفته بود ۔

تاریخ تولّد محمد شاه بادشاه در غزنین :

و تولّد ایشان شب جمعه بیست و سوم شهر ربیع الاوّل سنه
۱۳۸ الف یک هزار و یک صد و چهار ده(۱) است در نواحی دارالسّلطنت غزنین
در زمان صوبداری شاه عالم بهادر شاه بادشاه که در اوان شهزادگی بحکم والد ماجد خود عالمگیر بادشاه غازی در کابل تشریف داشتند و والدهٔ ماجدهٔ ایشان مهد علیا نواب قدسیه فخر النساء خانم که اصل

1. *i.e.* 5th August, 1702. See also *Miftah-ul-Tawarikh*, p. 305.

ایشان از مردم همان ضلع است و مشارٌ الیها بصفات حمیده از عصمت و عفت و نیک ذاتی و کم آزاری متصف بود ۔

انتقال نمودن محمد شاه بادشاه :

و بادشاه فردوس آرامگاه بیست و هفتم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک هجری(۱) بعد از کشته شدن نواب قمر الدین خان بهادر وزیراعظم و فتح یافتن بر ابدالی یک ماه و چند روز داعی حق را لبیک اجابت گفته ، برحمت ایزدی پیوست(۲) ۔

اکنون آمدیم بر تحریر تفصیل ایّام سلطنت بادشاهان که از اولاد امیر تیمور صاحبقران گورگان علیه الرحمة و الغفران در سواد اعظم سر زمین هندوستان لوای سلطنت و فرمان روائی بر افراشته اند ۔

جدول ایّام سلطنت شاهان تیموری :

اوّل آن فرقهٔ والا شکوه :

ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی
چهار (۴ سال) و نه (۹) ماه

نصیر الدین محمد همایون بادشاه
مرتبه اوّل : ده (۱۰) سال و چهار (۴) ماه و نوزده (۱۹) روز۔
و دو (۲) ماه و هفده (۱۷) روز مرتبهٔ ثانی

جلال الدین محمد اکبر بادشاه
پنجاه و یک (۵۱) سال و نه (۹) ماه و نه (۹) روز

نور الدین محمد جهانگیر بادشاه
بیست و دو (۲۲) سال و دو (۲) ماه و سیزده (۱۳) روز

1. *i.e.* 14th April, 1748.
2. See also *Siyar*, iii, p. 864.

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی سی و یک (۳۱) سال و چهار (۴) ماه

محیّ الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازی پنجاه (۵۰) سال و دو (۲) ماه و چهار (۴) یوم

شاه عالم بهادر بادشاه پنج (۵) سال و هشت (۸) یوم

محمد معز الدین جهاندار شاه هشت (۸) ماه

محمد فرخ سیرّ پسر عظیم الشّان بهادر مع هشت ماه جهاندار شاه که داخل جلوس خود نموده - هفت (۷) سال و هفت (۷) ماه

۱۳۸ ب شاه رفیع الدرجات پسر رفیع الشّان سه (۳) ماه و یازده (۱۱) روز

رفیع الدوله شاهجهان ثانی سه (۳) ماه و پانزده (۱۵) روز -

روشن اختر محمد شاه

سوای شش ماه و بیست و شش روز رفیع الدوله و رفیع الدرجات که ایّام جهالت قرار داده ، داخل سنوات جلوس خود نموده بود ، بیست (۲۰) و نه (۹) سال و ششماه -

فصل در ذکر بادشاه شدن شاهزاده احمد میرزا و مخاطب به احمد شاه[1] شدن

چون شاهزادهٔ بلند اقبال و امرای خجسته مآل در حین ارتحال محمد شاه فردوس آرامگاه در نواحی سرهند تشریف داشتند ، اظهار این واقعه را باعث فتنه و آشوب انگاشته ، مهد علیا نواب ملکة الزمانیه

1. He had spent his youth in the haram and had received no training in the art of war or governance. Dull by nature, indolent by habit and given to sensual pleasures, he was a puppet in the hands of the eunuchs of the haram and danced to the tune of selfish and vulgar courtiers. Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, p. 73.

دختر محمد فرخ سیرّ زوجهٔ محمد شاه مرحوم باتفاق نواب غازی الدین خان فیروز جنگ و جاوید خان که در عهد احمد شاهی بنواب بهادر مشهور شده ، بر دست نواب صفدر جنگ بدغا مقتول شد و روز افزون خان ناظر و محمد یعقوب داروغه و نعمت خاصه مخاطب بحافظ بختاور خان وغیره امراء در پنهان داشتن این واقعه و ضبط و نسق شهر و نواح سحر سامری بکار برده که تا ورود شاهزاده بهیچ وجه خلل بوقوع نیامد -

ع کفر گیرد کاملی ملّت شود (۱)

بندگان سلطان احمد شاه بعد از مطلع شدن بر این حادثه نواب معین الملک بهادر را بدارالسلطنت لاهور مرخّص فرموده ، با یلغار باتفاق نواب صفدر جنگ بهادر و نواب ذوالفقار جنگ وغیره ، افواج متعینه مظفّر و منصور و بموید سلطنت امیدوار و مسرور متوجه دارالخلافه شدند -

1. The first hemistich of the verse from the *Masnawi-i-Ma'nawi*, p. 99 is : هرچه گیرد علّتی علّت شود

١٣٩ الف باب پنجم در ذکر بعضی امور که در ایّام سلطنت احمد شاه بهادر بعمل آمد

و این باب نیز مشتمل است بر فصول :

فصل در ذکر جلوس احمد شاه بهادر بر تخت سلطنت هندوستان

بتاریخ دوم[1] شهر جمادی الاوّل ۱۱۶۱ھ یک هزار و یک صد
و شصت و یک هجری در منزل پانی پت نواب صفدر جنگ بهادر
چتر بادشاهی و لوازم جلوس آراسته کرده و از نظر گذرانیده و مبارکباد
سلطنت هندوستان معروض داشته ، آداب بجا آورده و پادشاه فرمودند
که وزارت بشما مبارک باد[2] و امرای که در شهر بودند ، باستقبال
شتافته ، مورد عنایات شدند و حسب الحکم القاب ایشان باین الفاظ
رونق بخش منابر و وجوه و فائز شد که مجاهد الدین ابوالنصر احمد شاه
بهادر پادشاه غازی - هرچند قاعده شناسان خورده بین معروض داشتند
که بهادری لغتی ست ترکی و لقبی از برای امتیاز امراء و نوکران و از
اولاد حضرت صاحبقران هیچ کس خود را بهادر نخوانده که مرتبۀ ایشان
ازین ارفع است ، لیکن منظور نشده ، به تقیّد تمام موافق فرموده ،
بعمل آوردند و خلعت وزارت به نواب صفدر جنگ بهادر و میر بخشی گری
از انتقال نواب آصف جاه نظام الملک به صلابت خان ذوالفقار جنگ
با خطاب نانا بائی و (بخشی گری دوم یعنی[3]) تن بخشی از
١٣٩ ب انتقال نواب قمر الدین خان بهادر مغفور به پسر کلان ایشان نواب
انتظام الدوله بهادر[3] و بخشی گری سوم به نواب عبد المجید خان مجدالدوله
مرحمت فرموده ، حکم شد که جمیع امراء و منصب داران

1. According to *Siyar*, iii, p. 865, it was the 1st Jamadi al-Awwal of 1161 H (April 17th, 1748).
2. Ibid, p. 869.
3. P. P. L. fol. 91.
4. See *Siyar*, iii, p. 872.

خورد و کلان سائر و رسالجات بدستور سابق بمنصب و جاگیر خودها
بحال و برقرار باشند و مادر بادشاه که اودهم بائی[1] نام داشت ،
بخطاب نواب بائی و آخر به نواب قدسیه صاحبة الزمانی مشهور شد -

احوال میر محمد سعید سعیدالدوله :

و میر محمد سعید نام جوانی که خالوی بادشاه یعنی باصطلاح در
روز مرّۀ اهل هند شوهر خاله باشد و سبحان بائی نام خواهر مادر بادشاه
را در ایّام نکبت و فلاکت طرفین از جانبین دلبستگی تعشق و
تصرّف رویداده ، بنکاحش در آمده و اولاد بهم رسانیده بود ، دفعةً
واحدةً از نوکر پانزده روپیه و مسخرگی مجلس بهکاری خان
پسر ظفر خان طرّه باز روشن الدوله برآورده ، بمنصب شش هزاری
شش هزار سوار و جاگیرات جید سیر حاصل وغیره معه میر ابو تراب
برادرش بلکه جمیع اقربای دور و نزدیکش بمناصب و مراتب امرای عظّام
سرفراز و ممتاز ساختند -

احوال مان خان معتقد الدوله برادر صاحبۀ الزمانی :

و مان خان ڈوم که در احدی پوره در بهنگڑخانه و خراباتها
طنبورچه بدست گرفته و نغمه سرائی کرده ، اوقاتش بگدائی میگذشت ،
چون برادر حقیقی جناب مهد علیا ستر معلّی صاحبۀ الزمانی بود ، در
آن واحد از جمیع امرای قدیم و جدید مرتبه اش درگذرانیده و در
ساعت اسباب حشتمش آنچه در متخیّلۀ کس نه گنجد ، مهیّا شده ،
عمده های سلطنت و ارکان مثل نواب صفدر جنگ و نواب خانخانان و ١۴٠ الف
ذوالفقار جنگ و فیروز جنگ بهادر به امید مربی گری او محتاج و در
سلوکها گوارائی سماجت و لجاج کرده و آن مرد که جانور آدمی
صورت نسناس خلقت بهمان لب و لهجۀ پاجیانه که داشت ، باین
لجوجان بی حمیّت با هزاران ناز و غرور دستی بسر مانده ، اکثری

1. She was a woman of low origin and taste.

به مگس پرانی اکتفا نموده ، ملاق می شد و حویلی که نواب عمدة الملک امیر خان موافق سلیقهٔ دشوار پسند ، دقیقه‌رس خود در ایّام اقتدار برای (خود) ساخته و همیشه ناز می کردند که باین سلیقه کسی حویله نساخته ، برای بودنش انعام شده و برادران و خویشان او بر کدامی مثل سلطنت معزالدین که در تصرّف اقربای لال کنور درین عهد اینها مقتدر و مالک شدند - لیکن انصاف اینست که این جانور با آن همه نسناسی خود ، نیک ذات و مخیّر و فیاض و حق شناس محسنان قدیم خود با اکثری از آنها سلوک خوب نمود - و جاوید خان(۱) خواجه سرا بچگانه خیال خوان خواجه سرای مهر پرور زوجهٔ بهادر شاه پادشاه که از قدیم منظور نظر محمد شاهی و مخصوص الخدمت خلوت و جلوت بود ، برابطهٔ بندگی و واسطهٔ خصوصیّتی ، اخلاصی و ثبوت حقوق حسن خدمتی که در جناب نواب صاحبة الزمانی متحقّق و ثابت داشت ، اوّل داروغهٔ غسل‌خانه و خوشبوئی خانه و ثانی الحال مالک مستقل و بادشاه مقتدر هندوستان
۱۴۰ ب گشته ، بنواب بهادر مشهور(۲) و شهرهٔ آفاق گشت -

مسخرگی های عهد احمد شاهی :

مسخرگیهای این عهد بیش از آنست که هزاران هزار دفتر شمّه‌ای ازان بتحریر آید - یکی از شوخ طبعان عصر که نشاة از تصوّف و عرفان هم در سر داشت ، رباعی متصوفانه بطریق هزل گفته که فی الحقیقت عین حدّ است - چون مناسب ارقام بود ، درین نسخه تفنناً مرقوم گردید : رباعی :

در کشور دهلی وجود انسان
روح است وزیر و پادشاهش ایمان

1. For further particulers of Javed Khan's life see *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, 14 b—15 b, 20 b, 25 a, 28 b, 40 a—41 b ; *Siyar*, iii, 872, 890.
2. *Siyar*, iii, 872.

جان بخشی تن خالصه مخصوص دل است
نفس اودهم و نواب بهادر شیطان

و درین سال سانحه ای که رویداد ، خشت بنای خرابی هندوستان و ویرانی سلطنت و غارت و تاراج شهر در عالم بر زمین گذاشت ، این بود که نواب صفدر جنگ بهادر که وزیر شده ، قرار بودن خود ، همیشه شب و روز در قلعهٔ پادشاهی در منشی خانه میر آتشی داده بودند - اتفاقاً روز(۱) عیدالاضحی نواب خانخانان را بادشاه به نیابت خود بجهته ادای دوگانه نماز عید بعیدگاه فرستادند و نواب صفدر جنگ‌بهادر از منشی خانهٔ خود سوار شده و بمجرا و مبارکباد عید بحضور بادشاه رفته و نذری که بود ، گذرانیده و از قلعه بر اسپ سوار شده ، بحویلی خود که متصل قلعه بیرون چهتهٔ نگمبود(۲) ، پهلوی حویلی دارا شکوه که در عهد محمد شاهی بنواب برهان الملک سعادت خان
برای بودن انعام شده بود ، بطریق ارث متعلق بنواب معزالیه شده ۱۴۱ الف
و ایشان هم نظر بر افزودنی حشمت و جاه و جلال خود موافق سلیقه حویلی به عظمت تر از حویلی سابق ساخته و لکهها خرچ عمارتش نموده ، ذات العمادی مثل بهشت شدّادی بر روی زمین ساخته ، همیشه از قلعه سوار شده ، بجهته ملاحظهٔ تیاری و فرمائش‌های دیگر آنجا تشریف فرما شده ، درین باب تقیّد زیاده از حد داشتند ، امروز هم بهمان دستور از قلعه بر آمده ، بخاطر جمع می رفتند که در عرض راه همین که از چهتهٔ نگمبود بیرون شدند ، بیک ناگاه بغتةً چند چیز دست راست راستهٔ بازار را آتش در گرفته و در عین گرمی آن هنگامه از میان آن چیزها شلک بندوق شده و چند بان هم بشورش

1. This day fell on 30th November, 1748. *The First Two Nawabs of Oudh*. p. 132.
2. This passage lay near the imperial fort at Delhi and Safdar Jang usually passed through it on his way to and back from the court. Ibid.

و نعره تمام آتش گرفته و درمیان هجوم مردم سواری ایشان که
سواری آنها بیگانه گنجائی نداشت ، افتاده و چند کس را سوخته و
چند گولی طپانچه بندوق هم بچندی رسیده ، ازان جمله یک بان
بشور و شعلهٔ عجبی متصل پوز اسپ سواری ایشان افتاده و اسپ
چراغ پا بر دو پای عقب بر زمین افتاده و ایشان از پشت اسپ جدا
شده و بدستیاری مردم که دست بدست نگاه داشتند ، بزمین نرسیده ،
ازان بلیهٔ ناگهان بی گزند و محفوظ ماندند و چون تفحّص آن خانه
بجا آمد ، متنفّسی در آنجا نبود که بادی این حرکت ناقص شده ۱۳۱ ب
باشد ـ اگر چندی آن وقت متفق و مستعد کار می بودند ، مهم
عظیمی و امر خطیری بسهولت تمام صورت وقوع پذیرفته بود[1] ـ
بهر صورت اگر تحقیق آن با وصف تقیّد و سعی دران باب مطلق
بظهور نه پیوست ، میان بادشاه و وزیر کمال سوء مزاجی و بد گمانی
از همدیگر رویداده و وزیر بمقتضای جبلّی خویش واهمه و هراس
خورده و هم چنین متوسّلانش هر کدامی باندیشه‌های اقسام متردّد
و مشّوش گشتند ـ و تا مدّت سه ماه کامل نواب صفدر جنگ برای
مجرای بادشاه نرفت ، بلکه از خانه بر نیامدند ـ آخرالامر بادشاه خود
سوار شده ، بنا بر مصلحت جمهور و نظر بر اصلاح اکثر امور
و رفع شر و شور بخانهٔ نواب مذکور رفته ، بانواع عنایات و نعام
اقسام مطمئن ساختند ، لیکن احمد شاه درانّی از وقوع آن شکست و
هزیمت خود که همیشه در فکر تدارک و انتقام بود ، بمحض اصغای
نفاق بادشاه و وزیر فریب خورده و این معنی را از آثار کامیابی خود
فهمیده ، از کابل با افواج عاشق غارت و تاراج متوجهٔ بلدهٔ لاهور
شد ، نواب معین الملک بهادر که صوبه دار پنجاب بودند ، ایشان
با جمعیّت خود روکش شاه شده و چند منزل از لاهور آن طرف رفته ،
دائره نمودند و هر دو طرف پلهٔ قوّت و زور خود سنجیده و مائل
آشتی گردیده ، آخر مبلغ چهارده لک روپیه بابت تنخواه متعیّنه

1. See detail in the *First Two Nawabs of Oudh*, p. 132.

صوبهٔ کابل که بر چهار محال پنجاب از قدیم مقرّر بود و در عهد ۱۳۲ الف
نادر شاه هم بهمان ضابطهٔ قدیم منظور طرفین شده ، سال بسال بشاه
می رسید[1] ، درین صلح بهمان مشروط قبول (خاطر) طرفین گردیده
و سپاه و شاه از سیالکوٹ تقابل برگشته ، جنگ و جدالی بمیان نیامده ،
سر زمین پنجاب از آفت قتل و غارت محفوظ ماند ـ

فصل در ذکر وفات علی محمد خان روهیله و محاربه که درمیان پسران او و نواب قائم خان پسر نواب محمد خان بنگش بنوشتجات بادشاه و وزیر بمیان آمد و کشته شدن نواب قائم خان ـ

چون علی محمد خان روهیله که سابق مکّرر احوالش بنوشتن آمده ،
بعد از رحلت نواب قمرالدین خان بهادر مرحوم و محمد شاه بادشاه بنا بر
ضرور ، متوسّل بنواب صفدر جنگ بهادر شده ، روزی بمدارا می
گذرانید ، تا وقتی بقضای ایزدی وفات یافته و پسرانش بدستور پدر
سر رشتهٔ توسّل بوزارت پناه مضبوط و مربوط داشته ، بر جاهای خود
سلطنت می کردند ، از آنجا که منظور ارکان حضور ، مغلوبی و
استیصال افاغنه بود ، لهذا قوم بنگش و روهیله با همدیگر مخالف و
منازع نموده ، جناب بادشاه ، قائم خان را که خانه‌زاد و پدرش
محمد خان بنگش از امرای قدیم فرخ سیّری بود ، نوشتجات عنایات
۱۳۲ ب فرستاده ، برین آوردند که از فرخ آباد برآمده و رفته آنها را مستأصل
نماید ، که بعد از سرانجام این مهم ، ملک آنها هم ضمیمه فرخ آباد
به‌قائم‌خان عنایت خواهد شد و نواب صفدر جنگ که مربّی و
حامی پسران علی محمد خان بودند، باینها نوشتند که بخاطر جمع قائم خان را
مستأصل نمایند ، بلکه به راجه نول رای[2] مدار علیه خود نیز حکم

1. *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 17 b.
2. He was deputy-governor of Oudh. See *Siyar*, iii, 875.

فرستادند که بتعجیل خود را از صوبهٔ اوده بکومک روہیله رسانیده ، باتفاق یکدیگر کار قائم خان باتمام رسانند ـ

مختصر اینکه قائم خان با افواج بسیار(۱) به تنبیه آنها متوجه شده و از گنگا عبور نموده ، به بداؤن رسیده و رؤسای روہیله نیز به پشت گرمی نواب وزیر بارادهٔ مقابله از اوطان خود حرکت نمودند ـ ہنوز جمعیت آنها فراہم نشده بود که نواب قائم خان چنان مصلحت دید که قبل از ہم رسیدن افواج آنها و کومک رسیدن ، راجه نول رای چون ہنوز چندان زور ندارند ، آنها را مستأصل نماید ـ ہر چند روہیله بعجز و زاری پیش آمدند ، قبول نکرده ، عازم کارزار گردید ـ لاچار آنها ہم ، توپخانه که داشتند ، در پناه کنارهٔ دریا در کمین گذاشته و خود با جمعیّت قلیل در میدان نمودار شدند و بمحض مقابل شدن افواج رو بفرار آوردند و قائم خان بمغروری فتح خود و شکست حریف بی حزم و احتیاط تعاقب کنان و خصم افگنان بکمین گاه رسیده ، یک
۱۴۳ الف بار از کمین برآمده و اینہا را که درین تعاقب سر رشتهٔ ضبط و ترتیب فوج بالکل برہم خورده بود ، زیر شلک توپخانه و بان و جزائر گرفته ـ

کشته شدن قائم خان بنگش بر دست پسران علی محمد خان روہیله :

نواب قائم خان معه بیست و دو سردار نامی فیل نشین خود یک مرتبه بضرب تیرہای تفنگ و جزائر آمده و کشته شده(۲) ، فتحی عجیب و غریبی بی جنگ بعد از شکست ، نصیب قوم روہیله گردید ـ و افواج قائم خان از کشته شدن صحیح و سلامت راه وطن خود که فرخ آباد باشد و از قتل گاه سه منزل بود ، پیش گرفته و در عبور گنگا عالمی غریق بحر فنا گردید ـ

بعد از استماع این اخبار ، جناب بادشاه و وزیر که منتظر

ع ز ہر طرف که شود کشته سود اسلام است ،

1. He had with him 50,000 troops. *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 144.
2. *Syiar*, iii, p. 874. See also *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fols. 22 b—23.

بودند ، خواستند که خانسامان وغیره متصدیان حضور را بفرستند که اموال قائم خان و پدرش را ضبط نموده ، بیارند ـ

درین اثناء شنیدند که والده ماجدهٔ قائم خان که عورت دانای ، مدّبره ، عاقله بود ، بیست لکھ روپیه فرستاده ، افواج مرہٹه را که ہندوستان از مدتی تاخت‌گاه آنها بود ، بسرکردگی صوبه‌دار راؤ ملہار وغیره سرداران طلبیده ، در فکر استیصال روہیله‌ہا و گرفتن خون و انتقام پسر خود و قوم خود شده ـ

بردن وزیر بادشاه را بر سر فرخ آباد :

چون درین صورت افواج مرہٹه بملک نواب صفدر جنگ نیز راه می یافت ، ویرانی آن ضلع می شد ، لہذا نواب معزالیه مضطرب شده ، در ماه محرّم الحرام سنه یک ہزار و یک صد و شصت و سه بادشاه
را معه امرای حضور بسمت فرخ آباد برآوردند که پیش دستی نموده ، ۱۴۳ ب
قبل از رسیدن افواج مرہٹه این ملک ہا را قابض شوند و باین اراده به کول رسیده(۱) ، مقرّر شد که بادشاه و امرای حضور که نواب غازی الدین خان فیروز جنگ بہادر و نواب خانخانان انتظام الدوله بہادر که ہر کدامی اینہا جمعیّت ہای شائسته از مغلیهٔ تورانی و افواج ہندوستان را وغیره و توپخانه بسیار مستعد و آمادهٔ کارزار با خود داشتند و سوای ایشان امرای خورد و بزرگ در کول اقامت فرموده و نواب صفدر جنگ و نواب عبدالمجید خان کشمیری دیوان خالصه و نواب لطف‌الله خان صادق نامی بهٹی و نواب شیر جنگ بہادر وغیره برای ضبط و تسخیر فرخ آباد و تحصیل مال و منال نقد و جنس قائم خان ، متوجه فرخ آباد شوند ـ

چون این خبر بوالدهٔ قائم خان رسید ، از آنجا که عورت عاقله ، کامله ، مدبّر با عقل و شعور بر اکثر مردان قوم خود ترجیح داشت ، بذات خود با سیصد سوار از فرخ آباد سوار شده ، در لشکر

1. *Siyar*, iii, p. 875.

نواب وزیر الملک داخل شده و دست توسّل بدامن ایشان زده ، مراتب خان‌زادی و اطاعت خود که همیشه بآن مشهور بود، بجناب بادشاه و وزیر ظاهر نموده - بعد از ردّ و بدل و قیل و قال و جواب و سوال مبلغ پنجاه(۱) لک روپیه از نقد و جنس قبول نمود که بسرکار بادشاه برساند - چنانچه موافق قرار داد ، بعد از مراجعت بادشاه بعمل آورد(۲) -

فصل در ذکر احوال خیرمآل نواب معتمد الملوک سیّد علوی خان حکیم باشی علیه الرحمة بطریق اجمال - ۱۴۳ الف

نام نامی آن جلیل القدر میرزا محمد هاشم ، خلف الصدق حکیم محمد هادی بن سیّد مظّفرالدین حسین علوی ، از اولاد حضرت امام محمد بن حنفیه بن امیرالمؤمنین مظهر العجائب و مظهرالغرائب اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و رضی الله عنه و سیّد مظفرالدین حسین که طبیب فاضل و ساکن بیابانک خراسان بودند ، بدارالعلم شیراز آمده ، توطّن اختیار فرموده ، ازان باز اولاد و احفادش درین خطّهٔ پاک تشریف دارند و میرزا محمد هادی که در فن طبابت و جراحّی و خوش نویسی و کمالات دیگر دستگاه زیادتی داشت، قلندر وضع بود و حذاقت و معالجاتش در بلاد ایران معروف و مشهور است - گویند در وقت درس کتب معقول و منقول لباس فضلاء می پوشیدند و در هنگام مشاعره و مجلس قهوه خانه قلندرانه - و از جملهٔ شاگردان میرزا که بهندوستان آمده اند ، حکیم شیخ حسین شهرت مخاطب به حکیم الممالک که در هر دو فن یعنی طبابت و شعر شاگرد میرزاست و در هندوستان از رؤسای اطبای وقت خود بود - و این چند بیت ازوست - شیخ حسین شهرت راست :

گریه تا چند فشارد بدل تنگ کسی
بحر در قطره دهد جا بچه نیرنگ کسی

1. *Siyar*, iii, p. 875, says rupees sixty lakhs.
2. Ibid.

ابر و شبنم و ارباب طلب پرتو مهر
چه کند گر نکند روی خود از سنگ کسی

بسکه اهل کرم از نغمه ندارند خبر ۱۴۳ ب
نشنود نالهٔ سائل بصد آهنگ کسی

و حکیم محمد اسمٰعیل اکبرآبادی شیرازی الاصل که بعلّت توّطن در اکبرآباد باکبرآبادی مشهور شده ، طبیب کامل ، صاحب تجربه بود و حکیم علی نقی خان پدر حکیم علی نقی خانی که همراه نواب ظهیر الدوله عظیم الله خان بهادر می بود و حکیم مرتضیٰ و حکیم و مولوی نصیرائی عظیم‌آبادی که از عظیم آباد بشیراز رفته بود و سوای نام برده‌های مذکور کثیری از شاگردان ایشان بهند و دکن آمده و در ولایت ایران وغیره نیز متفرق شده ، بر کدام بگوشه در امری که مهارت بهم رسانیده ، اشتغال می ورزید و در اشعار شرر تخّلص می کردند و این چند بیت از زاده های طبع میرزاست - اشعار میرزا هادی پدر حکیم علوی خان :

بوی پنهان و پیدا در دل تنگی که من دارم
شرر چون آب یاقوت ست در سنگی که من دارم

وله

عقدهٔ میل طبیعی چو ز دل وا نکنی
ای شرر در دل چون سنگ بتان جا نکنی

چون شرر جوی حیات از دم آتش نفسان
فکر آب خضر و فیض مسیحا نکنی

وله

بهر سنگی که آمد پایم از آغاز سیر آخر
چو پی بردم بمقصد جمله را سنگ نشان دیدم

۱۳۵ الف سه بکف آرند مگر دامن افتادگیم

نه فلک پای نهاده بسر دوش هم اند

وله

با سیه دل صاف مشرب نمی آید بکار

کی بآب از چشم نابینا توان شستن غبار

بد گهر گر نیک نام افتاد ازو ایمن مباش

آب مروارید عالم را کند در دیده تار

این سیه رویان که دل یک باره از من کنده اند

در جهان دارند چون خاتم ز نامم اعتبار

هر که دستی در هنر دارد دوکانش پخته است

جوهر ذاتی گذارد ارّه بر پای چنار

رباعی

امروز که همچو خم زمین گیر شدیم

در میکده از جوش زدن سیر شدیم

یک رند دم از مریدی ما نزنند

در کوی خرابات عبث پیر شدیم

و دیوان ایشان را نواب سیّد علوی خان حکیم باشی همراه آورده بودند و در سنه یک هزار و یک صد و هفت ، در سن شصت و سه سال ازین جهان فانی رحلت نمود و در جوار امامزاده احمد بن امام موسیٰ کاظم رضی الله عنهم مشهور بشاه چراغ مدفون شدند ـ و بعد از فوت میرزا هادی دو پسر مانده بودند ، مرزا عبدالحسین و مرزا محمد هاشم و مرزا عبدالحسین نیز طبیب حاذق بود ، چنانچه کمال ایشان از شرحی که بر قانونچه نوشته اند ، معلوم می شود ـ و
۱۳۵ ب مرزا محمد هاشم تحصیل علوم در خدمت پدر خود و میرزا لطف الله شیرازی

و اخوند مسیحائی فسائی(۱) نموده ، در سنه یک هزار و یک صد و یازده که سی سال از عمر ایشان گذشته بود ، بهندوستان آمده ، در پای قلعهٔ ستاره بملازمت عالمگیر بادشاه غازی و بعنایت خلعت و منصب سرفراز گردیده، تعیّن محمد اعظم شاه گردیدند ـ و حکیم محمد شفیع شوشتری نظر بر نجابت و کمالات ایشان دختر خود را بایشان منسوب و منعقد فرمود ـ و در عهد سلطنت شاه عالم بهادر شاه بخطاب علوی خان و اضافهٔ منصب و جاگیر ممتاز و هنگامیکه محمد شاه بادشاه را معالجات مسیحانه نموده و ایشان را بزر و نقره برکشیدند ، شش هزاری منصب و نقدی سه هزار روپیه ماهوار و بخطاب معتمد الملوک مخاطب فرمودند ـ و چون حذاقت و طبابت ایشان در اطراف و اکناف بلاد عالم اشتهار یافته بود ، نادر شاه بعد از تسخیر شاهجهان‌آباد باعزاز و اکرام تمام بوعدهٔ رخصت حج و زیارت عتبات عالیات ائمّهٔ عالی درجات همراه خودگرفته برد ، چنانچه شمّه‌ای ازان بقلم آمد ـ با وصف اینکه شب و روز بارقام و تسوید مسوّدات نسخه های اهل علل و تصانیف و توالیف رسائل خود مشغول بودند و سن از هشتاد سال متجاوز
شده ، هرگز به عینک محتاج نشدند و . . . .(۲) و از جمله تصانیف ۱۳۶ الف
ایشان نسخه ایست مسمّیٰ بجمع الجوامع که اگر فی المثل تمام کتب طبّی از عالم مفقود گردد ، تمام مسائل حکمی ازو استنباط می توان نمود ـ و شعرای عصر که بمعالجات ایشان از امراض مزمنه شفا یافته اند ، در تعریف و مدح ایشان اشعار بسیار گفته اند ـ ازان جمله میر محتشم علی خان حشمت تخلّص برادر حقیقی میر ولایت الله خان گفته ـ

رباعی

ای دست تو دستگیر هر شاه و گدا
از فیض تو درمان طالبان کامروا
خلقی گوید که میکنی(۳) کار مسیح
من می گویم که میکنی(۴) کار خدا

1. Gladwin, p. 216 افسای .
2. Some four passages have been deleted here, because of their obscenity.
3. *P. P. L.* fol. 67 میکند .
4. Ibid. میکند .

یعنی برای خدا - و محمد حیدر خان الفت تخلّص گفته بود .

رباعی :

نواب درین زمان بود عیسیٰ دم
دستور علاج اوست معجز توام
قانون ذخیرهٔ حکم را حاویست
بخشد باشارات شفا در عالم

و خود هم گاه گاه تفنناً شعری می گفتند و این چند بیت که
۱۴۶ ب مرقوم می گردد ، از نتائج طبع وہّاج ایشان است :

اشعار حکیم علوی خان :

ز صاف شعله حل کرده پر سازید جامم را
بجوش آرد مگر در مغز من سودای خامم را

بجای سبزه و گل شعله و دود از زمین روید
فشانم گر بخاک از روی مستی داد جامم را

اسیر داغ حرمان را فریب دانه کی سازد
ز تار شعلهٔ جواله باید ساخت دامم را

ہوا گردد سموم از شعلہ‌ہای سوز پنہانم
گزارد در بغل غافل اگر یک دم پیامم را

تولّد ایشان در ماه رمضان یک ہزار و ہشتاد است در دارالعلم شیراز و پنجم شہر رجب ۱۱۶۲ھ در دارالخلافه شاہجہان آباد ، بآزار استسقا در سن ہشتاد و دو سالگی بحساب مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفته ، بموجب وصیّت در حوالی درگاه حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء قدس سرهٗ مدفون شدند :

اگر صد سال مانی ور یکی روز
بباید رفت ازین کاخ دل افروز

چه چاره کان بنی آدم نداند
بجز مردن کزان بی چاره ماند

از غرائب حذاقت و طبابت ایشان آنکه تا مدت بیست سال بمرض سل مبتلا بوده و بتداوی و معالجات خود را برپا و قائم داشته، متحمّل محن و شدائد اسفار در اردوہای سلاطین روزگار شده و بجمیع امور لازمهٔ زندگی مشغول بودند و می پرداختند و درین مدّت ، مطلق از اوضاع و اطوار حالاتی که داشتند ، تفاوت و تجاوز نکردند و ہو من العجائب -

و تواریخ واقعهٔ ایشان بسیاری گفته اند ، ہمین یک مصراع ۱۴۷ الف
اینجا اکتفا نموده آمد :

بر فلک رفت مسیحای جدید (۱۱۶۲ھ)

چون فرزندی نداشتند و لا ولد بودند ، اوّل حکم بادشاه بضبط متروکات نقد و جنس اموال ایشان شده ، آخر بسفارش و شفاعت نواب صفدر جنگ بہادر مقرّر شد که جمیع اموال ایشان بی کم و کاست حوالهٔ حکیم علی نقی خان که خواہرزادهٔ حقیقی ایشان نمایند که علیٰ فرایض الله بورثای ایشان که در شیراز و بنگاله اند ، برساند و کتاب خانه را خود پیش ازین یک سال در حین حیات و سلامتی حواس وقف نموده بودند - و خان مذکور را متولّی آن ساخته که ہر کس بمطالعه بخواہد ، برد و بعد از انفراغ طلب نماید -

فصل در ذکر قتل نواب بهادر بر دست تدبیر و تزویر وزیر یعنی نواب صفدر جنگ بهادر و آغاز شر و فتنهٔ عالم بانتقام آن مقتول و محاربهٔ وزیر با امرای احمد شاهی بلکه سائر بندگان الٰهی و خرابی و ویرانی محروسه دارالخلافه از اطراف شهر خصوصاً دهلی قدیم که بشهر کهنه مشهور بود -

مجمل این وقائع آنکه ، جاوید خان خواجه سرا(۱) که در عهد احمد شاه که بعلّت تصرّف ظاهر و باطن در مزاج مادر بادشاه مدارالمهام سلطنت و فاعل مختار امور ریاست و اقتدار شده ، میخواست ، بلا شرکت غیر مالک و قابض نقیر و قطمیر بادشاهی ١٤٧ ب
گردد(۲) - و نواب وزیر اعظم نیز نظر (بر) ساز و سامان و تسلّط و اقتدار خود خواهان این معنی بود و هر دو کس حریف همدیگر شده ، منتظر قابوی برهم زدن هم شده و نواب بهادر که در اصل خلقت مرد این میدان نبود ، در همین اندیشه مانده بجمله های خزانه می خواست ، بشهرت بهادریش پیشواز کاری رویدهد - و نواب صفدر جنگ که از قدیم کهنه مشّاق تدابیر دغا و تزویر بوده ، درین امر ملکه بکمال داشت ، چنانچه همیشه در صوبداری اوده بسیاری از زمینداران متمرّد احمق را بعهد و قول طلبیده و بگرمجوشی سلوکی چند که در متخیّلهٔ آن گنواران بی وقوف خطور نکرده بود ، غافل ساخته و بیک ناگاه بهر وضعی که بود ، کشته و خود را از اندیشهٔ آنها فارغ ساخته - این حرکت بازیچهٔ دست چپ اطفال

1. On him see also p. 242 Supra.
2. The author of the *Tarikh-i-Ahmad Shahi* who was a courtier of Emperor Ahmad Shah refers in his work the Emperor's careless and irresponsible conduct which indicates how completely he had fallen under the evil influence of Nawab Javed Khan from the very outset. *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 17 b.

مکتبت تزویرش بود - این مرتبه نظر بر وجوهی چند ، سورج مل جاٹ را هم با خود متفق و شریک مشورت و ممدّ خیر و شر تدبیر خود نموده و از وطنش بحضور طلبیده و بنواب بهادر پیغام اتحاد و داد نموده که کنگاش بندوبست سلطنت بغیر از تشریف فرمودن صورت پذیر نیست ، فردا علی الصباح از دربار بر آمده ، بمخلص خانه که فی‌الحقیقت دولت سرای ایشان ست ، تشریف فرما شوند و همین جا ناشتای هم بکنند که از مدتی باهم اتفاق همکاسگی ١٤٨ الف
آشهای اخلاص بی چاشنی بی تکلّفی اتفاق و وفاق بد مزگی و بی نمکی نفاق گوارای طبیعت مخلصان نمی شود - و آن احمق ناکرده کار ، جاهل فن ، بحکم اجل رسیدگی مطلق متنبه نشده و بمکنون ضمیر حریف میزبان مهمان کش پی نبرده ، بلکه فریب و غافل ساختن او از طرف خود علی الصباح روز بیست و هفتم شوال سنه یک هزار و یک صد و شصت و پنج بی دغدغه و وسواس در کمال تزئین خودآرائی و تکلّف لباس و اظهار تجمّل جاه و جلال خود از قلعه بر آمده ، در حویلی دارا شکوه در مکان مچهلی بهون وارد ضیافت خانه که آش مقتولی اش در آن خانه به پختگی رسیده ، کاسهٔ لبریز انتظار وقت موعود بود ، شد و از هر دو طرف جوشش و خون گرمی‌های منافقانه بی تکلّفانه بمیان و از دیوان خانه بواسطهٔ انبوه و هجوم فدائیان هر دو جانب آنچه منظور بود ، بظهور نمی توانست آمد ، قاتل دست مقتول گرفته ، بر خاسته ، متوجه حجرهٔ خلوتی که پر از قاتلان دیگر بود ، شدند - بمجرد پا بدهلیز حجره ماندن ، داخل دروازهٔ عدم سرای قتل و فنا گردید - بزخم کاردها یادگار بیگ و فقیر بیگ کابلی از پا در آمده - علی بیگ خان جارجی هم به نیّت ثواب کاردی در شکم مرده‌اش خلانیده(۱) و سرش را بریده ، نزد عبدالمجید خان فرستادند که مشار" الیه ازو دل پری داشت و او

1. See also *Siyar*, iii, p. 890.

صدد کشتن این بود و لاش بی سر مقتول را بدریای جمنا
سر دادند -
چنانچه روز دوم ملاحی با ماهی گیری از کناره ای که رو ۱۴۸ ب
بآب رفته بند شده بود ، بر آورده و مبلغی از مادر بادشاه در جلدوی
این خدمت گرفته ، حواله کرده و در جای که مقدّر بود ، مدفون
گردید و شوخ طبعان طبع شهر این قصّه را بانواع آب و تاب
مفصّل و مجمل منظوم نموده اند -

و "فساد عظیم" تاریخ این واقعه است - و متوسّلان وزیر می
گفتند که باعث قتل او باین شکل ، رفع قتل و غارت مردم شهر
بود که در صورت محاربه و علانیه پرخاش نمودن قلعهٔ بادشاهی
که مکان سکونت او بود و خانه‌های درون و بیرون همه تاراج
می شد و مردم بسیاری از طرفین کشته می شدند -

و بعد از وقوع این واقعه که نواب قدسیه صاحبة الزمانی که
مقوله و مربیهٔ آن خواجه سرا و واله و شیفتهٔ ظاهر و باطنش بود ،
اظهار کمال نا خوشی و برهم‌زدگی با وزیر کرده ، قسم خورد که
تا قصاصش نگیرد ، آرام نپذیرد و وزیر اعظم گفته فرستاد که درین
باب تقصیر من چیزی نیست که حکیم شافی خان از زبان بادشاه
حکم بمن رسانیده بود که دفع و قتل جاوید خان نمک‌حرام
کاسه شکن ضرور است[۱] ، چنانچه حکیم شافی خان را از نظر انداخته و
معاتب ساخته ، حکیم اکمل خان را بجای او بمعالجهٔ خود مقرّر
نمود - و در ماه جمادی الثانی میان بادشاه و وزیر باز کدورت رویداده
و مخالفان وزیر ، خاطر نشان بادشاه نمودند که وزیر ارادهٔ مصمّم
کرده که سلطان بلند مشهور به اچّهے صاحب برادر خورد بادشاه
فردوس آرامگاه محمد شاه را که شیعه و هم‌مذهب اوست ، بر تخت

1. According to A. L. Srivastava, it seems unlikely that the Emperor directed the Wazir to have Javed Khan killed. *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 208.

بنشاند - بنا بران بادشاه مقرّر کردند که خدمت میرآتشی را
از وزیر تغیّر کرده ، بیکی از مخلصان بدهند که خانهٔ بادشاه از دخل
و تسلّطش برآید و این معنی بر او گوارا نشده ، درخواست رخصت
بصوبهٔ خود بجهته بندوبست نمود - بادشاه و مخالفانش این معنی را
از مغتنمات غیر مترقبه تصّور نموده ، بتعجیل بی کلفت و درنگ
خلعت رخصت بخانه‌اش فرستادند - مشار" الیه بعد از تامّل و تانی و
مشورت با مخلصان خود ، رفتن صوبه را مناسب ندیده ، در شهر
توقّف نمود و بادشاه متقاضی شدند که بصوبهٔ خود برود که بعد از
پوشیدن خلعت ، توقّف مناسب نیست[۱] چون کدورت طرفین
برملا شد ، نواب وزیر بواهمهٔ اینکه مبادا امرای تورانی باتفاق بادشاه
و بلوای عوام الناس بر من بریزند ، از قلعه ، بلکه از شهر
بر آمده و چند روز در باغ اسمعیل خان و تال کٹوره[۲] و
خضر آباد[۳] مقام نموده و این توقّف و تعطیل انتظار آمدن سورج مل جاٹ
که غنیم در بغل شهر و درین ایّام با وزیر دم اخلاص و
فدویت میزد ، می کشید - بعد از آمدنش با کلّ فوج در خدمت بادشاه
معروض داشت که عماد الملک و خانخانان انتظام الدوله را که بانی فساد
۱۴۹ ب اند و نواب قدسیه را بگویند که از قلعه بر آمده ، در حویلی جعفر خان
سکونت نماید ، زیرا که یقین ایشان شده بود که باعث تفنگ
و بان اندازی روز عید که سابق ذکر آن گذشته و تخم فتنه
کاشته ، همان حرکت بود - انتظام الدوله بهادر بمشورت و ایمای
نواب قدسیه و نواب بهادر بوقوع آمده ، و فی‌الحقیقت غلط هم نبود ،

1. Saiyid Ghulam Husain Khan (*Siyar*, iii, p. 891) says, on the other hand, that the Emperor did not accept the request of the Wazir to leave for his home province.
2. It was about four miles south of the City. *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 235.
3. It was about six miles south of the Capital. *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 51b.

چنانچه آخر بتحقیق رسید که میر ابراهیم چلته پوش ، جماعت دار
سرکار انتظام الدوله که ازین قسم شعبده‌ها بسیار بخاطر داشت ،
متصدی سرانجام آن تدبیر خام شده بود و میخواست ، چون
میر حیدر به بهادری نامی بر آرد ، لیکن این نامرد خیره جمله را کجا
آن همت رستمانه و دست و دل مردانه و بسبب رنجیدگی از
نواب عماد الملک بهادر میر بخشی اینکه در وقت رفتن بد کهن پدرش
نواب غازی الدین خان مرحوم او را بمن سپرده و من در جمیع
امور مربّی گری او نموده و بعد از فوت معزالیه من بپاد شاه و نواب بهادر
مکابره و سماجت نموده و خانه‌اش از ضبط و منصب و جاگیر و
خدمتش از تغیّر و تبدیل نگاه داشته و او را پسر خوانده و پدری
بجای آورده و بر پسر صلبی خود جلال الدین حیدر تفوّق و ترجیح
داده ، رفیق و بازوی خود میدانستم - او هم از من برگشته و
مخالف شده - خلاصه ، بادشاه قبول هیچ یکی ازین تکالیف نکرده ،
جواب صاف دادند که اوّل شما خود بجّد شده ، رخصت صوبه خواستید
و خلعت پوشیدید و الحال بغرور رفاقت سورج مل جاٹ این قسم ۱۵۰ الف
تکلیفات دور از کار در پیش کرده اید - درین اثناء افواج غارت‌گر جاٹ
شروع ساخت و غارت شهر کهنه و اطراف جے سنگهه پوره که
به لشکر آنها متصل بود ، نمودند و تا درون در آمده و از قلعهٔ کهنه
هم گذشته تا لال دروازه ، بلکه این طرفها تمام بتاراج روفتند
و کشتند و سوختند - لاعلاج بادشاه ، نواب ذوالفقار جنگ نانا بابا
را که از مدّت بسبب حرکت احمقانهٔ خود معزول و خانه نشین بود ،
طلبیده و در آغوش مهربانی کشیده ، باقسام الطاف مخصوص فرمودند ،
بارادهٔ اینکه اگر وزیر بغی نماید ، خدمت وزارت بمشار" الیه روکش او
نمایند - روزِ دیگر ، نواب بنوشتهٔ خوشامد گویان خیر خواه خود
که مصاحبان و مقرّبان بادشاه و نواب قدسیه و محرم خلوت و جلوت
درون و برون حضور بودند ، بنا بر این معنی مطلع شده ،
به ذوالفقار جنگ رقعه درکمال تواضع و فروتنی مشتمل بر تطمع

و تحریص گویان و اغوای هم جنسی و هم مذهبی نوشته ، درآخر آن صریح
مرقوم نموده که اگر این طرف تشریف آورده ، کوچک‌نوازی و
بزرگی را کار فرمایند ، مخلص را سرتابی در هیچ کاری نخواهد بود و
بالفعل میربخشی گری که مدّت العمر در آرزوی آن گذرانیده اند ، از
تغیّر عماد الملک بنام ملازمان آن مشفق مقّرر کرده ام -

ملحق شدن ذوالفقار جنگ احمق بصفدر جنگ و بشوم طمعی
خود مغوی فتنه و فساد شدن و او را و خود را رسوا ساختن :

چون یقین صغیر و کبیر مردم شهر همین بود که به جمیع
۱۵۰ ب وجوه ، صفدر جنگ غالب و بادشاه و دولت خواهانش مغلوب اند ،
ذوالفقار جنگ ظهور این معنی و ادعا و خواهش با این همه التماس
و آرزو را از لطایف غیبی در حق تصّور نموده و بتعصّب مذهب و
مشرب ، امداد و اعانت هم جنس را لازم شمرده و حقوق نمک خوارگی
خلاندان بادشاه و شرم نسبت خسری و خسر پورگی محمد فرخ سیّر
و محمد شاه را بر طاق بلند نسیان گذاشته ، بلکه ملکة الزمانی ناقص العقل
و صاحبة الزمانی زمان محمد شاه را که هر دو همشیره زادهٔ حقیقی او
می شدند ، درین مقدّمه با خود شریک و همراز ساخته ،
بعد اخیر عشرهٔ محرّم که روز سیوم عاشوره از تعزیه بر خاسته و
بزیارت حضرت شاه مردان[1] که بر چهار کروهی شهر است از قدیم ،
می رفت ، این مرتبه هم از بادشاه رخصت گرفته ، رفته و بدرگاه نرفته ،
به لشکر صفدر جنگ ملحق شد و آتش فتنه و فساد که هنوز سر
نکشیده بود ، بدامن زنی لاف و گزاف و باد بروت هپ هپ سراسر
خلاف او بیک مرتبه شعلهٔ فساد بآسمان رسانید - پرده‌ای که هنوز
درمیان بود ، بیکبار از میان برخاست و غارت و تاراج شهر که
حواله به مردم جاٹ بود ، بر کل فوج قزلباش وغیره نوکران سرکار
صفدر جنگ قسمت شده ، جمیع آن لشکر مطلق عنان تاخت و تاراج

1. Shah-i-Mardan's tomb is situated near the mausoleum of Safdar Jang.

و قتل و حرق شهر شهریان گردید ، شهر کهنه تا شهر پناه ،
۱۵۱ الف شهر پناه شهر نو تمام بتصّرف و تغّلب و تسلّط آنها در آمد و صاف شد -
بنا بران بادشاه و مادرش هم کمر بمدافعه و ممانعه بسته و بر
سردار مغلیهٔ تورانی را که نواب انتظام الدوله بهادر خانخانان و نواب
عماد الملک غازی الدین خان بهادر باشند ، بانواع مهربانی و الطاف
ممتاز و مخصوص فرموده ، وزارت بنخستین و میربخشی گری بدوئمین
و میر آتشی بصمصام الدوله پسر خاندوران مرحوم و علی هذالقیاس
خدمات دیگر که تعلق بصفدر جنگ و ذوالفقار جنگ داشت ،
یک قلم تغّیر و تبدیل یافته و اطراف شهر به مورچه بندی و توپ خانه
و سپاه اینها و مردمی پادشاهی قرار یافته ، از لب دریای جمنا تا
دیوار شهر که قریب یک کروهی مسافت بود ، زیر دیوار حویلی
اسحاق خان پاین مسجد زینت المساجد مقّرر شد که توپهای رعد صولت
برق شعله آورده ، زنجیر بند مستحکم نموده و پیش آن خندق
عمیق کنده ، درون آن فوجهای این طرف فرود آید - و همین قسم
اطراف دیگر نیز مورچه بندی شد - و صفدر جنگ بمجرد استماع این
اراده مضطرب و سراسیمه شده ، خواجه سرای سیزده ساله وجیه و
خوبصورت را که شجاع الدوله پسرش در همان نزدیکیها خریده بود ،
ببادشاهی توره تحفتاً بر آورده و اکبر شاه(۱) نام گذاشته ، خود
وزیر و ذوالفقار جنگ میر بخشی و به هر که بخاطرش رسید ، خدمات دیگر
تقسیم نموده ، بقلع و قمع شهر و شهریان بغرور تمام کمر بست
۱۵۱ ب و از ششم شهر رجب آغاز محاربه شده ، لیکن کدام محاربه که از
طرف صفدر جنگ پنجاه هزار سوار بآن ساز و سرانجام و از طرف بادشاه
اقل قلیل که عشر عشیر آن غنیم غالب نمی شدند و سرداران
همه اطفال جنگ نادیده و خواجه سرایان هرزه بیهوده و آنها هم در
کمال پریشانی و بی سرانجامی اسباب جنگ و جدال و یک قلم

1. Safdar Jang gave him out to be the grand-son of Kam Bakhsh, the youngest son of Aurangzeb. See *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 55.

سراسیمه و مضطرب و منتشر الحواس - می بایست ذکر این فتح
عجیب و غریب که از عجائب قدرتهای الٰهی و نیرنگیهای تقدیر
خلاق قدیر بود ، در باب عجائب عالم مرقوم می شد و عبرت سامعین
می افزود و باعث غلبهٔ این مغلوبان بی سرانجام بر آن
غنیم غالب صاحب نشان و نام - بظاهر آن بود که صفدر جنگ می دانست
که نظر بر حال زمانه ساکنان شهر کهنه و قلّت فوج و
عدم سرانجام و زر خود بخود ملتجی و مطیع خواهند شد - و تا شهر کهنه
چو خود مفت بدست می آید ، ماند - شهر نو که در صورت یورش
احتمال قتل و کوشش و کشتن و سوختن ابنیه و خرابی امکنه ، غالب
بلکه متحقّق است تا بتحذیر و تهدید تسخیر آن میّسر شود ، چرا بجنگ
کار باید فرمود ؟ یورش مناسب ندیده و اکتفا بهمان چشم نمائی و
ترسانیدن بتاخت و تاراج پورهٔ چند اطراف شهر و کنار دریا رو بروی قلعه
که بادشاه و مادرش بچشم خود دیده بترسند و از فساد دست
برداشته ، اختیار سلطنت بدست او گذارند و این هر دو تورانی بچه را
باو سپارند و دیگران خود در کدام عرضه اند که بیک چشم نمائی ۱۵۲ الف
در تنبان میزیند - غافل ازینکه :

ع دشمن(۱) نتوان حقیر و بیچاره شمرد

پشّه(۲) چو پر شد بزند فیل را
با همه مردی و صلابت که اوست
مورچگان را چو بود اتفاق
شیر ژیان را بدرانند پوست

احوال عاقبت محمود صاحبقران کشمیر از ابتدا تا انتها :

و الحق که همین قسم بظهور آمد ، تا وقتی که
عاقبت محمود خان کشمیری که در اوائل بواسطهٔ طالب علمی که فی الجمله

1. The first hemistich of the verse in the *Gulistan-i-Sa'di* (p. 84) is : دانی که چه گفت زال با رستم گرد .
2. Ibid., p. 148.

داشت ، نوکر شش روپیه در ماهه بخانهٔ سیّد نیاز خان بهادر
نواسهٔ نواب قمر الدین خان مرحوم شده ، به تعلیم معزالیه مقرّر شد و
بزور فطانت خود روز بروز پیش آمده و دخیل امور دیگر سرکار ایشان
و به مربّی گری محمد اغلب خان اتالیق ایشان ترقی در ماه به هشت روپیه
رسید - بعد ازانکه بتقریبی از آنجا جدا شد ، چون نواب فیروز جنگ
غازی الدین خان از جوهر قابلیتش آگاه شده بودند ، به ده روپیه
نگاهداشته و باتالیقی و تربیّت خلف الصدق خود نواب عماد الملک بهادر
مقرّر فرسودند و دران خدمت مصروف بود ، بلکه در اکثری امور
داخل شده و ترقّی نموده ، عوضی در رسالهٔ والا شاهی که
داروغهٔ ایشان بودند ، یافته و سوار اسپ شده ، مرد آدمی گشت ،
تاآنکه نواب معزالیه بدکهن رفته ، واقعهٔ ناگزیر ایشان رویداده و
پسر بجای پدر در حضور بروی کار آمده ، مشار'' الیه بهمان ربط قدیم
که دخیل کاروبار بود ، الحال معه شی زاید مختار گردید ،
وکیل دربار شد و در جواب و سوال روشناس بادشاه و ارکان بارگاه شد، ۱۵۲ ب
منصبی و جاگیری یافته ، پالکی‌نشین و بخطاب خانی ممتاز گردیده -
آخرها رسید بجای که رسید و وزیر بادشاه نشان شده ، عاقبتی که
علم آن بخداست در دنیا بنای محمودی که اراده از میان برداشتن از
خاک بر دارنده خود کرده بود ، نمک کار خود کرده ، آشی که برای
ولی نعمت خود پخته بود ، در کاسهٔ خود دید ؛ یعنی بحکم
نواب عماد الملک در حین مهابت و صلابت جاه و جلال اقتدار اختیار
خویش بغتهً کشته گردید -

جدا ساختن عاقبت محمود بحسن تدبیر نوکران وزیر را ازو :

قصه کوتاه ، در هنگامهٔ صفدر جنگ در خزانهٔ نواب عماد الملک
را قفل برگرفته و بزور زر پاشی سناسی چهل ساله صفدر جنگ را
فریفته و ازو جدا ساخته ، به پنجاه روپیه سراسری سوار و دو ماهه
پیشگی و یک دو شاله به هر سوار و به جاعتدار موافق رتبه‌اش

رعایت نقد و وعدهٔ منصب و جاگیر عام کرده ، عالمی را از لشکرش
برآورده، درسلک نوکران نواب عماد الملک درآورده وهمان داغ ''سین''(۱)
نواب سعادت خان را که صفدر جنگ تیمناً در سرکار خود جاری
داشته ، در خانهٔ خود نیز بحال گذاشت ، تا سپاهی را برای داغ نو
مبلغی از کیسه بشوم طمعی بی ضابطه متصدیان حرامزاده
بموحد ضوابط مال سپاه خور از دست نرود و بیچاره سرگردانی نکشد، ۱۵۳ الف
به یک ناگاه عاقبت محمود در یک ساعت سررشتهٔ نوکری درست
کرده و از چهتر پروانگی او روز اوّل یکصد روپیه ، دوماهه پیشگی
از خزانه که صندوقهای زر در همان کچهری که بنگله زیر حویلی
در ریتی دریا که عین رزمگاه بود ، گذاشته بودند و خریطه‌ها
برآورده و وزن نموده ، دست بدست بدامن سپاهی می ریختند ، می گرفت
و همان دم به (؟) از نوکران قدیم بقول مثل مشهور که نوکر نو
آهو می زند ، این سرباز بزدن شیر و پلنگ می دوید ، ازین
جهت تفرقه در لشکر صفدر جنگ رویداد - جوق جوق و فوج فوج
مردم ببهانهٔ محافظت قبائل و ناموس خودها که در شهر داشتند ،
خصوصاً مغلان تورانی که قبائل همه ایشان در مغل پوره بود ،
بیرخصت و رخصت غارت نمودن جاٹ شهر را بهانه و از لشکر برخاسته،
بشهر آمده ، پیش عاقبت محمود رسیده ، نوکر شدند وکامیاب بمطالب دلی
بی درد سر محنت و تلاش گردیدند ، سوای این خواجه سرایان بادشاهی
و اقربای مادر پادشاه بحکم نگاهداشت سوار و پیاده بیشمار
کرده ، زمینداران اطراف راکه همیشه به تمرّد و قطاع الطریقی و
دزدی و قزّاقی مشهور بودند و در اقوام خود نام و نشانی داشتند ،
طلبیده و رساله‌ها داده ، نوکر کردند -

1. Branded with the letter 'seen' (s), the initial of Sa'adat Khan. *Studies in Indian History*, part, ii, (Elliot and Dowson), p. 134.

احوال انتامان کیشر سردار مرہٹہ ہا :

و نواب عماد الملک انتامان کیشر[۱] سردار مرہٹہ ہا کہ در دکن ہم او و پدرش سرداران مشہور کار کردہ بودند و درین ایام از دو سہ سال قریب پنج شش ہزار سوار شایستہ کارزار در جے سنگھ پورہ ۱۵۳ ب
فرود آمدہ و بی کار و بی روزگار نشستہ از خانۂ خود می خورد ، بحکم بادشاه و مادرش طلبیدہ و نوکر کردہ از جے سنگھ پورہ برخیزانده ، زیر جھروکہ روبروی دیوان خاص بر لب جمنا فرود آوردند ۔

انصاف این است کہ از ہمان روز گویا این مردم یعنی شہریان و بادشاہیان را از قتل و اُسر امید نجات شد ، چراکہ مرہٹہ ہا ہر روز از صبح سوار شدہ ، بدستور قدیم خود تا شام بر اطراف لشکر صفدر جنگ و جاٹ تاخت و تاز می نمودند و آخر روز تا وقت عصر مراجعت نمودہ ، داخل لشکر خود می شدند ۔ درین عرصہ ہرچہ از اسباب صامت و ناطق و گاو و خر و اسپ و پالکی تا شتر و فیل بلکہ تا اشخاص خاص طرف غنیم بدست اینہا می افتاد ، بدست کدام معتمدی با پنڈت دکھنی وکیل خودہا نزد بادشاه و وزیر می فرستادند و این معنی موجب تقویّت این طرف و دل شکستگی طرف ثانی می شد ۔ چنانچہ غنیم ازین تازشیہای و قزاقی ہای ہر روز بہ تنگ آمدہ و عاجز شدہ ، احدی ازان لشکر بمیدان نمی توانست برآمد کہ مرہٹہ ہا را از کمین گاہ برآمدہ ، مثل شکار دست بدست می ربودند ۔ حتٰی کہ تا فوج جاٹ و گسائین نیز کہ خود را رستم این شاہنامہ قرار دادہ بود و ہمیشہ بر این لشکر تاختہ ، تا زیر جھروکۂ بادشاہی و سوختہ و غارت کردہ می رفت ، عاجز شدہ و با مرہٹہ ہا تادہ اینہا بود ۔ بعد زد و کشت بسیار گسائین را با فوجش از جا راندہ تا خیمہ گاہش برسانیدند و مادیان سواری گسائین با چہاردہ پانزدہ کس پیادہ بجنگ ایستادہ ، نزدیک بود کہ

1. A. L. Srivastava (*The First Two Nawabs* Antaji Mankeshwar.

دستگیر شود ، بسبب ناشناسی کسی چندان بحالش نپرداخت ۔ درین اثناء ، اسمٰعیل خان کہ بروی رزمہ فوج صفدر جنگ و نوکر دلسوز فدائیی او بود ، با انبوہی از افواج جاٹ و ہمراہیان خودش بکومک گسائین رسیدہ و مرہٹہ ہا ہنوز ہم دیگر مقابل نشدہ و آن انبوہ را دہ چند خود در یافتہ ، جنگ کنان وقت شام بخیمہ ہای خود برگشتند ۔

بندۂ راقم ہم امروز درین جنگ شریک فوج مرہٹہ بود ، تماشای خوبی اتفاق افتاد ۔ القصہ آنہا بگرفتن شہر ساعی و اینہا بنگاہ داشتن ، از ہر دو طرف جنگ توپ و رہکلہ قائم شد ۔

بحکم بادشاه غارت نمودن حویلی اسحاق خان :

و روز اوّل از بادشاه حکمی کہ صادر شد ، غارت و تاراج حویلی پسران اسحاق خان کہ میرزا علی خان و میرزا محمد قلی خان برادران نجم الدولہ و خسر پورہ ہای شجاع الدولہ پسر صفدر جنگ بودند ، واقع شد کہ چون مورچال بادشاہی زیر حویلی اینہا بود ، بطرفداری صفدر جنگ چند بانی و گولی بندوق از حویلی اینہا بر مردم توپخانہ رسید و این معنی بعرض حضور رسیدہ و تاراج و ضبط حکم شدہ ، در ساعت قاعاً و صفصفاً گردید و چون مردم شہر آن طرف را غارت میدانستند و بعد از غلبۂ غارت و تاراج شہر منیع
بود ، اینہا را خسر پورہای پسر وزیر فہمیدہ ، بیشتری اموال و ۱۵۴ ب
اجناس خودہا کہ در حویلی اینہا ماندہ بودند کہ سلامت خواہد ماند ، ہمہ بتاراج رفت ۔

ع پارہ‌ای را سوخت آتش ، پارہ‌ای را آب برد ۔

ہمین صورت در خانۂ خواجہ محمد باسط[۱] کہ پیر و مرشد وزیر بودند ، ہمین حادثہ رویداد و خانۂ ایشان بیرون شہر پناه

1. He was the son of Shah Muhammad Ja'far. *Siyar*, iii, p, 892.

متصل ترکمان دروازه بود و بنا بر نوشتهٔ وزیر که بخاطر جمع بنشینید و از جای خود حرکت نکنید که آسیبی بحضرت نخواهد رسید ـ غارتگران جاٹ ناشتای غارت از ماحضر آن ضلع اوّل بحویلی ایشان شکستند و این مقدمه بیشتر باعث تشویش و پریشانی مردم شهر شد و در شهر بادشاه حکم فرمودند ، که یک قلم خانه‌های صفدر جنگ و همراهیان ایشان معه اثاث‌البیت ضبط نمایند ـ و درین پرده اشرار مردم آزار کار خود کرده ، خانمان عالمی سرای آنها بتاراج رفت و طرفه رستخیزی در شهر قائم شد و بر چهار طرف شهر همین آتش در گرفت و مامنی جز از درگاه جناب مجیب المضطرین نماند ـ درین اثناء نجیب خان روہیله با جمعیت قوم خود و افغانان مو و فرخ آباد که همه دشمن و مدعی صفدر جنگ از یک طرف و بهادر خان بلوچ که بهادر واقعی واقعه طلب بود ، جب همو طلب بادشاه بمعرفت وزیر آمده، زیر جهروکهٔ بادشاه فرود آمدند و پلهٔ این طرف هم گران شد و جنگ برکوٹلهٔ فیروز شاه و حویلی نواب قمرالدین خان که بفصیل شهر پناه چسپیده و ٹیلهٔ برج سنگی قلعه قائم شده ـ

یورش نمودن اسمٰعیل خان معه وزیر بر ٹیلهٔ برج شهر پناه و جنگ مغلوبه :

اسمٰعیل خان در حویلی صلابت خان و جانش خان ۱۵۵ الف
مورچال خود قائم کرده ، برج ٹیلهٔ شهرپناه نقب زده ، سیوم شعبان آتش کشیده ، باوصف انهدام نیافتن تمام آنکه از یک طرفی افتاده بود ، بسیاری از فرقهٔ والا شاهی و نوکران عماد الملک و مردم خانخانان که برای باطل کردن نقب مذکور کار می کردند ، بکار آمده و سنگهای کلان از برج بسمت مورچال آتش کشیدگان بریده ، جمعی مجروح و مقتول شده و افواج وزیر که منتظر بریدن برج بودند ، یورش کردند و نزدیک بود که آثار غلبه ظاهر کنند که نواب عمادالملک و خانخانان هم با افواج خودها و بادشاه هم با

فوج خود و حافظ بختاور خان و وجیهه خان و نجیب خان و مرهٹه‌ها هم سوار شده ، جنگ سخت از دوپهر روز تا چهار گهڑی شب درمیان آمده ـ اکثر جاها از توپ و تفنگ در گذشته ، بشمشیر رسید و ازان هم کار در گذشته ، بسنگ و خشت و مشت و گریبان کشید ، بروهٔ انبوه از طرفین بکار آمده ، طعمهٔ تیغ بیدریغ همدیگر شدند و نجیب خان روہیله بذات خود دو زخم گولی برداشته و روہیله‌ها خوب پائداری‌ها نموده و مرهٹه‌ها و هر فرقه تا جان کمی نکرده ، بمردی قائم ماند و نصف شب اسمعیل خان که ضرب دست این طرف خورده بالکل مایوس شده ، کوٹلهٔ فیروز شاه و هر سه حویلی بلکه جمیع مورچال‌ها برداشته و خالی کرده به لشکر صفدر جنگ ملحق
شد ـ و ازین امر فی‌الجمله خاطرها مشوّش ، مردم شهر وغیره ۱۵۵ ب
رؤساء باطمینان گرائید ، زیراکه بسبب قرب و جوار معرکهٔ کارزار و بارش گوله و بان که شب و روز مثل باران لا ینقطع بود ـ

بعد از پس پا شدن اسمٰعیل خان ، میربخشی یعنی عمادالملک و نجیب خان و بختاور خان وغیره سرداران مورچال خود را پیش برده ، برابر دیوار قلعهٔ کهنه تا لب دریا رسانیدند و رزمگاه آنجا مقرّر شده و قلعهٔ کهنه معه شهرکهنه بعد از خرابی بسیار بتصرف اینها در آمد ـ صفدر جنگ بعد ازین جنگ بطرز استحکام مورچال‌های شهر و استقامت این افواج و افتادن گوله‌های یک منی که از توپ های کلان دور رس ازین مورچال‌ها و از بالای قلعهٔ کهنه و کوٹلهٔ فیروز شاه متصل برلشکر او می افتاد ، سراسیمه و ازین طرف مایوس شده، بطرف تال کٹوره و عیدگاه و آن طرف های شهر رفته ، بازار ملک الموت رونقی تازه بخشید و عمادالملک معه سرداران دیگر ازین طرف همان طرف رفته و مورچال‌ها قائم کرده و خود در عیدگاه بر صفهٔ نماز عید خیمه کرده ، محاربات سخت بر توپخانهٔ چینی و کالی پهاڑی درمیان آمده ، در هر جنگ بعد از غلبه ، شکست بر آنها افتاد ـ

کشته شدن گسائین در جنگ کالی پهاڑی :

گسائین که یکی از شیاطین‌الانس کفار و ملاعین آن
فرقهٔ شقاوت آثار بود ، در یکی از همین جنگها بزخم گولی بندوق رفت
۱۵۶ الف و از کشته شدنش یک باره کمرآن لشکر شکست و صفدر جنگ ازین
طرف نیز مایوس شده ، بیقین دانست که بسبب قرب و جوار شهر
و حصار کاری از پیش نمی رود ، باز بطرف خضر آباد برگشته ،
روز سلخ شعبان بهیئات مجموعی سوار شده ، صف‌آرای کارزار شد
و سخت جنگی و شدید آویزشی رویداده و هزاران بقتل رسیده و
بگوله‌های توپ بریده ، خصوصاً از طرف او که قریب پانصد شش
صد اسپ بی زین و سوار در یک میدان کشته و نیم کشته افتاده ،
می طپید و جان می کند -

درعین شدّت جنگ روز سلخ شعبان از لاهور رسیدن سیّد جمیل الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر رستم جنگ با فوج نواب معین الملک بهادر :

و در عین شدّت این کارزار سیّد جمیل الدین خان رفیع‌الدوله
و محمد سعید خان بهادر قبچاق برادر زادهٔ نواب تقتمش خان مرحوم
با پنج هزار سوار مغلیه وغیره افواج پنجاب که همه جوانان خوش اسلحه،
کار آزموده و در جنگهای درّانیان مصدر کارهای نمایان
شده بود ، و این هر دو سردار هر یکی بذات خود رستم و اسفندیار
بود ، از لاهور فرستاده ، نواب معین الملک بهادر که خالوی حقیقی
و خسر نواب عمادالملک می شد ، رسیدند و جلو ریز افواج غنیم را
از جا برداشته و پس پا نموده، به‌لشکر رسانیدند و دران لشکر رستخیزی
برپا شده - بندهٔ راقم به چشم خود دید که فیل صفدر جنگ
بطرف کوچه کالکا گریخته می رفت و همچنین فیل سواران دیگر هر کدامی
۱۵۶ ب بطرفی می گریخت - اگر آن روز شب نمی شد ، همان روز کار آخر
شده بود - بسبب شب غنیم برآمده رفت و ازان شهر بر دوازده

کروهی یعنی به فرید آباد رسیده ، به پشتگرمی جاٹ قائم شده و بعد از
چند روز که لشکر این طرف بسبب آزرده شده برخاستن نجیب خان
و آمدن میر بخشی وغیره سرداران بأستمالت او خالی شده و سرداری
سوای سیّد جمیل الدین خان بهادر در لشکر نمانده ، صفدر جنگ
قابو یافته و بهیئات مجموعی برین لشکر بی وارث ریخت و بعد از غلبه
و جنگ عظیمی که از هر دو طرف بباد فنا رفت و چه فیل‌ها در میدان
افتاد - بسبب استقامت و شجاعت سیّد جمیل الدین خان بهادر و
فوج همراهی ایشان غنیم شکست خورده - درین اثناء نواب عمادالملک
وغیره نیز که در راه خبر این جنگ شنیده با یلغار تاخته بودند ،
به لشکر رسیده و غنیم را از جا برداشته و فریدآباد را نیز بتصرّف
در آورده ، قائم شدند و صفدر جنگ ازین شکست پروای نام و ناموس
هم نکرده ، خود را به بساور ملک جاٹ که قبائل خود را معه
شجاع الدوله آنجا نگاهداشته بود ، رسانیده ، متحیّروار نشسته -

عفو تقصیرات وزیر علی‌الرغم عمادالملک بهادر به مربّی‌گری و دستگیری نواب خانخانان بهادر :

بمعرفت جاٹ که با نواب خانخانان قبل ازین مربوط بود ،
پیغام صلح و عفو تقصیرات بمیان آورده ، امیدوار رخصت صوبه
گردید و به مربّی گری و دستگیری نواب موصوف بوجوه متعدّده
که عداوتها و دشمنی‌ها با نواب عمادالملک و ایشان هم رسیده بود ،
علی‌الرغم همشیره‌زادهٔ خود ، عفو تقصیرات او از بادشاه کنانیده ۱۵۷ الف
و بخلعت بحالی منصب و جاگیر و استقلال صوبداری بر صوبه‌اش
فرستادند - و این معرکه از آغاز تا انجام به هشت ماه کشید و درین
مدّت خرابی که در متخیّله خطور نکند ، بر خلایق رو داد -
عالمی خانمان خراب و گدائی کاسه بر کف شد -

ازان وقت الی‌الآن احوال ہندوستان بطریق اجمال :

آخر سلطنت ہندوستان بعداوت این ہر دو عزیز یک دیگر ویران شده و ناموس چهار صد ساله خاندان تیموریه برباد رفته ـ جان خانخانان و احمد شاه و مادرش و عالمگیر ثانی نیز در سر این فتنه‌ہا برباد رفت و درانّی باز آمده ، ہندوستان را متصرّف و با خاک سیاه برابر کرده رفت و نواب عمادالملک ہم از ہمان فتنه خانمان خراب شهر به شهر و دیهه بدیهه و خانه بخانه الی‌الآن که سنه یک ہزار و یک صد و نود و سه ہجری ست در دکهن و سورت و گجرات بحال تباه می گردند و صفدر جنگ نیز بصوبه رسیده ، بعد یک سال مرد[1] و بعد ازو پسرش شجاع‌الدوله ترقّی تمام نموده و از فرنگی شکست خورده و مطیع آنها شده و بکومک آنها روہیله‌ہا را مستأصل نموده ، در عین اقبال و جاه و جلال خود به اجل طبیعی باز از زخمی که در رانش شده بود ، ہلاک گردید ـ آصف الدوله و بجائش پسر کلانش نواب باعانت فرنگیان انگریز کامیاب و کامران داد عیّاشی و جوانی می دہند ـ و دارالخلافهٔ شاہجهان آباد عالی گوہر پسر عزیز الدین عالمگیرثانی به تهمت سلطنت دلی خوش میکند و سپهداری و میر بزنی (؟) بنام نجف خان مقرّر شده . . . . . بیچاره حتی المقدور دست و پای زد و قلعهٔ اکبرآباد باسه قلعهٔ دیگر از جاٹ بزور شمشیر گرفته و با مرہٹه و فرنگی بدار و مدار اوقاتی میگذراند ـ و سکّهان از دروازهٔ دہلی تا لب اٹک متصّرف و مرہٹه ازین پنج شش سال بلکه زیاده باہم دیگر درافتاد و کنپوی فرنگیان که از لکهنئو بکومک رگناتھ بدکهن رفته بود ، حاشیه ۱۵۷ الف

1. At this time, all of a sudden, a boil appeared on one of his legs and gradually degenerated into a cancer. Experienced and skilled physicians were baffled in their efforts to cure him, and he expired on the 17th Zil Hijjah, 1167 H.(= 5th October, 1754 A.D.). *Siyar*, iii, pp. 894-95.

طرف ثانی تا اولاد نظام الملک و چندر نانک وغیره راجه‌ہای دکهن متفق شده ، این‌ہا را معه افواج رگناتھ راؤ زده ، بالفعل در سورت در محاصره دارند و نواب عمادالملک ہم بشامت بتعاقب رگناتھ راؤ در سورت اند و کنپوی دیگر ازینجا روانه باید دید ، مآل کار چه می شود ؟ باید دید :

ـه حوادث ار ہمه غالب شود نه مغلوبیم
زمانه ایست پر آشوب و ما خود آشوبیم

اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و نجّنا و احبابنا من شرالاعداء سالمین و غانمین یا رب العٰلمین O

بتاریخ ہفتم ذی قعده ۱۱۹۳ھ
باتمام رسید ـ

Bayan-i-Waqi'

A biography of Nadir Shah Afshar
and the travels of the author



KHWAJA 'ABDU'L KARIM

Ibn

KHWAJA 'AQIBAT MAHMUD KASHMIRI

Edited By

DR. K. B. NASIM

M.A. (Punjab), Ph.D. (Manchester), F.R.A.S. (London)

Chairman, Department of Persian,
University of Peshawar.

Research Society of Pakistan,
University of the Punjab, Lahore.

Publication of the Research Society of Pakistan
No. 21

First Impression : Sept. 1970

Price : Rs. 18/-



Printed by
HABIB PRESS
34, Mozang Road, Lahore

CONTENTS

PREFACE

As we know, Nadir Shah was the greatest soldier of his day, and the hero of Iran who liberated the country from foreign occupation and united a disintegrated land. He raised his country from the lowest depths of degradation to the proud position of the foremost military power in Asia. He has been depicted in history in different colours. Unfortunately, European writers could not tolerate his phenomenal and unprecedented successes in the battle field and in the realm of diplomacy and as such his picture has been distorted and painted in tainted hues. Unfortunately, no serious attempt has so far been made to sift the facts in their true perspective, examine the available historical data analytically and scientifically, so that a correct picture of Nadir Shah can emerge for the benefit of those interested in history and its evolutionary processes. Some of the original important Persian historical works relating to Nadir Shah have been critically studied, or partly translated into English. One of these is the *Bayan-i-Waqi*' of Khwaja 'Abdu'l Karim Kashmiri written in A. H. 1193/A.D. 1779.

This book is considered by the historians to be one of the most important sources for Nadir Shah's history. But it has not been properly studied or published as yet. Therefore, the Research Society of Pakistan, University of the Punjab, Lahore, decided to publish the text. I was asked by them to edit this work. I am glad that I have been able to render some service to the history of Nadir Shah by editing this long-overdue biography, and I shall feel amply rewarded for my labour, if, through this work, Nadir Shah's figure regains its real greatness.

In this connection, I have made a minute study of the valuable work, went through its seven manuscripts which are preserved in various libraries of the world, the earliest of which was written only five years before the death of the author. I collated them and compared

the text with one another and prepared a critical text of it. I compared the *Bayan* with the original sources which Khwaja 'Abdu'l Karim Kashmiri had utilized in writing. I also went through a large number of original Persian manuscripts and English historical works relating to Nadir Shah and the Later Mughals and made use of the numismatic evidences in order to check the statements of the author, corrected the chrconological mistakes made by him, identified the places and names of persons mentioned in the text, cleared up obscure toponyms and corrected the lamentable lapses and inaccuracies of the author of the *Bayan* and of other historians on their basis. The additions and corrections made by me and the references to the works on which they are based are given in the foot-notes as well as in the body of the text in barackets.

To this annotated edition of the text, I added a brief introduction in English. In it I have given a critical estimate of the work, the short biography of its author and the evaluation of the various manuscripts on which it has been based.

It took me about two years to complete this exacting task which might have been abruptly terminated in view of the complicated nature of the work, but the renowned scholar, Pir Hussam-ud-Din Rashidi's kind persuasion and unfailing sympathy encouraged me to complete it inspite of almost insurmountable difficulties. For this I must express my deepest gratitude to him.

My thanks are also due to Dr. S. M.k Ikram, Chairman of the Executive Committee of the Society, the talented scholar-administrator, who not only offered me this work to edit, but also showed greatgenrosit y by giving his me personal copy of the abridged English translation of *Bayan-i-Waqi'*, by F. Gladwin.

I must also record my grateful thanks to Prof. Dr. Muhammad Baqir, Principal, University Oriental College, Lahore, for acquiring for me the original manuscript copy of the *Bayan-i-Waqi'* on which the text is based, from the India Office Library, London.

I must also thank Mr. Ahmad Rabbani for his courtesy to place at my disposal a manuscript copy of the *Bayan-i-Waqi'*, belonging to his illustrious father Prof. Dr. Maulavi Muhammad Shafi.

I shall be failing in my duty if I do not express my feelings of gratitude to Dr. M. Jahangir Khan, Director of the Society, for his ungrudging co-operation and help rendered to me during my work.

I am particularly grateful to Prof. Mirza Maqbool Beg Badakhshani for his invaluable assistance in going through the text and reading the proofs.

In conclusion, I consider it my unique privilege to record my heartfelt gratitude to Maulana 'Abdu'l Qadir, the great scholar, who showed a kindly interest in this work and looked over parts of the handscript. His sad demise recently has left a void in the educational life of this region. I had hoped to have the good fortune of personally presenting a copy of the book to him which, alas, was not to be. I shall preserve as a precious souvenir the pages of the Introduction on which the Maulana Sahib made certain notes in his own hand.

Department of Persian,
University of Peshawar,
September 18, 1970.

K. B. NASIM.

ABBREVIATIONS

Add. ... Additional manuscripts in the British Museum, London.

Bayan. ... Bayan-i-Waqi', by Khwaja 'Abdu'l Karim Kashmiri.

B.M. ... British Museum, London.

Gladwin, F. ... The Memoirs of Khojeh Abdul-Kurreem.

I.O. ... India Office Library, London.

OR ... Oriental manuscripts in the British Museum.

P.P.L. ... Punjab Public Library MS.

P.U.A. ... Punjab University Library MS (Azad Collection).

P.U.H. ... Punjab University Library MS, transcribed by Saiyid Hidayat-Ullah.

Siyar ... Siyaru 'l-Muta' akhkhirin, by Ghulam Husain Khan Tabatabai.

T.N. ... Tarikh-i-Nadiri, by Mirza Muhammad Mahdi, of Astarabad.

INTRODUCTION

Khwaja 'Abdu'l Karim, son of Khwaja 'Aqibat Mahmud, and grand-son of Muhammad Bulaqi, the author of *Bayan-i-Waqi'* (also called *Tarikh-i-Nadiri* or *Nadir-nama*), was born in Kashmir (date of birth not known). He lived in Shahjahanabad (Delhi) and was an eye-witness to all the principal events that took place during Nadir Shah's invasion of Hindustan, and his brief stay in Delhi. While in Delhi, he writes in his book he was introduced to Mirza 'Aili Akbar, keeper of the royal records[1]. The latter was an important personage at the time and exercised great influence over Nadir Shah behaving virtually as his Prime-minister and chief adviser. Mirza 'Ali Akbar presented 'Abdu'l Karim to Nadir Shah. Nadir Shah treated him with consideration and offered him employment. 'Abdu'l Karim who had been cherishing keen desire to perform Haj and visit some of the holy shrines in various Muslim countries including Iran, Iraq, Syria and Hijaz, accepted the offer on condition that the Shah would not stand in his way and would allow him to fulfill his cherished dream of performing the Haj and a visit to the holy places when the time for it came. This was in A.H. 1151/A.D. 1738-39. He accompanied the Persian army on its return march to Persia and on the Turkish campaign. On reaching Qazvin on Rabi' 1,1154, he sought the Shah's permission to resign service and to proceed to Mecca.

After 'Abdu'l Karim's return to Delhi by sea in A.H. 1156/A.D. 1743 from his travels, which took longer than he had at first anticipated, some of his friends and well-wishers, 'of whose love and affection he had experienced most substantial proofs, suggested to him to write an account of his travels and give his impressions of the Court of Persia, along with a narrative of the most interesting events of the History of Hindustan'. He, therefore,

1. fol. 2b.

embarked on recording his observations in a plain and unaffected style. He claims 'that he kept the contents of his narrative free from flattery and exaggeration, which too often stain the historic page'[1]. He further adds that he also avoided prolixity, as well as word-painting, which only serve to perplex the senses[2].

Before recounting in his work, his personal experiences when in the service of Nadir Shah, he devotes a number of pages to the origin of the conqueror and his military exploits up to the time of his invasion of Hindustan. Whilst this portion of the *Bayan* is not based on first-hand observation and knowledge, it is, nevertheless, of very considerable historical value[3]. The author having no reason to fear Nadir Shah's resentment, writes freely and without exaggeration about Nadir's humble start in life, he gives, moreover, some interesting anecdotes and intimate personal details regarding him which are not to be found in Mirza Muhammad Mahdi's official biography of Nadir Shah. 'Abdu'l Karim says, he obtained whatever information he has offered from old companions of the Shah ; if, he states, there are any errors in his narrative, it is their fault, and not his own[4] ; some of his information is derived from the *Ahwal* and other writings of Shaikh Muhammad 'Ali Hazin.

'Abdu'l Karim furnishes events in details relating to the return of the army to Persia and of the conquest of Bukhara and Khwarizm which are not found in Mirza Muhammad Mahdi and other writers' works. His description of the hardships suffered by the troops when passing through the Kurram valley (now known as Political Agency of Kurram, West Pakistan) in December, 1739, and fifteen months later, of the sufferings of the army while passing through Gurgan provides considerable

1. fol. 3b.
2. Ibid.
3. Lockhart : *Nadir Shah*, p. 301.
4. fol. 4b.

information that is not available in the official account of Nadir Shah's life and exploits elsewhere. From the skilled and capable Hindustani physician, Nawab Saiyid 'Alavi Khan (whom Nadir Shah had taken into his service at Delhi), he learnt much of the Shah's physical and mental condition, and his remarks on this subject are indeed most interesting[1].

It is not known whether or not 'Abdu'l Karim wrote any book other than *Bayan*. A manuscript entitled *'Ibrat-nama* is supposed to be written by him, but competent authorities do not accept this supposition and are of the view that *'Ibrat-nama* was the work of Saiyid Muhammad Qasim Lahori and not Khwaja 'Abdu'l Karim Kashmiri. 'Abdu'l Karim died in A.H. 1198/ A.D. 1784[2].

A complete English translation of the *Bayan-i-Waqi'* has not so far come to notice. In A.D. 1798 Francis Gladwin, however, published, in Calcutta, his *Memoirs of Khojeh Abdul-Kurreem*, but his translation (in which there is much room for improvement) begins with Nadir Shah's departure from Delhi and no mention is made of the earlier parts of this work.

Lieutenant H.G. Pritchard translated a fuller version of the *Bayan*, giving Gladwin's incomplete version, for Sir H.M. Elliot[3], but only a comparatively small portion of Pritchard's translation has been published so far[4].

The Manuscripts of the Bayan-i-Waqi' : So far as it is known there are at least over a dozen manuscripts of

1. See foll. 68a and 101a.
2. Encyclopaedia of Islam, Vol. I, Part I, p. 47.
3. Pritchard's translation (in manuscript) is contained in the B.M.MS. Add. 30782, foll. 64-112.
4. Extracts from it are given in Elliot and Dowson's *History of India, at told by its own Historians*. London, 1877, Vol. viii ; those concerning with Nadir Shah are on pages 126-132.

the *Bayan-i-Waqi'*, preserved in different libraries of the world[1]. Out of these, over six manuscripts are known to be in India[2] and Pakistan[3].

A description is given here of the manuscripts of the *Bayan-i-Waqi'* that have been consulted and compared while editing the present work. The Editor has selected the first as the basis for this edition of the work and the four subsequent Nos. 2,3,5 and 6 for the verification of the text.

(I) India Office MS. No. 566 : The India Office Library possesses five manuscript copies of the *Bayan-i-Waqi'* bearing Nos. Ethe 566 (extends to A.H. 1193/A.D. 1779), I.O.D.P. 607 (lacks 1st leaf), 751B (b) (defective, 4 babs only), 769 (defective), I.O. 3934.

The India Office Library MS. No. 566, which is complete, is 8″×4½″ in size. It comprises ff. 156 (312 pages), having 15 lines in a page. It was transcribed by one Mirza Muhammad Bakhsh Khan Ashub. The date of its transcription is A.H. 1193/A.D. 1779. The manuscript begins thus :

الہی محفل آرا کن بذکر خود بیانم را

تجلّی شعله گردان در سخن شمع زبانم را

1. The following foreign library catalogues may be consulted for the manuscripts of the *Bayan-i-Waqi'* : Ethe, India Office ; Rieu, British Museum.
2. The following catalogues of Indian libraries also possess manuscripts of *Bayan-i-Waqi'*.
   (a) Buhar Library (in the National Library) Calcutta.
   (b) Asifia Library, Hyderabad, Deccan.
   (c) Khalsa College, Amritsar.
   (d) Sir Jadunath Sarkar Library, Calcutta.
3. (a) Punjab University Library, Lahore.
   (b) Punjab Public Library, Lahore.
   (c) *An Illustrated Catalogue of Persian MSS.* of Prof. Dr. Maulavi Muhammad Shafi, Lahore.

According to the Index, on fol. 3a, it was originally divided into four chapters (babs) and a conclusion (Khatimah), but in the progress of his work the author seems to have changed his mind, for this copy contains, like those in the British Museum, five chapters (babs), the last of which brings the history down from the time of Nadir Shah's death to A.H. 1193/A.D. 1779, the year in which he completed this work ; see the last folio (157) :

الی الآن که سنه یکهزار و یکصد و نود و سه ہجریست[1]

In the British Museum (London) copies A.H. 1198/A.D. 1784 seems to be the last date. The intended conclusion (Khatimah) is found neither here nor in any other known copy.

The manuscript with its bold headings, is written in *Shikasta*, but the text is on the whole readable except in some places from fol. 152 onwards. The manuscript is obscure in some places and, at times difficult to explain some of the terms used in describing events. At places, some words and lines are missing. Apparently the copyist was careless and wrote in haste.

The Editor of this work is of the view that this manuscript is perhaps the oldest copy of the book and for that matter more complete than all other copies.

2. **British Museum**, Add. 8909 :—This copy is incomplete and breaks off in chapter IV, at a passage corresponding to p. 175 of Gladwin's translation. In size it is 10″×6¼″ and consists of ff. 103 (206 pages) with 15 lines to a page. It is written in cursive *Nasta'liq*, about the close of the 18th century. The name of the copyist is not known.

1. Ethe reads یکهزار و یکصد و نود و نه (i.e. A.H. 1199), which is evidently wrong, as Khwaja 'Abdu'l Karim, the author, died in A.H. 1198/A.D. 1784. See p. xi Supra.

3. The Punjab University Library. (Azad Collection of manuscripts, A PFIV 6) :

This manuscript is also incomplete. In size it is 20″×14.5″ cm, and consists of 188 pages with 12 lines to a page. It is written in neat and clean bold *Nasta'liq*, but there are frequent copying mistakes. The date of transcription and the copyist's name are not known. Maulana Muhammad Husain Azad has given a note towards the end of the manuscript copy dated 27th of Jumadi al-Sani, 1293 (19th of July, 1876).

4. The Punjab University Library (Sherani Collection of manuscripts, No. 50/3055) :

This manuscript is also not complete. In size it is 8.2″×5.2″ and comprises ff. 64 (128 pages) having 15 to 16 lines a page. The manuscript with the bold headings in red is written in cursive *nastaʻliq*. It is transcribed by Taik Chand Munshi, of Panipat. The date of its transcription is 26th Ramazan, 1185 (2nd of January, 1772).

5. The Punjab University Library. (General Persian Collection of manuscripts, PFIV 30) :

This manuscript is also incomplete. In size it is 15.8″×11″ cm, and comprises ff. 92 (pp. 184) with 12 lines to a page. The manuscript with the headings in red is written in clear *Nasta'liq*. It is slightly worm-eaten and pasted up with paper here and there, but the text is on the whole readable. It is transcribed by Saiyid Hidayat-Ullah. The date of its transcription is not given.

6. The Punjab Public Library, No. 533 (کریم 954.0237) :

This manuscript is also incomplete. In size it is 22″×15″ cm, and contains ff. 84 (pp. 168), having 17 lines per page. Its defect lies in its being moth-eaten and at places patched up, thus rendering the text illegible in several places.

7. Prof. Dr. Maulavi Muhammad Shafi's Personal Collection of manuscripts, 54/106 :

This copy is also incomplete. In size it is 7″×4″ and consists of 197 pages with 15 lines to a page. The manuscript with its bold headings in red is written in *Shikasta*. It is defective in the middle and incomplete at the end. The name of the copyist is not known. The date of its transcription is A.H. 1214/A.D. 1800.

8. The British Museum, Or. 181 :

In size, this manuscript is 11″×6¾″, and consists of ff. 119 (pp. 238) with 17 lines to a page. It is written in *Nasta'liq*, with ruled margins ; dated Safar, 1233/1818.

This copy has no preface and lacks the first six sections of chapter (bab) I., corresponding to foll. 1-12 of the proceeding MS. (No. Add. 8909). The remaining chapters begin as follows : Bab II. fol. 14a, Bab III. fol. 48a, Bab IV. fol. 67b, Bab V. fol. 85a. After the portion of the work which has been translated by Gladwin, the following additional chapters are found : Assassination of Nawab Bahadur ; war of Safdar Jang with the Amirs of Ahmad Shah ; accession of Akbar Shah, and devastation of old Delhi, fol. 96a. Accession of Alamgir II., fol. 100 b. Accession of Shah Alam and the events of his reign, fol. 106a. The last occurrences recorded are the escape of Prince Javanbakht from Delhi, and the arrest of Majd-ud-Daulah by the Amir ul-Umara, both events happened in A.H. 1198. The next following chapter, fol. 177b, which deals with the advent of the British power in Hindustan, from the death of Shuja-ud-Daulah to A.H. 1198, and of the rise of the Sikhs, and comes to an abrupt end, fol. 119b, although a sub-scription is appended, as though the work were complete.

These additions might have been made by the copyist deliberately or may have been in the MS. from which he

had copied[1].

9. **The British Museum,** Or 200 :

This manuscript is also incomplete. In size it is $8\frac{1}{4}'' \times 5\frac{3}{4}''$ and comprises ff. 114 (228 pages) having 15 lines per page. It is written in *Nasta'liq* ; dated Muharram, in the sixth year of Akbar II. (A.H. 1227/A.D. 1812[2]).

10. **The Asifia Library, Hyderabad (Deccan),** No. 1317:

This manuscript is defective and consists of ff. 75 (150 pages) having 16 to 19 lines a page. It is written in *Shafi'a* character.

The ten manuscript copies of *Bayan-i-Waqi'* have been critically described by me. Most of them, except the India Office MS. No. 566, are, as I have mentioned, incomplete. All the three manuscripts in the Punjab University Library seem to have been copied from one manuscript, but differ at several places. In order to establish a reliable text of the book, a thorough and critical study of the seven manuscripts, India Office MS. No. 566, British Museum MS. No. Add. 8909, three Punjab University MSS.[3], the Punjab Public Library MS.[4] and Prof. Dr. Maulavi Muhammad Shafi MS.[5] has been made.

There are many errors and omissions in the manuscripts, and an attempt has been made to correct them as far as possible. The various important readings are given in the footnotes as well as in the body of the text in barackets. Obvious slips by the scribes have, however, been left out. In the light of the latest researches the

1. Rieu, Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum, *London.*
2. Ibid.
3. See p. xiv Supra.
4. Ibid.
5. See p. xv Supra.

notes have been made as accurate and authentic as possible, and where no definite, conclusion could be derived the different viewpoints have been indicated in an objective manner.

The Editor feels that if his attempt at the editing of this work has helped in clarifying certain historical facts relevant to Nadir Shah and the Later Mughals, his labour would be amply rewarded.

SELECT BIBLIOGRAPHY

'Abdu'l Karim 'Alavi. *Tarikh-i-Ahmad*, also called *Tawarikh-i-Ahmadi*, Lucknow, 1850.

'Abdu'l Karim ibn 'Aqibat Mahmud Kashmiri. *Bayan-i-Waqi'* (also known as the *Nadir Nama* or *Tarikh-i-Nadiri*). British Museum MS. Add. 8909. Partly translated into English by (a) Lieut. H. G. Pritchard (B.M. MS., Add. 30782, foll 64-112), and (b) by Francis Gladwin, *The Memoirs of Khojeh Abdul-Kurreem*, Calcutta, 1788.

Abu'l Fazl 'Allami. *The A'in-i-Akbari* (Trs. by Blochmann), Vol. I, Calcutta, 1927.

Abu'l Hasan ibn Amin Gulistana. *Mujmil-ut-Tawarikh pas as Nadir*, edited by Oskar Mann, Leiden, 1891.

'Alavi, 'Abdu'l Karim. See 'Abdu'l Karim 'Alavi.

Amir 'Ali Saiyid. *A Short History of the Saracens*, London, 1955.

Anand Ram Mukhlis. *Tazkira-i-Anandram*. B.M. MS., add. 30,780, foll. 162a, 184a. Extracts from the above in Sir H. Elliot's *History of India as told by its own Historians*, Vol. VIII, pp. 76-98.

Anonymous. *Tarikh-i-Ahmad Shahi*. B.M. MS. Or 2005.

Azad, Ghulam 'Ali Khan. See Ghulam 'Ali Khan Azad.

Azar, Lutf 'Ali Beg. *Atash Kada*, Bombay, 1860-61 ; ed. Hasan Sadat Nasiri, Tehran, 1338 Shamsi.

Baqir, Muhammad. (Dr). *Lahore : Past and Present*, Lahore, 1952.

Bazin, Pere Louis, S. J. *Nama-hai-Tabib-i-Nadir Shah* in French. Trs. Dr. 'Ali Asghar Hariri, Tehran, 1340 Shamsi.

Beal, Thomas William. (a) *Miftah-ul-Tawarikh*, Cawnpur, 1867-8.

(b) *An Oriental Biographical Dictionary*, London, 1894.

Belfour, F.C. See Muhammad 'Ali Hazin, Shaikh.

Browne, E. G. (a) *A Literary History of Persia*, Vol. IV, Cambridge, 1928.

(b) *A History of Persian Literature in Modern Times*, Cambridge, 1924.

Dowson, Professor John. See Elliot, Sir Henry Miers.

Durand, Sir Mortimer. *Nadir Shah*, London, 1908.

Elliot, Sir Henry Miers. *The History of India as told by its own Historians*. Edited and continued by Professor John Dowson, London, 1867.

Ferrier, General J. P. *History of the Afghans*. Translated by Captain William Jesse, London, 1858.

Firishta, Muhammad Qasim Ghulam b. Hindu Shah. *The Tarikh-i-Firishta*, Lucknow, 1903.

Fraser, James. *The History of Nadir Shah, formerly called Thamas Kuli Khan, the Present Emperor of Persia*.........2nd edition, London, 1742.

Ganda Singh. *Ahmad Shah Durrani*, Madras, 1959.

Ghulam 'Ali Khan Azad. *Khizana-i-'Amira*, 2nd edition, Cawnpur, 1900.

Ghulam 'Ali Khan Saiyid. *'Imad-us-Sa'adat*, Cawnpur, 1864.

Ghulam Husain Muqtadar. *Nabard hai Buzurg-i-Nadir Shah*, Tehran, 1339 Shamsi.

Ghulam Husain Khan Tabatabai. *The Siyaru'l-Muta'akhkhirin*, Vol. II, Calcutta, 1833.

Ghulam Muhammad Ghubar. *Ahmad Shah Baba-i-Afghan*, Kabul, 1322 Shamsi.

Gladwin, F. See 'Abdu'l Karim Kashmiri.

Goulding, H.R., and T. H. Thornton. *Old Lahore*, Lahore, 1924.

Hafiz-i-Shirazi. *Divan-i-Hafiz* (ed. Shaikh Ghulam 'Ali and Sons), Lahore, N. D.

Hamdu'llah Mustaufi Qazwini. *Tarikh-i-Guzida* (ed. E. G. Browne), London, 1910.

Hanway, Jonas. *The Revolutions of Persia.........with the particular history of the great usurper Nadir Kouli*, 4Vols. London, 1753.

Hariri, 'Ali Asghar (Dr). See Bazin, Pere Louis, S. J.

Hazin. See Muhammad 'Ali Hazin, Shaikh.

Hidayat, Riza Quli Khan. See Riza Quli Khan Hidayat.

Howorth, Sir, H. H. *History of the Mongols*, Paris—I-III, London, 1876-1888.

Hussam-ud-Din Rashidi, Saiyid. See Nur Muhammad Khuda Yar Khan, Mian.

Irvine, William. *The Later Mughals*, Calcutta, 1922, Vol. II (Chapters XI, XII and XIII, regarding Nadir Shah's invasion of Hindustan, were written by Sir Jadunath Sarkar, q. v).

'Ishrat, Nizam-ud-Din, Sialkoti Quraishi. *Shahnama-i-Nadiri* or *Nadir-Nama*, MS. Pushto Academy, Peshawar University.

Jalal-ud-Din, Maulana Rumi. *Masnawi-i-Ma'navi* (ed. R. A. Nicholson), Lyden, 1925; *Masnawi-i-Maulana Jalal-ud-Din Rumi* (ed. Mir Khani), Tehran, A. H. 1371.

Jami, Mulla Nur-ud-Din.
(a) *Nafhat-ul-Uns* (ed. W. Nassau Lees), Calcutta, 1858.
(b) *Divan-i-Kamil-i-Jami* (ed. Hashim Razi), Tehran, 1341 Shamsi.

Jesse, Captain W. See Ferrier, General J. P.

Latif, Saiyid Muhammad.
(a) *Lahore*, Lahore, 1892.
(b) *History of the Punjab*, Calcutta, 1891.

Lockhart, L. *Nadir Shah*, London, 1938.

Lutf 'Ali Beg Azar. See Azar, Lutf 'Ali Beg.

Mahdi Khan. See Muhammad Mahdi Kaukabi Astarabadi, Mirza.

Malcolm, Sir John. *The History of Persia from the most early Period to the Present Time.* 2 Vols., London, 1815.

Malleson, Colonel G. B. *The History of Afghanistan, from the earliest Period to the Outbreak of the War of 1878.* London, 1879.

Mann, Oskar. See Abu'l Hasan ibn Amin Gulistana.

Minhaj b Siraj. *Tabaqat-i-Nasiri* (Eng. trs. by Major H. G. Raverty), London, 1881.

Mirza Mahdi. See under Muhammad Mahdi Kaukabi Astarabadi, Mirza.

Muhammad 'Ali Hazin, Shaikh. (a) *Tazkiratu'l-Ahwal.* (ed. F. C. Belfour), London, 1831. Eng. trs. by F. C. Belfour, entitled *The Life of Shaikh Muhammad 'Ali Hazin,* London, 1830.

(b) *Kulliyat-i-Hazin,* Lucknow, A. H. 1293.

Muhammad 'Ali Tusi, known as Firdausi-i-Sani. *Shahnama-i-Nadiri* (ed. Ahmad Suhaili Khwansari), Tehran, 1339 Shamsi.

Muhammad Mahdi Kaukabi Astarabadi, Mirza. (a) *Tarikh-i-Nadiri*, Bombay, 1849. (b) *Durra-i-Nadira* (ed. Dr. Shaheedi), Tehran, 1341 Shamsi.

Muhammad Qasim Firishta. See Firishta, Muhammad Qasim.

Muhammad Qasim Lahori. *'Ibratnama,* Punjab University Library, Lahore. MS. No. Pe 1176.

Nasim, K. B. (Dr). *The Life and Works of Hakim Auhad-ud-Din Anwari,* Punjab University, Lahore, 1967.

Nur Muhammad Khuda Yar Khan, Mian. *Manshur-al-Wasiyat* (ed. Saiyid Hussam-ud-Din Rashidi), Hyderabad (Sind), 1964.

Nur-ud-Din Jami, Mulla. See Jami, Mulla Nur-ud-Din.

Pritchard. H. G. See 'Abdu'l Karim Kashmiri.

Raverty, Major H. G. See under Minhaj b. Siraj.

Riza Quli Khan Hidayat. *Rauzatu's Safa*, Vol. VIII. (Continuation of Mir Khwand's work), Tehran, 1339 Shamsi.

Riza Zada Shafaq. *Nadir Shah*, Tehran, 1339 Shamsi.

Rieu, C. *Catalogue of the Persian MSS. in the British Museum.* 4 Vols. London, 1879—1895.

Rumi. See Jalal-ud-Din, Maulana Rumi.

Sa'di-i-Shirazi. *Kulliyat-i-Shaikh Sa'di* (ed. Mohammad 'Ali Furughi), Tehran, 1338 Shamsi.

Sa'ib-i-Tabrizi. *Kulliyat-i-Sa'ib* (ed. Niwal Kishore), Lucknow, 1906.

Sardesai, G. S. — *Marathi Riyasat*, Vol. II, Panipat, 1707—1740.

Sarkar, Sir Jadunath. — (a) *Nadir Shah in India*. Patna, 1925.
(b) *Nadir Shah's invasion of India* (Chapters XI to XIII in Vol. II of William Irvine's Later Mughals).
(c) *Fall of the Mughal Empire*, Vol. I and II, Calcutta, 1932, 1934.
(d) *The History of Aurangzeb*, Vol. I, II, Calcutta, 1912.

Shah Nawaz Khan, Samsam-ud-Daula. — *Ma'asir-ul-Umra*, Vol. I-III, Calcutta, 1888-90.

Smith, V. A. — *The Oxford History of India*, Oxford, 1958.

Sohan Lal Suri. — See Suri, Sohan Lal.

Srivastava, (Dr). Ashirbadi Lal. — *The First Two Nawabs Of Oudh* : A Critical Study Based on Original Sources, Lucknow, 1933.

Strange, G. Le. — *Baghdad During the Abbasid Caliphate*, Oxford, 1924.

Suri, Sohan Lal. — *'Umda-tu-Tawarikh*, Lahore, 1885—9.

Sykes, Sir Percy. — *A History of Persia*, Vol. II, London, 1921.

Tabatabai. — See Ghulam Husain Khan.

Vambery, Arminius. — *History of Bokhara*, London, 1873.

Wilson, Sir A. T. — *Persia*, London, 1932.

INDEX

A

B

K

L

N

O

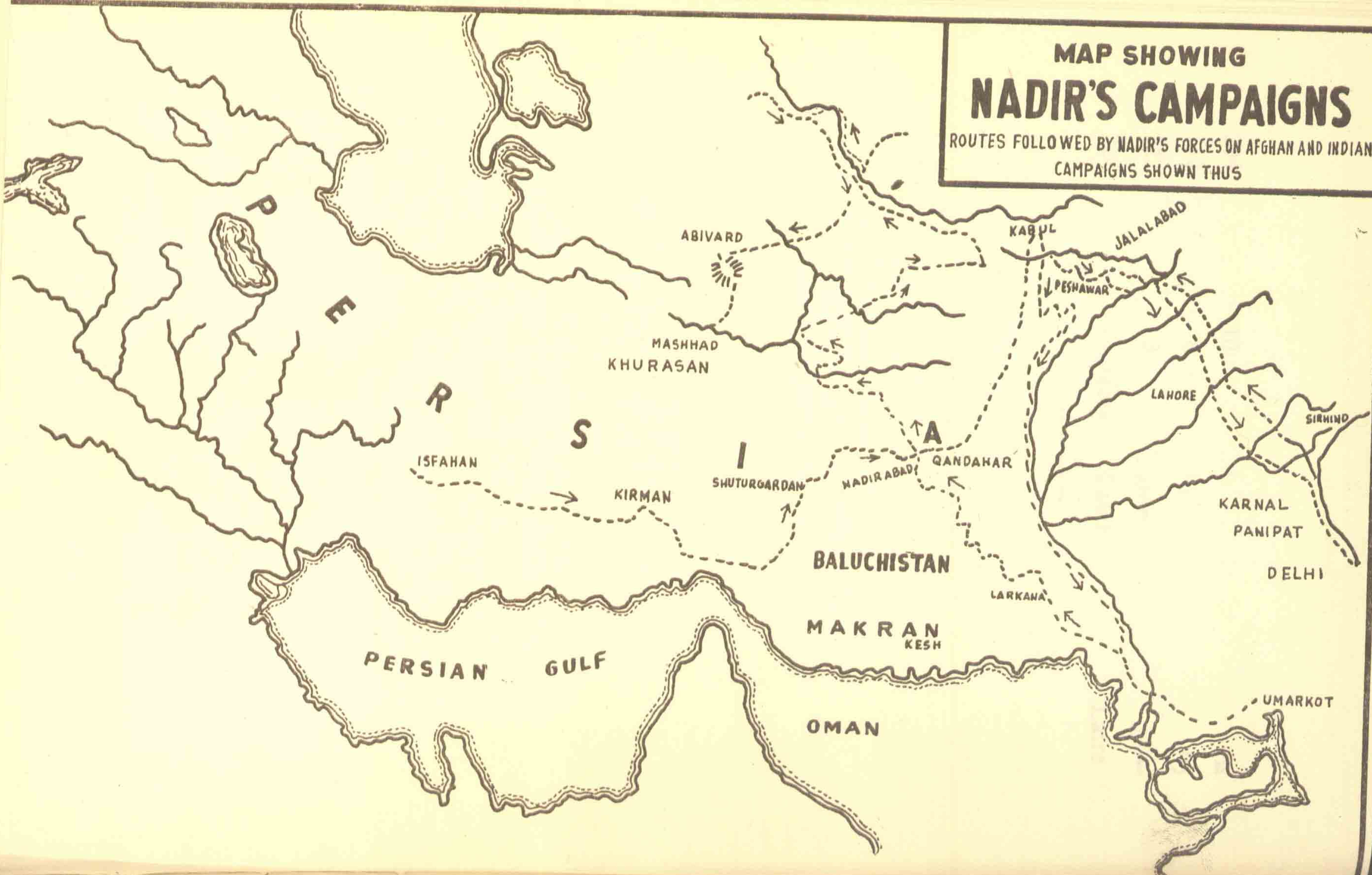
P

Q

غلطنامه
(Errata)

page	*Line*	*Correct*	*Incorrect*
vi	8	chronological	chrconological
vi	32	generosity	genrosity
vi	33	to me his	his me
2	12	سرگذشت	سرگزشت
29	13	پیوستند	پبوستند
44	13	چنگی	جنگی
51	footnote	Haravi	Harani
59	3	گیپائی	کیمیائی
67	4	اکثراوقات	اکزاوقات
67	9	پدر	بدر
93	footnote	paragraph	prragraph
102	15	نخچوان	نخجوان
109	4	در	د ا
119	25	توپ	توب
120	10	دجله	دحله
120	footnote	Caliphate	Calipha
135	1	دارالسلام	دارلسلام
172	13	بارهٔ	یارهٔ
181	5	انتزاع	انشراع
190	23	گهرونده	مہرونده

204	10	با	ها
212	8	زدا	ردا
222	3	حضور	حصنور
224	footnote	Later	Latre



MAP SHOWING
NADIR'S CAMPAIGNS
ROUTES FOLLOWED BY NADIR'S FORCES ON AFGHAN AND INDIAN CAMPAIGNS SHOWN THUS
PERSIA
ABIVARD
MASHHAD
KHURASAN
ISFAHAN
KIRMAN
SHUTURGARDAN
NADIRABAD
QANDAHAR
KABUL
JALALABAD
PESHAWAR
LAHORE
SIRHIND
KARNAL
PANIPAT
DELHI
BALUCHISTAN
LARKANA
MAKRAN
KESH
UMARKOT
PERSIAN GULF
OMAN